تاریخ شعر و سخنوران فارسی
در لاهور

تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور

از ظهورِ اسلام تا عصرِ شاهجهان

تصنیف

دکتر یمین خان لاهوری

استاذ و رئیس بخشِ فارسی

دانشکدهٔ دولتی لاهور



بمناسبت

جشن دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران

اکتوبر ۱۹۷۱ م

چھاپ : غلام علی پبلشرز، ۱۰ ہسپتال روڈ، لاہور
ناشر : نیشنل پبلشنگ ہاؤس لمیٹڈ، کراچی

حرف آغاز

(بنام خداوند بخشنده و مهربان)

الف. مقصود رساله

در آغاز این رساله شرح داده شد که روابط فرهنگی و ادبی بین پاکستان و ایران نه فقط بعد از ظهور اسلام بلکه سالها پیش از اسلام دایم و قایم مانده است و بعد از ظهور اسلام سلسلهٔ همکیشی و همنژادی استوار تر گردیده ادامه میداشته است تا آنکه سلاله تیموریان درین شبه قاره بپایان رسید ، و سپس در همین مدت فقط تا دویست سال که این شبه قاره تحت تصرف فرنگ مانده ، سلسلهٔ روابط سیاسی و فرهنگی و ادبی بین این دو کشور همکیش و همجوار منقرض گردیده ولی طولی نکشید که خدای متعال این خاک پاک را از تصرف دیگران آزاد گردانیده یک مملکت نوین و آزاد بنام 'پاکستان' در نقشه جهان بوجود آورد ، و برادران و همکیشان این دو کشور هم مرز و همجوار را بار دیگر نزدیکتر ساخت و روابط دوستی بین این دو کشور بیش از پیش استوار گردید .

پس لازم و سزاوار بلکه فریضه‌ی خود مان میدانیم که برادران همکیش و همجوار را از فرهنگ و شعر و ادب یک دیگر هم آشنا سازیم تا ما پاکستانیان و ایرانیان بیک دیگر چندان نزدیک شویم و مقصود این رساله همین فکر است .

ب . اهمیت لاهور

در بخش دوم این رساله تحقیق شده است که در تمام شبه قاره پاک و هند جائیکه گهوارهٔ شعر و ادب فارسی نخستین بار تاسیس گردید همین خطهٔ لاهور است و پیش ازینکه موضوع رساله در بیان آورده شود . اول باید خوانندگان گرامی را از اهمیت لاهور هم آشنا بسازیم . و اهمیت لاهور دارای سه وصف ذیل است :

۱ . لاهور از حیث نخستین پائیتخت مسلمانان در شبه قاره پاک و هند
۲ . لاهور از لحاظ نخستین گهواره شعر و ادب فارسی درین شبه قاره
۳ . لاهور باستان و قدامت آن .

تفصیل راجع به لاهور از حیث نخستین پائیتخت مسلمانان در شبه قاره پاک و هند در بخش اول این رساله و در باره لاهور از لحاظ نخستین گهواره شعر و ادب فارسی درین شبه قاره در بخش دوم این رساله در ضبط تحریر آورده شده

است . البته در سطور ذیل لاهور باستان و قدمت آنرا هم زیر بحث میآوریم .

ج ـ لاهور باستان و قدمت آن

این ناحیه‌ی زیبا که امروز باسم لاهور[1] نامیده میشود خزینه فرهنگی و ادبی پاکستان میباشد و این شهر جنت نظیر نه تنها یکی از معروف ترین شهر های پاکستان است بلکه یکی از قدیمترین شهر های جهان بشمار میرود

(i) شواهد تاریخی

اگر از روی تحقیق مطالعه کنیم تاریخ باستان این ناحیه ما را توی آنزمانی میبرد وقتیکه انشعاب اقوام آریا مثل یک سیلاب عظیم از وسط آسیا پدید آمدند و بجانب ایران و هند رخ نمودند و بقول مستشرق فرنگی ویدل[2] (Waddell) خروج گروه آریاهای هند و ایرانی از آسیای کوچک و (بین النهرین) (Mesopotamia) بعمل آمد و در بخش اول مفصلاً شرح داده شد که مدت ورود آریانها در شبه قاره پاک و هند تقریبا در حدود یکهزار و پانصد سال قبل از میلاد رخ داد و قبل از ورود آریانها تحقیق شد که قومی از نژاد هندیان درین ناحیه حتماً موجود بوده و بقول جان مارشل[3] (John Marshall) از آن حفاریها که در دفینه های موهنجودرو و هراپا بعمل آمد کشف گردید که مردم این نقاط بین سه و چهار هزار سال قبل از میلاد (۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ ق م) یعنی قرنها پیش از ورود آریانها یک فرهنگ و تمدن برجسته‌ی خود شان را داشته اند که هیچ آثار تاثیرات هندو آریائی را ندارد و بر دلیل اینکه ناحیه‌ی لاهور فقط در نزدیکی یکصد و چند فرسنگ قرار دارد پیداست که تمدن لاهور در آن عصر حتماً همان تمدن هراپا را تطبیق میکرد .

در تاریخ آثار دنیا تنها دو تا شهر قدیم یعنی دمشق و اردبیل است که کاملاً تلف نشده و تا اینندم مسلسل آباد مانده . اگرچه دیگر شهر های باستانی در دنیا مثل هراپا و موهنجودرو و بابل و نینوا و آشور از لحاظ قدمت ممکن است در برابر لاهور قدیم تر میباشد ولی برعکس دمشق و اردبیل و لاهور مستقلاً و مسلسل آباد نمانده بلکه تباه و تلف شده صورت خرابه‌ها گرفته است .

---

۱ اسم لاهور = (i) برای تفصیل رک بخش دوم این رساله (زیر موضوع سبک شعر فارسی در لاهور در عصر غزنوی) ص ۱۰۳ .

(ii) Muhammad Baqir, Dr. : *Lahore, Past and Present*, Lahore, Punjab University Press, 1952, p. 14-15.

2 '— the Indo-Iranians had obviously came from Asia Minor and Mesopotamia' (Waddell, L. A. *Makers of Civilization in Race and History*, London, Luzac & Co., 1929, Intro : p. ix).

3 Sir John Marshall, *Mohen-jo-daro and Indus Civilization*, London, 1931, Vol. I, Preface p. v).

(ii) شواهد عینی نویسنده عقیده میدارد که آن نقاط قدیم مثل بابل و نینوا و موهنجودرو و هراپا و آشور که بعذاب الهی تباه شده است ممکن نیست که دوباره آباد شود. البته دیگر شهرهای باستانی مثل دمشق و اردبیل و لاهور که غیر از عذاب الهی بگردش دوران یا بحوادث روزگار مثلاً از آتشزدگی یا از تباه کاریهای حمله آوران یا از سیلاب و باد و باران، ویران و تباه میشود. آن شهرها را بر همان خرابه ها از سر نو تعمیر میکنند و این سلسله تا هزاران سال ادامه میدارد تا آنکه شهرها بر تلها قرار میگیرد بر همین سبیل میبینیم که این ناحیهٔ لاهور هیچ وقت کاملاً تباه و برباد نگردیده بلکه مثل دمشق و اردبیل مستقلاً آباد مانده است. و دلیل آن شواهد عینی است که در سال ۱۹۴۷م بمناسبت تقسیم هند در صورت پاکستان و بارت هزارها منازل و ساختمانهای لاهور زیر آتش و تباه و برباد شده بود و بعد از وجود پاکستان بر همین خرابه ها ساختمانهای رنگا رنگ و بازارهای قشنگ نو بنا شده است.

اگر گردا گرد شهر لاهور بگردیم میبینیم که بعض از نقاط لاهور به بلندی پنجاه متر و بعض از آنها به پستی بیست متر از سطح زمین بنا شده است. پیداست که لاهور هم بر تلهای خرابه‌ها قرار دارد. مثلاً قلعه لاهور و مسجد شاهی هر دو بر تله‌ای بنا کرده شده است و گردا گرد این آثار تاریخی یعنی تمام نواحی آن مثل اقبال پارک و خیابان راوی (موسوم به راوی روڈ) و شاهی محله در نشیب است و آن نشیبی که از محله شاهی آغاز میشود مرتباً پائین میرود و تا نصف راه در باتی (بزبان محلی بهاٹی دروازه) و در لوهاری (لوهاری دروازه) اختتام مییابد و همین طور دانشکده دولتی لاهور (معروف به گورنمنٹ کالج لاهور) و عدلیه لاهور بزبان محلی (ضلع کچهری) هم بر تله ای بنا شده است و تمام نواحی آن مثل خیابان پائین معروف به (لوئر مال روڈ) و گول باغ و دانشگاه پنجاب همه زیر پای تلهٔ مزبور گسترده شده است. تا آنکه اندرون شهر را اگر مشاهده کنیم میبینیم که بعض از نقاط مثل مسجد زرین بزبان محلی (سنهری مسجد) سی متر بالا از سطح زمین و مسجد پائین بزبان محلی (نیوین مسجد) تقریباً بیست متر از سطح زمین در نشیب بنا گردیده شده است.

لهذا طبق شواهد تاریخی و عینی میتوان گفت که خاک پاک لاهور مثل هراپا و موهنجودرو حتماً دارای خزائین گرانبهایی از قدیمترین تمدن است و از لحاظ قدمت و استقامت مثل شهرهای دمشق و اردبیل یکی از قدیم ترین شهرهای دنیا بشمار میرود.

د. ترتیب رساله این رساله تاریخ شعر فارسی و سخنوران فارسی در لاهور را طبق ترتیب ازمان و ادوار بحث میکند و مشتمل است برشش بخش:

(i) بخش اول بعنوان 'روابط باستانی بین پاکستان و ایران و وجود شعر فارسی در لاهور، را بحث میکند و آغاز بحث از نخستین فرهنگ پاکستان باستان میشود. سپس ورود آریان درین شبه قاره و روابط سیاسی در عصر هخامنشیان و روابط ادبی در عصر ساسانیان تا ظهور اسلام در یک نظر دربیان آورده شده است. ازان به بعد ظهور اسلام و اوضاع سیاسی بین دو کشور و وجود زبان فارسی زیر بحث آورده و زیر موضوعات مثل 'نخستین پائیتخت مسلمانان در پاک و هند، و 'وجود شعر فارسی در آل سبکتگین، و 'نخستین سخنور فارسی در لاهور، و 'نمایندهٔ شعر فارسی در عصر آل سبکتگین در لاهور، تمام میشود.

(ii) بخش دوم به موضوع 'عصر غزنویان و شعر فارسی در لاهور، مشتمل است و اول بعنوان 'نخستین گهواره شعر و ادب فارسی در شبه قاره پاک و هند، قرار دارد و بعد از بحث اوضاع سیاسی و تاثیر آن در شعر فارسی در لاهور بانی دبستان و سبک شعر فارسی در لاهور را شرح داده شد و سپس احوال و اشعار سخنوران عصر غزنویان مثل ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان لاهوری و سعادت مسعود لاهوری و یوسف دربندی لاهوری و مسعود شالی‌کوب لاهوری را در بیان آورده وضعیت سبک شعر فارسی در لاهور در عصر غزنویان را زیر بحث آورده شده است.

(iii) بخش سوم 'تحول شعر فارسی در لاهور بعد از عصر غزنویان تا ظهور تیموریان، را زیر بحث میآورد و موضوع اول این بخش 'استحکام سلطنت غوریان و تاسیس مراکز شعر فارسی در هند، است. برای اینکه بعد از عصر غزنویان سلاطین مابعد پائیتخت خود را بجای لاهور در دهلی قرار دادند نتیجه چمنزار شعر فارسی در لاهور خزانخورده شد البته در برابر لاهور در سند و اُچه و دهلی و دکن بلکه تا بآخرین نقاط پاکستان شرقی یعنی در لکهنوتی بنگاله هم مراکز شعر و ادب فارسی تا سیس نموده شد و مرکز شعر فارسی در لاهور از سرپرستی سلاطین دهلی محروم ماند ولی صدای شعر فارسی هنوز بگوش میرسید و سلسلهٔ شعر گوئی در لاهور گاهی منقرض نگردیده و در همین خزانخورده چمنزار شعر فارسی یک دو سخنور مثل سراج منهاج لاهوری و عمر اسحاق لاهوری البته نغمه سرائی میکرده اند و احوال و اذکار آنها هم در شرح آورده شده است.

سپس دوره صوفیان و تاثیر شعر فارسی در زبان محلی لاهور را هم ذکر کرده شد و عصر غیاث الدین بلبن که در آن ایجاد شعر پنجابی تحت تاثیر شعر فارسی بوجود آمد هم شرح داده شد و از آن به بعد عصر خلجیان را که

در آن تحت تاثیر زبان هندی در شعر فارسی تحولاتی زیاد رونما شد هم موضوع سخن قرار داده مفصلاً زیر بحث آورده شد و در آخر عصر لودیان را شرح داده شد و درین عصر برعکس عصر خلجیان زبان فارسی در زبان هندی چنان بشدت تاثیر کرده که در نتیجه آن یک زبان نوین یعنی زبان اردو که امروز زبان فعلی پاکستان است بوجود آمد.

و درین بخش تمام آن جزئیات مثل فکر و فرهنگ و کلمات هندی که نتیجه تحولاتی در شعر فارسی گردید. را مفصلاً در بحث آورده شد.

(iv) بخش چهارم | شعر فارسی در لاهور از عصر بابر تا اکبر را بحث میکند و بدین موضوعات آغاز مییابد:

(i) عصر ظهیر الدین محمد بابر و شعر فارسی در لاهور (ii) عصر نصیرالدین محمد همایون و شعر فارسی در لاهور و (iii) جلال‌الدین محمد اکبر و وجود "سبک هندی کامل" در شعر فارسی. علاوه برین جلال‌الدین محمد اکبر کاملاً چهارده سال یعنی از سال ۱۵۸۴م[1] تا ۱۵۹۸م لاهور را پایهٔ تخت خود قرار داده چمنزار خزانخورده شعر فارسی را در لاهور حتماً بارآوری کرده است. همین اصل است که شعر فارسی درین عصر در لاهور عروج و کمال یافت. برای اینکه شعر فارسی در عصر اکبری در لاهور از لحاظ فکری و فنی و فرهنگی و ادبی تحولاتی زیاد یافت و افکار و اشعار سخنوران لاهور را که بدربار منسلک بودند یا نه در بیان آوردن لازم بود بدینجهت احوال و اشعار آنها را در سه ردیف جداگانه طبق ترتیب ازمان و ادوار زیر بحث آورده شد بدین ترتیب:

ردیف اول: سخنورانیکه در لاهور مدفون شدند ولی بعد ازان سپرد خاک وطنهای خود شدند و اسامی آنها ازین قرار است.

۱ ثنائی مشهدی (ت و ۹۹۵ هـ) ۲. عرفی شیرازی (ت و ۹۹۹ هـ)
۳ فیضی فیاضی (ت و ۱۰۰۴ هـ)

ردیف دوم: سخنوران فارسی منسلک بدربار اکبری و ایشان سه تا اند
۱ ملا شیری لاهوری (ت و ۹۹۴ هـ) ۲. قاسم ارسلان لاهوری (ت و ۹۹۵ هـ)
۳ لوائی لاهوری (ت و ۹۹۵ هـ)

ردیف سوم: سخنوران لاهور که بدربار اکبری منسلک نبودند. البته شهره یافته بودند و اسامی آنها درج ذیل است.

۱. هاشم لاهوری (ت و ۹۷۲ هـ) ۲. حمیدی لاهوری (ت و بعد از ۹۹۸ هـ)

[1] Pringle, Kennedy : *History of the Great Moghals*, Muzzaffarpur, August, 1904, Part I, Ch. I, p. 273.

۳. کاتبی لاهوری (ت و ۱۰۰۰ھ) ۴. محمود لاهوری (ت و بعد از ۱۰۰۲ھ)
۵. مقیم لاهوری (ت و پیش از ۱۰۰۴ھ) ۶. وفائی لاهوری (ت و پیش از ۱۰۰۴ھ)

حقیقت اینست که درین عصر اکبری شعر فارسی در لاهور تحولاتی زیاد یافت مثلاً آن جزئیات 'سبک هندی' که از عصر غزنویان تا تیموریان درین شبه قاره در صورت کلمات و فکر و فرهنگ هندی مرتباً در شعر فارسی ورود میبافت بامتزاج آن عنصر خیالبافی که از دربار قونیه بدربار هرات رسیده صورت 'سبک هندی' گرفته بود در همین عصر اکبری در شعر فارسی بصورت 'سبک هندی کامل' وجود یافت و این موضوع طبق دلایل و شواهد تاریخی مفصلاً زیر بحث آورده شد است.

علاوه برین دیگر تحولاتی که در شعر فارسی در لاهور در آن عصر صورت گرفت بدین موضوعات قرار دارد :

۱. ثنائی مشهدی و ترویج ساقی نامه در شعر فارسی در لاهور
۲. ملا شیری لاهوری و ترویج سبک خیالبافی در شعر فارسی در لاهور
۳. قاسم ارسلان لاهوری و امتزاج اشارات محلی دو کشور
۴. حمیدی لاهوری و تاثیر ادبیات هندی در شعر فارسی در لاهور.
۵. محمود لاهوری و وجود علامت یا سیمبول (Symbol) محمود و ایاز در شعر فارسی در لاهور.

(v) بخش پنجم دارای عنوان 'عصر نورالدین محمد جهانگیر و شعر فارسی در لاهور'، بر موضوعات زیر بحث میکند :

۱. احوال و اشعار نورالدین محمد جهانگیر
۲. نور جهان بیگم از حیث بدیهه گو
۳. عصر جهانگیر و شهر لاهور
۴. سخنوران فارسی در لاهور در عصر جهانگیر و احوال و اشعار اینها طبق ترتیب ازمان و ادوار بدینصورت زیر بحث آورده شده است.

الف. تشبیهی لاهوری (تقریباً ۹۴۵ھ تا ۱۰۱۵ھ)
ب. حشمتی لاهوری (تقریباً ۹۳۸ھ تا ۱۰۱۸ھ)
ج. غربتی لاهوری المعروف شاه ابوالمعالی (۹۶۰ھ تا ۱۰۲۴ھ)

و تحولاتی که در عصر جهانگیر در شعر فارسی در لاهور صورت گرفت ازین قرار است

۱ . تشبیهی لاهوری و وجود و ترویج شطحیات در شعر فارسی در لاهور
۲ . غربتی لاهوری و وجود عنصر پیر پرستی در شعر فارسی در لاهور

(vi) بخش ششم بخش ششم بخش آخرین این رساله است و حق اینست که شعر فارسی در لاهور در عصر شاهجهان پیشرفت کرده بود و این خاک پاک لاهور در آن عصر چنان سخنوران کبیر را بوجود آورد که در اعصار پیش بجز مسعود سعد سلمان لاهوری و عرفی شیرازی و فیضی فیاضی دیگر سخنوران فارسی بدین مرتبه را بوجود نیاورده بود و این بخش ششم را در همان صورتی که هر پنج بخش را از روی تنقید از لحاظ فکری و فنی و فرهنگی و سیاسی و ادبی زیر بحث آورده شده در بیان آوردیم و البته میبینیم که در برابر ادوار پیشین شعر فارسی در لاهور در آن عصر حتماً پیشرفت کرده بود . بدینجهت این بخش آخرین بعنوان 'سخن و سخنوران فارسی در لاهور در عصر شاهجهان' اطلاعاتی زیادی راجع به وضعیتی شعر فارسی در لاهور بما میدهد و موضوعات خاص ازین قرار است :

۱ . ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد شاهجهان و لاهور
۲ . عصر شاهجهان و عروج و شکوه شهر لاهور
۳ . فن قالیبافی
۴ . عروج صنعت معماری
۵ . خوشحالی و حسن و زیبائی شهر لاهور و روابط دوستی با ایران
۶ . سخنوران فارسی در لاهور در عصر شاهجهان و آن سه تا اند ابوالبرکات ملا منیر لاهوری و ملا شاه لاهوری و چندربهان برهمن لاهوری

و احوال و اشعار این سخنوران را با همان ترتیب طبق ازمان و ادوار زیر بحث آورده شد و آن موضوعاتی که در شعر فارسی در لاهور پیشرفت نمود ازین قرار است .

۱ . سبک شعر منیر لاهوری و پیشرفت 'سبک هندی کامل' در شعر فارسی در لاهور
۲ . پیشرفت طبیعت پردازی (Naturalism) در شعر فارسی در لاهور
۳ . ملا شاه لاهوری و پیشرفت فلسفه عشق و عرفان در شعر فارسی در لاهور و این فلسفه دارای موضوعات زیر قرار دارد :

(i) فلسفه توحید (ii) فلسفه عقل و عشق (iii) فلسفه خود شناسی (Self-Realization) (iv) فلسفه رجائیت یا اپتمیسام (Optimism)

علاوه برین اهمیت عصر شاهجهان در تاریخ شعر فارسی در لاهور اینست که درین عصر جنبش عشق و عرفان در شعر فارسی چنان بشدت تاثیر کرد که نه تنها سخنوران مسلمانان بلکه سخنوران اهل هنود مثل چندربهان برهمن لاهوری هم بآن تاثیر گرفته افکار عشق و عرفان را لباس شعر بخشیدند.

در آخر این رساله وضعیت شعر فارسی در لاهور در عصر شاهجهان چنانکه در سطور مزبور اشاره داده شد در یک نظر در بیان آورده باختتام رسانیدم و در آغاز فهرست مطالب این رساله مفصلاً درج کرده شده است.

ه . مراحل تصنیف رساله (i) تعین عصر سخنوران | اگر تذکره‌های مابعد را مطالعه کرده شود حتماً بیش از آن که تذکره‌های پیشین ذکر کرده چیزی نمی گوید و بعضی از تذکره نویسان که سخنی را عوض کرده زیر تحریر آوردند دیدیم که بیانات ایشان مشتبه شده است. مثلاً لباب‌الالباب[1] عوفی که یکی از بهترین و مستند ترین تذکره‌ها راجع به اذکار سخنوران عصر غزنویان بشمار میرود در آن احوال نکتی لاهوری حتماً موجود است ولی نه تاریخ تولد و وفات و نه عصر آن سخنور تعین کرده شده است. بجز این عبارت :

'تقریر نکت نکتی کاری دراز است. چه نکات لطیف او از حد و عد افزونست و نقود شعر او لطیف و موزون. در مدح سلطان مسعود شهید گوید'[2]

برای اینکه در تاریخ غزنویان مسعود سه تا اند یعنی مسعود اول بن محمود غزنوی و مسعود دوم بن مودود غزنوی و مسعود سوم بن ابراهیم غزنوی. نتیجهٔ بعضی از تذکره نویسان بیان عوفی را مشتبه کردند مثلاً برین دلیل که نکتی در مدح مسعود شهید گوید این مسعود را به مسعود سوم قرار داده اند و ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان لاهوری که در مدح مسعود سوم بن ابراهیم غزنوی قصیده سرائی کردند همعصر نکتی لاهوری نوشته اند بلکه بعض نکتی لاهوری را بعد از ابوالفرج رونی نوشته اند مثلاً امین احمد رازی جائیکه نامهای سخنوران لاهور را در یکجا آورده مینویسد که

'در زهد و تقوی' شهرهٔ آفاق العمیدالاجل ابوالفرج بن مسعودالرونی از کمل شعرست حق سبحانه و تعالیٰ ویرا قبولیت عامه بحشیده بود ابو عبدالله روزبه بن عبداللهالنکتی در لطف طبع یگانه در فور هنر

---

۱ عوفی محمد: لباب‌الالباب. (تالیف براؤن) ایضاًج ۲ ص ۲۷۵

۲ ایضاًج ۲ ص ۲۷۵

نادره زمانه بوده[1]

لازم بود که درین مرحله شواهد تاریخ را بدست آوریم . لذا طبق دلایل و شواهد تاریخهای آن عصر مثل تاریخ مسعودی (المعروف بتاریخ بیهقی) و تاریخ بیهق و از تاریخهای ما بعد مثل تاریخ فرشته و منتخب التواریخ در بخش اول این رساله زیر موضوع 'نخستین سخنور فارسی در لاهور' ثابت گردانیدیم که آن مسعود شهید که در مدحش نکتی لاهوری قصیده سروده اصلاً مسعود اول بن محمود غزنوی است نه که مسعود سوم بن ابراهیم غزنوی و بدینصورت روشن است که نکتی لاهوری حتماً پیش از عصر ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان لاهوری میزیسته است . بر همین سبیل بعض از تذکره نویسان ذکر مسعود سعد سلمان را پیشتر از ابوالفرج رونی در بیان آورده اند و بعض مثلاً شیخ محمد اکرام[2] مسعود سعد سلمان لاهوری را 'نخستین سخنور فارسی پاکستان قرار داده اند حالانکه طبق شواهد تاریخ چنانکه تحقیق شد نه در لاهور بلکه در تمام شبه قاره پاک و هند نخستین سخنور فارسی عصر غزنوی نکتی لاهوری است . سپس ابوالفرج لاهوری المعروف رونی و از آن به بعد مسعود سعد سلمان لاهوری است . برهمین سبیل مسئله وجود زبان فارسی در شبه قاره پاک و هند و وجود شعر فارسی در لاهور را طبق دلایل و شواهد تاریخی هم حل کرده شده است .

(ii) تعین تاریخ تولد و وفات سخنوران فارسی در لاهور

مرحلهٔ دیگر راجع به تعین تاریخهای تولد و وفات سخنوران هم در پیش بوده است مثلاً تاریخ تولد و وفات ابوالفرج لاهوری المعروف رونی نه در تذکره‌های معاصر و نه در تذکره‌های ما بعد متعین کرده شده است . تا آنکه در عصر حاضرین محققین برجسته مثل دکتر سلیم نیساری[3] و دکتر رضا زاده شفق[4] و محمد علی ناصح[5] در مقدمه شرح احوال ابوالفرج رونی بتصحیح پروفسور چایکین . مطبعه شوروی . و دکتر

---

۱ رازی امین احمد : هفت اقلیم . ن‌خ مجموعه آزاد . شماره ۳۶۰‌ ۳ نمبر APF I-5 کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور . برگ ۵۰۶ ب

۲ شیخ محمد اکرام : آب کوثر . چاپ فیروز سنز . ص ۲۷

۳ دکتر سلیم نیساری : تاریخ ادبیات ایران . تهران ۱۳۳۴ ش ج ۱ ص ۹۰

۴ شفق : دکتر رضا زاده : تاریخ ادبیات ایران . تهران ص ۱۹۸

۵ ناصح محمد علی . مقدمه دیوان ابوالفرج رونی . (بتصحیح پروفسور چایکین مستشرق . مطبه شوروی . ۱۳۰۴ ش . ص ۹۲—۹۶

ذبیح‌الله صفا[1] درین مورد اختلاف نظر است. البته بیانات محمد علی ناصح و دکتر صفا قریب تر از حقایق و شواهد تاریخی است و طبق دلایل و شواهد تاریخی این مرحله هم طی نموده شده است.

برهمین سبیل تاریخ تولد و وفات هر سخنور عصر غزنویان مثل سعادت مسعود لاهوری و یوسف دربندی لاهوری و شالی کوب لاهوری را متعین کرده شد تا آنکه از عصر غزنویان تا عصر شاهجهان تاریخهای تولد یا وفات را تعین کرده احوال و اذکار و افکار و اشعار تمام سخنوران لاهور را طبق ترتیب ازمان و ادوار زیر بحث آوردیم.

(iii) انتقاد بر شعر وسخن

آن انداز انتقاد بر شعر و سخن که در زمان پیششین بوده در عصر حاضر از بین رفته است لذا درین رساله طبق روش عصر حاضر انتقاد بر شعر و سخن هر سخنور از لحاظ فکری و فنی و زیر تاثیر محیط اجتماعی و کیفیات خارجی و داخلی، کرده شده است و علاوه برین تاثیر اوضاع سیاسی بر شعر فارسی در لاهور و تاثیر شعر فارسی بر محیط و فرهنگ محلی را در هر رنگ و هر صورت و در هر عصر و هر زمان زیر بحث آورده نتائج آن را اظهار داشتیم.

(iv) جمع آوری اشعار و کلام و نسخه های خطی

مرحله چهارم جمع آوری اشعار و کلام سخنوران بوده یعنی آن سخنوران کبیر مثل ابوالفرج رونی لاهوری و مسعود سعد سلمان لاهوری عرفی شیرازی و فیضی فیاضی و ملا منیر لاهوری سخنورانی هستند که مجموعه کلام ایشان در هر زمان و مکان بچاپ رسیده و تلف نشده بود و ما بآسانی بر اشعار و افکار ایشان چیزیکه میتوانیم بنویسیم ولی بعض از سخنوران بیمثال و شیرین مقال که درین خاک پاک لاهور بوجود آمده امروز هم در آغوش آن میخوابند صاحب دیوان بودند. ممکن است در زمان پیشین کلام ایشان عام بوده یا بچاپ رسیده باشد ولی امروز از ما خیلی کم هستند که کلام ایشان را دیده یا نامهای ایشان را شنیده باشند. لاجرم وقتیکه در تذکره ها و تاریخهای آن عصر اذکار و احوال را خواندیم معلوم شد که صاحب دیوان بودند. لذا برای تلاش و جستجوی اشعار و افکار آن سخنوران شیرین مقال خود را توی کاتیلاگها و نسخه های کرمخورده در کتابخانه ها متوجه ساخته نوادرات گرانمایه و خزائین پوشیده و پرمایه بر آورده

---

۱ دکتر ذبیح الله صفا: تاریخ ادبیات ایران: تهران. کتابفروش ابن سینا. ج ۱ ص ۴۷۰.

پیش جهانیان تقدیم رساندیم که این خطه لاهور خاک عجیبی است که در سینهٔ پر دفینهٔ خود هنوز امانت گنجهای گرانمایه را میدارد .

نامهای آن سخنوران شیرین مقال که افکار و اشعار پر مغز ایشان را دریافتیم ازین قرار است مثلاً از عصر اکبری حمیدی لاهوری و محمود لاهوری و از عصر جهانگیری غربتی لاهوری المعروف به شاه ابوالمعالی و از عصر شاهجهانی ملا شاه لاهوری و چندربهان برهمن لاهوری . و دیوان هر سخنور مزبور خیلی نایاب در جهان است مثلاً مثنوی حمیدی لاهوری و محمودنامه محمود لاهوری و دیوان غربتی لاهوری تنها در کتابخانه دانشگاه لاهور و دیوان برهمن در کتابخانه عمومی لاهور موجود است و البته مثنویات ملا شاه و دیوان چندربهان برهمن در دیگر کتابخانهای جهان مثلاً در کتابخانه بانکی پور و موزه برطانیه و انڈیا آفس (India Office) هم موجود است و تفصیلش را در احوال آثار ایشان زیر بحث آوردیم .

علاوه برین آن سخنورانیکه صاحب دیوان بودند دستبرد زمانه خیلی کم آثاری از آنها باقی گذاشته است و اسامی ایشان ازین قرار است . از عصر آل سبکتگین نکتی لاهوری و از عصر غزنویان سعادت لاهوری یوسف دربندی لاهوری و مسعود شالی کوب لاهوری و از عصر غوریان سراج بن منهاج لاهوری و عمر بن اسحاق لاهوری و از عصر بابر و همایون آتش لاهوری و از عصر اکبری ملا شیری لاهوری و قاسم ارسلان لاهوری و لوائی لاهوری و هاشم لاهوری و احوال و اشعار هر یک از اینها از تذکره‌ها و تاریخهای آن عصر ماخوذ کرده در صفحات این رساله جمع آوری کرده شده است .

مثلاً احوال سخنوران مزبور از عصر آل سبکتگین و غزنویان و غوریان از تذکره های لباب الالباب عوفی و دولت شاه سمرقندی و برای کمک شواهد تاریخی از تاریخ یمینی و تاریخ مسعودی المعروف تاریخ بیهقی و تاریخ بیهق و طبقات ناصری و تاریخ فیروز شاهی و تاریخ مبارک شاهی و از تذکره‌ها و تاریخهای ما بعد دریافته زیر بحث آورده است .

برهمین سبیل احوال و اذکار و اشعار و افکار سخنوران لاهور در عصر تیموریان را از تذکره‌ها و تاریخهای هر عصر طبق ترتیب ازمان و ادوار جمع آوری کرده شده است مثلاً از تذکره‌ها که [1] ازین قرار است .

---

۱ نیاز فتح پوری : مجله نگار پاکستان (تذکرون کا تذکره) کراچی ۳۲ گارڈن مارکیٹ سالنامه مئی، جون ۱۹۶۴ م ص ۳۴۸—۳۵۲ .

۱ . هفت اقلیم امین احمد رازی (س ت ۱۰۰۲ھ) ۲ . آئین اکبری ابوالفضل (س ت ۱۰۰۶ھ) ۳ . مآثر رحیمی عبدالباقی نهاوندی (س ت ۱۰۲۵ھ) ۴ . تذکره میخانه عبدالنبی (س ت ۱۰۲۸ھ) و ۵ . کلمات الشعرا محمد افضل سرخوش (س ت ۱۰۹۳ھ) و تذکره‌های ما بعد مثل

۶ . مراةالخیال شیر خان لودی (س ت ۱۱۰۲ھ) ۷ . سفینهٔ خوشگو بندرابن (س ت ۱۱۳۱—۱۱۶۱ھ) و ۸ . ریاض الشعرا علی قلی واله داغستانی (س ت ۱۱۶۱ھ) و ۹ . تذکره حسینی میر دوست سنبلی (س ت ۱۱۶۲ھ) و ۱۰ . آتشکده لطف علی بیگ آزر (س ت ۱۱۷۴—۱۱۹۳ھ) و ۱۱ . مخزن‌الغرائب علی احمد سندیلوی (س ت ۱۲۱۸ھ) و ۱۲ . نتائج‌الافکار محمد قدرت‌الله (س ت ۱۲۵۷ھ) و ۱۳ . مجمع‌الفصحا رضا قلی هدایت (س ت ۱۲۵۸ . ۱۲۸۸ھ) و ۱۴ . ریاض العارفین رضا قلی هدایت (س ت ۱۲۶۰ھ) و ۱۵ . شمع انجمن نواب محمد صدیق خان (س ت ۱۲۹۳ھ) و صبح گلشن علی حسن خان (س ت ۱۲۹۵) وغیرهم .

و برای شواهد تاریخی از تاریخهای آن عصر مثلاً :

۱ . منتخب التواریخ ملا عبدالقادر بدایونی (س ۱۰۰۴ھ)[1] ۲ . تاریخ فرشته (گلزار ابراهیمی) محمد قاسم بن هندو شاه (س ت ۱۰۱۵ھ)[2] ۳ . بادشاه نامه ملا عبدالحمید لاهوری (المتوفی ۱۰۶۵ھ)[3] ۴ . عمل صالح (شاهجهان نامه) محمد صالح لاهوری (س ت ۱۰۷۰ھ)[4]

و از دیگر تذکره‌های و تاریخهای مابعد جمع آوری کرده . بر آن نقد و تبصره کرده شده است .

و . اظهار تشکر اصلاً این کار گران بود و دشوار و در تحقیق و تدقیق موضوع این رساله انصافاً سالها سال در کار بوده و همین اصل است که نویسنده بعد از سال ۱۹۵۴ م تا ۱۹۶۱م یعنی تقریباً بعد از مطالعه هفت سال خود را مایل گردانید که درین موضوع چیزی بگوید برای اینکه تا چهار سال

---

۱ ملا عبدالقادر . بدایونی . منتخب‌التواریخ . (ترتیب مولوی احمد علی) کلکته ۱۸۹۶م ج۳ ص ۳۹۸

۲ دکتر رضا زاده شفق . تاریخ ادبیات ایران . ایضاً ص ۳۶۷

۳ مولوی کبیرالدین . (سرورق بادشاه نامه). عبدالحمید لاهوری کلکته ۱۸۶۷ م ج۱ سرورق

۴ نیاز فتحپوری (تذکرون کا تذکره) مجله نگار ایضاً ص ۳۰۲

تواریخ سیاسی بزبان های فارسی و انگلیسی و عربی و اردو و پنجابی برای اکتساب شواهد روابط سیاسی و فرهنگی و ادبی بین پاکستان باستان و ایران را بدقت مطالعه کرده و تقریباً سه سال نسخهای خطی دواوین راکه کرمخورده و بوسیده و دریده و بعضی از آنها که بخط شکسته نوشته شده را بدقت تمام خوانده و دیگر نسخهای خطی نستعلیق را هم زیر مطالعه داشته است و نه تنها این بلکه نویسنده بعد از مطالعهٔ افکار و اشعار پر مغز این سخنوران بیمثال مثل حمیدی لاهوری و محمود لاهوری و غربتی لاهوری و ملا منیر لاهوری و برهمن لاهوری و مخصوصاً افکار ملا شاه لاهوری را با افکار سخنوران برجسته ایران مثل حافظ و خیام و رومی مطابقت پیدا کرده زیر بحث آورده است ۰

علاوه برین چندین از مهمترین موضوعات این رساله بعنوان 'اشتباه وجود زبان فارسی در سند و ازاله آن، و 'وجود زبان فارسی در مکران، و 'وجود شعر فارسی در لاهور، و 'نخستین گهواره شعر و ادب فارسی در شبه قاره پاک و هند، از دست نویسنده ممکن نبود که باختتام پذیرد و حقیقت اینست که درین مورد استاد مشفقم جناب دکتر محمد باقر برای راهنمائی این نویسنده سازگار آمدند و این انداز فکر تحقیق و تدقیق که شواهد اصلی و حواله های تاریخ آن عصر که موضوع بحث متعلق باشد ۰ را دریافته زیر بحث آوردن اصلاً نتیجه فکر همین استاد مکرم است و نویسنده امروز این کارگران راکه سر انجام رسانیده فی‌الواقع بتوسل راهنمائی همین استاد معظم است ۰

در پایان کلام نویسنده از خدای متعال خواستگار است که روابط دوستی و فرهنگی و ادبی بین پاکستان و ایران را که مقصود این رساله است بیش از پیش استوار گرداناد بمنه و بفضل کرمه ۰

لاهور
۱۴ ماه آوت ۱۹۷۱م

یمین خان لاهوری

فهرست مطالب

صفحه

بخش اول

صفحه

روابط باستانی بین پاکستان و ایران و وجود شعر فارسی در لاهور

صفحه

بخش دوم

عصر غزنویان و شعر فارسی در لاهور

صفحه

بخش سوم

صفحه

تحول شعر فارسی در لاهور بعد از عصر غزنویان تا ظهور تیموریان

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

۳- فهرست حرف آغاز

۴- علامتهای اختصاری

شماره	علامت	معنی
۱	ب	باب یا بخش
۲	پ م	پیش از میلاد
۳	ت ت	تاریخ تولد
۴	ت و	تاریخ وفات
۵	ج	جلد
۶	چ	چاپ
۷	خ	خورشیدی
۸	رک	رجوع کنید
۹	س ت	سال تصنیف
۱۰	س چ	سال چاپ
۱۱	س خ	سال خطاطی
۱۲	س ن	سن ندارد
۱۳	س ت ن	سال تصنیف ندارد
۱۴	س چ ن	سال چاپ ندارد
۱۵	س خ ن	سال خطاطی ندارد
۱۶	ش	شمسی
۱۷	شم	شماره
۱۸	ﷺ	صلعم (صلی‌الله علیه و آله وسلم)
۱۹	ص	صفحه
۲۰	ع. ع	عیسوی
۲۱	ق	قمری
۲۲	ق م	قبل از میلاد یا قبل از مسیح
۲۳	ق ه	قمری هجری
۲۴	ک ب	کل برگ
۲۵	ک ص	کل صفحه
۲۶	م	میلادی
۲۷	ن خ	نسخه خطی
۲۸	نم	نمره
۲۹	ه	هجری
۳۰	رر	ایضاً

بخش اول

روابط باستانی بین پاکستان و ایران

و

وجود شعر فارسی

در

لاهور

بنام خداوند بخشنده و مهربان

بخش اول

(روابط باستانی بین پاکستان و ایران و وجود شعر فارسی در لاهور)

روابط باستانی بین پاکستان و ایران در یک نظر

بنام آن یزدان پاک که روابط فرهنگی و ادبی بین این دوکشور همجوار ۰ هزاران سال پیش ۰ مخصوصاً بعد از ظهور اسلام تا امروز همیشه قایم و دایم گردانیده و به تائید ایزدی همیشه استوار خواهد ماند ۰

در شبه قاره پاک و هند لاهور ناحیه ایست که در آن نخستین بار گهواره شعر و ادب فارسی استحکام یافت و از آن به بعد آن قند پارسی در دیگر نقاط این شبه قاره بلکه تا آخرین گوشهٔ آن یعنی تا به بنگاله پاکستان شرقی رسید ۰

پیش از اینکه ما اسباب وجود شعر فارسی در لاهور را تحت بحث قرار بدهیم لازم است که اول آن روابت باستانی بین پاکستان و ایران را در بیان آریم که نه بعد از ظهور اسلام بلکه قرنها پیش از اسلام چه از لحاظ فرهنگی و چه از حیث نژادی استوار شده و ادامه داشته است ۰

اول لازم است بدانیم که خود نخستین فرهنگی که برین خاک پاک رشد کرد چه بوده ؟ ۰۰۰ و سپس روابط فرهنگی و نژادی و ادبی باستان بین این دو مملکت چگونه استحکام یافته است ؟

۱ ۰ الف. نخستین فرهنگ پاکستان باستان پیش از تاریخ

تاریخ پاکستان باستان از تمدن جلگه سنده (Indus Civilization) آغاز میگردد ۰ ولی تا اواخر قرن نوزدهم میلادی ۰ ما در بارهٔ این تمدن بزرگ اطلاعات کافی نداشتیم ۰ کتابها که موجود بود درباره دوره ما قبل از آریانها بحث نمی کرد و آن هم غیر از روایات غیر تاریخی که از قدیم ترین کتابهای دینی هندوان یعنی از ریگ ودا و رامائن و مهابارت اخذ کرده بودند ۰ چیزی نمی گفت ۰ یکی از مورخان معاصر هند ماجومدار می نویسد[1] که سام هیته یکی از اجزای

1. 'The Samhita of the Rigveda being the earliest literary production of the Aryans records to us, the earliest phase of Aryans life. 'R.C. Majumdar : *Ancient India*, (Benaras 1952), p. 43'.

ریگ ودا که آثار ادبی باستانی آریانها است برای ما قدیم ترین وضعیت زندگانی آریائی را ضبط کرده است۰

ولی ریگ ودا فقط فرهنگ و تمدن آریائی را در شبه قارهٔ پاک وهند برای ما روشن میسازد و ورود آریانها در شبه قاره چنانکه در دائرةالمعارف ملل (Encyclopaedia of Nations) نوشته شده[1] در نزدیکی یک هزار و پانصد سال قبل از میلاد (۱۵۰۰ ق م) بعمل آمد۰

در اواخر قرن نوزدهم میلادی انکشاف گردید که پیش از ورود آریانها۰ درین شبه قاره حتماً قومی میزیست که سیستم یک سلطنت بزرگ نداشت بلکه در عشایر مختلف قسمت شده بود و این حقیقت را یک محقق معروف فرنگی جان بیمز (Johan Beams) بدین الفاظ اظهار داشته است

'It is known that on entering India the Aryans found that country was occupied by races of a different family from their own.'[2]

در آغاز قرن بیستم میلادی مورخین و پژوهندگان درین مورد کاوشهای مسلسل و مساعی برجسته را بکار بردند و تقریباً در حدود سال ۱۹۲۰م تا ۱۹۳۰م دانشمند شهیر جان مارشل (Johan Marshall) در آن دفینه‌های پر گوهر و خزینه‌های پر جوهر یعنی خرابه های موهنجودرو (Mohenjo-dro) و هراپا (Harappa) که امروز از آثار گرانبهای پاکستان بشمار میرود۰ حفاریها را بعمل آورده اطلاعات بیش قیمت بما داده است و سپس دیگر محققین هم بدنبالش اطلاعات فراوان برای ما فراهم کرده اند۰

از آن حفاریها که در موهنجودرو و هراپا بعمل آمد کشف گردید که مردم درین نقاط پاکستان باستان بین سه و چهار هزار سال قبل از میلاد (۴۰۰۰ق م تا ۳۰۰۰ق‌م) یعنی قرنهای پیش از ورود آریانها یک فرهنگ و تمدن برجسته‌ی را داشته اند که هیچ آثار تاثیرات هند و آریائی را ندارد و جان مارشل این عقیده را بدین الفاظ ابراز نموده است :

'Yet this is what the discoveries at Harappa and Mohenjodaro have now placed beyond question they exhibit the Indian

---

[1] About 1500 B.C. Aryans Invaders begain pouring through the Kheybar Pass in quest of the bush plains of Hindustan.'

James T. Shotwell and others : Encyclopaedia of Nations, (New York) p. 449.

[2] Johan Beams : A Comparative Grammar of the Modern Aryan Languages of India (London, 1872), Vol. I, p. 9.

peoples of the fourth and third millennia B. C. in possession of a highly developed culture in which no vestige of Indo-Aryans influence is to be found.'[1]

مورخ نامبرده ما جومدار در تالیف خود 'هند باستان' (Ancient India) مینویسد[2] که نخستین آثار تمدن انسانی در شبه قاره هند بین رود خانه‌ی سند و جهلم کشف شده است و بنظر اینکه ناحیه‌ی مزبور قسمتی از خاک پاکستان است. میتوان گفت که نخستین فرهنگ ناحیه‌ی مزبور نه تنها دارای نخستین تمدن پاکستان میباشد بلکه کهنه ترین تمدن شبه قاره پاک و هند است.

لهذا بکمال افتخار میتوانیم بگوئیم که پاکستان اگرچه در نقشه‌ی دنیا از حیث یک کشور نوین در عصر حاضر در تاریخ ۱۴ ماه اوت ۱۹۴۷م صورت گرفته است ولی در واقع این کشور بعلت فرهنگ باستان خود یکی از قدیم ترین کشور های متمدن دنیا بشمار میرود.

۱ ب. ورود آریانها و روابط نژادی و فرهنگی بین دو کشور قبل از میلاد

راجع به ورود آریانهای هند و پاک و ایرانی حسن پیرنیا حقایق را بکمال اختصار زیر بحث آورده است و ما اینجا بیانش را بعینه نقل میکنیم:

'آریانهای هند و ایرانی پس از آنکه مدتها باهم زندگی کردند. از آسیای وسطی مهاجرت کرده به باختر آمدند. از آنجا شعبه‌ی هندی بطرف هندوکش رفته بدره پنجاب سر ازیر شده اند و آخیرا این عقیده نیز اظهار شد که جدائی آریانهای هندی از ایرانی در اروپا روی داده. بعد هندیها در ۱۷۰۰ق‌م از قفقاز بایران آمده اند و آریانهای ایران در دنبال آنان بایران وارد شده آنها را بطرف مشرق راندند'[3]

طبق شواهد مزبور اگرچه ورود[4] آریانها در شبه قاره پاک و هند بین حدود یک هزار و هفتصد قبل از میلاد (۱۷۰۰ ق‌م) تا یک هزار و چهار صد قبل از میلاد (۱۴۰۰ ق‌م) رخ داد ولی روابط نژادی و فرهنگی بین آریانهای

---

[1] Sir John Marshall: *Mohenjodaro and Indus Civilization*, London 1931. Vol. I., Preface p.v.

[2] 'It is now generally held that the earliest traces of human beings in India are found in the Panjab, in the region between the Sindh and Jhelum.' R-C. Majumder: *Ancient India*. op cit. p. 16.

۳ حسن پیرنیا: ایران باستان. تهران ۱۳۱۱خ-ج۱ص ۱۵۵

[4] (*i*) James T. Shotwell and other: *Encyclopaedia of Nations*, op., cit., p. 449

(ii) حسن پیر نیا—ایران باسبان، ایضاً، ج۱، ص ۱۵۵

هند و پاک و ایرانی تقریباً دو هزار و چهار صد قبل از میلاد (۲۴۰۰ق‌م) وجود داشته چنانکه حسن پیرنیا اضافه میکند ـ

'دلیل این نظر از جمله این انشاء کتاب مقدس هندیها تا ۱۴۰۰ ق‌م بالا میرد. تردیدی نیست که درین زمان زبان آریانها یکی نبوده. اگرچه میبود این کتاب بزبان مشترک نوشته میشد برای یافتن زمانی که زبان آریانها یکی بوده موافق موازین زبان شناس باید هزار سال عقب رفت. پس آریانها در حدود دو هزار و چهار صد قبل از میلاد (۲۴۰۰ق‌م) زبان مشترک داشته اند'[1]

۱۰ ج. عصر هخامنشیان و روابط سیاسی بین دو کشور

در نتیجه جدائی که بین این همنژادان رو نمود تفریقی در زبان و کیش ایشان هم بوجود آمد و آریانها که همکیش و همزبان بودند بین دو گروه جداگانه منقسم شدند. ولی در عصر هخامنشیان باز روابط سیاسی بین دو کشور استوار گردید.

طبق بیان مورخین تاریخ هند در عصر داریوش اول (۵۲۲ تا ۴۸۶ق‌م) حدود سلطنت هخامنشیان در شبه قاره پاک و هند تا به نقاط سند گسترده شد [2]. لذا از روی شواهد تاریخی میتوان گفت که روابط سیاسی بین دو کشور از عصر داریوش اول رخ داد.

علاوه برین عبدالله رازی مئولف 'تاریخ مفصل ایران' هم راجع به روابط باستان بین داریوش و هندیان بدین الفاظ اشاره مینماید :

'داریوش گوید که در بنای قصر او صنعتگران بابلی و مادی و لیدی و مصری خدمت میکردند و مصالح آنرا از نقاط دور دست می آوردند مثلاً عاج از هندوستان چوب سرد از لبنان. سنگ ستونها از یونان و زینت دیوارها از اینونی (حبشه) تحصیل میکردند'[3]

---

۱ حسن پیرنیا : ایران باستان . تهران ۱۳۱۱ خ ـ ج ۱ ص ۱۵۷

2 'Darius followed up the earlier successor of his house by sending naval expedition paved the way for the annexation of the Indus Valley as a desert of Rajputana. It constituted the twentieth and the most populous satrapy of the Persian Empire.'

R.C. *Majumdar and others* : *An Advanced History of India*, New York, 1965, chap. V, p. 64.

Also see Herodotus History of Herodotus G.C. Macaulay, (London A.D. 1890), Vol I,

۳ عبدالله رازی همدانی : تاریخ مفصل ایران (باهتمام محمد آدمیت) ایران ۱۳۲۴ ع خ ص ۳۸

و این روابط سیاسی بین دو کشور تا آخر عصر هخامنشیان ادامه داشت تا آنکه این سلسلهٔ روابط بعلت استیلای سکندر مقدونی باز منقرض گردید.

سکندر مقدونی در سال سه صد و سی (۳۳۰ ق‌م) اولا ایران را تحت تصرف خود آورد و سه سال بعد یعنی درسال ۳۲۷ ق‌م آن ناحیه ی هند و سند که جزو دولت هخامنشیان بوده جزو دولت خود ساخت. ولی بعد از انقراض سلوکیان. ایران و هند باستان از تسلط یونانیان نجات یافتند و در ایران سلسلهٔ اشکانیان تاسیس شد.

بقول عبدالله رازی

'سلسلهٔ اشکانی از یک طرف ایران را از قید سلوکیان نجات داد و از طرف دیگر سالهای دراز با رومیان جنگیده مانع پیشرفت آنان در ممالک شرق گردیده و راه برای سلاطین ساسانی باز گرداند[1]'.

فی‌الواقع اگرچه در دورهٔ اشکانی بنا بجنگهای ایرانیها و رومیها روابط سیاسی بین ایران و شبه قاره پاک و هند باستان موقتا منقطع گردید ولی بعد از تشکیل سلطنت ساسانیان نه تنها روابط سیاسی بین دو کشور تاسیس شد بلکه روابط ادبی هم آغاز کرد.

از روی شواهد تاریخی روشن گردید که روابط سیاسی بین دو کشور از عصر هخامنشیان مخصوصاً از زمان داریوش اول (۵۲۲ تا ۴۸۶ ق‌م) آغاز کرده و در عصر ساسانیان ادامه داشته است.

۱ د. عصر ساسانیان و روابط ادبی بین دو کشور پیش از اسلام

بعد از عصر یونانیان و اشکانیان. سلسله‌ی ساسانیان در ایران و دودمان موریای هند درین شبه قاره تاسیس شد. تاریخ پنجاب مشهود[2] است که بهرام گور در سال ۳۳۰ م برای مطالعه دستور و آئین این کشور وارد هند شده بود و علاوه برین از قدیم ترین شواهد ادبی که روابط این دو کشور را در عصر ساسانی اثبات میکند داستانی است از شاهنامه فردوسی یعنی 'قصه بهرام گور و دختر راجه شنگل'. فردوسی بعنوان زیر این قصه را در بیان میاورد :

'نوشتن بهرام گور نامه بنزدیک شنگل شاه هند'[3]

---

۱ عبدالله رازی : تاریخ مفصل ایران ؛ ایضاً ص ۱۰۵

[2] 'Bahramgor, King of Persia, came to India in disguise in 330 A. D. to study the wise laws and regulations of the country.'
(S.M. Latif : History of the Punjab, New Delhi, 1964, chap. VIII p. 58)

۳ فردوسی : شاهنامه فردوسی. باهتمام سعید نفیسی (ایران مطبعه بروخیم ۱۳۱۴ خ) ج ۷ ص ۲۲۲۱

چنانکه شرح داده شد قسمتی از بالای پنجاب و سند از زمان هخامنشیان تا عصر ساسانیان چندین بار در ایران و شبه قاره پاک و هند باستان عوض میشد بنا برین بهرام گور ساسانی بر سر زمین سند حق خود را مسلم داشته بادشاه هند شنگل را از باز خواستن سند متنبه میکند که :

'تو شاهی و شنگل، نگهبان هند چرا باز خواهد، ز چین و ز سند بیندیش و، این کار را، باز جوی نباید که نا خوبی آید، بروی[1]

برهمین سبیل عنوانات زیر هم روابط دوستی بین بهرام گور ساسانی و هند را نشان میدهد :

مثلاً 'رفتن بهرام گور بهندوستان با نامه‌ی خود ،

'کشتی گرفتن بهرام گور دربارگاه شنگل و هنر نمودن،

'بزنی کردن بهرام گور دختر شاه هندوستان را ،

'آمدن شنگل با هفت پادشاه نزد بهرام گور ،

'بخشیدن بهرام گور خراج دهقانان ،

خواندن بهرام گور لوریان از هندوستان ، و غیرهم [2]

علاوه برداستان بهرام گور و راجه شنگل شاه هند از شاهنامه فردوسی بهترین دلیل تاریخی که روابط قدیم این دو کشور را اثبات میکند کتاب 'کلیله دمنه، است که یکی از نوادر ادبیات این دو کشور بشمار میرود چنانکه معلوم است این اصل کتاب بزبان سانسکرت بعنوان 'پنج تنتر ، از اثر خامه وشنو ورما دانشمند شهیر این شبه قاره نوشته شده و بعد در عصر انوشیروان ساسانی بدست وزیرش بزرگ مهر بعنوان کلیلگ و دمنگ بزبان پهلوی ترجمه شد ·

نوشیروان [3] که فلسفه را دوست میداشت و نسبت بحکمای هر کشور باکمال احترام رفتار میکرد حتماً موجب تحکیم روابط ادبی بین دو کشور گردید·

حقایق مزبور روشن میسازد که گذشته از روابط سیاسی و فرهنگی

---

۱ شاه نامه فردوسی . باهتمام سعید نفیسی (ایران مطبعه بروخیم ۱۳۱۴خ) ج۷، ص ۲۲۲۱ ·

۲ ایضاً ص ۲۲۲۱ تا ۲۲۵۸ ·

۳ 'انوشیروان نه فقط مروج علم و معرفت بوده بلکه شخصاً فلسفه را دوست میداشت و نسبت بحکماء با کمال احترام رفتار میکرد ....در زمان او کتاب کلیله دمنه و بیدهای هندی بزبان پهلوی ترجمه گشت (عبدالله رازی : تاریخ مفصل ایران ص ۸۶) ·

بین دو کشور روابط ادبی بیش از اسلام و در عصر ساسانیان یعنی در زمان بهرام گور رو نموده و در عصر انوشیروان عدل گستر و ادب پرور استوار گردیده است .

۲. ظهوراسلام و اوضاع سیاسی پاکستان باستان و ایران

در سال ۶۱۱ میلادی وقتیکه پیغمبرص اسلام به بعثت نبوت مشرف گردید. اسلام ظهور کرد و سن تاریخ اسلام تقریباً دوازده سال بعد از نبوت بمناسب هجرت آن حضرت از مکه بمدینه در سال ۶۲۲ م یکم هجری آغاز کرد .

بعد از ظهور اسلام در مدت فقط چهل سال که بعنوان 'عصر خلافت راشده' معروف است . دین اسلام از شرق تا غرب استیلا یافته بود و این استیلای عرب در عصر خلیفه دوم عمر فاروق رخ داد و در همین عصر سلطنت ایران از دودمان ساسانیان منقرض گشته بدست تازیان در آمد و تا مدتیکه سلطنت ایران بدست تازیان ماند . روابط سیاسی پاکستان باستان نه به ایرانیان بلکه با تازیان ادامه داشت .

۲ الف. ورود اسلام در پاکستان باستان نخستین فاتح لاهور از (تازیان) مسلمان

بلاذری[1] بحواله علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف. رقم طراز است که حضرت عمر فاروق در سال پانزدهم هجری عثمان بن ابی‌العاص الثقفی را والی بحرین و عمان گردانیدند و ثقفی برادران خود را برای جهاد به هند فرستاد . یکی از برادرانش که الحکم نام میداشت قصد بروص (بروج)[2] کرد و برادر دیگر المغیره بن ابی‌العاص رو به خورالدیبل نموده به هندوان جهاد کرد و کامگار و کامران گردید .

سپس در عصر حضرت عثمان غنی یک دانشمند تازی حکیم بعنوان جبله العبدی برای فراهم آوردن اطلاعات راجع به اوضاع و احوال هند فرستاده شد و دانشمند مزبور راجع به قلت آب و نان و میوه در ناحیه‌ی سند اطلاعاتی داد و نتیجه تا مدتی کس از تازیان جهاد نکرد .

بآخر در عصر حضرت علی کرم‌الله وجهه تقریباً در حدود سال ۳۸ و ۳۹ هجری مسلمانان بار دیگر رو به هند نمودند و بحکم آن خلیفه‌ی مسلمین یک مجاهد اسلام الحرث بن مرةالعبدی رو به اینجانب نهاد و موفق و کامران گردید . و بعاقبت در میدان قیقان که یکی از بلادالسند و ملحق بخراسان

---

۱ احمد دین یحیی بلاذری : فتوح‌البلدان. ص ۴۳۳ (۱۸۶۶ ed. M.J. Degoege (Brill,

۲ بروص بفتح الواو وجیم ویقال بروص بالصاد المهمله" . من اشهر مدن الهندالجریه" اکبرها واطیبها .

یاقوت حموی : معجم‌البلدان (بیروت . ۱۹۵۵م) ج ۱، ص ۴۰۴

بوده در سال ۴۴ هجری بشهادت رسید.

بعد از خلافت راشده آن مجاهد اسلامی که از راه کابل و بنون به لاهور رسید المهلب بن ابی صفره بود چنانکه از بیان بلاذری[1] پیداست :

«ثمر غزا ذالک الثغر المهلب بن ابی صفره فی ایام معویه سنة ۴۴ فاتی بنه (بنون) و الاهوار (لاهور) و هما بین الملتان و کابل فلقیه العدد فقاتله و من معه» (فتوح البلدان ص ۴۳۲) .

بیان مزبور شاهد است که مهلب در سنة ۴۴ هجری در عصر امیر معویه بلاهور رسیده بود و پیش ازو اگرچه دیگر مجاهدین اسلام. چنانکه شرح دادیم . وارد هند شده بودند ولی همه‌ی شان تا بناحیه‌ی سند رسیده بودند و کسیکه از ایشان نخستین بار بلاهور رسید مهلب بن ابی صفره بود.

لذا بدون تردید میتوان گفت که ورود اسلام در هند در عصر حضرت عمر فاروق در سال پانزدهم ۱۵ هجری رخ داد و نخستین مجاهد اسلام که لاهور را اولین بار تحت تصرف مسلمانان آورد همین مهلب بن ابن صفره و نخستین سال فتح لاهور در تاریخ اسلام ۴۴ هجری است.

۲. ب اوضاع سیاسی و روابط ادبی بین دوکشور بعد از ظهور اسلام

بعد از مهلب بن ابی صفره آن مجاهد اسلام که تمام ناحیه‌ی شمال مغرب هند باستان یعنی این خطه‌ی پاکستان غربی حاضر را تحت تصرف اسلام آورد محمد بن قاسم است و مقصودش حاکم سند. راجه داهر را. که بر مسلمانان دست تعدی دراز کرده بود. سرزنش کردن بود. او بکام خود کامگار گردید و بکشور خویش به دارالعرب برگشت.

شرح نمودیم که استیلای عرب در پاکستان باستان و ایران در همان عصر خلیفه‌ی دوم حضرت عمر فاروق رو نموده بود نتیجةً عربی که زبان فاتحین بوده نه تنها در ایران بزبان پارسی استیلا کرده بود بلکه در سائر نقاط مفتوحه‌ی اسلامی ترویج میکرد و بر همین سبیل زبان عربی در سند و دوشادوش زبان سندی هم رواج یافت.

بعد از مراجعت محمد بن قاسم اگرچه هیچ سلطنتی از تازیان در سند مستقلاً استحکام نیافت ولی اهمیت زبان تازی بین سندیان که بیشتر از آنها مشرف باسلام شده بودند هیچ وقت کمتر نشده بود. نتیجه این شد که عربی نه تنها زبان عمومی سندیان شد بلکه درآن ناحیه کار تصنیف و تالیف هم بزبان عربی ادامه داشت. و بسیاری از مورخین و جغرافیا دانان مثل اصطخری

---

۱ بلاذری : فتوح البلدان ایضاً (Brill, 1866) ص ۴۳۲

و ابن حوقل و مقدسی و بلاذری راجع به اوضاع سیاسی و اجتماعی و جغرافیائی آن ناحیه را بزبان عربی زیر رقم آوردند.

معروف ترین تاریخ آن عصر که بزبان عربی نوشته شده 'منهاج المسالک' است. این کتاب نه تنها احوال عصر محمد بن قاسم را شرح میدهد بلکه چگونگی ناحیه سند پیش از ورودش را هم روشن میسازد. مصنف این کتاب خواجه امام ابراهیم است. اگرچه نسخهٔ اصلی بدست ما نیست ولی ترجمه اش بزبان فارسی که علی بن حامد ابی‌بکر الکوفی در عصر ما بعد خدمت والئی سند ناصرالدین قباچه تقدیم رسانده بود بعنوان 'تاریخ قاسمی' یا فتحنامه یا چچنامه صورت گرفت موجود و معروف است.

فی‌الجمله میتوان گفت تا آن مدتیکه عصر استیلای عرب در ایران و پاکستان باستان ادامه داشت روابط سیاسی و ادبی بین مردمان این دو کشور همجوار منقرض میماند. البته در عصر آل سبکتگین که نخستین فرمانروایان تخت و تاج هند بشمار میروند روابط سیاسی و ادبی بین مردمان این دو کشور بار دیگر رو نمود و همین اصل است که بعد از ظهور اسلام تا عصر آل سبکتگین هیچ آثار فارسی چه در نظم و چه در نثر آن عصر در هیچ گوشهٔ این شبه قاره‌ی پاک و هند وجود نیافته.

۲ ج. اشتباه وجود زبان فارسی در سند و ازالهٔ آن

بعضی از مورخین تاریخ شعر و ادب فارسی پاک و هند معتقد اند که زبان فارسی درین شبه قاره درست بعد از ورود محمد بن قاسم اولاً در سند (پاکستان) متداول شد. مثلاً آقای محمد عبدالغنی رقم طراز است که

> 'The fact that Muhammad Bin Qasim's forces were collected at Shiraz and consisted largely of Persian Soldiers goes to suggest that Persian must have been spoken in the newly conquerred land. 1

آقای غنی در بیان مزبور بر دلیل اینکه محمد بن قاسم لشکر خود را از شیراز جمع آوری کرده وارد هند شد و بیشتر لشکریانش از ایرانیان بودند، معتقد است که در آن زمان در ناحیه‌ی سند زبان فارسی مسلماً رواج یافته باشد.

بر همین سبیل حافظ محمود شیرانی هم در بیان میآرد که سیاحین تازی قرن چهارم هجری مینویسند که در آن عصر در ملتان و منصوره زبان فارسی گفته میشد و حواله اش اینست:

---

[1] M.A. GHANI: Pre Moghal Persian in Hindustan (Allahabad 1941), p. 60.

'چوتھی صدی ھجری کے عرب سیاح لکھتے ھیں کہ ملتان و منصورہ میں فارسی بولی جاتی تھی'.[1]

اصلاً اشتباہ مزبور از بیان یک مستشرق فرنگی ای. ایچ. ایتکن (E. H. Aitken) وجود یافتہ است و بعداً حافظ شیرانی و آقای غنی بیانش را بزبان خود شان ابراز نمودند و آن حوالہ‌ی ایتکن کہ مورد اشتباہ شدہ ازین قرار است :

'About 591 A. D. the Geographer, 'Istakhri' described Mansura as more fertile and also more populous than Multan He gives us a glimps of common life in the note that the people of Multan wear trousers and most of them speak Persian and Sindhi as in Mansura. 2'

یعنی در سال ۵۹۱م تقریبا درحدود وسط قرن دھم میلادی/چہارم ھجری . باشندگان ملتان مثل باشندگان منصورہ شلوار میپوشیدند و اکثر از ایشان بزبان فارسی و سندی حرف میزدند .

اگر ما آن بیان اصطخری را کہ ایتکن اشارہ کردہ بدقت بخوانیم . بیان ایتکن غیر از بیان اصطخری بنظر میآید . درین مورد ما بیان [3] اصطخری را بعینہ نقل میکنیم .

'وکذلک زی اھل الملتان لباسھم الا زار والمیازر و لسان اھل المنصورۃ و الملتان و نواحیھا العربیہ و السندیہ و لسان اھل المکران الفارسیہ و المکریہ' ،

یعنی اھل ملتان مثل اھل منصورہ شلوار میپوشند و زبان منصورہ ملتان و نواحی آنہا عربی و سندی است و زبان اھل مکران . فارسی و مکرانی است . روشن است کہ ترجمہ‌ی ایتکن از بیان اصلی اصطخری حتماً مختلف است .

---

۱ حافظ محمود شیرانی : پنجاب میں اردو (مرتبہ ڈاکٹر وحید قریشی) لاھور کتاب نما ۱۹۶۳ع ص ۲۰ .

² E.H. Aitken : *Gazetteer of the Province of Sind*, (Karachi, 1907). chap. III p. 91

۳ ابراھیم بن محمد الاصطخری المتوفی (۳۵۰) المسالک و الممالک . باھتمام دکتر محمد جابر الحسینی (البیروت) الناشر دارالقلم ۱۳۸۱ھ/۱۹۶۱م) ص ۱۰۵

حال آنکه مکران یک ناحیه‌ی جداگانه از ناحیه‌ی سند بوده. چنانکه در جای دیگر خود اصطخری حدود اربعه‌ی سند آن عصر را باین الفاظ[1] متعین کرده است.

'و اما بلاد السند و ما یصاقبها مما قد جمعناه فی صورة واحدة فهی بلاد السند و مشی زمن بلادالهند و مکران و طوران والبدهه'.

و در آخر این باب مینویسد[2] که :

'قد انتهینا فی حدالمشرق الی آخر حدودالاسلام'

یعنی اصطخری آن تمام نقاط مفتوحه‌ی اسلامی که در آخر حد نقشه قرار دارد در نقشه‌ی واحد که در کتابش موجود است. جمع آورده است چنانکه از عکس آن نقشه که درج میکنیم هویدا است.

عیانست که مکران قسمت سند نبوده بلکه جداگانه یکی از نقاط مفتوحه‌ی اسلامی بوده. لذا زبان فارسی در آن عصر حتماً در سند ترویج نمی یافت البته غیر از سند در مکران گفته میشد.

۲ د. وجود زبان فارسی در مکران

بعد از اصطخری یک مصنف دیگر ابن حوقل که مثل اصطخری در نقاط مفتوحه‌ی اسلامی هم مسافرت کرده بود همین کتاب اصطخری المسالک و الممالک را بعنوان صورةالارض تالیف کرد و راجع بترویج زبانها در سند و مکران همان الفاظ اصطخری را باینصورت نقل کرده است[3].

'و کذلک زی اهل الملتان لباسهم والازار و المیازر و لسان اهل‌المنصورة والملتان و نواحیها العربیه والسندیه و لسان اهل‌المکران الفارسیه والمکریه'

در عصر حاضر دکتر محمد جابر الحسینی که همین کتاب المسالک و الممالک اصطخری را باضافه‌ی مقدمه ای تالیف کرده در آن سال وفات

---

۱ ابراهیم بن محمد الاصطخری (المتوفی ۳۵۰هـ) المسالک و الممالک باهتمام دکتر محمد جابر الحسینی (البیروت) الناشر دارالقلم ۱۳۸۱هـ ۱۹۶۱م) ص ۱۰۲

۲ أیضاً ص ۱۰۷

۳ ابی‌القاسم ابن حوقل النصیبی: صورةالارض (بیروت. دارالمکتبه الحیاة س چ ندارد) ص ۲۸۰

اصطخری ۳۵۰ هجری[1] درج نموده است و بقول خیرالدین الزرکلی[2] مصنف 'الاعلام'، سال وفات محمد ابن حوقل ۳۸۰ هجری است - اصطخری و ابن حوقل که خود شان در چهارم هجری دهم میلادی یکی بعد دیگری میزیستند بیک زبان اعلان مینمایند ناحیه‌ی سند که دارای منصوره و متان است. در آن زمان زبان رسمی عربی و سندی است نه که فارسی . اگر زبان فارسی در آن عصر ترویج میداشت هر دو جغرافیه دان مزبور حتماً ذکر ترویج فارسی در سند را در بیان میآورند.

لذا از روی شواهد تاریخی و دلایل مزبور روشن گردید که زبان فارسی در سند تا قرن آخر چهارم هجری‌آخر دهم میلادی حتماً ترویج نه یافته بود. البته در ناحیه‌ی مکران که پیش از اسلام گاه در هند و گاه در سلطنت ساسانیان ایران بوده حتماً زبان فارسی نه بعد از اسلام بلکه سالها پیش از اسلام گفته و فهمیده میشد.

۳. آل سبکتگین و وجود و ورود شعر فارسی در لاهور

بعدا ز ظهور اسلام در شبه قارهٔ پاک و هند باستان اولین فرمانروایان اسلامی که ورود یافتند آل سبکتگین بودند. مدت آل سبکتگین از زمان سلطان محمود بن سبکتگین تا عصر امیر شهید مسعود (اول) بن محمود غزنوی یعنی از سال ۳۸۸ه/۹۹۸م تا ۴۳۲ه/۱۰۴۰م تقریباً چهل و چهار سال بشمار میرود. بدینجهت که نخستین تاجدار این دودمان والا شکوه محمود پسر سبکتگین بود ازین لحاظ این دودمان بنام آل سبکتگین نامیده شد و بر دلیل اینکه لقب سبکتگین ناصرالدین بوده بدینجهت آل سبکتگین را بعنوان آل ناصر هم یاد میکنند.

۳ الف. مآخذ تاریخ آل ناصر و محمودیان | معروف ترین تاریخهای آن عصر که نوشته شده ازین قرار است :

(۱) زین‌الاخبار (س ت ۴۴۴ه)[3]

---

۱ سال وفات اصطخری علی آن سنه" وفاته منصف القرن الرابیح ۳۵۰ه، (دکتر محمد جابر الحسین . مقدمه‌المسالک و الممالک. ص ۹)

۲ ابن حوقل = محمد بن حوقل ۳۸۰ هجری : (خیرالدین الزرکلی . الاعلام، (بطبعه کوستانوماس ۱۳۷۳ه/۱۹۵۴م) ج ۲ : ۳۲۷

۳ سال تصنیف زین‌الاخبار. ۴۴۴ هجری گردیزی : زین الاخبار (بتحقیق محمد ناظم یونی ورسٹی علی گڑ) . برلن ۱۹۲۸ م ص سر ورق

(۲) تاریخ بیهقی (س ت ۴۷۰ھ)[1]

(۳) تاریخ بیهق (س ت ۵۶۳ھ)[2]

(۴) تاریخ یمینی (س ت ۶۰۳ھ)[3]

(۵) طبقات ناصری (س ت ۶۵۸ھ)[4]

وتواریخ ما بعد مثل منتخب التواریخ، فرشته مآثر رحیمی و حبیب‌السیر و مفتاح التواریخ وغیرهم است و مستند ترین ازینها که تقریباً در وسط عصر غزنویان (۴۷۰ھ) نوشته شد 'تاریخ بیهقی' است و درین مورد دکتر علی فیاض مینویسند

'قدر مسلم آنست که کتاب بیهقی بهترین و کامل ترین سند تاریخ زمان مسعود (اول) است. در هیچیک از مدارک تاریخ غزنویه از قبیل عتبی و گردیزی و طبقات ناصری این قدر اطلاعات مفید و مناظر زنده از زندگانی فردی و اجتماعی آن عصر بدست نمی آید بهمین جهت تاریخ بیهقی یکی از بهترین مآخذ برای تصحیح اغلاط مورخین بعد محسوب میشود'[5]

---

۱ سال تصنیف تاریخ بیهقی. بیهقی بتصنیف کتاب اشتغال داشته تا درصفر سال ۴۷۰ھ درگزشته است = ابوالفضل بیهقی : تاریخ بیهقی . باهتمام دکتر فیاض (تهران چاپخانه بانک ملی ۱۳۲۴م) ص مقدمه (ز)

۲ سال تصنیف بیهق : تاریخ بیهق رابتصریح خود درسنهٔ پانصد و شصت و سه (۵۶۳ھ) در زمان سلطان موید آبی ابه از غلامان سلطان سنجر که بلا فاصله بعد از وفات سنجر بر خراسان مسلط شد. تالیف نموده است = ابوالحسن علی ابن فندق : تاریخ، بیهق باهتمام عبدالوهاب قزوینی. تهران ۱۳۰۸ھ ص مقدمه سیج)

۳ سال تصنیف تاریخ یمینی 'س ت ۶۰۳ هجری'
دکتر ذبیح‌الله صفا : تاریخ ادبیات ایران (تهران . کتاب فروشی ابن سینا . ۱۳۳۹خ) ج ۲ : ۱۰۱۲

۴ سال تصنیف طبقات ناصری : (۶۵۸ هجری) منهاج بن سراج الجوزجانی : طبقات ناصری . کلکته پریس . ۱۸۶۴م . ص ۳۵۱ .

۵ رک. دکتر فیاض (ایضاً) ص مقدمه (ح)

مصنف تاریخ مذکور . ابوالفضل محمد بن الحسین بیهقی دبیر فاضل از دربار غزنویان بوده و تالیف مزبور را از عصر آل سبکتگین تا اوایل سلطنت ابراهیم بن مسعود (اول) غزنوی آورده و تمام آن احوال راکه بچشم خود نظاره کرده. حکایت میکند. ولی امروز قسمتی از آن کتاب که دارای احوال تا عصر مسعود (اول) بن محمود غزنوی المعروف 'تاریخ مسعودی ، است . بدست ماست دکتر علی اکبر فیاض[1] و دکتر ذبیح الله‌صفا[2] حدود تولید و وفات ابوالفضل بیهقی را بیک زبان از سال ۳۸۵ تا ۴۷۰ هجری اعلان مینمایند.

مورخ دیگر از عصر غزنویان مصنف تاریخ بیهق . ابوالحسن علی بن زید المعروف بابن فندق است و علامه فقید محمد بن عبدالوهاب قزوینی[3] گوید که ابن فندق تاریخ بیهق را در سنه پانصد و شصت و سه (۵۶۳) هجری تالیف نموده است .

ابن فندق که از سال ۴۹۰ تا ۵۶۵ هجری یعنی تا زمان سلطان موید آی آبه از غلامان سلطان سنجر میزیسته احوال غزنویان را از ابراهیم غزنوی (۴۵۱ تا ۴۹۲هـ) تا آخرین تاجدار غزنویان خسرو ملک غزنوی (۵۵۵ تا ۵۸۲هـ) در بیان آورده است و تمام مورخین ما بعد درباره احوال غزنویان از همین تواریخ نامبرده استفاده کرده اند .

۳ ب. عصر آل سبکتگین و غزنویان

آل سبکتگین اولاً در خراسان و غزنه و لاهور فومانروائی میکردند و بعد از استیلای سلجوقیان که خراسان از دست شان رفت رو به هند نموده لاهور را پائیتخت قرار دادند. لذا سلسلهٔ آل سبکتگین که از ایران منقطع گشته تنها به لاهور و غزنه ماند و باین دلیل باید این دودمان را بدو عصر قسمت کرد . عصر اول بنام آل ناصر یا آل سبکتگین عصر دوم بعنوان محمودیان یا غزنویان .

عصر اول بنام آل سبکتگین

حدود اعصار ایشان در افغانستان و ایران و هند از زمان اسمعیل بن سبکتگین تا عصر مسعود (اول) بن محمود غزنوی یعنی از سال ۳۸۷هـ/۹۹۷م تا ۴۳۲هـ/۱۰۴۰م بشمار میروده .

---

۱ دکتر فیاض : مقدمه تاریخ بیهقی (ایضاً) ص مقدمه (ز)

۲ سال وفات بیهقی = 'ابوالفضل بیهقی در سال ۳۸۵هـ در قریه حارث آباد بیهق ولادت یافته ...... باقی عمر را در انزوا بسر برد تا در سال ۴۷۰هـ پدرود حیات گفت ، (دکتر صفا. تاریخ ادبیات ایران (ایضاً) ج ۲ : ص ۸۹۰ . ۸۹۱) .

۳ عبدالوهاب قزوینی : مقدمه تاریخ بیهق (ایضاً) ص مقدمه یا . یب . پیچ)

عصر دوم بعنوان غزنویان | ایشان پائیتخت خراسان را خدا حافظی کرده تنها غزنه و لوهور (لاهور) را پائیتخت خود قرار دادند و حدود فرمانروائی ایشان از زمان مودود بن مسعود بن محمود غزنوی تا عصر خسرو ملک بن خسرو شاه غزنوی یعنی از سال ۴۳۲ه/۱۰۴۰م تا ۵۸۲ه/۱۱۸۶م بوده است وما اینجا از روی شواهد تاریخ مستند از طبقات ناصری و لین پول (Lane Poole) یک فهرست سنین و حدود اعصار و شجره دودمان غزنویان را برای توضیح این امر در این صفحه درج میکنیم.

فهرست سنین و حدود اعصار و شجره دودمان غزنویان

(از الپتگین تا سبکتگین).

شماره	نام سلطان	سال هجری	مطابق	سال میلادی	دارالسلطنة
۱—۱	الپتگین	۳۵۱—۳۵۲	,,	۹۶۲—۹۶۳	خراسان و غزنه
۲—۲	اسحاق بن الپتگین	۳۵۲—۳۵۵	,,	۹۶۳—۹۶۶	,, ,,
۳—۳	بلکتگین بن الپتگین	۳۵۵—۳۶۲	,,	۹۶۶—۹۷۲	,, ,,
۴—۴	پیری بن الپتگین	۳۶۲—۳۶۶	,,	۹۷۲—۹۷۶	,, ,,
۵—۵	سبکتگین بن الپتگین	۳۶۶—۳۸۷	,,	۹۷۶—۹۹۷	,, ,,

غزنویان که در هند فرمانروائی کردند

عصر اول—(آل سبکتگین در هند و ایران)

شماره	نام سلطان	سال هجری	مطابق	سال میلادی	دارالسلطنة
۶—۱	اسمعیل بن سبکتگین	۳۸۷—۳۸۸	مطابق	۹۹۷—۹۹۸	(خراسان و غزنه و لاهور)
۷—۲	محمود بن سبکتگین	۳۸۸—۴۲۱	مطابق	۹۹۸—۱۰۳۰	ایضاً
۸—۳	محمد بن محمود بن سبکتگین	۴۲۱—۴۲۱	مطابق	۱۰۳۰—۱۰۳۰	ایضاً
۹—۴	امیرشهید مسعود (اول) بن محمود سبکتگین	۴۲۱—۴۳۲	مطابق	۱۰۳۰—۱۰۴۰	ایضاً

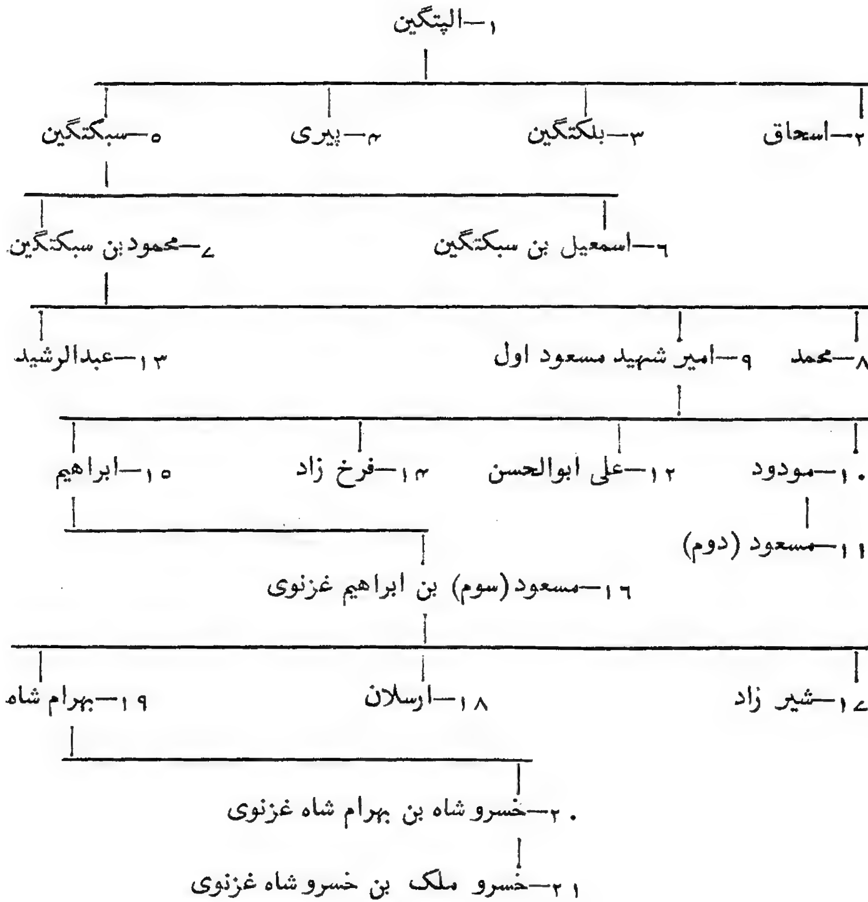
عصر دوم — (دوره غزنویان در هند)

شماره	نام سلطان	سال هجری[1]	مطابق	سال میلادی[2]	دارالسلطنه
۱۰—۱	مودود بن مسعود اول) غزنوی	۴۳۲—۴۴۰	,,	۱۰۴۰—۱۰۴۸	(غزنه و لوهور)
۱۱—۲	مسعود (دوم) بن مودود غزنوی	۴۴۰—۴۴۰	,,	۱۰۴۸—۱۰۴۸	ایضاً
۱۲—۳	علی ابوالحسن بن مسعود (اول) غزنوی	۴۴۰—۴۴۰	,,	۱۰۴۸—۱۰۴۸	ایضاً
۱۳—۴	عبدالرشید بن محمود غزنوی	۴۴۰—۴۴۴	,,	۱۰۴۹—۱۰۵۲	ایضاً
	تغرل (غاصب) (غیر از غزنویان)	۴۴۴—۴۴۴	,,	۱۰۵۲—۱۰۵۲	ایضاً
۱۴—٦	فرخ زاد بن مسعود (اول) غزنوی	۴۴۴—۴۵۱	,,	۱۰۵۲—۱۰۵۹	ایضاً
۱۵—۷	ابراهیم بن مسعود (اول) غزنوی	۴۵۱—۴۹۲	,,	۱۰۵۹—۱۰۹۹	ایضاً
۱٦—۸	مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی	۴۹۲—۵۰۸	,,	۱۰۹۹—۱۱۱۴	ایضاً
۱۷—۹	شیرزاد بن مسعود (سوم) غزنوی	۵۰۸—۵۰۹	,,	۱۱۱۴—۱۱۱۵	ایضاً
۱۸—۱۰	ارسلان بن مسعود (سوم)	۵۰۹—۵۱۲	,,	۱۱۱۵—۱۱۱۸	ایضاً
۱۹—۱۱	بهرام شاه بن مسعود (سوم)	۵۱۲—۵۴۷	,,	۱۱۱۸—۱۱۵۲	ایضاً
۲۰—۱۲	خسرو شاه بن بهرام شاه غزنوی	۵۴۷—۵۵۵	,,	۱۱۵۲—۱۱٦۰	ایضاً
۲۱—۱۳	خسرو ملک بن خسرو شاه غزنوی	۵۵۵—۵۸۲	,,	۱۱٦۰—۱۱۸٦	ایضاً

۱ منهاج‌الدین بن سراج لاهوری ، طبقات ناصری (بتصحیح ولیم ناسولیس) کلکته کالج پریس ، ۱۸٦۳م، ص ۵—۲٦ .

2 S. Lane Poole, The Muhammadan Dynasties, Paris, 1925, p. 289.

۱—۲
شجره دودمان غزنویان



۱ منهاج الدین بن سراج لاهوری، طبقات ناصری، (بتصحیح ولیم ناسولیس) کلکته، کالج پریس ، ۱۸۶۴م ص۵—۲۶

[2] Stanely Lane Poole : *The Muhammadan Dynasties*, Paris, 1925, p. 289

۳ ج. نخستین پایتخت مسلمانان در پاک و هند (۴۲۸ه)

وقتیکه آل سبکتگین به سلجوقیان دو چار شدند، رو به هند نمودند و میخواستند که برای استحکام سلطنت در هند در برابر غزنه پائیتخت خود را در هند قرار دهند. لذا مسعود بن محمود غزنوی پسر خود امیر مجدود را بامیری هندوستان تا سوی لوهور (لاهور) فرستاد و بیهقی تفصیلش را اینگونه در ضبط تحریر آورده است:

'روز شنبه سوم ذی القعده (۴۲۷ه) خداوند زاده امیر مجدود خلعت پوشیده بامیری هندوستان تا سوی لوهور (لاهور) رود خلعتی نیکو چنانکه امیران را در هند خاصه که فرزند چنین پادشاه باشد و وی را سه حاجب باسپان دادند و بو نصر میر ابوالقاسم علی نوکی از دیوان ما با وی بدبیری رفت و سعد سلمان به +مستوفی و حل و عقد سرهنگ محمد بستد و باین ملک زاده طبل و علم وکوس و پیل و مهربود و دیگر روز پیش پدر (امیر مسعود بن محمود) آمد رضی‌الله عنهما تعبیه کرده بباغ پیروزی. و سلطان در کنارش گرفت و وی رسم خدمت و وداع بجای آورد '[1]

شهادت مزبور از تاریخ مسعودی (بیهقی) واضح مینماید که این واقع نه تنها تاریخی است بلکه رسوم فرهنگ سلاطین غزنویان آن عصر را هم عکاسی میکند.

ابوالحسن علی ابن فندق بیان میکند که اصلاً استیلای سلجوقیان در خراسان آل سبکتگین را مجبور ساخت که ایشان از دیار خراسان و عراق منقطع گشته سلطنت خود را در هند استحکام دهند و اضافه میکند:

'ملک ایشان (محمودیان) از دیار خراسان و عراق منقطع گشت و با غزنی افتاد فی شهور ثمان و عشرین اربعمایه (۴۲۸ه) و از غزنین منقطع شده است و بادیار لوهاوور (لاهور) و برشاوور (پشاور) و آن طرف افتاده '.[2]

بنا بر شواهد تاریخی و حقایق مزبور عیانست که بعد از دورهٔ اسلام مخصوصاً در عصر آل سبکتگین. غزنویان که از راه لاهور وارد هند شدند.

---

۱ ابوالفضل بیهقی : تاریخ بیهقی. (باهتمام دکتر فیاض) ایضاً ص ۵۰۱

+ مستوفی. مستوفی: حسابدار و دفتر دار خزانه، (رک. حسن عمید. فرهنگ عمید ص ۹۷۰)

۲ ابوالحسن علی ابن فندق : تاریخ بیهق. (باهتمام قزوینی) ایضاً ص ۱۷

لازم دانستند که برای استحکام سلطنت در هند اولا در لاهور که مهمترین ناحیه‌ی سیاسی بوده ۰ پای خود را مستحکم کنند و همین اصل بود که ایشان در تمام شبه قاره پاک و هند باستان برای این کار لاهور را برگزیدند و در سال ۴۲۸ھ اولین بار لاهور را پائیتخت خود قرار دادند و معلوم شد پائیتخت مسلمانان جائیکه در تمام این شبه قاره ۰ نخستین بار استحکام یافت ۰ لاهور است ۰

۳ د. وجود شعر فارسی در لاهور در حقیقت لاهور باستان بیش از ظهور اسلام هیچ اهمیتی از حیث مرکز سیاسی و ادبی نمیداشت بر دلیل اینکه باشندگان هند باستان سیستم یک سلطنت بزرگ نداشتند بلکه راجایان هند امارتهای خود شان را جداگانه [1] میداشتند البته بعد از ظهور اسلام وقتیکه سبکتگین غزنوی وارد هند شده به راجا جیپال مقابل شد ۰ لاهور از حیث ناحیه‌ی سیاسی بوجود آمد ۰

۴ ـ نخستین سخنور فارسی در لاهور

بسیاری از تذکره نویسان شعر فارسی پاک و هند از شعرای متقدمین تا متاخرین را ذکر کرده اند ۰ اگرچه ایشان سخنوران فارسی لاهور را هم ضمنا در بیان آوردند ولی کسی از ایشان نگفته که نخستین سخنور فارسی لاهور که بوده است؟ مثلاً ازین قبیل تذکره ها که در آن ذکر سخنوران فارسی متقدمین لاهور آمده ازین قرار است :

شماره	نام تذکره	مصنف	سال تصنیف	کیفیت
۱۰	لباب الالباب	عوفی ۰ محمد بن محمد	۶۱۸ھ	ذکر شعرای متقدمین
۲۰	تذکرة‌الشعر	دولت شاه سمرقندی	۸۹۲ھ	ذکر شعرا از ابتدا تامعاصرین
۳۰	هفت اقلیم	امین احمد رازی	۱۰۰۲ھ	ایضاً
۴۰	میخانه	عبدالنبی	۱۰۲۸ھ	ایضاً
۵۰	تذکرة نصرآبادی	طاهر نصر آبادی	۱۰۹۲ھ	تذکره شعرا معاصرین
۶۰	کلمات الشعراء	محمد افضل سرخوش	۱۰۹۳ھ	از عصر جهانگیر تا عالمگیر
۷۰	مراة‌الخیال	شیر خان لودی	۱۱۰۲ھ	از ابتدا تا معاصرین

---

[1] John Beams : *A Comparative Grammar of the Modern Aryan Languages of India*, op. cit., Vol. 1,p. 9.

۰۸ سفینهٔ خوش گو بندرابن خوش گو ۱۱۲۱ھ از عصر جهانگیر تا عالمگیر

۰۹ ریاض‌الشعراء علی قلی واله داغستانی ۱۱۶۱ھ از ابتدا تا معاصرین

۱۰ مخزن الغرایب علی احمد خان سندیلوی ۱۲۱۸ھ ایضاً[1]

اگر ما تذکره‌ی عوفی 'لباب‌الالباب' را که قدیم ترین و یکی از مستند ترین تذکره ها بشمار میرود، مطالعه کنیم . میبینیم که عوفی احوال و آثار سخنوران فارسی را بکمال صحت . اقلیم وار و طبق ترتیب اعصار و ادوار دربیان آورده است .

یک تذکره نویس 'ابو طاهر خاتونی'، تذکره‌ای بنام 'مناقب‌الشعرا' در دورهٔ سلاجقه هم نوشته بود ولی متاسفانه این کتاب از بین رفته است، لذا 'تذکرهٔ لباب‌الالباب'، عوفی را باید قدیم و مستند ترین تذکرهٔ شعر فارسی محسوب کرد .

عوفی ذکر ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان لاهوری را در باب دهم بعنوان 'ذکر شعرای آل سلجوق'، (غزنه و لوهور) آورده[2] است . و پیش ازینها ذکر یک شاعر بزرگ از لاهور را بنام ابوسعید عبدالله بن روزبه بن عبدالله النکتی اللهوری در باب نهم درسلسلهٔ شعرای آل سبکتگین نقل کرده است . و بر دلیل اینکه عوفی ذکر این شعرا را طبق ترتیب اعصار و ادوار کرده است میتوان گفت که نکتی لاهوری حتماً پیش از ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان لاهوری زیسته باشد ولی این دلیل کافی نیست باید از روی شواهد تاریخی ثابت کرد .

شکی نیست که محمد عوفی[3] در 'لباب‌لالباب'، هیچ سن ولادت و وفات سخنور مزبور نداده است و هیچ زمانه هم متعین نکرده است . ولی اگر ما تذکره اش را بدقت مطالعه کنیم روشن میشود که عوفی چند شعر قصیده‌ای از نکتی لهوری زیر قلم آورده است و عنوانش باین الفاظ آغاز میکند :

'درمدح مسعود شهید گوید'

و مطلع اش اینست :

'روی آن ترک نه رویست نه بر او نه براست
که برین نار بیار است و بر آن گل ببراست'

---

۱ نگار پاکستان (مجله) (تذکروں کا تذکره نمبر) مدیر نیاز فتحپوری . کراچی ۴۳ واں سال شم ۵، ۶ سالنامه مئی جون ۱۹۶۴م ص ۳۴۸ — ۳۵۰

۲ محمد بن محمد عوفی : لباب‌الالباب (باهتمام براؤن) لندن ۱۹۰۳ م ج ۲ : ص ۵۷

۳ عوفی :لباب‌الالباب (براؤن) ایضاً ج ۲ : ص ۵۷

و در آخر قصیده میگوید که

'ملک عادل مسعود خداوند ملوک که بفضل از ملکان بیشتر و بیشتراست[1]'

تاریخ مشهود است که دودمان غزنوی سه پادشاه بنام مسعود را دارد بدین ترتیب :

مسعود اول : مسعود بن محمود غزنوی است و زمانش از سال ۴۲۱ھ/ ۱۰۳۰م تا ۴۳۲ھ/۱۰۴۰م بطول می انجامد.

مسعود دوم : مسعود بن مودود بن مسعود (اول) بن محمود بن سبکتگین غزنویست و مدت پادشاهی این پسر شش ساله فقط پنج ماه است. یعنی در سال ۴۴۰ تا ۴۴۰ھ/۱۰۴۸ تا ۱۰۴۸م—

مسعود سوم : مسعود بن ابراهیم بن مسعود (اول) بن محمود بن سبکتگین است و مدت سلطنتش ازسال ۴۹۲ھ/۱۰۹۹م تا ۵۰۸ھ/۱۱۱۴م بوده است،

راجع به مسعود (سوم) بدایونی[2] مینویسد که :

'علاالدین مسعود بن ابراهیم بن سلطان مسعود غزنوی بعد از پدر قایم مقام شد و در سنه ثمان و خمسایه رحلت کرد و مدت حکومت او شانزده سال شد،

و فرشته[3] دربارهٔ مسعود (دوم) رقم طراز است که :

'باتفاق ارکان دولت مسعود (دوم) بن مودود را بعد از که پنج شش وز پادشاهی کرده بود خلع نموده عمش ابوالحسن علی بن مسعود (اول) را با یالت پرداخت.

اما راجع به مسعود (اول) بن محمود غزنوی اطلاعات مصدق در تاریخ مسعودی المعروف 'تاریخ بیهقی' که قدیم و مستند ترین کتابهای تاریخی آن عصر بشمار میرود. یافت میشود بر دلیل اینکه نویسندهٔ این تاریخ، ابوالفضل بیهقی تمام احوال آن عصر مخصوصاً تا آخرین واقعات همین مسعود (اول) بن محمود غزنوی را که بچشم خود دیده یا بگوش خود شنیده زیر قلم آورده است.

---

۱ عوفی : لباب‌الالباب (براؤن) ایضاً ج ۲ : ص ۵۷

۲ بدایونی : (ملاّ عبدالقادر بن ملوک شاه بدایونی) منتخب التواریخ (بتصحیح مولوی احمد علی) کلکته کالج پریس ۱۸۶۸م ج۱ : ص ۲۹

۳ فرشته (محمد قاسم بن هندو شاه) : تاریخ فرشته (ed. Briggs.) بمبئی ۱۸۳۲م ج ۱ ص ۸۰.

مثلاً او همین واقع شهادت امیر مسعود (اول) بن محمود غزنوی را باین الفاظ در بیان آورده است :[1]

'روز پنجشنبه نیمهٔ شعبان سنه اثنین و ثلثین واربعمایه ۴۳۲ھ نقارها کردند و شهر آخرین بستند و خللها زایل گشت. روز آدینه دیگر روز به مسجد جامع آمد با بسیار سوار و پیاده ساخته و کوکبهٔ بزرگ و بنام امیرالمومنین و سلطان مسعود (بن محمود غزنوی) پس بنام وی خطبه کرد. پیش ازین بموقعی وی را به قلعه کیری بکشته بودند'[2]

و در آخر کلام بیهقی سلطان مسعود (اول) را بعنوان امیر شهید مسعود باینصورت یاد کرده است :

'چنانکه پس ازین نقیب روزگار امیر شهید مسعود رضی‌الله عنه و بنوبت امیر مودود (بن مسعود بن محمود) رضی‌الله عنه. بتمامی چنانکه بوده است بشرح باز نموده آید انشاءالله'[3]

و مورخین ما بعد واقع مزبور را بمصداق همین بیان بیهقی زیر قلم آورده اند. مثلاً بدیوانی این واقع را باین الفاظ درج کرده است[4] :

'بتاریخ جمادی الاولی سنهٔ اثنین و ثلثین و اربعمایه (۴۳۲ھ) از زبان امیر محمد (بن محمود غزنوی) بدروغ پیغام بکوتوال کیری رساندند که امیر مسعود (شهاب‌الدوله سلطان مسعود بن محمود غزنوی) را کشته سر او را نزد ما فرستند. کوتوال بموجب پیغام سر او را جدا کرده نزد امیر محمد فرستاد'.

همین اصل است که عوفی طبق شواهد تاریخی مسعود (اول) را بعنوان امیر شهید مسعود یاد کرده است مثلاً در احوال مسعود مینویسد :[5]

'و بعد ازو (محمود غزنوی) امیر شهید ظهیرالدوله و مجیرالملهٔ ابو سعید سعد مسعود بن محمد رحمه‌الله که در عهد پدر والی عراق بود ولی عهد بتخت بنشست و ده سال سلطان آنزمان بود'.

---

۱ (ابوالفضل) بیهقی : تاریخ مسعودی المعروف بیهقی (ed. Nasulees) کلکته کالج پریس ۱۸۲۶ م ص ۸۶۷ .

۲ ابوالفضل بیهقی، تاریخ مسعودی، ایضاً ص ۸۶۷

۳ ,, ص ۸۶۷

۴ بدایونی : منتخب‌التواریخ (ایضاً) ج ۱ : ص ۲۹

۵ عوفی : لباب‌الالباب (ایضاً) ج ۲ : ص ۲۸

روشن گردید آن مسعود شهید که ممدوح نکتی لاهوری بوده است همین مسعود (اول) بن محمود غزنویست و بر ضد آن ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان لاهوری که در زمان مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی زندگانی میکردند. حتماً بعد از و بوجود آمدند. بنابرین نکتی لاهوری مسلماً باید نخستین شاعر فارسی لاهور بشمار آورد.

ممکن است معترض سوال کند که پیش از عصر نکتی لاهوری کسی دیگر شاعر در لاهور شعر فارسی را گفته باشد؟ ...... باید از روی شواهد تاریخی ازاله اش هم کرده شود.

در سطور پیش بحوالهٔ تاریخ بیهق تحقیق نمودیم که نخستین پائیتخت مسلمانان درین شبه قاره اولاً در لاهور در عصر همین سلطان امیر شهید مسعود (اول) بن محمود غزنوی (۴۲۱ه تا ۴۳۲ه) یعنی در سال ۴۲۸ه استحکام یافته بود. لازماً زمان مسعود بن محمود غزنوی نخستین عصریست که در آن اولین بار وجود و ورود زبان فارسی در لاهور رخ داد و هنوز اعیان سلطنت و ارکان دولت غزنویان آهسته آهسته در لاهور سکنی میجستند و اگرچه زبان فارسی همراه ایشان هم ورود میافت ولی تا آن مدت کاملاً ترویج نیافته بود. لذا پیش از آن عصر به هیچ وجه ممکن نیست که کسی شعر فارسی در لاهور سروده باشد و اگر تذکره سخنوران فارسی آن عصر را مطالعه کرده شود هیچ آثار شعر فارسی در لاهور پیش از عصر نکتی لاهوری بدست مانیست، لذا بدون تردید میتوان گفت که نخستین سخنور فارسی در لاهور تنها نکتی لاهوری است.

۴ الف. نکتی لاهوری

عوفی[1]. نام این سخنور باین الفاظ نوشته است:
'ابو عبدالله روزبه بن عبدالله النکتی اللهوری'

یعنی کنیتش ابو عبدالله و نامش روزبه و نام پدرش عبدالله و تخلص او نکتی است و اصل مولدش از خطهٔ لاهور میباشد.

استاد مکرم جناب آقای سعید نفیسی همین تذکرهٔ عوفی لباب الالباب را که بعد از تصحیح وباضافهٔ حواشی وتعلیقات تدوین نمودند. در تعلیقات خود راجع به تخلص نکتی باین الفاظ اشاره کرده اند:[2]

'با آنکه دربارهٔ کلمه نکتی مئولف جناس آورده. تقریر نکت نکتی، نوشته در برخی از سفینه ها تخلص وی را نکهتی نوشته اند'.

---

۱ عوفی: لباب الالباب (براؤن) (ایضاً) ج ۲: ص ۵۷

۲ سعید نفیسی (تعلیقات بر لباب الالباب عوفی) تهران کتابخانه حاج علی علمی ۱۳۳۵ ج، ص ۶۷۸

ولی استاد مکرم . هیچ حواله‌اش نداده اند . لذا ما تنها بآن تخلص یعنی نکتی که عوفی نوشته . و در تمام تذکره‌های دیگر همیطور آمده اکتفا میکنیم .

احوال اذکار این سخنور خیلی کم بدست ماست و عوفی بیش از قصیده‌ای و قطعه‌ای بیتی دیگر شعر نکتی را درج نکرده است و هیچ چیزی درباره‌ی احوال او نگفته بجز این الفاظ [1] :

'تقریر نکت نکتی کاری دراز است . چه نکات لطیف او از حد وعد افزونست و نقود شعر او لطیف و موزون . در مدح سلطان مسعود شهید گوید،

بیان مزبور حاکی است که عده‌ی شعر لطیف او بی شمار است و آن چیزی که در شعر آورده خیلی لطیف و موزون است یعنی یک شاعر برجسته‌ی عصر خود بوده . ولی متاسفانه اشعار نکتی لاهوری بیش ازآنکه عوفی نقل کرده است در هیچ تذکری دیگر دریافت نمی شود . بلکه میتوان گفت که در تمام تذکره‌های مابعد شعر نکتی از تذکره عوفی ماخوذ کرده شده است .

۴ ب. سبک و افکارش

آن ابیاتی که بتوسل محمد عوفی بدست میاید هم برای قیاس سبک و افکارش کافی نیست ولی حدس میتوان کرد که سبکش خراسانی است و او افکارش را باالفاظ ساده و شیرین آورده و نکات لطیف را در جامهٔ شعر دلپذیر آورده است . بالاخص قصیده زیر را که در مدح مسعود شهید گفته [2] ملاحظه فرمایید .

روی آن ترک نه رویست، نه بر او، نه برست
که برین نار، بهارست و بر آن گل، ببرست

بطراز قد و خرخری زلفین ، دراز
رستخیز همه خوبان طراز و خزرست

ور بجای مه . خورشید بود یار مرا
اندرین معنی هم جای حدیث و نظرست

ماهکی سرو قد و سیم تن و لاله رخست
ماه، کی نوش لب و نار برو جعد ورست

مهر او را دل ما، مستقرست، این نه عجب
آن شگفت کجا مستقر او ، مقرست

---

۱ عوفی (براؤن) ایضاً ص ۵۷

۲ عوفی : لباب‌الالباب (براؤن) ایضاً ج ۲ : ص ۵۷ ، ۵۸

و آن عجب تر، که طلسمیست ، هوا را که همی
بنه سوزد ، اگر او را ، چو سفر ، مستقرست

و آن طلسمی که هوا، ز و بدل اندر ، میسوخت
دوستی خسرو شیراوژن پیروز گرست

ملک عادل مسعود خداوند ملوک
که بفضل از ملکان بیشتر و پیشترست[1]

اگر ما شعرش را بدقت مطالعه کنیم ، میبینیم که افکارش تمامتر ایرانی است و همه تراکیب الفاظ و تشبیهات و استعارات مثل سرو قد ، سیم تن ، و لاله رخ از افکار موروثی است ، مخصوصاً تشبیه کردن به خسر و شیراوژن پیروزگر خالصة از فرهنگ ایرانی و اینهمه صفات شعر از سبک خراسانی است ،

علاوه برین قطعه ای که بدرخواست شاهنشاه بن شاه نیشابوری بن ابراهیم درصفت منجنیق گفته هم زیر قلم میآریم ،

قطعه

چه چیزست آن که یک سو نرد بانست دگر سو، راست همچون پای شیطان
سر زانو بسان ترضهٔ تیر زده آن پشک را بر پای دیوان
برآن خرطوم وی ، صد زلف بینی همه برتاخته ، چون زلف جانان
چه عشاقش برو انبوه گردند بگیرد هر یکي یک زلف را زان
بیندازد یکي سندان ، محکم شود هر کس ز بیم و هول لرزان[2]

عیانست که اینجا ریسمان منجنیق را به زلف جانان تشبیه کردن هم از نکات لطیف مثل سبک شعر معاصرین ایرانی بمصداق عنصری و عسجدی است ،

از آثار نکتی لاهوری این دو بیت هم بتوسل لباب الالباب عوفی هم بدست ما میرسد که خیلی جالب و دلپذیر است ،

بنرگس ، بنگری چون جام زرین بزیر جام زرین چشمه ، چشمه
تو ، گوئی چشم معشوقست مخمور زناز و نیکوئی گشته کرشمه[3]

اینجا هم چشم مخمور را بنرگس تشبیه کردن از افکار ایرانی است—خلاصه نکتی لاهوری اگرچه اصلاً لاهوری بوده ولی افکار و فرهنگ ایرانی را مایهٔ خویش ساخته بود و همین اصل است که سبک شعرش همان سبک خراسانی است ،

---

۱ عوفی لباب الالباب ، (براؤن) ایضاً ج ۲، ص ۵۷—۵۸ ،

۲—۳ عوفی (براؤن) (ایضاً) ص ۵۷

۳ ج. نمایندۀ شعر فارسی در عصر آل سبکتگین در لاهور | اگر ما سخنوران شعر فارسی در عصر آل سبکتگین را مطالعه کنیم. میبینم. که معروف ترین شعرای آنزمان ازین قرار اند :

'عنصری و فردوسی و کسائی مروزی و فرخی سیستانی . مسعود غزنوی و منو چهری دامغانی '

وغیر ازینها دیگر شعرای فارسی درعصر آل سبکتگین که در هند و افغانستان و ایران میزیسته و عوفی ذکر ایشان را در بیان آورده است آسامی شان ازین قرار است :

'زینتی لبیبی ادیبی ابو سراقه النجار و ابوالفضل مسرور. ابوسعد احمد منشوری سمرقندی . ابوالمظفر مکي . عبدالله بلخی. عسجدی مروزی . بهرامی سرخسی . ورابه عطاروی . والنکتی. الهوری . و مختاری رازی . و ابوالحرث هروی . ابوالمنصور هروی و رابعه بنت کعب قزداری . و مسعود رازی و مظفر پنجدی و کوکبی مروزی و هلیله . ناصر . ابوللیث طبری محسن قزوینی. بدوی غزنوی و بهروز طبری. [1]

اگر ما تمام اسمای شعرای مزبور را نگاه کنیم . میبینم که تنها یک شاعر نکتی از لاهور است و اگر کسی دیگر شاعر معروف از لاهور میشد . عوفی ذکرش را حتماً در تذکره اش میاورد .

تحقیق نمودیم که نکتی لاهوری در عصر امیر شهید مسعود (اول) بن محمود غزنوی یعنی . بین حدود سال ۴۲۱ ھ تا ۴۳۲ھ بدربارش منسلک بوده. لذا اسمای معروفترین سخنوران همعصر نکتی لاهوری را هم زیر میاریم .

اول : عنصری . استاد ابوالقاسم حسن بن العنصری که بدربار محمود و امیر شهید مسعود منسلک بوده و بعد از رودکی استاد مطلق در قصیده و غزل بشهار میرود .

دوم : فرخی سیستانی که هم بدر بار مسعود (اول) اختصاص یافت .

سوم : منو چهری دامغانی ست که بدربار همین امیر مسعود (اول) غزنوی منسلک بوده و جناب دکتر صفا و فاتش را در حدود سال ۴۳۲ یا ۴۳۱ھ متعین نموده اند [2]

اگر ما سبک شعر فارسی در عصر آل سبکتگین را بدقت مطالعه کنیم روشن میشود چنانکه سخنوران معروف ایران آنزمان مثل عنصری و فرخی و منو چهری در چمنزار شعر

---

۱ عوفی (براؤن) ایضاً ص ۲۹ تا ۶۷

۲ دکتر ذبیح‌الله صفا . تاریخ ادبیات ایران . (ایضاً) ج ۱ ص ۵۸۹

ایران نغمه سرائی کردند. بر همین سبیل در برابر ایران نه تنها در لاهور بلکه در تمام شبه قاره پاک و هند تنها نکتی لاهوری است که نمایندگی شعر فارسی کرده است.

لذا بدون تردید میتوان گفت که نمایندهٔ شعر فارسی در لاهور در عصر آل سبکتگین تنها نکتی لاهوری است.

بخش دوم

عصر غزنویان

و

شعر فارسی در لاهور

بخش دوم

عصر غزنویان
و
شعر فارسی در لاهور

۱. نخستین گهوارهٔ شعر فارسی در پاک و هند

مکران که امروز تابع امارت قلات است در جنوب و غرب پاکستان باختری قرار دارد—اصلاً پیش از ظهور اسلام ناحیه‌ی مزبور مثل گوی چوگانی گاه بدست ایران و گاه بدست هند عوض میشد و همین اصل است که زبان و لباس و فرهنگ ناحیهٔ مکران نه از امروز بلکه هزاران سال پیش مرتبا از برابر یک دیگر مماثلت میداشته است.

ما بحواله بیان اصطخری[1] و ابن حوقل[2] در بخش اول تحقیق نمودیم که بعد از ظهور اسلام زبان فارسی درین شبه قاره نخستین بار جائیکه وجود یافت تنها مکران است ولی بر دلیل اینکه هیچ آثار ادبیات فارسی پیش از عصر غزنویان بدست ما نیست لا جرم میتوان گفت که پیش از ورود غزنویان هیچ گهواره شعر و ادب فارسی درین شبه قاره وجود نیافته بود.

۱ الف. استیلای سلجوقیان در ایران

اگر ما اوضاع سیاسی عصر غزنویان را مطالعه کنیم روشن میشود که بعد از آل سبکتگین سلجوقیان در ایران استیلا گرفتند و غزنویان در برابر ایشان در هند استحکام یافتند.

اصلاً مؤسس سلالهٔ سلجوقیان از سران ترکان غز پسر دقاق بود که سلجوق نام می داشت و بدینجهت فرمانروایان این دودمان بنام سلجوقیان معروف شدند.

تاریخ مشهود است که آل سبکتگین از عصر محمود بن سبکتگین غزنوی تا زمان مسعود (اول) بن محمود غزنوی بر کشورهای افغانستان و ایران و هند

---

۱ اصطخری : مسالک‌الممالک (ایضاً) ص ۱۰۵

۲ ابن حوقل : صورة‌الارض (ایضاً) ص ۲۸۰

فرمانروائی میکردند—دکتر شفق چگونگی استیلای سلجوقیان را بدین الفاظ در بیان آورده است :

'بسال چهار صد و سی و یک نوه های سلجوق یعنی دو برادر چغری و طغرل که قدرتی پیدا کرده بخراسان آمده بودند. غزنویان را مغلوب ساختنه. اولی در مرو و دومی در نیشاپور فرمان دادندتا خطبه بنام آنان خوانده شود. بسی نگذشت که کار طغرل پیشرفت نمود و ری را مقر خود انتخاب کرد و بفتوحات پرداخت و تا بغداد برفت و خلیفه مقدم او را بخوبی پذیرفت باین ترتیب حکومت سلجوقی استوار گردید و بتدریج ترقی کرد [1]'

اصلاً همین آن عصر سلجوقیان است که در آن علوم و فنون بکلی پیشرفت میکرد. مخصوصاً شعر فارسی بکمال رسیده بود و سخنوران معروف مثل بابا طاهر همدانی و ابو سعید ابوالخیر و سنائی و عطار و ناصر خسرو و عمر خیام و معزی و انوری ظهور یافتند ازین جهت سلاطین این دودمان نه تنها بنام سلجوقیان بلکه بعنوان سلاجقه کبیر، هم یاد کرده میشوند. و در آن عصر اگرچه شعر فارسی در ایران کمال یافته بود ولی در برابر ایران شعر فارسی درین شبه قاره پاکستان باستان هم براه ترقی میبود.

۱ ب. استحکام غزنویان در پاکستان باستان

بین تواریخ که راجع به غزنویان نوشته شده مستندترین از آنها درج ذیل است : زین الاخبار (سال تصنیف ۴۴۴ھ) و تاریخ بیهقی (۴۷۰ھ) تاریخ بیهق (۵۶۳ھ) و تاریخ یمینی (۶۰۳ھ) و مخصوصاً طبقات ناصری (۶۸۸ھ) است و در آنها احوال غزنویان بشرح و بسط آمده است. لذا ما بنا بر شواهد تواریخ مزبور موضوع خود را زیر بحث آریم.

وقتیکه سلجوقیان در ایران استیلا یافتند. سلسلهٔ حکومت غزنویان از ایران منقطع گردیده با غزنی افتاد و این واقع بقول ابن فندق[2] در سال ۴۲۷ بوجود آمد و آن عصر مسعود (اول) بن محمود غزنوی است. اگرچه سلجوقیان، غزنویان را مغلوب ساختند ولی سلسلهٔ غزنویان هیچ وقت منقرض نگردید. البته بعد از استیلای سلجوقیان در ایران. غزنویان رو به هند (پاکستان باستان) نمودند و چنانکه سلجوقیان در ایران پائیتخت خود را در مرو ونیشاپور تاسیس کردند در برابر ایشان

---

۱ رضا زاده شفق : تاریخ ادبیات ایران. (تهران مؤسسه چاپ و انتشارات امیر کبیر. ۱۳۴۱خ) ص ۱۰۵

۲ ابن فندق بیهقی : تاریخ بیهق. (ایضاً) ص ۴۷

غزنویان هم پائیتخت خود را در غزنه قرار دادند ولی از روی اوضاع سیاسی نتوانستند غزنه را مستقلاً پائیتخت خود قرار دهند. نتیجه در برابر غزنه، در لاهور هم پائیتخت خود تاسیس کردند و تدریجاً سلسلهٔ حکومت ایشان از ایران گسسته با هندوستان (پاکستان باستان) استوار گردید و آخراً در عصر مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی لاهور از حیث پائیتخت غزنویان کاملاً استحکام یافت و امور ملک در عهد او منتظم گردید. چنانکه صاحب طبقات ناصری در بیان آورده است[1].

'و در ایام دولت او (مسعود سوم بن ابراهیم غزنوی) حاجب بزرگ فوت شد و حاجب طغاتگین از آب گنگ عبره کردند بجهت غز و هندوستان و بجای رسید که جز سلطان محمود هیچ لشکر آنجا نرسیده بود و همه امور ملک در عهد او منتظم بود'.

یعنی پیش از عصر مسعود (سوم) امور ملک غزنویان در پاکستان (باستان) چنان منتظم نگشته بود که در زمانش استحکام یافت. و همین اصل است که پائیتخت غزنویان در لاهور که در عصر مسعود (اول) بن محمود غزنوی یعنی تقریباً ۴۲۸ھ تاسیس کرده شده بود در عصر مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی پائیتخت ایشان در پاکستان باستان استحکام یافت. و سال تولید و وفات مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی طبق بیان منهاج‌الدین ازین قرار است[2].

'ولادت او (مسعود سوم) بغزنین بود در سنه ثلث و خمسین و اربعمایه (۴۵۳ھ) و مدت ملک او هفده سال بود و مدت عمر او پنجاه و هفت سال بود و در (۵۰۹) سنه تسع و خمسایه برحمت حق تعالی پیوست'.

بیان مزبور واضح میسازد که غزنویان در عصر مسعود سوم بن ابراهیم غزنوی در هند (پاکستان باستان) استحکام یافتند و لاهور از حیث پائیتخت غزنویان مستقلاً مستحکم گردید.

۱ ج. تاسیس اولین گهواره شعر فارسی در لاهور

تاریخ مشهود است که کردار محمود غزنوی نه تنها از حیث مفکر سیاسی بلکه از حیث سخن سنج و ادب پرور هم اهمیتی بزرگ دارد. راجع به جذبهٔ علم دوستی و ادب پروری محمود، وینسینک (Vensinck) و مادام لیوی (Levi) که مئولفین

---

۱ ابو عمر منهاج‌الدین عثمان بن سراج الجوزجانی — طبقات ناصری (بتصحیح کپتان ولیم ناسویس صاحب باهتمام رایل اشیاتک سوسائتی بنگله در کالج پریس کلکته ۱۸۶۴م)، ص ۲۲

۲ منهاج: طبقات ناصری ایضاً. چاپ کالج پریس کلکته ۱۸۶۴م ص ۲۲

دائرة‌المعارف اسلام هستند. اعتراف میکنند که "در تاریخ اسلام، محمود غزنوی شخصیتی است بزرگ و اگرچه زندگانی مجاهدانه‌اش او را مهلت نداد که علم بیاموزد ولی جذبهٔ علم دوستی و ادب پروری بشدت میداشت"[1].

بر همین سبیل جانشینان محمود غزنوی که ادب پروری بمیراث بردند به شعر و ادب فارسی خیلی دلبستگی‌میداشتند. لذا آن پائیتخت غزنه نه تنها پائیتخت غزنویان مانده بلکه یکی از معروف ترین مراکز شعر و ادب فارسی بشمار میرفت و سخنوران برجسته مثل عنصری و فرخی و منوچهری و فردوسی را بوجود آورد.

اینجا مناسب است که ما بیان آقای دکتر شفق را که راجع باوضاع ادبی در عصر سلجوقیان در ایران شرح نموده است لفظاً لفظاً زیر قلم میآریم.

'اهمیت این‌سلسلهٔ (سلجوقیان) و معاصرین آن (غزنویان) نسبت بتاریخ ادبی ایران بیشتر از آن گزشتگان است زیرا که ادبیات ایران در عصر آنان نضج گرفت و رواج یافت و شعرای نامی و فضلای معروف مانند ناصر خسرو و خیام و انوری و قطران و سنائی و شیخ عطار و تاریخ نویسان مانند راوندی و دانشمندان و فقها و مشایخ مانند غزالی و قیشری و نجم‌الدین کبری ظهور کردند و آثار ادبی و تاریخی و دینی از منثور و منظوم پیشتر ملک شاه و سنجر ادباء را حمایت کردند حتی برخی از آنان خود سخن شناس و فاضل بودند نیز وزیران لایق و دانش دوست داشتند. نظام‌الملک طوسی که ادیب و نویسنده بود و علماء را احترام میکرد. عمیدالملک مخصوصاً فارسی گویان را تشویق نمود و نظام‌الملک بعربی بیشتر دلبستگی‌داشت. همو بود که مدارس بزرگ بلخ و نیشاپور و هرات و اصفهان و بغداد و دیگر نقاط بنام نظامیه تاسیس نمود و دانشمندان عصر را بتدریس در آن مدارس بر گماشت'[2].

بر همین سبیل اگر ما غیر از اوضاع سیاسی، اوضاع ادبی غزنویان را درین شبه قاره باستان مطالعه کنیم، روشن میشود که در عصر مسعود (اول) بن محمود غزنوی از آنروزیکه لوهور(لاهور) در برابر غزنه از حیث پائیتخت شان تاسیس گردید بسیاری از فارسی گویان از ایران و ترکستان و افغانستان همراه

---

1. 'Mahmud was of the great figures in Islamic History and though his warlike career left him no leisure for the acquisition of learning he knew how to appreciate and reward literary merit in others.'

Gibb and others : *The Encyclopaedia of Islam*, London-1936 p. 135.

۲ دکتر رضا زاده شفق، : تاریخ ادبیات. تهران ۱۳۲۱ خ ص ۱۰۵

خانواده‌های بزرگ وارد لاهور شدند مثلاً بقول ابوالفضل بیهقی[1] چنانکه در بخش اول این رساله شرح دادیم سعد سلمان همدانی در همین شهر لاهور در عصر مسعود (اول) همراه امیر مجدود از حیث مستوفی (حسابدار) ورود یافته مستقلاً اقامت پذیر شد و پسرش شاعر بزرگ این ناحیه‌ی مسعود سعد سلمان لاهوری که ذکرش مفصلاً خواهیم آورد. در همین شهر زیبای لاهور پابجهان گذاشت و در عصر مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی شهرهٔ سخنوری گرفت.

غیر از سخنوران، عارفان بزرگ و نویسندگان زبان فارسی‌هم ورود یافتند مثلاً بقول[2] صاحب تذکرهٔ علمای هند 'نخستین مبلغ اسلام و عارف بزرگ شیخ اسمعیل لاهوری در سال ۱۰۰۵م یعنی در عصر محمود غزنوی از بخارای (ترکستان) رو بلاهور (هند) نموده علم تفسیر و حدیث را درس میدادند که در همین جا در سال چهل و چهار وهشت باخدا پیوستند و حواله اش اینست.

(شیخ اسمعیل) 'از علمای محدثین و مفسرین بود. اول کس است که علم تفسیر و حدیث به لاهور آورده هزارها مردم در مجلس وعظ وی مشرف باسلام شدند.

در سال چهار صد و چهل و هشت هجری (۴۴۸) در لاهور درگذشت '[3].

و دیگر عارف و نویسندهٔ بزرگ سید مخدوم علی بن عثمان هجویری المعروف حضرت داتا گنج بخش لاهوری است که از کابل (افغانستان) بلوهور (لاهور) ورود یافت و بعد از سیاحت افغانستان و ایران عراق و بغداد و مصر و شام تحصیل عرفان کرده به لاهور پس گردید و مستقلاً سکنی گزید و نخستین کتاب تصوف که بزبان فارسی نوشته شد بعنوان 'کشف‌المحجوب' اثرهمین بزرگ مظهرالعلوم الخفی و الجلی است که درآن اسرار و رموز تصوف را بشرح نمود چنانکه شهزاده دارا شکوه راجع به 'کشف‌المحجوب' رقم طراز است که[4]

> حضرت علی هجویری را تصنیف بسیار است اما کشف‌المحجوب مشهور و معروف است و هیچ کس را برآن سخن نیست و مرشدی است کامل در کتب تصوف بخوبی آن در زبان فارسی کتابی تصنیف نشده '.

---

۱ ابوالفضل بیهقی : تاریخ مسعودی المعروف تاریخ بیهقی (ایضاً ص ۱۰۵)

۲ رحمان علی : محقق بیمثال حضرت رحمان علی (تذکرهٔ علمای هند) مطبع نولکشور لکهنئو ۱۹۱۴م ص ۲۳

۳ رحمان علی : تذکره علمای هند (ایضاً) ص ۲۳

۴ دارا شکوه شهزاده : سفینة‌الاولیا (مطبع منشی نولکشور لکهنؤ ماه مئی ۱۸۷۲م) ص ۱۶۴.

این عارف بزرگ غیر از نویسندهٔ برجسته صاحب دیوان هم بود ولی دیوانش را دست برد زمانه کالعدم ساخت البتهٔ چند اشعار علی هجویری طبق تحقیق شیخ محمد اکرام که بدست ما رسیده زیر قلم میآریم[1]

اشتیاقت روز و شب دارم دلا عشق تو دارم نهان و بر ملا
جان بخواهم داد اندر کوی تو گر مرا آزار آید یا بلا
سوز تو دارم میان جان و دل میدهم از عشق تو هر سو صدا
دلبرا از تو همی خواهم لقا کن تو 'آری' و مکن هر گز تو 'لا'
ای علی تو فرخی در شهر و کو
ده ز عشق خویشتن هر سو صلا

اگرچه علی هجویری صاحب دیوان بوده ولی بر دلیل اینکه دیوانش بدست ما نیست نمی توانیم آن بزرگ را در فهرست سخنوران لاهور بیآریم. البته این عارف بزرگ امروز هم خاک لاهور را از جسد اطهر خود مرکز تجلیات ساخته است و هزارها مرد و زن پروانه‌وار روز و شب گرد مزارش در ذکر خدا میانند و نویسنده تا اینمدم ساعتی ندیدم که دور مزارش ذکر خدا نشود .

بر همین سبیل در هزارها فارسی گویان چه از عارفان بزرگ و چه از دانشوران و نویسندگان و سخنوران فارسی رو بلاهور نمودند .

این سلسلهٔ ورود دانشوران از افغانستان و ترکستان و ایران به پائیتخت لاهور غزنویان از عصر مسعود (اول) بن محمود غزنوی تا آخر عصر ابراهیم غزنوی یعنی ازسال ۴۲۳ھ تا ۴۹۲ھ تقریباً هفتاد سال ادامه داشت تا آنکه یک جمع غفیر از دانشمندان و سخنوران فارسی گویان در لاهور مستقلاً سکنی گزیدند .

نتیجه این شد که درین مدت هفتاد (۷۰)سال فارسی که تنها زبان دربار لاهور بوده از دربار استخراج کرده به حلقه‌ی خواص آمد . بالفاظ دیگر زبان فارسی که در اوایل زبان رسمی‌دربار بوده در عصر ابراهیم غزنوی بتوسل‌ارتباط فارسی گویان و فارسی دانان در ناحیه‌ی لاهور چنان ترویج کرد که غیر از زبان درباری . زبان رسمی خواص هم گردید و بسیاری از لاهوریان که از نژاد فارسی گویان نبودند زبان فارسی را بآسانی میفهمیدند و بعض ازآنها بزبان فارسی حرف هم میزدند .

اگرچه سلطان ابراهیم غزنوی مثل اجداد خود مربی شعر و ادب فارسی بوده ولی حقیقت اینست که وزیر فاضل او ابو نصر فارسی گوهر شعر فارسی را بصدف

---

۱ شیخ محمد اکرام : آب کوثر فیروز سنز . لاهور ص ۸۷

خاک لاهور بجان پرورید و همین اصل است که دران عصر سخنوران بیمثال و استادان زمان مثل ابوالفرج و مسعود سعد سلمان لاهوری مانند جواهر آبدار از صدف خاک لاهور پدید آمدند. که ذکر شان را مفصلاً در بیان خواهیم آورد.

ابو نصر فارسی اگرچه خودش صاحب دیوان نبوده البته شعر خوب میگفت و بقول عوفی :

'همان روز که نام وزارت بروی نشست رقم صحت از نهاد او برخاست و بر بستر ضرورت بخفت و در آن حال این در آبدار را بالماس بیان بسفت،

دریغا گوهر فضلم که در ضدم وبال آمد
بچشم حاسدان لعلم همه سنگ و سفال آمد
چو کلک اندر بنان من بدیدی خاطر نحوی
مراتب را خبردادی که هان عزو جلال آمد
چو زخم تیغ من دیدی شه هندوستان در هند
بدستور از غمان گفتی که سام پور زال آمد
نماز بامدادی مر نظامی را کمر بستم
نماز شام فرزند مرا نعمت زوال آمد[1]،

زیرا که بجز چند ابیات مزبور هیچ کلامش بدست مانیست و صاحب دیوان هم نبوده لذا ما او را از حیث سخنوران فارسی لاهور زیر بحث نمی آریم البته همین آن وزیر فاضل از دربار لاهور غزنویان است که او در ناحیه‌ی لاهور نخستین بار یک مرکز شعر و ادب فارسی بعنوان خانقاه عمد 'تاسیس نمود و درین مورد این بیان عوفی دلیل کافیست :

'الصاحب الکبیر قوام‌الملک نظام‌الدین ابونصر هبة‌الله‌الفارسی رحمة‌الله وزیری صاحب کفایت فایض درایت وافر فضل شامل بذل در دولت سلطان رضی ابراهیم رحمة‌الله کارهاء بزرگ کرده و بفضل و کفایت معروف و مشهورگشته. خانقاه عمد در لوهور(لاهور) یکی از خیرات اوست[2]،

مخصوصاً در عصر مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی در دارالسلطنت لاهور آسودگی و خرمی بود و هر زن و بچه و عیال و اطفال با مسرت کمال و آسوده حال زندگی بسر میکردند و خود سلطان مسعود که علم دوست و ادب پرور بوده شعر و ادب را عام کرده و برای تحفظ تفسیر قرآن و اخبار جهان و اشعار معجزبیان در همین

---

۱ محمد عوفی : لباب‌الالباب. ایضاً ج ۱ ص ۲۷
۲ محمد عوفی : لباب‌الالباب. تالیف براؤن (ایضاً ج ۱ : ص ۱۷

دارالسلطنه" لاهور دارالکتب (کتابخانه شاهی) آراسته بود چنانکه از اشعار گوهربار مسعود سعد سلمان لاهوری که در ستایش پادشاه (مسعود سوم بن ابراهیم غزنوی) دعوی ترتیب کتابخانه سلطنتی سروده پیداست :

جهان دارا بکام دل جهان دار	جهان جز بر سریر ملک مگذار
نه زن گوید که بر تن نسیت جامه	نه گوید بچه بر سر نیست دستار
دعای شاه چون تسبیح گویند	عیال بی حد و اطفال بسیار
دهد هر علم را نظمی که هر کس	بود از علم نوعی را خریدار
کند مشحون همه طاق و رف آن	بتفسیر و باخبار و باشعار
بیاراید کنون دارالکتب را	بتوفیق خدای فرد جبار
ز هر دارالکتب کاندر جهانست	چنان سازد که بیش آید بمقدار[۱]

بر دلیل اینکه پیش از آن عصر در هیچ جای این شبه قاره مرکز شعر فارسی تاسیس نکرده شده بود. ثابت گردید که نه تنها در پاکستان باستان بلکه در تمام شبه قاره پاک و هند باستان تنها لاهور ناحیه ایست جائیکه نخستین گهواره شعر فارسی تاسیس گردید.

۲ - اوضاع سیاسی و تاثیران در شعر فارسی در لاهور

ما اوضاع سیاسی بعد از آل سبکتگین را که شرح دادیم روشن میسازد که سلاحقه کبیر مراکز شعر و ادب فارسی مثل خراسان و نیشاپور و مرو در ایران میداشتند و در برابر شان غزنویان هم گهوارهٔ های شعر و ادب فارسی مثل غزنه در افغانستان و لاهور در هندوستان تشکیل داده ادب پروری میکردند.

لذا در ایران مثل بابا طاهر عریان همدانی بمسلک درویشی و ابو سیعد ابولخیر در عرفان و خیام فلسفه در رباعیات سرودند و معزی و انوری و خاقانی درچمنزار قصاید قصیده سرائی کردند و عطار در زمینه‌ی مثنوی عرفان و نظامی در مثنوی بزمیه اشعار پر مغز سرودند و در برابر اینهمه مثل سنائی غزنوی در مثنوی عرفان در غزنه سبک و افکارش را طرح نهاد و بر همین سبیل ابوالفرج رونی در صحنه رباعی و مسعود سعد سلمان لاهوری در چمنزار شعر فارسی در لاهور سخن سرائی میکردند.

گفتیم که آن گهوارهٔ شعر فارسی که در لاهور تاسیس و تشکیل یافت بواسطه ارتباط اینهمه فارسی گویان عصر سلجوقی و غزنوی بوده لذا آن سبکی که

---

۱ مسعود سعد سلمان لاهوری : دیوان مسعود لاهوری. (بتصحیح آقای رشید یاسمی) تهران کتابفروشی ادب ۱۳۱۸ خ ص ۲۲۳-۲۲۴

درشعر فارسی لاهور تاثیر کرد همان سبک خراسانی است · اینبود آن اوضاع سیاسی که بتوسط آن همان سبک خراسانی که در ایران ترویج یافته بود در شعر فارسی در لاهور هم ورود و وجود یافت و ذکرش را مفصلاً در بیان میاریم ·

۲ الف · سبک شعر فارسی از خراسان تا لاهور

اگر ما تاریخ احوال سخنوران فارسی متقدمین لاهور را مطالعه کنیم میبینیم که اصلاً همه هندیان نبودند بلکه اصل شان از ایران بود یا لا اقل ایشان از خانواده های فارسی گویان بودند · نتیجه زبان شان فارسی نغز بوده و برای اینکه تمام دانشوران و سخنوزان آنزمان حامیان و پشتیبانان زبان فارسی بودند ازینجهت نگذاشتند که افکار شان و لهجه زبان را از دست دهند و ازروی همین فکر تا یک مدت از منسوبات نسبی با هندیان احتراز مینمودند بلکه آبادیات خود را از هندیان جداگانه می داشتند ·

حقیقت اینکه کیش و فرهنگ و زبان شان هم از هندیان اصلاً جداگانه بوده لذا تا مدتی زبان و افکار سخنوران فارسی این ناحیه موروثی مانده و سبک شعر شان همان ایرانی بوده و اینجا لازم است که آن سبک شعر فارسی را که از خراسان تا لاهور رسید شرح دهیم ·

۲ ب · تاثیر سبک تازی در شعر فارسی ایران

آن روش و ریخت و طرز سخنوری که شعرا در تقلید آن افکار و خاطرات خود را ابراز مینمایند 'سبک'[1] نامیده میشود ·

وقتی تازیان بکشور ایران تسلط یافتند · زبان محلی ایران پهلوی بود طبعاً زبان عربی بزبان پهلوی هم استیلاً یافت نتیجه سبک شعر تازی چه از لحاظ فکری و چه از حیث فنی در شعر فارسی ایران باینصورت تاثیر نمود ·

(i) از لحاظ فکری

موضوعات سبک تازی که از لحاظ فکری در شعر فارسی ایران تاثیر کرد ازین قرار است :

(i) در وصف برق رفتاری اسپ و ناقه و تیزی شمشیر جوهر دار
(ii) بر کارنامه های شجاعت و افتخار بر حسب و نسب خود
(iii) و اشک ریزی بیاد دیار محبوب و خرابه ها

میبینم که در اوایل عصر ادبیات فارسی تمام این وصفهای مزبور در شعر فارسی کاملاً تاثیر نمود مثلاً در ابیات امیر معزی نیشاپوری در تشبیب قصیده‌ای

---

۱ سبک 'سبک · ع (س) فلز گداخته را در قالب ریختن · کلمات را بطرزی نیکو تلفیق کردن و آراستن · در فارسی بمعنی ریخت و طرز و روش هم میگویند، (رک حسن عمید · فرهنگ عمید · تهران ۱۳۴۳خ ص ۵۸۴)

که در مدح شرف الدین ابو طاهر سعد بن علی مستوفی گفته بیاد دیار محبوب و خرابه ها اینگونه اشک ریزی میکند :

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من تا یک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال ودمن
ربع ازدلم پرخون کنم خاک ودمن گلگون کنم اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن
از روی یار خرگهی ایوان هم بینم تهی و زقد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
برجای رطل و جامعی گوران نهادستند پی برجای چنگ و نای ونی آواز زاغست وزغن[1]

بر همین سبیل دیگر اشعار فارسی دارای وصف برق رفتاری اسپ و ناقه وتیزی شمشیر جوهر دار و کارنامه های شجاعت و افتخار بر حسب و نسب است هم در شعر فارسی آن عصر دیده میشود ۰

(ii) از حیث فنی

از حیث فنی میبینم که بعضی قصاید در آن بحور گفته شده که مخصوص به شعر تازی است و بقول جناب بدخشانی[2] منوچهری نخستین سخنوریست که سبک تازی را پیروی کرده مثلاً قصیده‌ای بمدح فلک المعالی منوچهر بن قابوس در بحر مخصوص شعر تازی گفته که بدین مطلع آغاز میکند :

فغان ازین غراب بین و وای او که در نوا فگندم آن نوای او

واینکه

برفت یار بی وفا و شد چنین سرای او خراب چون سرای او[3]

عیانست که منوچهری اینجا خرابهای سرای محبوب را هم یاد کرده است و از حیث فنی بحر مخصوص شعر تازی را بکار برده ۰

۲ ج ۰ ایران و اهمیت خراسان

وقتیکه در سال ۱۳۲ هجری خلافت بنو عباسیه برقرار شد ۰ در ایران یک جنبش وطن پرستی جوش

---

۱ امیر معزی : دیوان معزی (باهتمام عباس اقبال) تهران ۰ کتابفروشی اسلامیه ۱۳۱۸ش ص ۵۹۷ ۰

۲ 'ایران کا سب سے پہلا شاعر منوچہری ہے، جس نے 'سبک عرب' کی پیروی کی ہے' ۰ (میرزا مقبول بیگ بدخشانی ۰ ادب نامۂ ایران ۰ لاہور ۰ یونی ورسٹی بک ایجنسی ۔ سال چاپ ندارد ص ۰۰۶)

۳ منوچهری : دیوان منوچهری دامغانی ۰ تالیف بیبرستین هوزیمیرسکی ، پاریس ، ۱۸۸۶م) .

کرد و جذبهٔ احیای ادب فارسی هم بوجود آمد. نتیجهٔ بعد از آل طاهر و صفار خود سامانیان خراسان را از حیث دارالسلطنه‌ی خود مختار ایرانیان قرار دادند و زیر اثر همین اوضاع سیاسی خراسان از حیث مرکز شعر و ادب فارسی وجود یافت. ازین گذشته ادب پروری سامانیان اینست که ایشان شعرای برجسته مثل ابو سلیک گورگانی. شهید بلخی. رودکی. ابو شکور بلخی. دقیقی و کسائی مروزی را بوجود آوردند.

بعد از عصر سامانیان در حدود سال ۱۰۳۸ ه تا ۹۲۳ ه دولت غزنویان که در ایران استحکام یافت. غزنویان هم خراسان را دارالسلطنهٔ خود قرار دادند و مثل سامانیان بلکه بهتر از آنها شعر و ادب فارسی را سرپرستی نمودند. لذا در آن عصر اهمیت خراسان از حیث مرکز شعر و ادب فارسی در تمام ایران بیش از پیش گردید.

۲ د. خراسان و وجود سبک خراسانی

گفتیم که در عصر غزنویان. خراسان از حیث گهوارهٔ شعر و ادب فارسی وجود یافته بود و شعرای نامبرده که در آنجا جمع شده بودند طبعاً یک روش خاص شعر گوئی را اختیار کردند و این روش شعر گوئی که در خراسان بوجود آمد بعنوان 'سبک خراسانی' یاد کرده میشود و نخستین سخنور فارسی که 'سبک خراسانی را ترویج داد رودکی سمرقندی است.

۲ ه. صفات سبک خراسانی

سبک خراسانی هم دارای دو صورت است یکی از لحاظ فنی دوم از لحاظ فکری باینصورت.

۱. از لحاظ فنی: سبک خراسانی از لحاظ فنی دارای صفات زیر است:

(الف) قصاید طویل باستدلال منطق.

(ب) الفاظ پر شکوه

(ج) تشبیهات و استعارات شیوا و روشن

(د) مضامین مسلسل و مرتب

(ه) موضوعات طبیعت پردازی و عکاسی مناظر

مثلاً در اشعار زیر از قصیده‌ی رودکی (در مدح ابونصر سامانی) استدلال منطقی پیداست[1]

ای آنکه را غمی و سزاواری — و اندر جهان سرشک همی باری
رفت آنکه رفت آمد آنکه آمد — بود آنکه بود خیره چه غم داری

---

۱ دیوان رودکی سمرقندی (تهران کارخانه مرزا حبیب‌الله ماه رجب ۱۳۱۵ ه) ص ۱۰۴.

شو تا قیامت آید زاری کن کی رفته را بزاری باز آری
هموار کرد خواهی گیتی را گیتی است کی پزیرد هموارى

برهمین سبیل منوچهری دامغانی در تشبیب قصیده بمدح سلطان مسعود بن سلطان محمود غزنوی صفت بهار را باتشبیهات و استعارات شیوا و روشن بدین اشعار پرشکوه شرح میدهد.

ابر آذری بر آمد از کنار کوهسار باد فرور دین بجنبید از میان مرغزار
این یکی گل برد سوی کوهسار از مرغزار وآن گلاب آوردسوی مرغزار از کوهسار

ابر دیبادوز دیبادوزد اندر بوستان باد عنبر سوز عنبر سوزد اندر لاله زار
نافه مشکست هرچه آن بگزری دربوستان دانه در است هرچ آن بنگری در جوئبیار[1]

عیانست که درین تشبیب سخن یک مضمون مسلسل و مرتب راجع بعکاسی مظاهر فطرت و مناظر قدرت است که طبیعت پردازی شاعر را روشن میکند.

از لحاظ فکری صفات سبک خراسانی از لحاظ فکری بدلایل زیر ازین قرار است :

(الف) موضوعات احیای وطن پرستی بصورت کارنامه های شاهنشاهان و پهلوانان ایران

چنانکه فردوسی گفته :

[2]بسی رنج بردم درین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

و اینکه :

[3]یکی پهلوان بود و دهقان نژاد دلیر و بزرگ و خردمند و راد
پژ وهنده ه روزگار نخست گذشته سخنها همه باز جست

(ب) استعمال الفاظ فارسی نغز - چنانکه فردوسی بکار برده مثلاً در اشعار مزبور فردوسی لفظ نژاد و خردمند و راد و پژوهنده خالصة از فارسی نغز است و بر همین سبیل در بیت زیر و پذیر باینصورت بکار برده :

[4]هموار کرد خواهی گیتی را گیتی است که پزیرد هموارى

(ج) اشاعت افکار موروثی و اوصاف فرهنگ ایران بصورت تشبیهات و اشارات محلی بامتزاج تلمیحات دین اسلام :

---

۱ دیوان منوچهری دامغانی (ایضاً) ص ۳۹
۲ شاهنامه فردوسی (ایضاً) ص ۸
۳ شاهنامه فردوسی (ایضاً) ص ۸
۴ دیوان رودکی. (ایضاً) ص ۱۰۳

و دارای همه صفات مزبور. اشعار زیر از منوچهری دامغانی بهترین دلیل است :

ابر آذری[1] برآمد از کنار کوهسار باد فرودین بجنبید از میان مرغزار
این یکی گل برد سوی کوهسار از مرغزار وآن گلاب آورد سوی مرغزار ازکوهسا
خاک پنداری بماه و مشتری آبستن است مرغ پنداری که هست اندرگلستان شیرخوار
این یکی گویا چرا شد نارسیده چون مسیح و آن دگر بی شعر چون مریم چرا برداشت بار

عیانست که ابر آذری و باد فرور دین و کوهسار و مرغزار خالصة از اوصاف فرهنگ ایران و اشارات محلی است و خاک گلستان را باغوش مریم و مرغ را به شیر خوار گلستان تشبیه زده و مرغ را به شیخ اشاره کردن بامتزاج تلمیحات اسلام همه از افکار موروثی است .

۲ الف. ورود سبک خراسانی در شعر فارس در لاهور حقیقت اینست که همه صفات سبک خراسانی که شرح دادیم تقریباً در تمام اشعار شعرای خراسان و غزنه و لاهور یعنی در تمام شعر عصر غزنوی و سلجوقی عام است . مثلاً در خراسان بعد از رودکی مثل منوچهری دامغانی و فرخی سیستانی و طاهر همدانی و خیام و عطار و امیر معزی نیشاپوری و انوری خراسانی و در غزنه سنائی غزنوی و مختاری غزنوی و در لاهور نکتی لاهوری و ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان لاهوری و مسعود بن شالی کوب لاهوری هم در تقلید همین سبک خراسانی سخن سرائی کردند لذا این سبک خراسانی باینصورت از خراسان استخراج کرده در شعر فارسی در لاهور ورود یافت .

۳. بانی دبستان شعر فارسی در لاهور

اصلاً وجودسبک خراسانی در شعر فارسی در لاهور بعد از ورود آل سبکتگین دریافت میشود . شرح دادیم که نخستین سخنور فارسی در لاهور نکتی لاهوری در زمان امیر شهید مسعود (اول) بن محمود غزنوی ظهور کرده بود و سبک و افکارش دارای همان سبک خراسانی است که از ایران استخراج کرده وارد لاهور شده ولی شهره سخنوریش در جهان نگسترده و نه احوال و اشعارش در تذکرهها آمده است. البته در لباب‌الالباب هم بجز یک قصیده و قطعه ازو عوفی دیگر اشعارش را درج نکرده و علاوه برین تا زمان او هیچ مرکز شعر فارسی در لاهور تاسیس نیافته بود و نه در شعر خود چیزی پیدا کرده که سخنوران ما بعد در لاهور

---

[1] دیوان منوچهری (ایضاً) ص ۳۹

روش شعرش را شعار خود بگردانند لذا از روی دلایل مزبور نمی توانیم او را از حیث بانی دبستان شعر فارسی در لاهور یاد کنیم ۰

گفتیم که در تمام شبه قاره پاک و هند نخستین گهواره شعر فارسی در لاهور تاسیس نمود همین عصر مسعود سوم بن ابراهیم غزنوی است لذا اولین دبستان شعر فارسی در همین زمان یعنی بعد از نکتی لاهوری بوجود آمد و بین سخنوران آنزمان که نخستین سخنور بزرگ در آن دبستان شعر فارسی در لاهور بشمار میرود ابوالفرج رونی است لذا بر همین دلیل میتوان گفت که بانی دبستان شعر فارسی در لاهور ابولفرج رونی لاهوری است ۰ و همین اصل است که آقای دکتر اقبال حسین ابوالفرج رونی لاهوری را نه تنها نخستین سخنور بزرگ از ناحیه‌ی لاهور بلکه نخستین سخنور بزرگ شعر فارسی در تمام شبه قاره پاک و هند بدین الفاظ قرار داده است :

'The distinction of being first great Indian poet, who wrote verses in Persian unquestionably belongs to Abdul-Faraj Runi.'[1]

و حقیقت اینست که آوازه سخنوریش از ناحیهٔ لاهور برخاسته نه تنها در هندوستان بلکه در مراکز شعر و ادب فارسی در غزنه و در خراسان و مرو و نیشا پور یعنی تا بآخرین نقاط افغانستان و ایران هم رسیده بود ۰

مثلاً انوری خراسانی که در تمام تاریخ شعر فارسی از حیث قصیده سرائی ممتاز و بیمثال بشمار میرود ۰ خودش معتقد سخنوری ابوالفرج رونی لاهوری است چنانکه درسخن قصیده‌ای متانت شعر ابوالفرج لاهوری را اینگونه ستوده است[2] :

در متانت میل اقبالت چو شعر ابوالفرج
وز عزوبت مشرب عیشت چو نظم فرخی

و درین باره عوفی هم رقم طراز است

'انوری پیوسته تتبع سخن او (ابوالفرج رونی) کرده و دیوان او همواره در نظر داشتی'[3]

علاوه برین بسیاری از سخنوران فارسی گویان نامی که بعد ازو در هند ظهورکردند ۰ در تقلید سبک شعر ابوالفرج رونی سخنسرائی کردند ۰ مثلاً شاگرد

---

[1] Iqbal Hussain : *Early Persian Poets of India*, (Patna University 1937) p. 46.

۲ دیوان انوری (باهتمام سعید نفیس) تهران چاپخانه پیروز ۱۳۳۷ خ

۳ عوفی : لباب الالباب (ایضاً براؤن) ج ۲ : ص ۲۴۱

عزیزش مسعود سعد سلمان لاهوری استاد خود ابوالفرج رونی را محترم داشته بلکه خودش را در حلقه‌ی شاگردیش آورده مینازد :

نازم بدانکه هستم شاگرد تو   شادم بدانکه هستی استاد من[1]

بر همین سبیل در جای دیگر در وصف شعرش میگوید :

خاطر خواجه ابوالفرج بدرشت   گوهر نظم و نثر را کان گشت

ذهن باریک بین دور اندیش   سخن او دید و حیران گشت

واینکه

شاعران را ز لفظ و معنی او   لفظ و معنی همه دگر سان گشت

راه تاریک مانده روشن شد   کار دشوار بود. آسان گشت

معجز خامه‌اش چو پیدا شد   جادویهای خلق پنهان گشت

و معترف است که :

من چه گویم که آنچه او گفته   شرف سعد و فخر سلمان گشت[2]

ازین گذشته فیضی فیاضی که سالها بعد در دورهٔ تیموریان از حیث ملک‌الشعرای دربار اکبری زیسته در شعر گوئی تقلید ابوالفرج رونی هم کرده است. چنانکه در اشعار زیر اعتراف میکند که :

فیضی منم آن که در معانی   گامی بدو صد نهج گرفتم

تا کرد دلم عروج معنی   نه چرخ درج درج گرفتم

یک رقص زده بگرد نقطه   افزون ز هزار حج گرفتم

ذوق که توان گرفت از شعر   از شعر ابوالفرج گرفتم[3]

دلائل مزبور مشهود است که ابوالفرج رونی اول کس است که روش شعرگوئی فارسی را در لاهور بلکه میتوان گفت اولین بار در پاک و هند باینخوبی ترویج داد که نه تنها سخنوران همعصرش چه در ایران و چه در پاک و هند تتبع او کردند بلکه سخنوران ما بعد از مسعود سعد سلمان لاهوری تا فیضی فیاضی سبک شعرش

---

۱ دیوان مسعود سعد سلمان. تالیف آقا سید ابوالقاسم خوانساری چاپ ایران ۱۲۹٦ ﻫ ص ۲۵۲—۲۰۱.

۲ دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری. (ایضاً) ص ۲۰۱

۳ کلیات فیضی فیاضی. نسخه خطی نمره ۲۰۳۷ مجموعه آذر. کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور. برگ ۳۲۹ الف.

را هم در نظر داشتند. لذا بدون تردید میتوان گفت که بانی دبستان شعر فارسی در لاهور ابوالفرج رونی لاهوری است.

۳ الف. احوال ابوالفرج لاهوری المعروف رونی | شرح دادیم که بانی دبستان شعر فارسی در لاهور ابوالفرج رونی لاهوری است. حالا باید احوال و اشعارش را هم زیر بحث آریم.

(i) مولدش | احوال زندگانیش بدست ما خیلی کم است البته عوفی رقم طراز است که: [1]

'مولد و منشاء او خطهٔ لوهور (لاهور) بود و این خطه بفضل لامتناهی او بر سایر بلاد مفاخر و مباهی در دولت سلطان رضی ابراهیم تغمدالله برحمه" دولتها دید و قصاید او اکثر در مدح اوست'

صاحب هفت اقلیم هم ذکرش را در سخنوران لاهور آورده است باین الفاظ: [2]

'العمیدالاجلی ابوالفرج بن مسعود الرونی از اکمل شعر است حق سبحانه تعالی ویرا قبولیت عامه بخشیده بود'.

راجع به مولد رونی هم اختلاف نظر است مثلاً رضا قلی هدایت رونه‌را از نیشاپور قرار داده باینصورت در بیان میآرد: [3]

'ابوالفوج رونی سخنگوئیست شیرین زبان و فصیحی نیکو بیان. اصلش از رونه غزنوی و آن قریه ایست از نشاپور. ظهورش بروزگار دولت ظهیرالدین سلمان ابراهیم بن مسعود بن محمود بن ابراهیم بود.

و لطف علی بیگ آذر مینویسد که: [4]

'اصل او (ابوالفرج) از قصبه رونه من اعمال دشت خاوران است'.

---

۱ محمد عوفی: لباب‌الالباب. براؤن (ایضاً) ج ۲: ص ۲۴۱ (س خ ۱۲۰۰ھ ۱۸۹۰)

۲ امین احمد رازی: هفت اقلیم. ن خ کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور شماره ۴۳۶۰ برگ ۱۰۶ ب

۳ رضا قلی هدایت: مجمع الفصحا. چاپ تهران ۱۲۹۰ ج ۱: ص ۷۰

۴ لطف علی بیگ آذر: آتشکده آذر. مؤسسه نشر کتاب تهران اردیبهشت ۱۳۳۷ ش ص ۱۳۴

ولی برعکس آن صاحب فرهنگ رشیدی شرح میدهد که :[1]

'رون بالضم یعنی بسبب آن و در فرهنگ نام قصبه ایست از هند که مولد ابوالفرج است و مشهور آنست که از ولایت طوس است . و (بفتح را و واو) آزمایش' .

البته بدایونی راجع به مولد ابوالفرج یعنی روئین (رون) راکه از توابع لاهور بوده روشنتر در بیان آورده است باین الفاظ[2]

'استاد ابوالفرج روئینی هم مداح سلطان ابراهیم بود و هم مداح سلطان مسعود و قصاید بسیار بنام ایشان در دیوان اوست و روئین نام دیهی است از توابع لاهور و درین روزگار گویا خراب است که اثری از وی باقی نمانده است '

طبق بیان مزبور پیدا ست که وقت تصنیف منتخب التواریخ (س ت ۱۰۰۴ ه) یعنی در عصر اکبری اگر چه هیچ اثری از دیهه مزبور 'روئین' باقی نمانده بود البته روئین حتماً دیی از توابع لاهور معروف بوده که خرابه هایش بدایونی بچشم خود دیده و متاثر شده و ماهیتش را بالفاظ مزبور در بیان آورده است و امروز نویسندهٔ این سطور هم آن دیهی از توابع لاهور را در جای نیافتم . البته طبق شواهد عینی بد ایونی میتوان گفت که خرابه های دیهه روئین یعنی مولد ابوالفرج تا عصر اکبری حتماً در نظر زمانه بوده و هیچ وقت از یادش نرفته بود لذا بنا بر شواهد و دلایل مزبور تصدیق شد که روئین یعنی مولد ابوالفرج از توابع لاهور است و با همین مناسبت مولد خود بعنوان ابوالفرج رونی معروف گردید و ما او را بعنوان ابوالفرج لاهوری یاد میکنیم .

(ii) تعین تاریخ تولد و فاتش (۴۲۶ه تا ۵۰۸ه)

تاریخ تولدش کس متعین نکرده است البته تمام تذکره نویسان متفق اند که او همعصر مسعود سعد سلمان لاهوری بوده و برای اینکه تاریخ تولدش معلوم نیست بسیاری از تذکره نویسان اشتباه کرده ذکر مسعود لاهوری را پیش از ابوالفرج رونی در بیان آورده اند . مثلاً دکتر شفق در 'تاریخ ادبیات ایران' و دخت امیر بت در 'آثار پارسی' ذکر مسعود سعد سلمان لاهوری را اول و سپس ذکر ابوالفرج رونی

---

۱ ملا عبدالرشید تتوی : فرهنگ رشیدی . چاپ رایل ایشیاتیک سوسایتی بنگاله کلکته ۱۸۷۵م ج ۲ : ص ۳۰۳

۲ بدایونی : منتخب‌التواریخ . تالیف مولوی احمد علی کالج پریس کلکته . ۱۸۶۸م— ج ۱ : ص ۳۷

آوردند و دکتر شیخ اکرام رقم طراز است که[1] :

'ابراهیم غزنوی کے بعد اس کا بیٹا سلطان علاالدین مسعود تخت نشین ہوا۔ اس کے دربار کی ایک قابل ذکر ہستی مسعود سعد سلمان ہے، جو پاکستان کا پہلا شاعر تھا ۔'

یعنی مسعود سعد سلمان را نخستین سخنور فارسی پاکستان قرار داده است در بخش اول این رساله چنانکه شرح داده شده نخستین سخنور فارسی پاکستان نکتی روزبه لاهوری سپس ابوالفرج رونی و بعد ازان مسعود سعد سلمان لاهوری است ۰

البته بموجب اینکه مسعود سعد سلمان لاهوری در صحنه‌ی سخنوری از استاد خود ابوالفرج رونی گوئی سبقت ربوده اگر ذکر مسعود پیش از ابوالفرج رونی آوردند مناسب است ولی از روی ترتیب ازمان و ادوار درست نیست ۰

دکتر شفق تاریخ تولد و وفات مسعود لاهوری را باین الفاظ ضبط کرده است :[2]

'تولدش (مسعود لاهوری) در لاهور هندوستان در حدود سال ۴۴۰ چهارصد و چهل هجری اتفاق افتاد'

و اینکه

[3] 'وفات مسعود (لاهوری) ظاهرا درسال پانصد وپانزده هجری اتفاق افتاد'

و درباره ابوالفرج رونی رقم طراز است[4] :

'انتسابش (ابوالفرج رونی) بدربار غزنوی بوده و ابراهیم (۴۹۲—۵۰۸ھ) پانزد همین و شانزد همین شاهان غزنوی را مدح گفته '۰

بقول[5] دکتر سلیم نیساری سال وفات رونی در حدود ۵۱۰ھ است ولی هیچ دلیلش را نیاوردند ۰ البته جناب دکتر ذبیح‌الله صفا که ایشان سال وفاتش درحدود سال ۴۹۲ھ متعین[6] کردند ۰ کاملاً صحیح است برای اینکه شواهد تاریخ را تطبیق میکند ۰

مثلاً دکتر سلیم نیساری رقم طراز است که

'ابوالفرج رونی ابراهیم بن مسعود بن ابراهیم را مدح گفته'

---

۱ شیخ محمد اکرام : آب کوثر ۰ چاپ فیروزسنز لاهورص ۷۲

۲ دکتر رضا زاده شفق : تاریخ ادبیان ایران ۰ ص ۱۶۲

۳ " " " " ص ۱۹۶

۴ " " " " ص ۹۸

۵ دکتر سلیم نیساری : تاریخ ادبیات ایران ۰ (چاپ شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء تهران ۰ سال ۱۳۳۴) ج ۱ : ص ۹۰

۶ دکتر ذبیح الله صفا : تاریخ ادبیات ایران (چاپخانه کتابفروش ابن سینا . تهران سال ۱۳۳۹ خورشیدی) ج ۲ : ص ۴۷

حالانکه در تمام دودمان غزنویان سلطان ابراهیم غزنوی یکیست و او ابراهم بن مسعود (اول) المعروف به امیر شهید بن محمود غزنوی است. البته رونی بعد از وفات ابراهیم غزنوی در مدح پسرش یعنی در مدح مسعود (سوم) بن ابراهیم بن مسعود (اول) بن محمود غزنوی هم قصاید گفته است. مثلاً یکی از آنها بدین مطلع آغا میکند[1]

حضرتی شد بزرگ چون غزنین لاهوار از قدوم شاه زمین
پشت مسعودیان ملک مسعود روی بازار آل ناصرالدین

ازین گزشته اگر ما تمام دیوان استاد ابوالفرج رونی را بدقت مطالعه کنیم میبینیم که رونی در مدح جانشین مسعود (سوم) یعنی در زمان شیرزاد بن مسعود بن ابراهیم غزنوی هیچ قصیده نگفته بجز قصیده ای که در زمان مسعود بن ابراهیم وعنوانش اینست که[2]

'در مدح سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم و پسرش شیرزاد عضدالدوله، مطلع اش اینست

نو گشت بفر ملک این صفحهٔ زرین این صفحهٔ زرین که بهشت است نو آئین

عیانست که ابوالفرج رونی تا زمان مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی زیسته.

بر همین سبیل جناب آقای محمد علی ناصح هم از روی شواهد تاریخی راجع به ممدوحین ابوالفرج رونی باین الفاظ اظهار داشته است[3]

'مدت حیات و زمان وفات استاد ابوالفرج کاملاً بر ما معلوم و محقق نیست ولی ظاهراً آنست که وی در سنه ۴۵۰ بشاعری و ستایش سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی پرداخته و پس از آنکه او در سال ۴۸۱ در گذشته است فرزند او مسعود بن ابراهیم را مدح میگفته،

و بقول تاریخ فرشته سال وفات مسعود بن ابراهیم ۵۰۸ است و حواله اش اینست[4]

'سلطان مسعود (بن ابراهیم غزنوی) شانزده سال روزگاری تشویش و خرخشه گزرانیده در اواخر شهور ثمان و خمسمایته بدار بقاء پیوست،.

عیانست که ابوالفرج رونی پیش از مرگ مسعود (سوم) یعنی پیش از سال ۵۰۸ھ در گذشته لذا به هیچ وجهی بعد از ۵۰۸ھ زنده نمانده است.

۱—۲ دیوان استاد ابوالفرج رونی (بتصیح پروفسور چایکین مستشرق مطبعهٔ شوروی ۱۳۰۲ مع شرح‌احوال ابوالفرج رونی از محمد علی ناصح) ص ۹۲ (۵۰۸) ۹۶

۳ دیوان ابوالفرج رونی (ایضاً) ص ۱۷۷

۴ ابوالقاسم: تاریخ فرشته (ایضاً) جلد اول ص ۸۵

اگر ما تذکره های مزبور را از روی سنین تاریخی بدقت مطالعه کنیم میبینم که تمام تذکره نویسان مثل دکتر سلیم نیساری و دکتر شفق و دکتر صفا و دیگران هم اتفاق دارند که شهرهٔ سخنوری ابوالفرج رونی بمناسبت تخت نشینی ابراهیم بن مسعود (اول) بن محمود غزنوی یعنی در سال ۴۵۱ هـ گسترده بود. بنا برین میتوان گفت که در سال ۴۵۱ هـ که شهره سخنوریش آغاز کرده بود. ابوالفرج رونی در عالم شباب لا اقل در سال ۲۵ زندگانی خود را بسر میبرد و برین دلیل سال تولدش (۴۵۱—۲۵ =۴۲۶ هـ) یعنی ۴۲۶ تعین میتوان کرد و تاریخ وفاتش بقول تذکره نویسان بین ۴۹۰—۴۹۲ است ولی هیچ وجهی بعد از ۵۰۸ هـ نیست بلکه حتماً پیش از ۵۰۸ هـ است وقتیکه سال تولد مسعود در حدود ۴۴۰ هـ و وفاتش در سال ۵۱۵ هـ است.

لذا بنا بر شواهد و دلایل مزبور روشن گردید که ابوالفرج رونی اگرچه همعصر مسعود لاهوری بوده ولی از روی تواریخ تولد و وفاتش حتماً پیش از مسعود لاهوری پیدا شده و پیش از و این جهان فانی را پدرود گفته. و گذشته از اینهمه این شعر مسعود لاهوری که خودش بر شاگردی رونی مینازد دلیل واضح است که زمان مسعود لاهوری بعد از رونی است[1]

نازم بدانکه هستم شاگرد تو شادم بدانکه هستی استاد من

۳ ب . سبک شعر رونی | اگر ما شعر رونی را بنظر تنقید بخوانیم میبینم که در شعرش همان افکار موروثی یعنی فرهنگ و افکار ایرانی پیداست. مقصود اینست که ابوالفرج رونی چه از لحاظ زبان و چه از لحاظ معنی در شعر فارسی لاهور همان افکار موروثی یعنی صفات سبک خراسانی را هیچ وقت از دست نداده است.

البته بعد از و مقلدانش در صحنه سخنوری افکار موروثی را بامتزاج افکار هندی پیشنهادند و شرحش در بخش آتیهٔ این رساله خواهیم داد.

اینجا ما چند اشعار تشبیب سخن قصیده ای که ابوالفرج رونی در مدح خواجه عمید منصور بن مسعود بن احمد الحسن المیمندی العارض میگوید. تقدیم میرسانیم.[2]

جشن فرخنده فروردینست روز بازار گل و نسرینست
آب چون آتش عود افزونست باد چون خاک عنبر آگینست

---

۱ دیوان ابوالفرج رونی (ایضاً) ص ۲۵—۲۶

۲ ایضاً ص ۲۶

باغ پیراسته گلزار بهشت گلبن آراسته حورالعینست
برج نور است مگر شاخ سمن که گلشن را شبه پروین است
کردبستان ز فروغ لاله گوئی آتشکده بر زمینست

در مطلع اش که جشن فرخنده فرور دین را ذکر کردن خالصه" از فرهنگ ایرانی است و بستان لاله زار را به آتشکده تشبیه کردن هم از فکر ایرانی است علاوه برین دیگر تراکیب الفاظ که آورده مثلاً گل و نسرین ۰ خاک عنبر. گلبن آراسته و باغ پیراسته همه تراکیب موروثی یعنی از سبک خراسانی است ۰

ابوالفرج رونی سخنوریست با طبع سلیم و معجز بیان و در نظم شعر گوهر معنی چنان سفتد که ذهن باریک بین و دور اندیش وقتیکه اشعارش را میخواند حیران بماند و معجز خامه اش چنان سحر انگیزی میکند که شعر سحرالبیان او در دلها جا میگیرد ۰ و درین باره فرمودهٔ مسعود لاهوری کاملاً درست و سزاوار است که در وصف سخنوری استاد ابوالفرج میگوید :[1]

خاطر خواجه ابوالفرج بدرست گوهر نظم و نثر را کان گشت
ذهن باریک بین دور اندیش سخن او بدید و حیران گشت

علاوه برین این شعر ابوالفرج رونی را هم ملاحظه فرمایید چقدر جالب و دلپزیر است و گوهر معنی را در نظم شعر بچه خوبی سفته است ۰

برج نور است مگر شاخ سمن که گلشن را شبه پروین است[2]
آب چنین یافته در حوض از باد همچو پرکار حریر چین است

پیداست سبک شعر رونی از شعر فارسی کلاسیکی آن عصر یعنی از سبک خراسانی است و شعر فارسی لاهور بعهد غزنوی را نمایندگی میکند ۰

۳ ج. نماینده رباعی در لاهور در عصر غزنوی ابوالفرج رونی غیر از قصاید ۰ غزل و رباعی هم گفته ۰ ولی رباعی او خیلی اعلی و شیوا است ۰

اگر ما تاریخ ادبیات فارسی را مطالعه کنیم روشن میشود که اولین سخنور کبیر در صحنه‌ی رباعی ابو سعید ابوالخیر است که بقول اقبال حسین در سال[3] ۱۰۴۹م از جهان گذشت و بعدش استاد ابوالفرج رونی لاهوری بشمار میرود که در رباعی شهره گرفته و درسال ۱۰۹۲ م[4] این دنیا فانی را پدرود گفت و بعد از

---

۱ دیوان مسعود لاهوری (ایضاً) ص ۲۵۱

۲ دیوان ابوالفرج رونی (ایضاً) ص ۲۶

3 Iqbal Hussain : *Early Persian Poets of India*, Patna, 1937, p. 64.

4 Iqbal Hussain : *Early Persian Poets of India*, Patna, 1937, p. 64.

ونی ۰ عمر خیام است که تقریباً بین سال ۴۴—۱۱۲۳ [1] بدار بقا پیوست ۰ و د رصحنه ی رباعی شهره آفاق گرفت ۰

عیانست که ابوالفرج رونی پیش از عمر خیام زیسته است و بدین دلیل که افکار رونی در رباعی خیام بعض جایها مطابقت دارد ممکن است که خیام از افکار رونی متاثر شده باشد ۰ مثلاً در رباعی زیر از ابوالفرج رونی ملاحظه فرمایید که رونی فکر باده نوشی را بچه شدت ابراز مینماید :

تا یک نفس از حیات باقی است مرا — درسر هوس شراب وساقی است مرا
کاری که من اختیارکردم اینبود — باقی همه‌کار اتفاقی است مرا[2]

روشن است که همین فکر باده نوشی در رباعیات خیام هم جلوه مینماید مثلاً این رباعی معروف از خیام ملاحظه شود :

گر در گزرم بباده شویید مرا — تلقین ز شراب ناب گویید مرا
خواهید روز حشر یابید مرا — از خاک در میکده جویید مرا[3]

برهمین سبیل دیگر موضوعات رباعی خیام هم در رباعی رونی لاهوری بنگاه میآید مثلاً موضوع دوم رباعی خیام یعنی غم ۰ فردا نکردن هم در رباعی رونی بدست میآید . چنانکه میفرماید که :

ای دل مخور اندیشه فردا پیش — نزدیک مشو بغم ز دور اندیش
باعقل مگیر تا توانی خویش — کز لهر+ تراعقل دهد درویش[4]

و این موضوع هم درین رباعی خیام عیانست :

چون عهد نمیشود کسی فردا را — حالی خویش دار این دل پر سودا را
می نوش بنور ماه ای ماه که ماه — بسیار بتابد و نیابد ما را[5]

---

[1] Iqbal Hussain : *Early Persian Poets of India*, Patna, 1937, p. 64.

۲ دیوان ابوالفرج رونی لاهوری (ایضاً) ص ۱۳۶

۳ رباعیات عمر خیام . چاپیده ایران (بشرح حال خیام از فرید رخ روزن) ص ۲، ۳

۴ دیوان ابوالفرج رونی . (چاپیده طهران ۲۰ ماه آبان ۱۳۳۵ هجری ص۱۳۶ تا ۱۴۵

+ لهر=ف : شراب خانه ۰ قحبه خانه (لغات فارسی کا پنچندی مطبوعه سٹیم پریس لاهور، ۱۹۲۰) ص ۳۸۵

۵ رباعیات عمر خیام (تالیف فرید رخ روزن) ایضاً ص ۳

برهمین سبیل دیگر رباعیات ابوالفرج رونی را هم نقل میکنیم :

از درد فراقت ای بلب شکر ناب نی روز مرا قرار و نی در شب خواب
چشم و دل من زهجرت ای درّ خوشاب صحرای پر آتش است و دریای پرآب

چون است که عشق از اول تن خیزد زو بر دل و تن هزار شیون خیزد
آری بخورد زنگ همی آهن را هر چند که زنگ هم از آهن خیزد

شبهای دراز تو به آرام و نیاز خوش خفته وخواب باتو گشته دمساز
مسکین من بیدل چه شبهای دراز چون چشم تشنگ نیامدم چشم فراز

سرمست بکوئی دوست بگذشتم دوش برداشته چون شیفتگان جوش و خروش
آمد خرد و مرا فرو گفت بگوش کای عاشق تهمت زده بگزر خاموش[1]

تا باز ترا دیده ام زار ترم دیدار ترا از جان خریدار ترم
تو خفته چو ظالمان خوش و من همه شب از دیدهٔ مظلومان بیدار ترم[2]

اگر ما رباعیات مزبور از ابوالفرج رونی را در یک نظر بخوانیم میبینیم که افکار رونی در رباعیات خیام هم جلوه میکند. لذا معلوم شد که این افکار شیوا را اولاً خیام در رباعی نیاورده بود بلکه ممکن است که خیام از افکار رونی متاثر شده پیشرفت کرده باشد و همین افکار رونی را در فلسفه مخصوص مرتب کرده خوبتر و خوشتر در نظم آورده.

محقق و مصنف تذکره شعرای متقدمین فارسی پاک و هند آقای اقبال حسین همین عقیده را باین الفاظ در بیان میآرد :

'Umar was not the first to express the reflections in his immortal Verses. They were embodied in the beautiful "rubaies" of Abul-Faraj-i-Runi before him.'[3]

تحقیق شد که در دبستان شعر و ادب فارسی لاهور ابوالفرج رونی اول سخنوریست که رباعی شیوا گفته و بعدش تمام رباعی گویان فارسی لاهور تقلید او کردند. لذا بر دلایل و شواهد مزبور میتوانیم بگوییم که ابوالفرج رونی لاهوری نه تنها

---

۱ دیوان ابوالفرج رونی. (چاپیده طهران ۲۰ ماه آبان ۱۳۳۵ هجری ص ۱۳٦ تا ۱۴۵

۲ دیوان ابوالفرج رونی(ایضاً)ص ۱۳٦ تا ۱۴۵

3 Iqbal Hussain : *Early Persian Poets of India*, op. cit., p. 66.

بانی دبستان شعر فارسی لاهور است بلکه اولین و بهترین رباعی گوی شعر فارسی لاهور هم بشمار میرود ۰

بهترین نمایندهٔ شعر فارسی عصر غزنوی در لاهور

مطالعه‌ی تاریخ ادبیات فارسی ایران و پاکستان باستان روشن میسازد که زیر اثر سلاجقه کبیر در ایران و تحت نظر سلاطین غزنوی در پاکستان باستان شعر و ادب فارسی خیلی پیشرفت کرده است و بیشتر سخنوران بر جسته مثل سنائی غزنوی ۰ مختاری غزنوی ۰ رشید و طواط بلخی در غزنه (افغانستان) و ابو سعید ابوالخیر خراسانی و بابا طاهر همدانی و عطار نیشاپوری و معزی و عمر خیام نیشاپوری و انوری خراسانی و خاقانی شیروانی در مرکز شعر فارسی خراسان (ایران) وجود یافتند و در برابر آن گهوارهٔ شعر و ادب فارسی که در دارالسلطنه‌ٔ لاهور (پاکستان باستان) تاسیس شده بود سخنوران شیرین مقال مثل استاد ابوالفرج لاهوری و مسعود سعد سلمان لاهوری هم شهرهٔ سخنوری گرفته بودند ۰

اگر چه استاد ابوالفرج لاهوری بانی دبستان شعر فارسی لاهور است و مسعود سعد سلمان لاهوری او را در صحنه‌ی سخنوری استاد خود هم تسلیم کرده ولی حقیقت اینست که مسعود لاهوری درمیدان شعر گوئی چنان شیوهٔ سخنوری را اختیار نموده که از استاد خود سبقت برده و چنانکه ابوالفرج لاهوری در رباعی نمایندگی شعر فارسی در لاهور کرده بر همین سبیل مسعود لاهوری از حیث نماینده قصیده سرائی شعر فارسی لاهور هم بشمار میرود ۰ باینهمه آن تمام اوصاف سبک شعر فارسی که دورهٔ سلجوقی و غزنوی رواج یافته بود در شعر او پیداست و درین مورد مسعود خودش را در زمینه‌ی نظم و نثر یکتای روزگار قرار داده است و البته بی جهت نیست که گفته :

بنظم و نثر کسی را که افتخار سزاست   مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست
بهیچ وقت مرا نظم و نثر کم نشود   که نظم‌ونثر دراست و طبع من دریاست[1]

فی‌الواقع مسعود لاهوری نه تنها نماینده قصیده سرائی بلکه بهترین نماینده شعر فارسی عصر غزنوی در لاهور بشمارمیرود و احوال و اشعارش را هم در بیان میآریم ۰

۳ الف۔ احوال مسعود سعد سلمان لاهوری (۴۴۰ھ تا ۵۱۵ھ)

مسعود سعد سلمان نه تنها بین سخنوران غزنه و لاهور بلکه بین همه سخنوران دوره غزنوی و سلجوقی یکی از سخنوران معروف عصر خود بشمار میرود ۰ برای اینکه راجع به

---

۱ دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری (ایضاً) ص ۳۰

مولد این سخنور کبیر بین تذکره نویسان اختلاف نظر است لازم داریم اول این اشتباه را هم از بین ببریم ۰

محمد عوفی در 'لباب‌الالباب، مولدش را بدین الفاظ از همدان گفته است

'اگرچه مولد او (مسعود سعد سلمان) همدان بود، اما چون همدانی کار او را در بلاد مشرق طراوتی داد و ذکر او از فضلاء این عهد برآمد و در کتب تواریخ او را از جمله شعرای این بلاد داشته اند بدان سبب ذکر او در این طبقه (شعرای آل سلجوق ۰ غزنه و لاهور) آوردند و نیز حق او آن بود که او را در زمره صدور آورده شدی . فاما چون اشعار او از جمله شعرا زیادتست و او را سه دیوانست یکی بتازی و بپارسی و یکی هندوئی بدان سبب او را در سلک شعرای این طبقه منخرط گردانیده اند و آنچه از شعر او استماع افتادست هم استادانه و مطبوعست،[1]

درین جمله‌ی بیان مزبور— 'اگرچه مولد او همدان بود، — اصلاً عوفی خودش اشتباه کرده است ۰ برای اینکه مسعود بدون تردید بین طبقه‌ی شعرای غزنه و لوهور بوده ۰ لذا عوفی را مجبور ساخت که ذکرش بین همین طبقه (غزنه و لوهور) بیآرد ۰ اگر ما این بیان عوفی را از روی انتقاد بدقت مطالعه کنیم میبینیم که عوفی لازماً ازین شعر مسعود اشتباه کرده باشد چنانکه فرموده :

گر دل بطبع بستم شعر است بضاعت
ور احمقی کردم اصل از همدانست[2]

یعنی عوفی از لفظ 'اصل، اشتباه کرد که مولد مسعود همدانست حالانکه اینجا لفظ اصل اظهار دارد که اصلش یعنی اصل و نسبش از همدان است نه که مولدش ۰ و طبق همین بیان عوفی دیگر تذکره نویسان هم اشتباه کردند. مثلاً دولت شاه سمرقندی مولد مسعود را جرجان گفته است باین الفاظ :

'(مسعود) جرجانی است و دیوان او در عراق و عجم و طبرستان و دارالمرز شهرتی عظیم دارد ،[3]

بر همین سبیل مصنف آتشکده ۰ لطف علی بیگ آذر هم راجع به مولد مسعود یقین ندارد و مینویسید که :

---

۱ محمد عوفی : لباب الالباب ۰ براؤن (ایضاً) ج ۲ : ص ۲۴۶

۲ دیوان مسعود سعد سلمان (ایضاً) ص ۳۱

۳ دولت شاه سمرقندی : تذکرةالشعرا ۰ تالیف براؤن ۰ لندن ۱۹۰۱م ص ۴۷

'مسعود سعد سلمان بعضی ویرا همدانی دانند و چون مشهور بجرجانست در اینجا نوشتیم'[1]

مصنف مجمع الفصحا رضا قلی هدایت هم متاثر به بیانات عوفی و دولت شاه سمرقندی بنظر میاید و مثل لطف علی بیگ بیانش بین هر دو بیان عوفی و دولت شاه سمرقندی است و باین الفاظ مینویسد که :

'نام مسعودش مسعود ظهور محمودش در ظهور دولت آل محمد و پدرش سعد بن سلمان و اصلش از همدانست و منشاش جرجان و خود در خدمت مسعود بن محمود سلطان ابراهیم غزنوی رتبه بلند و پایه ارجمند گزید و فتوحات کثیری در هندوستانش است' [2]

حق اینست که این امارت او را نه از خودش است بلکه بتوسل پدرش باو رسیده بود یعنی مسعود این ریاست نه خود پیدا کرده بلکه از دودمان رؤسا و فضلا بوده چنانکه میفرماید ۰

اگر رئیس نه ام یا عمید زاده نیم　　ستود نسبت و اصلم ز دوده فضلاست[3]

اگر بیان مزبور از مجمع الفصحا را هم بدقت مطالعه کنیم میبینم که مسعود در هندوستان فتوحات بسیار کرده و امیر این ناحیه بوده است ۰ علاوه برین از قصاید او بیشتر احوال زندگانیش هم روشن میگردد مثلاً در قصیده ای که در مدح سلطان ابراهیم غزنوی نوشته . احوال خود را شرح میدهد و مطلع اش اینست :

گوهری جان نمای و پاک چو جان　　گوهری پر ز گوهر الـوان

و در ضمن همین قصیده بممدوح خطاب کرده میگوید که :

شصت سال تمام خدمت کرد　　پدر بنده سعد بن سلمان
گه بر اطراف بودی از عمال　　گه بدرگاه بودی از اعیان
دختر خورد دارم و پسری　　با دو خواهر ببوم هندوستان
سی چهل تن زخویش و از پیوند　　بسته‌در راحت تو جان و روان[4]

---

۱ لطف علی بیگ آذر : آتشکده . (چاپ ایران ۱۳۳۷ ش) ص ۱٦۱

۲ رضا قلی هدایت : مجمع الفصحا (ایضاً) ص ۵۱۴

۳ دیوان مسعود لاهوری (ایضاً) ص ۳۰، ۱۴۵

۴ ایضاً ص ۱۴۷

از قصیده مزبور عیانست که پدر مسعود یعنی سعد بن سلمان تا شصت سال خدمت سلاطین غزنوی کرده و از شواهد و دلائل مزبور که در ذکر آوردیم واضع است که اصل مسعود از همدان است یعنی پدرش سعد سلمان از همدان آمده تا شصت سال بلاهور سکنی گزید [1] و مدت شصت سال در لاهور ماندن دلیل روشن است که مسعود لازماً در لاهور پا بجهان گذاشت و برای تقویت این دلیل که از کلامش بر آوردیم دیگر بیانات تذکره نویسان متاخرین را هم در بیان آریم. مثلاً مصنف 'خزانه عامره' آزاد بلگرامی رای عالی خود را باین الفاظ در بیان میآرد.

'آمدن سعد در لاهور و شعر هندی گفتن مسعود و خصوص صاحب دیوان بودن او بزبان هندی قرینهٔ قوی ست که تولد او در هند واقع شده '[2]

ازین گذشته مسعود سعد درباره مولد خود در مدح شهزاده سیف‌الدوله محمود میگوید :

بهیچ نوع گناهی دگر نمیدارم
مرا جز اینکه ازین شهر مولد و منشاست[3]

بر همین سبیل اگر ما اشعار قصیده مزبور بدقت مطالعه کنیم عیانست که مسعود نه تنها در لاهور تولد یافت بلکه از زمان طفلی تا بعهد شباب زندگانیش را همین جا بسر برده و عروسی اش همین جا شد و از اولادش یک دختر و یک پسر میداشت و دو تا خواهرهم درینجا مانده و نه تنها این بلکه تقریباً سی و چهل تن از خویشان او همین جا زندگانی میکردند و همین است که او مولد خویش لاهور را بدل و جان دوست میداشت مثلاً خود مسعود سعد سلمان در قصیده‌ای بمدح سلطان علاءالدوله مسعود بن ابراهیم غزنوی. لاهور را مولد خویش باینصورت قرار داده است :

سوی مولد کشید هوش مرا یوبهٔ دختر و هوای پسر
چون بهندوستان شدم ساکن بر ضیاع و عقار پیر پدر
بنده بو نصر بر گماشت مرا بعمل همچو نائبان دگر[4]

---

۱ رک. ابن فندق : تاریخ بیهق (ایضاً) ص ۱۷
۲ آزاد بلگرامی : خزانهٔ عامره مطبع نول کشور کانپور ص ۱۰
۳ دیوان مسعود سعد (ایضاً) ص ۳۰ (اینجا مراد به شهر لاهور است)
۴ ایضاً ص ۸۵

و در قصیده دیگر راجع به لاهور احساسات خود را اینگونه ابراز مینماید :

چو یاد شهر لهاور و یار خویش کنم نبود کس که شد از شهر و یار خویش نفور
مرا بهست بهر حال و بهر وجهی جمال حضرت غزنین ز شهر لوهاور[1]

علاوه برین مسعود سعد سلمان قصیدهٔ شکوائی که بیاد لاهور سروده در آن خودش را نه تنها آفتاب لاهور گفته بلکه فرزند عزیز لاهور قرار داده است و اینجا آن درد و اشتیاق که برای لاهور در دلش میداشت اینگونه ابراز مینماید :

ای لاهور ویحک بی من چگونه ای بی آفتاب روشن ! روشن چگونه ای
تا گه عزیز فرزند از تو جدا شداست با درد او بنوحه و شیون چگونه‌ای[2]

و همین اصل است که بدیع‌الزمان فروزانفر راجع به مولد مسعود سعد سلمان بهترین دلیل آورده است که :

'منشا و مولد مسعود همان شهر لاهور و اظهار میل و اشتیاق مسعود بدان ولایت بهترین دلیل است'[3]

علاوه باینهمه دکتر شفق درین باره بیان روشنتر هم آورده است که :

'مسعود سعد که از شاعران بنام دوره غزنوی و سلجوقی بشمار است اصلش از همدانست ولی تولدش در لاهور هندوستان در حدود سال چهار صد و چهل هجری (۴۴۰ھ) اتفاق افتاد'[4]

نه تنها اینکه مولد سعد سلمان ، لاهور است ، بلکه بیشتر عمر عزیزش را درین جا بسر برد و خودش بلکه همه خانواده اش که دارای سی چهل تن بودند در همین شهر زیبای لاهور زندگی میکردند و وفات مسعود چنانکه در بیان ابوالفرج رونی زیر بحث آورده شد باتفاق رای تذکره نویسان درسال ۵۱۵ هجری در همین خاک لاهور اتفاق افتاد و اگرچه متاسفانه دستبرد زمانه هیچ آثاری ازمزارش در لاهور باقی نمانده ولی طبق دلایل و شواهد مزبور حتماً میتوان گفت که مولدش لاهور است و اگرچه نسلاً همدانی است ولی خودش اصلاً لاهوری است .

---

۱ دیوان مسعود سعد (ایضاً) ص ۹۶
۲ ایضاً ص ۲۰۰
۳ بدیع‌الزمان فروزانفر : سخن و سخنوران ایران ، تهران ، مطبع مجلس ، ۱۳۰۸ھ ج ۱ : ص ۲۱۲
۴ رضازاده شفق : تاریخ ادبیات ایران (ایضاً) ص ۱۴۶

۳ ب. سبک شعرش شعر مسعود لاهوری دارای دو جنبه است. اشعار جنبه‌ی اول آن است که در ایام مسرت و خوشحالی سروده و بیشتر از آن قصاید است. اشعار جنبه‌ی دوم مشتمل است بر اشعار شکوائیه یا حبسیات که در زمان زندانی گفته. اول باید اشعار جنبه‌ی اول را زیر بحث آریم.

۳ ج. (i) اشعار جنبه‌ی اول قصاید چنانکه ابوالفرج لاهوری در شعر فارسی لاهور نمایندگی رباعی گوئی را دارد. بر همین سبیل مسعود لاهوری هم نمایندهٔ قصیده سرائی عصر غزنوی در لاهور بشمار میرود. و این سخنور نه تنها در شعر فارسی لاهور بلکه بین تمام مراکز شعر و ادب فارسی آنزمان چه در غزنه و لوهور (لاهور) و چه در خراسان (ایران) در شمار استادان زمان و سخنوران معجزبیان میآید بلکه فصحای آن عصر تتبع طرز شعرش را هم اختیار نمودند و نه فقط سخنوران شبه قارهٔ پاک و هند بلکه سخنوران ایران آن عصر هم طرز وی را گزیدند و نویسندگان ایران نژاد در مدح سبک شعرش زبان ستایش کشودند مثلاً رضا قلی هدایت مینویسد که:

«او (مسعود لاهوری) امیری بود بی نظیر و فاضل صافی ضمیر. در رزم شیری بود دشمن شکار و در بزم شیدی دینار بار و در شعر و شاعری کمتر کسی بپایه او رسید و فصحا تتبع و طرز وی را گزیده. بهرگونه سخن دست داشت و هر شیوه و هنر رایت افتخار افراشت.» ۱

اگرچه مسعود لاهوری در ناحیه ی لاهور پرورش و تربیت یافته ولی هیچ وقت از سبک شعر ایران آنزمان غافل نبوده و همین اصل است که در شعر او سبک خراسانی پیداست اگر بگوییم که سبک شعرش به سبک شعر عنصری مطابقت دارد عیناً رواست.

علاوه برین در شعر مسعود سبک رودکی و منوچهری هم بنظر میآید.

نه تنها سخنوران پاک و هند و ایران بلکه سخنوران افغانستان که مرکز شان غزنه بود هم معترف سخنوری مسعود لاهوری بودند مثلاً عثمان مختاری غزنوی معتقدست که شعر مسعود لاهوری نادره و تحفه خراسان است و بحر سخنش ناپدید و بی پایان است ما اینجا چند اشعار از مختاری غزنوی که در وصف شعر مسعود لاهوری گفته برای ملاحظه خوانندگان گرامی زیر تحریر میآریم.

بر اهل سخن تنگ گشت میدان   وز جای بشد پای هر سخندان
هر طبع که بر سحر بود قادر   از عجز چو مسحور گشت حیران

---

۱ رضا قلی هدایت : مجمع الفصحا. (ایضاً) ج ۱ : ص ۵۱۳

خاطر نبرد پی همی به معنی — فکرت نکشد سر همی ز فرمان
چون جزو بکل باز شد معنی — زین خاطر مسعود سعد سلمان[1]
ابر هنرش ناپدید گوشه — بحر سخنش ناپدید پایان
هر بیت کم اندیشه تر ز شعرت — شد نادره تر تحفهٔ خراسان
اشعار ترا در جهان گرفتن — باشد اثر خاتم سلیمان .

یعنی شعر مسعود را نادره تر از تحفهٔ خراسان قرار داده حتماً به سبک خراسانی اشاره میکند .

(ii) طبیعت پردازی
Naturalism

شعر مسعود لاهوری معجز بیان و سحر انگیز است . بر دلیل این که از دلش برخاسته در دلهای دلداران جای میگیرد . حقیقت اینکه مسعود لاهوری مثل منوچهری شاعر طبیعت پرست و نقاش فطرت بوده و همین اصل است که شعر مسعود تاثر شگفتی دارد . مثلاً اینجا چند اشعار از تشبیب قصیده‌ای که در مدح سیف‌الدوله محمود نوشته زیر قلم میآریم ملاحظه فرمایید چقدر شگفته و شیواست .

مگر مشاطه بستان شدند بادو سحاب — که این به‌بستش پیرایه و آن کشاد نقاب
بدر و گوهر آراسته پدید آمد — چو نو عروس در کله از میان حجاب
بر آمد بکردار عاشق رعنا — کشیده دامن و افروخته سر از اعجاب
گهی لآلی پاشد همی و گه کافور — گهی حواصل پوشد هوا و گه سنجاب

واینجا چه انداز تکلمی بکار برده !

ز چرخ گردان دولاب وار آب روان — بگاه بی گه آری چنین بود دولاب[2]

قاری وقتی که کلامش را خواند خودش همراه شاعر بوی نافه و گل و سنبل میبوید و گلهای خندان را تماشا میکند و صداهای مرغان چمن و بانگ هزار و بلبل میشنود چنانکه اشعار زیر دارای اینهمه صفات است :

گل مورد خندان و دیده بکشاده — دو طبع مختلفش داده فعل باد و سحاب
بسان دوست که یابد وصال یار عزیز — پس‌از فراق دراز وپس‌از عناد و عذاب
ببوی نافه‌ی آهوست سنبل بویا — بروی رنگ تذرواست لاله سیراب
ازآن‌خجسته وشاه اسپرغم هر دو شدند — یکی چو دیده چرخ ویکی چوچنگ عقاب

---

۱ تالیف : دیوان مختاری غزنوی . رکن‌الدین همایون فرخ تهران مطبوعه تی علی اکبر علمی ۱۳۳۶ خ ص ۳۰۳

۲ دیوان مسعود لاهوری (ایضاً) صفحه ۲۱

هزار دستان با فاخته گمان بردند — که گشت باران در جام لاله بادهٔ ناب
چو گفت بلبل بانگ نماز غنچه گل — بسان‌مستان‌بکشاد‌چشم خویش‌از خواب
به پیش لاله بنفشه سجود کرد چو دید — که هردو برگی از لاله شد یکي محراب
مگر که بود دم جبرئیل باد صبا — که همچو عیسٰی‌مریم‌بزاد گل ز تراب
کنون مگر دم‌عیسی است بوی‌گل بسحر — که زنده گشت ازو خاطر ابوالالهاب

(iii) منو چهری و مسعود لاهوری در اشعار مزبور ذوق طبیعت پردازی مسعود عیانست ۰ اصلاً این سبک شعر مسعود به سبک شعر منو چهری مطابقت میکند ۰

لذا چند ادبیات منو چهری که دارای همین صفت طبیعت پردازی است هم نقل میکنیم مثلاً دروصف طوفان و باران میگوید :

فرو بارید بارانی ز گردون — چنان چون برگ گل بارد بگلشن
و یا اندر تموزی مه ببارد — جراد منتشر بر بام و برزن
ز صحرا سیلها برخاست هر سو — دراز آهنگ پیچان و زمین کن[1]

و یک جای دیگر دروصف بهار باینصورت نقاشی فطرت میکند :

بارد در خوشاب باز ز آستین سحاب
وز دم حوت آفتاب روی ببالا نهاد
مرغ دل انگیز گشت باز سمن بیز گشت
بلبل شب خیز گشت کبک گلو برگشاد[2]

و اینست اشعار مسعود که به همین مصداق ذوق طبیعت پرستی مثل منو چهری روشن میگرداند ۰

هزار دستان با فاخته گمان بردند — که گشت باران در جام لاله بادهٔ ناب
چو گفت بلبل بانگ نماز غنچه گل — بسان مستان بکشاد چشم‌خویش‌ازخواب[3]

عیانست که مسعود لاهوری مثل منو چهری دامغانی یک شاعر طبیعت پرست با نشاط و زنده دلی است و میخواهد که از زیبائیهای آفرینش لذت ببرد ۰ و همین اصل است که شعر مسعود لاهوری یک حس لطیف در نقاشی طبیعت دارد بلکه در آن حس لطیف موسیقی هم پیداست حقیقت اینکه برعکس گوشهای عموم

---

۰۱ ابوالنجم احمد منوچهری : دیوان منو چهری دامغانی . (تالیف دو ببرستین (Hazimirski) هازیمیر سکي پارس ۱۸۸۷م) ص ۸۲
۰۲ ایضاً ص ۲۸
۰۳ دیوان مسعود لاهوری (ایضاً) ص ۲۱

گوش مسعود بانگ بلبل را بحس لطیف میشنود و چشمش برعکس چشمهای عموم یعنی به همین حس لطیف کار میکند و او چشم غنچه گل را بسان چشم مست نیم باز تماشا میکند ۰

غیر مناسب نیست اگر بگوییم که این شاعر طبیعت پرست قریب هزار سال پیش زیبائیهای آفرینش را چندان ماهرانه نقاشی کرده که شعرش بشعر طبیعت پردازی ادبیات انگلیسی مثل شعر ورزورد (Wordsworth) و شیلی (Shalley) بنظر میآید ۰

اگر دیگر اشعار مسعود لاهوری را که در ایام مسرتی و خوشحالی سروده مطالعه کنیم همین شیوۀ شگفتگی حس میکنیم ۰ علاوه برین همه تشبیهات و استعارات مثل نافه آهو ۰ سنبل بویا ، جام لاله و چشم غنچه گل، را به چشم مست نیم باز تشبیه کردن دارای صفات سبک خراسانی است ازین گذشته آن تلمیحات مثل دم جبرئیل ۰ دم عیسی و عیسی مریم هم از افکار موروثی یعنی از اوصاف سبک خراسانی است ۰

۲ د . اشعار جنبه‌ی دوم (i) حبسیات مسعود اشعار جنبه‌ی دوم که مشتمل بر حبسیات و قصاید شکوائیه است از سبک خاص شعر مسعود لاهوری است و این حبسیات شرح احوال یک زندگی پر رنج و عذاب مسعود لاهوری را در بیان میآرد مثلاً آن ایام پر رنج که در بند گران و حبس تاریک بسر برده درین اشعار پر سوز و دلگداز عکاسی میکند ۰

من درین حبس چند خواهم بود ۔ مانده بندی گران چنین بر پای
هفت سالم بکوفت سوودهک ۔ پس از آنم سه سال قلعه نای
بند بر پای من چو مار دو سر ۔ من بر او مانده همچو مار افسای
در مرنجم کنون سه سال بود ۔ که به بندم درین چو دوزخ جای
ناخن از رنج حبس روی خراش ۔ دیده از درد بند خون پالای
نشنود گوش هیچ موج نیوش ۔ در جهان هیچ گوش مدح سرای
نه چو من بود یک ثنا گستر ۔ نه چو من هست یکسخن پیرای[1]

اگر ما زندگانی مسعود را در نظر آریم مبینیم که این مرد بتمامی معنی بزمی بوده و هم رزمی و تمام مراحل زندگانی را طی کرده یعنی یک وقت از حیث حاکم و فرمانروای ناحیه‌ی لاهور که دیار و مولد او بود ۰ بنظر میرسد و وقت دیگر زیر عتاب سلاطین غزنوی آمده سه بار صعوبت اسیری و زندانی

۱ دیوان مسعود لاهوری (ایضاً) ص ۶۱۲

کشیده و میتوان گفت که تقریباً نوزده سال عمر عزیز خود در زندان یعنی هفت سال در قلعه سودهک و سه سال در قلعه‌نای و دوباره هشت یا نه سال در قلعه مرنج بسر برده. لازماً اینقبیل انسان که آزمایشهای گوناگون یک زندگی پر مسرت و پر رنج دیده باشد. یقیناً افکار او از دلش برخاسته و موثر و پر مغز میباشد و همین است که شعر مسعود سعد در دلها جای میگیرد.

مثلاً قصیدهٔ شکوائی به سلطان ابراهیم غزنوی که در زندان قلعه نای نوشته ملاحظه فرمایید

از غم و درد چون گل نرگس   روز و شب با سرشک و با سهرم[+]
یا ز دیده ستاره می بارم   یا بدیده ستاره میشمرم
در دل من شد است بحر عمان   من چگونه ز دیده در شمرم
گشت لاله ز خون دیده رخم   شد بنفشه ز زخم دست برم[1]

عیانست که اشکهای گرانمایه او از بحر دلش برخاسته مثل در عمان از دیده اش میچکد و این حال اشک خونریزی وگریه زاری او در دل هر انسان تاثیر میکند.

بر همین سبیل در اشعار زیر ایام پر مسرتی گذشته‌ی خود را بیاد آورده به بدحالی و دگرگونی خود اینگونه اشک خونی میریزد:

همه احوال من دگر گون شد   راست گوئی سکندر دگرم
آب صافی شدست خون دلم   خون تیره شدست آب سرم[2]

گاهی از سختی جهان و کج روی آسمان باینصورت شکوه میکند:

ای جهان سختی تو چند کشم   وی فلک عشوهٔ تو چند خرم
بسته از من زمانه هر چه بداد   راضیم با زمانه سر بسرم[3]

همین است که نظامی عروضی سمرقندی که کما بیش معاصر مسعود لاهوری بوده از شعر دلسوز و شور انگیز مسعود چنان متاثر میشود که آب از چشمش میریزد و راجع به حبسیات مسعود احساسات خود بدین الفاظ ابراز مینماید:

"ارباب خرد و اصحاب انصاف دانند که حبسیات مسعود در علوبچه درجه رسیده است و در فصاحت بچه پایه بود. وقت باشد که من از

+ سهر = بیداری (لغات فارسی کا پنجندی) ایضاً ص ۲۸۲
۱ دیوان مسعود لاهوری صفحه ۱۲۲
۲ ایضاً ص ۱۲۲
۳ نظامی عروضی سمرقندی: چهار مقاله. بتصحیح محمد قزوینی کتابفروش زوار. خیابان شاه آباد تهران ۱۳۲۷ صفحه ۴۲

اشعار او همی خوانم موی بر اندام من برپای خیزد و جای آن بود که
آب از چشم میریزد ›.

اصلاً مسعود هفت سال در زندانی سو و دهک و بعد سه سال بزندان قلعه نای عمر عزیز خود را بسر برده از رهائی زندان نامید بنظر میرسد وقتی مولد خود (لاهور) را جائیکه مادر و پدرش و دختر و پسرش زندگنی میکردند. ترک گفته. بار دیگر به قلعه نای اسیر شد. یاد آوری خویشاوندان و دوستان او دلش را خسته و جگرش را پاره پاره میکرد لذا همین خاطرات خود را باین اشعار پر ملال ابراز نموده است :

تیر و تیغ است بر دل و جگرم — غم تیمار دختر و پسرم
که بدیشان گذاردم شب و روز — غم تیمار مادر و پدرم
جگرم پاره است و دل خسته — از غم و درد آندل و جگرم
نه خبر میرسد مرا زیشان — نه بدیشان همی رسد خبرم
باز گشتم اسیر قلعه نای — سود کم کرد با قضا حذرم

برهمین سبیل وقتی دلش از تنگ و تاریکی و بلندی قلعه نای بجان میآید آن ایام حسرت و روز های جگر سوز را باین اشعار اظهار میدارد.

از بلندی حصن و تندی کوه — منقطع گشت از زمین نظرم
من چو خواهم که آسمان بینم — سرفرود آرم و زمین نگرم
از ضعیفی دست و تنگی جای — نیست ممکن که پیرهن بدرم[1]

و اشعار مزبور البته گفتهٔ نظامی سمرقندی را که اگر حبسیات مسعود لاهوری خوانده شود آب از چشم میریزد کاملاً تصدیق میکند.

۳ د. (ii) مسعود و خاقانی

رشیدالدین محمد عمری کاتب بلخی معروف بوطواط در کتاب ‹حدایق السحرفی دقایق الشعر› حبسیات مسعود لاهوری را باین الفاظ ستوده است :

‹و بیشتر اشعار مسعود سعد کلام جامع است خاصه آنچه در حبس گفته است و هیچ کس از شعرای عجم درین شیوه بگرد او نرسد نه در حسن معانی و نه در لطف الفاظ›[2]

---

۱ دیوان مسعود لاهوری (ایضاً) ص ۱۲۱—۱۲۲

۲ رشیدالدین وطواط : حدایق السحر فی دقایق الشعر . صفحه ۸۲

حق اینست که اگر ما حبسیات مسعود لاهوری را به حبسیات همعصران او مسابقه کنیم میبینیم که این گفته رشیدالدین وطواط عینا سزاوار است. مثلاً اگر ما حبسیات مسعود را به حبسیات خاقانی شروانی که یکی از استادان زمان و شعرای عصر او بوده. مسابقه کنیم میبینیم که حبسیات خاقانی بر دل خواننده بآن زودی تاثیر نمی کند که حبسیات مسعود لاهوری بر دلیل اینکه خاقانی در حبسیات زبان ثقیل بکار برده و مسعود لاهوری بالفاظ ساده و پر شور و موثر شعر گفته است.

مثلاً در اشعار زیر از قصیدهٔ خاقانی شروانی که در حبس گفته هم ملاحظه شود:

آتشین آب از جوی خونین برانم تا بکعب
کاسیا سنگیست بر پای زمین پیمای من
جیب من بر صدره خارا عنابی شد ز اشک
کوه خارا زیر عطف دامن خارای من
در سیه کاری چو شب روی سپید آرم چو صبح
بس سپید آید سیه خانه بشب ما وای من
پشت بر دیوار زندان روی بر بام فلک
چون فلک شد پر شگوفه نرگس بینای من[1]

همین زندگانی پر رنج و تاریک را که در حبس بسر میشود مسعود لاهوری باینصورت عکاسی میکند:

روز تا شب زغم دلفگارم — همه شب تا بروز بیدارم
از دو دیده سرشک خون بارم — چون ز گفتار هات یاد آرم[2]

و در غم چشم را به گل نرگس تعبیر کردن چنانکه خاقانی اظهار داشته است. مسعود لاهوری همین مضمون را بدین اشعار پر سوز و اندوهناک ابراز مینماید:

از غم و درد چون گل نرگس — روز و شب با سرشک و با سهرم
یا ز دیده ستاره می بارم — یا بدیده ستاره میشمرم
در دل من شدست بحر عمان — من چگونه ز دیده در شمرم
گشت لاله ز خون دیده رخم — شد بنفشه ز زخم دست برم[3]

---

۱ دیوان خاقانی شروانی (بتصحیح علی عبدالرسولی تهران ۱۳۲۳ش) ص ۳۲۸—۳۲۷

۲ دیوان مسعود لاهوری (ایضاً) ص ۱۲۰—۱۲۱

۳ ایضاً ص۱۲۲

اگر این اشعار خاقانی و مسعود را در مقابل مطالعه کنیم روشن میشود که شعر خاقانی برای خواننده بدون تامل معنی را پیدا نمی کند و برعکس آن شعر مسعود لاهوری در یک نظر معنی را بر میآرد و همین اصل است که بر خواننده یا شنونده تاثیر زیاد تر میکند. در این مورد اقبال حسین[1] عقیده میدارد که حبسیات مسعود لاهوری جالب تر از حبسیات خاقانی است بموجب اینکه شعر خاقانی روشنتر نیست و بدینجهت خواننده را چنان متاثر نکند.

حبسیات مسعود لاهوری علاوه بر شور انگیزی یک فلسفه‌ی پر مغز زندگی انسانی را هم دارد و این افکار پر مغز را مسعود بر شواهد دیگران در شعر نیاورده بلکه بعد از تحصیل تجربات زندگانی خودش که دارای اوقات پر مسرت و شادمانی و ایام پر رنج و دلسوزی است حقایق روزگار را برای ما آشکار میسازد.

مثلاً در اشعار زیر بعنوان 'من نوادر و افکار' حقایق روزگار را در نظم میآرد:

خویش را در جهان علم کردن	هست بر خویشتن ستم کردن
تن به تیمار در هوس بستن	دل باندیشه جای غم کردن
دوستان را و زیر دستان را	بدل آورد متهم کردن
دست ناراستی زدن درکار	قامت راستی بخم کردن
عمر ناپائیدار چون شمنان	در پرستیدن صنم کردن
ای برادر نکو نگر بوجود	سازد اندیشه عدم کردن
نیست مسعود سعد باب خرد	دل زکار جهان دژم کردن[2]

بر همین سبیل در ایام آخر که بعد از خدمت دولت غزنویان کناره جسته بسر میبرد از حاصل تجربات زندگی پرمسرت و رنج آور خود در قطعه‌ای بعنوان 'حسب الحال' احساسات پر مغز را اینگونه ابراز مینماید:

چون بدیدم بدیدهٔ تحقیق	که جهان منزل فناست اکنون
زاد مردان نیک محضر را	روی در برقع حیاست اکنون
آن زبانی که مدح شاهان کرد	مادح حضرت خداست اکنون
مدتی مدحت شهان کردم	نوبت خدمت دعاست اکنون[3]

---

۱ دیوان مسعود سعد لاهوری ص ۱٦۹ .

۲ (ایضاً) ص ۱۷۰.

۳ دیوان مسعود سعد لاهوری (ایضاً) ص ۲٦۸

پیداست که مسعود لاهوری آن حقایق روزگار را که حاصل زندگانی اوست در چنین اشعار موثر و بر مغز در آورده است یعنی افکارش از دلش برخاسته در دلهای دیگران جای میگیرد و بیجهت نیست اگر مسعود لاهوری در قصیده‌ای 'بمدح سلطان مسعود'، در وصف شعر خود حقیقت را اینگونه اظهار داشته است :

من آنکسم که که نظم هیچ گوینده   بلفظ و معنی من چون ندارد استقلال
گهی بلفظ فشانم ز نثر در ثمین   گهی بنظم نمایم ز طبع سحر هلال[1]

خلاصه میتوان گفت که حبسیات مسعود لاهوری در مقابل حبسیات خاقانی حتماً موثر و دلپذیر و جالبتر است.

۳ د . (iii) رباعیات مسعود

مسعود لاهوری مثل ابوالفرج لاهوری رباعی هم گفته است ولی افکارش را جداگانه اظهار داشته است چنانکه خودش میگوید :

در شعر مرا نیک و بد چرخ یکی است   گو خواه بگرد بر من و خواه بایست
هر شاعر نیک را قوی طایفه ایست   والله که مرا بطایفه حاجت نیست[2]

عده‌ی رباعیات مسعود لاهوری تقریباً دوبیست و سی (۲۳۰) بشمار میرود و اغلب از آن دارای موضوع عشق و غم و فلسفه زندگی است. دفتر رباعیات مسعود بدین رباعی آغاز میشود.

گرچه فلک از پیش برانده ست مرا   با بند گران فرو نشانده است مرا
تا دوست از دور بر انده است مرا   جز روی تو آرزو نمانده ست مرا[3]

و در معنی عشق محبوب میسراید :

اشک من و رخسار تو همرنگ شده است   روز من و زلف تو شبرنگ شده است
گیتی بر من چون دهنت تنگ شده است   همچون دل تو جان از سنگ شده‌است[4]

و آن فلسفه غم عشق که از آن ابر چشم تر دارد و فاخته بسحر ناله زاری میکند

---

۱ دیوان مسعود ص ۱۰۹—۱۱۰
۲ ایضاً ص ۲۹۶
۳ دیوان مسعود سعد لاهوری (ایضاً) ص ۲۹۲
۴ ایضاً ص ۲۹۵

و گل لاله جامه‌ی خود را میدرد درین رباعی دلپذیر ابراز مینماید :

ای ابر چراست روز و شب چشم تو تر   وی فاخته زار چند نالی بسحر
ای لاله چرا جامه دریدی در بر   از یار جدائید چو مسعود مگر[1]

بعضی از رباعیات مسعود دارای بشرح احوال اوست مثلاً رباعی زیر کوفت و عذاب زندان او را شرح میدهد ۰

از بند رحم ببند مهر افتادم   پس برد بزندان ادب استادم
اکنون شه شرق بند و زندان دادم   گوئی زبرای بند و زندان زادم[2]

یک وقت دیگر دلش مثل شمع از نهایت غم میگرید ۰ میگدازد و میسوزد چنانکه درین رباعی شور انگیز اظهار داشته است ۰

در آرزوی بوی گل نو روزم   در حسرت آن نگار عالم سوزم
از شمع سه گونه کار می آموزم   میگریم و می گدازم و میسوزم[3]

مسعود لاهوری چند رباعیات در موضوع ابوالفرج لاهوری که احوالش مفصلاً گذشت هم گفته است ۰ مثلاً در رباعی زیر موضوع شراب نوشی را اینگونه ابراز مینماید :

ساقی که بدست من دهد جام شراب   از می کنمش تهی و از دیده پر آب
می خوردن من درین غمان هست ثواب   کز درد کم آگاه بود مرد خراب[4]

اگر ما رباعیات مسعود لاهوری را به رباعیات ابوالفرج لاهوری و عمر خیام تقابل کنیم انصافاً میتوان گفت که مسعود لاهوری بهتر از آنها گفته البته در قصیده سرائی بهتر از ابوالفرج لاهوری سروده است ۰

۵ ۰ نمایندهٔ قصیده سرائی عصر غزنوی در لاهور

مسعود لاهوری در آن صنف سخن که شهره گرفته قصیده است و در صحنه‌ی قصیده سرائی چنان شعر دلپذیر و شیوا گفته که نه تنها سخنوران ما بعد در لاهور او را ستودند بلکه سخنوران ایران معاصر هم او را به تاج شاعران تعبیر کردند ۰

---

۱ دیوان مسعود ص ۳۹۹

۲ ایضاً ص ۳۰۲

۳ دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری (ایضاً) ص ۳۰۲

۴ ایضاً ص ۲۹۴

اقبال حسین[1] بحواله مرزا محمد خان از نسخهٔ عکسی دیوان سنائی که در موزه‌ی بریطانیه میباشد. چند اشعار سنائی را که در وصف شعر مسعود لاهوری گفته باینصورت نقل کرده است.

ای عمیدی که باز غزنین را	صورت و سیرتت گلستان کرد
آنچه باجان خلق خلق تو کرد	با چمن ابرهای نیسان کرد
آنچه در گوش شعر تو را ندی	در صدف قطره های باران کرد
چه دعا گویمت که خود هنرت	مر ترا پیشوای گیهان کرد
باتن و جان تو کناد خدای	آنچه با خضر آب حیوان کرد

اقبال حسین مینویسد[2] که اشعار مزبور در دیوان سنائی پیدا نمی شود ولی آن نسخه دیوان سنائی که بمقدمه و تصحیح باهتمام رئیس رضوی در ایران بچاپ رسید همین قصیدهٔ سنائی بعنوان 'در مدح عمید مسعود سعد سلمان' باینصورت در آن موجود است :

ای عمیدی که باز غزنین را	سیرت و صورتت چون مستان کرد
آنچه درطبع خلق . خلق تو کرد	بر چمن ابرهای نیسان کرد
و آنچ در گوشان شاه شعرت خواند	در صدف قطرهای باران کرد
چه دعا گویمت که خود هنرت	مر ترا پیشوای دوران کرد[3]

عیانست که سنائی در اشعار مزبور مسعود لاهوری را از حیث پیشوای جهان سخنوری قرار داده است.

بر همین سبیل معزی نیشا پوری هم در وصف سخنوری مسعود لاهوری قطعه‌ی گفته :

شریف خاطر مسعود سلمان را	مستخرست سخن چون پری سلیمان را
نسیج وحده که نوحله‌ای دهد هرروز	زکارگاه سخن بارگاه سلطان را
زشادی ادب و عقل او بدار سلام	همه سلامت و سعد است سعد سلمان را
اگر دلیل بزرگیست فضل پس نه عجب	که او دلیل بزرگیست فضل یزدان را[4]

---

[1] '......According to Mirza Muhammad Khan is found in British Museum MS. Monograph p. 86.'

[2] Iqbal Hussain : *Early Persian Poets of India*, op. cit. p. 122-123 *Ibid* p. 123.

۳ دیوان سنائی . (بمقدمه و تصحیح . رئیس رضوی . چاپ ایران . ۱۳۲۰ ش) ص ۵۲۲—۶۲۲

۴ دیوان معزی . (باهتمام عباس اقبال . تهران ۱۳۱۸ ش) . ص ۲۹۰

معزی نیشاپوری درقطعه دیگر شعر مسعود لاهوری را بدیندرجه ستوده است که کلامش را بعد قرآن جای میدهد :

در مجلس بزرگان خالی مباد هرگز   پیرایهٔ بزرگی مسعود سعد سلمان
آن شاعر سخنور کز نظم او نکوتر   کس درجهان کلامی نشنید بعد قرآن[1]

یک سخنور دیگر رشیدی سمرقندی که منسلک بدربار غزنه بوده و از حیث شعرای مقدم و پیشوای شعرای آل سلجوق (ماوراالنهر) بشمار میرود در بیت زیر مسعود لاهوری را بنام 'تاج شاعران، خطاب کرده است :

رسید شعر توای تاج شاعران برمن   چو نو شگفته گل اندر بهار گرد چمن

و در ابیات زیر شعر مسعود را اینگونه ستوده است :

سپاه علم تر است صد هزار علم   درخت فن تو هست صد هزار فتن
تو آن بزرگ وزیری که‌ازبلاغت تست   بلند فرق معانی و راست قد سخن
چه ساحر است که کارکلک تو که کند   زمشک تبت برسیم پخته در عدن[2]

شرح دادیم که رشیدی سمرقندی مسعود لاهوری را به 'تاج شاعران، خطاب کرده و سنائی غزنوی او را پیشوای جهان سخنوری قرار داده و امیر معزی نیشاپوری که منسلک بدربار ملکشاه سلجوقی و از مرکز شعر فارسی خراسان (ایران) بوده . کلامش را بدیندرجه ستوده که بعد قرآن جای داده است . پیداست که نه تنها سخنوران گهواره شعر فارسی لاهور بلکه سخنوران معاصر او چه از غزنه (افغانستان) و خراسان (ایران) مسعود لاهوری را از حیث استاد زمان بشمار میآوردند و صنف نظم که بتوسل آن استاد زمان گردید قصیده است . بنا برین میتوان گفت که مسعود لاهوری سخنوریست که نمایندگی قصیده سرائی عصر غزنوی را در لاهور کرده است .

۵. سعادت مسعود لاهوری تقریباً ۸. ۳ ه تا ۵۳۷ ه (در عصر بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم غزنوی) سعادت لاهوری پسر مسعود سعد سلمان لاهوری است و طبع شعرگوئی در ورثه گرفته بود . جدش سعد سلمان همدانی در عصر مسعود (اول) بن محمود غزنوی همراه امیر مجدود[3] ابن مسعود (اول) غزنوی از حیث مستوفی (حسابدار) از همدان وارد دارالسلطنته لاهور شده و تا شصت سال در همین جا زندگی بسر میبرده

---

۱ دیوان معزی ص ۳۹۷

۲ محمد عوفی . لباب‌الالباب . (براؤن) ایضاً ج ۲ ص ۱۷۶—۱۷۸

۳ رک ابوالفضل بیهقی : تاریخ مسعود المعروف بتاریخ بیهقی (ایضاً) ص ۱۰۵

است . اگرچه سعد سلمان صاحب دیوان نبوده البته طبع شعر گوئی میداشت مثلاً سهیلی خوانساری این رباعی از و نقل کرده است .

گر بگزاری مرا و گر بنوازی از کوی تو نگزرم ببازی بازی
چون باد بپایت اندر آیم بمثل گر چون خاکم ز در برون اندازی[1]

پسر سعد سلمان یعنی مسعود بن سعد سلمان لاهوری که ذکرش مفصلاً گذشت و از حیث بهترین نماینده شعر فارسی عصر غزنوی بشمار میرود در همین شهر زیبای لاهور هم میزیسته است . بیشتر احوال زندگانی او خود از شعرش پیدا میشود مثلاً اینکه دو تا پسر میداشت و یک دختر . نام پسر کلان سعادت است و پسر خورد که صالح نام میداشت دوران مدت حبس مسعود لاهوری در حصار مرنج [2] (۴۹۳ھ تا ۵۰۰ھ) از غم دوری پدرش ازین جهان فانی رحلت نمود و دوران همین مدت حبس مرنج مسعود لاهوری رباعی زیر در مرثیه‌ی مرگ همین پسر گفته :

در حبس مرنج با چنین آهنها صالح بیتو چگونه باشم تنها
گه خون گریم بمرگ تو دامنها گه پاره کنم ز درد پیراهنها[3]

و اینکه

صالح پس ازین طرب نیاید بیتو شاید که ز دل طرب نزاید بیتو
جان در تن من بیش نپاید بیتو خود جان پس ازین کار نیاید بیتو[4]

۵ الف . احوالش پسر کلان مسعود لاهوری سعادت در همین شهر لاهور پا بجهان گذاشت . اگرچه به سعادتمندی پسرانه‌ی خود از دست پدر عین سعادت یافت ولی مثل پدر مسعود نتوان

---

۱ سهیلی خوانساری : حصار نای بشرح حال مسعود سعد سلمان . ایران . کتابفروشی اسلامیه س چ ندارد ص ۱۲ .

۲ مرنج بنا برین مدت هشت سال در مرنج گرفتار برده است و اگر ابتدای این حبس را یک سال بعد از جلوس سلطان مسعود (۴۹۲ھ) بگیریم یعنی ۴۹۳ھ بایدت انتهای آن را درآخر سال ۵۰۰ هجری قرارداد ،
(رشید یاسمی : مقدمه دیوان مسعود سعد سلمان . تهران کتابفروشی ادب . تیر ماه ۱۳۱۸خ ص م (مه)

۳ دیوان مسعود سعد سلمان . (تالیف رشید یاسمی) ایضاً ص ۶۸۱

۴ ایضاً ص ۶۱۹

گردید یعنی اگرچه بتوسل پدر خود بدربار بهرام شاه غزنوی منسلک گردیده ولی درسخنوری بپایه نرسیده و البته ورثه شعر گوئی را از دست نداده.

احوال زندگانی این سخنور خیلی کم بدست آمده است بجز آنچه مسعود سعد سلمان لاهوری احوال خانواده خود را در شعر آورده است .

مثلاً در زمان مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی تمام کار سلطنت بدست خواجه طاهر بن علی ثقة الملک بوده[1] از حیث وزیر خاص و خازن سلطان مسعود خدمات انجام میداد و مسعود سعد سلمان بتوسل خواجه مظفر که یکی از خواجگان لاهور بوده بدولت طاهری راه جسته بود و بنا بر اعتماد کلی به خواجه مظفر پسر خود سعادت را باو سپرده بود . وقتیکه در مرنج محبوس بوده درین مورد حقگزاری از خواجه مظفر کریوه میکند :

از خواجه مظفر کریوه امروز هزار شکر دارم
غافل نیم و یکان یکان من بر خود شب و روز میشمارم
امروز چو عاجزم ز حقش بعضی بدعا همین گزارم
او هم نه کند مرا فراموش تا بسته بحبس این حصارم
فرزند سعادتم که او را بندهست بدو همی سپارم
در دولت طاهری زدم چنگ زو روشنی گرفت کارم
در دولت او بدولت تو از بخت همی امیدوارم[2]

در یافتم که در عصر اوایل مسعود بن ابراهیم غزنوی (۴۹۲ھ) سعادت پسر مسعود لاهوری هنوز به سن بلوغ نرسیده بود و میتوان گفت که تقریباً به سن دوازده رسیده باشد علاوه برین اگر در احوال زندگی سعادت دقت کنیم دلیل دیگری درین معنی بدست میآید یعنی بقول هفت اقلیم[3] سعادت بدربار

---

۱ مسعود لاهوری طاهر را اینگونه ستوده است : ثقة الملک تا بصدر نشست
دهر پیشش میان بطوع ببست

واینکه

طاهر ای شاه خاصه ایست ترا که بگیتیش کس ندید همال
شاه شاهان توئی یقین و ترا همه شاهان نیند جز عمال

(دیوان مسعود لاهوری ایضاً ص ۳۱۶)

محمد عوفی : لباب الالباب (تالیف رشید یاسمی) ایضاً ص ۶۱۱

۲ دیوان مسعود سعد سلمان : (تالیف) رشید یاسمی ایضاً ص ۶۱۱

۳ امین احمد رازی : هفت اقلیم ن خ مجموعه آزر نمره . ۳۳۶ شماره (APF 1—5) برگ ۶۴۳

سلطان بهرام شاه بن مسعود هم منسلک بوده و بقول لین پول (Lane Poole)[1] سال جلوس سلطنت بهرام شاه پانصد و دوازده هجری مطابق یکهزار یکصد و هژده میلادی (۵۱۲هـ ۱۱۱۸م) است و در آنوقت که بدربار بهرام شاه منسلک شده حتماً به سن شعور تقریباً درحدود سال سی تا سی و پنج (۳۰ تا ۳۵) رسیده باشد و اگر تخمیناً سن او را سی و دو (۳۲) متعین کرده شود سال تولد سعادت (۵۱۲ — ۳۲ = ۴۸۰هـ) یعنی چهارصد و هشتاد (۴۸۰هـ) بر میآید و اگر درسن ولادتش دوازده (۱۲) سال را جمع کنیم (۴۸۰ + ۱۲ = ۴۹۲هـ) بسال جلوس سلطنت مسعود بن ابراهیم غزنوی کاملاً مطابقت میکند· پیداست که سال تولدش تقریباً چهارصد و هشتاد (۴۸۰هـ) است·

اصلاً مسعود لاهوری که گرم و سرد زمانه را چشیده و بانشیب و فراز زندگی میساخته و حاصل زندگانی را دریافته بود· پسر خود سعادت را از زمانه سازی آگاه میکرد· مثلاً درقصیده ای بر سبیل شکوهٔ روزگار نابکار که نا قدر شناس علم و فضل میباشد در ابیات زیر که در مدح ثقة‌الملک خواجه طاهر بن علی و سلطان مسعود (سوم) گوید سعادت را طنزاً دعوت میدهد که باید پیشهٔ جولایگی اختیار کند زیراکه زمانه قدرعلم و فضل را نشناسد·

چون حال فضل بدیدم که چیست بگذیدم
ز کار پیشه جولایگی ز بهر پسر

بد و نوشتم و پیغام دادم و گفتم — که ای سعادت درفضل هیچ رنج مبر
اگرسعادت خواهی چونام خویش همی — بسوی نقص گرای و طریق جهل سپر[2]

به همین مصداق وقتیکه مسعود لاهوری در مرنج محبوس بوده رباعی زیر هم برای این پسر گفته که در آن سعادت را مایل با هنر کوشی میکند :

می گویمت ای سعادت ای نیک پسر — در باب هنرکوشی تو ای جان پدر
وین مایه بیندیش که از بهر هنر — بر تیغ گهر بینی و بر نیزه کمر[3]

بر همین سبیل در رباعی دیگر از دوری پسر خود بدین الفاظ جانگداز به نهایت حسرت و یاس مینالد که :

مسعود که بود سعد سلمان پدرش — جایست که از چرخ گذشته است سرش
آن باد چه گوئی که سعادت پسرش — دارد خبرش که گوید او را خبرش[4]

---

[1] Lane Poole. *The Muhammadan Dynasties*. op. cit. p. 289.

۲ دیوان مسعود سعد سلمان (تالیف رشید یاسمی) ایضاً ص ۱۵۸

۳ ایضاً ص ۵۰۱ — ۴ ایضاً ص ۷۰۳

سعادت خودش سخنور بوده و همین اصل است که مسعود لاهوری چنانکه در ایام گرفتاری در حبس به دیگر سخنوران معاصر در شعر خطاب میکرد به همین مصداق به پسر خود هم در شعر پیام رسانی کرده است و میگوید
بدو نوشتم و پیغام دادم و گفتم   که ای سعادت درفضل هیچ رنج مبر

۵ ب . سبک شعرش بعضی از تذکره نویسان کنیت سعادت را ابوسعد یا ابوسعید هم نوشته اند مثلاً امین احمد رازی ذکر این سخنور بدین الفاظ در بیان آورده است :

'ابوسعد بن مسعود بن سعد سلمان جزو آن گل و برگ آن گل بوده کنوز شجر ذات او نهال و قمر او هلال بوده که در مجلس سلطان بهرام شاه بدین رباعی ویرا امتحان کردند و او بدیهه گفت سلطان فرمود تا دهنش بزر کردند :

همواره رخ نگار ما نواست نه گل   زمن روی رخ نگار نیکوست نه گل
ما را رخ دوست باید ای دوست نه گل   زیرا که گل چشم ما رخ اوست نه گل[1]

دیگر ابیات سعادت لاهوری در سفینه‌ٔ فرخ با کنیت ابوسعید بن مسعود بن سعد سلمان هم درج شده است :

آن قوم که ایشان ره احرار سپردند   احوال جهان باطل و بازیچه شمردند
محنت زدگان را بکرم دست گرفتند   چون دست گرفتند بران پای فشردند
ایشان همه رفتند و جهان جمله بهشتی   زین ناکس نا مردم نامرد سپردند
قومی همه نوکیسه و نوکاسه که از بخل   نام کرم از نامهٔ هستی بستردند
زان قوم که ما دیدیم امروز کسی نیست   گوی که بیکباره همه پاک بمردند

این نیز عجب تر که هم از بخت بد ما
با خود همه چیزی چو برفتند ببردند[2]

چنانکه ذکر احوالش خیلی کم بتذکره آمده است بر همین سبیل شعرش هم کمتر بدست ما رسیده . بیشتر تذکره ها رباعی مزبور را درج کرده اند البته سهیلی خوانساری دیگر ابیات سعادت را با کنیت ابوسعید بن مسعود بن سعد سلمان

---

۱ امین احمد رازی . هفت اقلیم . ن خ مجموعه آزاد شماره ۳۳۶۰ نمبره APFI-5 برگ ۶۴۴ب

۲ محمود فرخ : سفینه فرخ . مشهد . ۱۳۳۰ ه ش . ص ۲۶

بدین صورت نقل کرده است :

بر گل عبیر داری و بر لاله مشکناب ‌ ‌ ‌ بر نار دانه لولو و بر نار دان گلاب
بر نسترن بنفشه و سوسن بر ارغوان ‌ ‌ ‌ سیب از ترنج غبغب و نار از گل خشاب
در حلقه لعل و گوهر و در گوهر آب خضر ‌ ‌ ‌ در آب عکس آتش و آتش میان آب
در روز ظلمت شب و در شب چراغ روز ‌ ‌ ‌ در شام صبح صادق و در سایه آفتاب[1]

پیداست که کلامش خیلی جالب و دلپذیر و شیواست و تشبیهات و استعارات را باینخوبی در شعر سفته که یک عکس چهره‌ی زیبای محبوب دل آرام را بچشم خود میبینیم ۰ مخصوصاً آن گوهری که در حلقه‌ی گوش محبوب آویزان است تاثیر آب خضر را دارد و خیلی شفاف و درخشان است و در آن عکس رخسار آتشین محبوب که جلوه میکند حس میشود که اصلاً آتش میان آب است یعنی صنعت حسن معنی را پیدا کرده یعنی چهره محبوب را گاهی بروز روشن و زلف را به ظلمت شب و گاهی زلف را به شام و چهره را به صبح صادق یا به آفتاب تعبیر کردن همه تشبیهات خیلی عالی و شیواست ۰

اگر این چند ابیات از سعادت لاهوری که داریم بدقت مطالعه کنیم باید تسلیم کرد شعرش که چنان پختگی کلام را مشهود است حتماً او صاحب دیوان بوده البته دستبرد زمانه هیچ دیگر آثاری ازو باقی نگذاشته ۰

از لحاظ سبک ۰ شعرش دارای همه صفات سبک موروثی یعنی سبک خراسانی است و در شعر گوئی تاثیر پدر را البته میداشته است ۰

۶۰یوسف دربندی لاهوری (تقریباً ۵۲۵ه تا ۵۸۲ه) عصر خسرو ملک بن خسرو شاه

احوال و اذکارش که از قدیم ترین و مستند ترین تذکره ها بدست آمده است از لباب الالباب عوفی است و عوفی رقم طراز است که :

"الامیر العمید ثقة الدین جمال الفلاسفه" یوسف بن محمد الدربندی ۰ بو فور فضایل مشهور و بصنوف محامد مذکور و کمال براعت و تقدم او بر اصحاب صناعت مخصوص و قصر فضل و بزرگی او را بنیان مرصوص ۰ در دولت خسرو ملک آسایشها دید و مناصب خطیر را متقلد شد "[2]

---

۱ سهیلی خوانساری : حصار نای بشرح حال مسعود سعد سلمان ۰ ایران انتشارات کتاب فروشی اسلامیه ص ۵۸

۲ عوفی محمد بن محمد : لباب الالباب ۰ (ایضاً) ۸ ج ۱ ص ۱۰۶

۶ الف• احوالش

طبق بیان مزبور پیداست که نام این سخنور یوسف و نام پدرش محمدالدربندی است و خود یوسف لاهوری که بالقابات امیر. العمید. ثقة الدین . جمال الفلاسفه بصنوف محامد مذکور است حتماً بوفور فضایل خود مشهور بوده و باوصاف بزرگی بی پایان خود بر اصحاب صناعت تقدم میداشت بلکه باید گفت که منصب بزرگ یافته بوده. یعنی بتوسل اوصاف خود در اوایل ایام جوانی بدربار خسرو ملک شاه غزنوی منسلک گردید چنانکه عوفی مینویسد که

'در اوایل ایام جوانی او را قصاید است از مغانی غوانی خوشتر و از ایام جوانی در نعیم کامرانی دلکش تر' .[1]

تصدیق شد که یوسف لاهوری در اوایل ایام جوانی بدربار خسرو ملک شاه غزنوی منسلک شده در مدحش قصاید سرود و زندگانیش را بکمال خرمی و شادمانی میگزرانید. اگر چه عوفی نه سال تولد و نه سال وفاتش زیر قلم آورده است ولی بر دلیل این که در اوایل ایام جوانی یعنی تقریباً در سال سی (۳۰) سالگی بدربار خسرو ملک شاه غزنوی منسلک گردید و بقول لین[2] پول (Lane Poole) عصر خسرو ملک شاه از سال ۵۵۵ھ ۱۱٦۰م تا ۵۸۲ھ ۱۱۸٦م است لذا حدس میتوان زد که سال تولد این سخنور ۵۵۵ — ۳۰ = ۵۲۵ هجری میباشد و برای اینکه بعد از عصر سلطان مزبور ذکرش نه در تاریخی و نه در تذکره ای آمده است. پیداست که حتماً پیش از سال آخر خسرو ملک یعنی پیش از ۵۸۲ھ ۱۱۸٦در گذشته باشد.

اگرچه عالم جوانی به نهایت آسایشها بسر برده ولی که فلسفی بوده اسرار زندگی را دریافته بود که کل دولت دنیا بی زحمت خار نیست لذا رشتهٔ دربار را گسسته گوشهٔ عزلت گزید و در بزرگی مقام عالی یافت و آخرالامر در همین خاک پاک لاهور مدفون گردید چنانکه عوفی در بیان آورده است که :

'(یوسف بن محمد الدربندی) دست از اشتغال سلطانی باز کشید و پای در دامن قناعت آورد و انروا و عزلت را بر عز و دولت اختیار کرد و مقامی عالی یافت و یکی از مزارهای متبرک در خطهٔ لوهور تربت اوست هر که در بند گشایش کارست تربت در بندی او را دربن معنی یارست' .[3]

---

۱ عوفی محمد بن محمد : لباب الالباب ۸ج ۱ ص ۱۰٦

[2] Lane Poole. op. cit. p. 289.

۳ عوفی محمد بن محمد : لباب الالباب (ایضاً) ج ۱ ص ۱۰٦

ولی متاسفانه امروز دستبرد زمانه هیچ آثاری از تربتش در خطهٔ لاهور نگذاشته و باوجود تحقیق و مطالعهٔ تواریخ و تذکره‌های ما بعد هم چیزی راجع به آثارش زیر قلم نیاورده شده است البته طبق بیانات مزبور که یوسف دربندی تمام زندگانی خود را در همین دارالسلطنهٔ لاهور بسر برده و در همین جا مدفون شده حتماً لاهوری است.

۶ ب. سبک شعرش

چنانکه دست روزگار هیچ آثاری از تربتش نگذاشته بر همین سبیل شعرش هم باقی نمانده بجز سه تا قصیده از ردیف م که بتوسل لباب‌الالباب دریافتیم. البته میتوانیم راجع به سبک شعرش چیزی بگوییم بر دلیل اینکه کلامش استادانه و فلسفیانه است و شکویات و حقایق روزگار را حاکی است.

اگر ما کلامش را بدقت مطالعه کنیم روشن میشود که شعر یوسف دربندی لاهوری مثل شعر مسعود سعد سلمان لاهوری یک زندگانی رنجور و پرملال که از دست جفا کار زمانه باو داده شده حکایت میکند و اگر ما اشعارش را تجزیه کنیم هر شعر او یک زندگانی جفا خورده‌اش را عکاسی میکند.

اصلاً از روی تاریخ اگر آن عصر را که در آن یوسف دربندی لاهوری میزیسته بدقت مطالعه کرده آید روشن میشود که یک عصری پر آشوب بوده بموجب اینکه عنان حکومت از دست خسرو ملک که آخرین تاجدار غزنویان بوده در رفته بود چنانکه میر خواند رقم طراز است که:

'خسرو ملک بعد از انتقال پدر در لاهور بر تخت حکومت نشست. او پادشاهی بود موصوف بحلم و حیا در عشرت و طرب افراط مینمود بدین سبب فتور تمام بملک راه یافت امرا و ارکان دولت از وی آزرده شدند و عورات و خادمان او در زمان او بمرتبه فرماندهی رسیدند در آن ایام سلطان غیاث‌الدین محمد سام غوری غزنین را تخت گاه ساخته هر سال لشکر بحدود هندوستان میکشید تا درشهورسنهٔ ثلاث ثمانین و خمسمایهٔ (۵۸۳هـ) بلاهور رفت و بر آن مملکت استیلا یافته'.[1]

طبق بیان مزبور که امراء و ارکان دولت از وی آزرده شدند و عورات و خادمان او در زمانش بمرتبه فرماندهی رسیدند. پیداست که انصاف نمانده بود

---

۱ محمد بن خاوند شاه بن محمود المعروف به میر خواند. روضهٔ الصفا. چاپ ایران ج ۴: ص ۳۵

یوسف در بندی لاهوری که در اوایل ایام جوانی بدربار خسرو ملک غزنوی منسلک گردیده و به مناسب خطیر رسیده بوده حاسدان پیشه جفاکاری باو اختیار نمودند و مثلاً شمس‌الملک امیر ناصر که یکی از اراکین دارالسلطنهٔ لاهور بوده به یوسف دربندی لاهوری دست تظلم دراز کرده بود چنانکه یوسف دربندی در قصیده‌ی شکوائی جفاکاری اش را باین اشعار پر ملال ابراز نموده است :

جفا مکن که جفا را نه در خوریم — آن به که در زمانه وفا را بپروریم
تاکی برای وصل تو دل در فنانهیم — تا کی زدست هجر تو خون جگر خوریم
در ما چه دیدهٔ که همی نگری تو بیش — بگزار تا بروی تو یکبار بنگریم
جرمی دگر نداریم آخر چه شد که ما — بر درگه مراد تو چون حلقه بر دریم
در وصل تو ز لطف زبانیت عاجزیم — در هجر از سرشک نهانی توانگریم
از خود روا مدار که در راه عشق تو — بی رهبر وصال در آئیم و بگذریم

ظلم فراق از ما کو ته کن ارنه ما
این عظمت بحضرت صدر جهان بریم[1]

اینجا از صدر جهان مراد به خسرو ملک شاه غزنوی است ولی چنانکه در تاریخ آمده است که در عشرت و طرب افراط مینمود بدین سبب فتور تمام بملک راه یافت و از روی همین اوضاع سیاسی هیچ شنوائی یوسف دربندی بدربار خسرو ملک نشده باز یک قصیده شکوائی بخدمت آن سلطان گزرانید که باینصورت آغاز میشود :

رنجور دل شکسته و حیران بمانده ام — کز حضرت مبارک سلطان بمانده ام
زآن گرد من نگردد شادی که سال و ماه — در تیه من موسی عمران بمانده ام
از دوستان مشفق و یاران مهربان — بر گوشهٔ ز عالم نسیان بمانده ام
بن مجمع ملایک اعیان نه بر مراد — اندر میان مشتی شیطان بمانده ام
در صف کار زار نحوست بهر مقام — بی مغفر سعادت و خفتان بمانده ام[2]

و چنانکه بذلت تاوان و جریمانه هم رسیده بود ، پریشان حالی خود را باین صورت ابراز مینماید که

گه در هبوط عزم و گه در صعود ذل — باانتشار حال پریشان بمانده ام[3]

---

۱ عوفی محمد بن محمد : لباب الالباب (ایضاً) ص ۱۰۸
۲ ایضاً ص ۱۰۷
۳ عوفی محمد بن محمد : لباب‌الالباب براؤن (ایضاً) ۱ ج ۱ ص ۱۰۷

و در اینجا تخلص خود را با صنایع ایهام و تلمیح به عین مقتضای حال سفته :

من یوسفم و لیک چو یعقوب روز و شب — در پیشگاه خانهٔ احزان بمانده ام
پیدا چو آفتابم در هر هنر و لیک — در زیر ابر عطلت پنهان بمانده ام
پای زجای رفته و در دست اکتساب — چیزی نمانده بی سر و سامان بمانده ام
نه خط و نه خطاب عزیزت بده ام — در روضهٔ مبارک رضوان بمانده ام[1]

در بیت مزبور از 'در روضهٔ مبارک رضوان بماندن' مراد به دربان دربار خسرو ملک است که یوسف دربندی را تا به سلطان مزبور رسیدن بازمانده بود. آخرالامر دست از اشتغال سلطانی باز کشید و پای در دامن قناعت و عزلت آورده قصیده زیر را آخرین بار بدربار سلطانی رساند :

چون گرد بادم از دل و با چشم پر غمم — در عین رنج دائم و خوف دمادمم
حیران دل شکسته و رنجور ناتوان — بر اوج موج هم و مهجور و درهمم
مبرم نه ام و لیکن در هجر روزگار — موقوف حادثات قضا های مبرمم
کم میکنم بنزد کسی اختلاف از آنک — در کنج بیت احزان چون گنج بر همم[2]

پیداست که اشعار مزبور آن زندگانی یوسف دربندی را عکاسی میکند که باوجود خدمات بی پایان دربار سلطانی هیچ صله ای ازان نیافته معتقد ساخت که گل دولت دنیا بی زحمت خار نیست و همین اصل است که خود را در عین رنج دایم و خوف دمادم روزگار حس میکند و بچشم پرنم خود خونریزی میکند و حتا هر حرف شعرش دلگداز و هر قافیه مثل چشم پرنم و خوف دمادمم مهجور و درهمم پر شور و پر شکوه است که سبک شعر انوری و خاقانی را یاد میآرد و بر دلیل اینکه زندگانیش به زندگانی پر رنج و پر ملال مسعود سعد سلمان لاهوری تطبیق میکند فکرش در شعر مثل فکر مسعود سعد سلمان لاهوری هم مطابقت مینماید و بر همان سبیل احوال زندگانی را هم درسلک شعر میسفتند. مثلاً در اواخرالایام سختیها بسیار دیده رنجها کشیده بود اصلاً نائب السلطنه شمس‌الملک امیر ناصر یوسف دربندی را زبان بندی و چشمانش را که کور کرده بود و این واقعه را در اشعار زیر در بیان میآرد که

پار ار بصیر بودم امسال اعمیم — دی گر فصیح بودم امروز ابکمم
ازمن همی چه خواهد چرخ ستیزه کار — کز تیر نائباتش چون قوس پرچمم

---

۱ عوفی محمد بن محمد : لباب‌الالباب براؤن (ایضاً) ص ۱۰۷
۲ ص ۱۰۶ (هبوط—ذلت) عزم · جریمانه (عطلت · بیکار · تلف)

نی من عزیز مصرم و نی قیصرم نه خان　　نی کسری و قبادم و نی سام و رستمم
در ملک حق تعالی بر روی این زمین　　یک بنده ضعیفم و کمتر ز هر کمم
اقدام دهر دانی بر من زبهر چیست　　داند که در طریق صیانت مقدمم
از تیغ طمع مفسد مهلک مرفهم　　از تیغ حرص قاطع قاتل مسلمم[1]

و چنانکه آدم را از جنت بیرون فتاده شده بود بر همین سبیل افتادگی خودش را از دربار خسرو ملک اینگونه ابراز مینماید ·

از حضرتی که جنت عدنست بر زمین　　بیرون فتاده ناگه مانند آدمم[2]

وآخرالامر که دربار سلطانی را ترک گفته بحلقه‌ی درویشان در آمد از تمام ملک و دولت جهانی و جاه حشم فانی مستغنی شده خود را بحضرت شاه معظم خدائے ذوالجلال منسلک گردانید چنانکه میفرماید که

ملکم ز کل دنیا ملک قناعت ست　　در عزتم اگرچه که گم کرده خاتمم
خواهم که بی‌تلهف یک لحظه دم زنم　　بر می نیاید از غم بیمارسان دمم
عمرم بآخر آمد و هیچ آرزو نماند　　جز آرزوی حضرت شاه معظمم[3]

و در همین معنی قطعه مسعود لاهوری خیلی معروف است که

چون بدیم بدیدهٔ تحقیق　　که جهان منزل فناست کنون[4]

واینکه :

آنزبانی که مدح شاهان گفت　　مادح حضرت خداست اکنون

پیداست که سبک شعر یوسف دربندی لاهوری مثل همان سبک شعر مسعود لاهوری است و بر دلیل اینکه دارای همان تشبیهات و استعارات موروثی مثلاً خود را به قیصر و کسری و به رستم و سام تقابل کردن همان افکار ایرانی شهادت میدهد بدون تردید میتوان گفت که « سبک خراسانی » است ·

---

۱ عوفی : لباب الالباب براؤن (ایضاً) ج ۱ ص ۱۰۶

۲ ایضاً ص ۱۰۷

۳ عوفی : لباب‌الالباب · براؤن (ایضاً) ج ۱ ص ۱۰۶، ۱۰۷

۴ دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری (تالیف رشید یاسمی) شرکت کتابفروشی ادب · طهران ۱۳۱۸ ص ۵۲۱

۷ - آخرین سخنور لاهور در عصر غزنوی

منهاج الدین لاهوری انقراض سلطنت غزنویان را بکمال صحت[1] مجملاً در بیان آورده است که

'سلطان سعید معزالدین محمد سام طاب مرقده هر سال از غزنین می آمد و ولایت هند (لاهور) و سند ضبط میکرد تا در شهور سنه سبع و سبعین و خمسمایته (۵۷۷ھ) بدر لوهور (لاهور) آمد و پیل و پسر از خسرو ملک بستد و باز گشت تا در شهور سنه ثلث و ثمانین (۵۸۳ھ) لشکر بدر لوهور آورد و لوهور فتح کرد و خسرو ملک را بعهد بیرون آورد'.[2]

معلوم شد اگرچه ورود غوریان در لاهور (پاکستان باستان) در حدود سال ۵۷۷ھ رخ داد ولی اولین بار است که غوریان در سال ۵۸۳ هجری خسرو ملک بن خسرو شاه را که آخرین تاجدار سلطنت غزنویان بوده شکست دادند و اصلاً انقراض سلطنت غزنویان در همین سال بوجود آمد.

[3]تاریخ مشهور است که بعد از عصر سلطان مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی (۵۰۹ھ) بین جانشینان او خانه جنگی درمیان آمد و بموجب آن یک انتشار سیاسی در مملکت غزنویان (۵۸۳ھ) یک زمانهٔ پر آشوب بوده و اوضاع سیاسی چنان رفتار کرد که آخرین تاجداران غزنویان تقریباً تا هفتاد سال (۵۰۹ تا ۵۸۳ھ) مهلتی نیافتند که شعر و ادب فارسی را سر پرستی کنند نتیجه" در چمنزار شعر فارسی لاهور هم خزان آمد. البته در آن چمنزار شعر خزانخورده صدای یوسف دربندی که شرح احوالش گذشت میتوان شنید و بر دلیل اینکه یوسف دربندی لاهوری در عصر آخرین تاجدار غزنویان خسرو ملک جان بحق

---

[1] 'It (Tabaqati Nasiri) will be found very much more correct than other general histories, such as Abdul-Fida Ferishtah, Siyar al Motaqaddimin and other published works, which have included a narrative of the events herein recorded'.

(**W. NASSAU LEES**: *Preface the Tabaqati Nasiri*, Calcutta, 1864, preface p. 4.)

۲ منهاج الدین : طبقات ناصری . (تالیف کپتان ولیم ناسولیس) کلکته کالج پریس ۱۸۶۴م ص ۲۶

۳ سلطان سنجر خصم او (ارسلان غزنوی) شد و بهرام شاه غزنوی را مدد کرد و بغزنین آمد و ملک ارسلان باو مصاف کرد و شکسته شد،
منهاج الدین طبقات ناصری (ایضاً) ص ۲۳

سپرده بود بعد ازو تنها آوازهٔ شعر پر مغز مسعود شالی کوب لاهوری با گوشها میرسید و بجز چند ابیات شالی کوب لاهوری آثار کسی دیگر سخنوران عصر پر آشوب بدست ما نیست. لذا میتوان گفت که مسعود شالی کوب لاهوری آخرین سخنور فارسی عصر غزنویان در لاهور میزیسته است.

۲ الف. احوال مسعود شالی کوب لاهوری تقریباً (۵۳۵ه تا ۵۹۸)

متاسفانه احوال زندگانی این سخنور چندان بدست ما نیست البته محمد عوفی در فصل چهارم. باب یازدهم. شعرای آل سلجوق بعد از معزی و سنجری ذکر فضلای (غزنین و لوهور) را کرده است و در آن ذکر این شاعر که تنها او را از احرار خطه لاهور نوشته باینصورت در بیان میآرد :

'الاجل حمید الدین مسعود بن سعد شالی کوب از احرار خطهٔ لوهور بود و در طبع ذکی و شعر وی قرین عنصری و رودکی و در لوهور از بزرگی شنیدم که این قطعه در صفت قلم گفته است و الحق لطیف و مشهور است،.[1]

اگرچه عوفی نه سال تولد و نه سال وفات این سخنور را درج کرده است ولی اگر تذکره‌اش را بدقت مطالعه کنیم روشن میشود که مسعود شالی کوب لاهوری همعصر علی بن معزی غزنوی و جمال‌الدین الخسروی است و این هر دو سخنور در غزنه بدربار خسرو ملک غزنوی منسلک بودند و در مدح او قصاید شیوا سرودند چنانکه عوفی مینویسد :

'الاجل الاخصی سدیدالدین شرف‌الندماء علی بن عمر المعزی‌الغزنوی ...... و عرصه فضل و هنر او بی متناهی بود و خطهٔ غزنین بوجود او مفاخر و مباهی و این قصیده در مدح سلطان سراج‌الدوله خسرو ملک گفته است :

دلی کاندر غم عشق تو در بند وفا باشد
پسندی از وفای خود که از وصلت جدا باشد[2]

'الشیخ العمید جمال الدین افتخارالشعراء ابو بکر بن المساعدالخسروی شاعری معنوی بود. در دولت خسرو ملک اقبالها دید،.[3]

---

۱ محمد عوفی : لباب‌الالباب (براؤن) ایضاً ج ۲، ص ۲۱۳

۲ محمد عوفی : لباب‌الالباب (براؤن) ایضاً ج ۲، ص ۲۱۳

۳ ایضاً ص ۲۰۳

حقیقت اینست که علی غزنوی و جمال‌الدین خسروی در غزنه بدربار خسرو ملک منسلک بودند در برابر آن بدارالسلطنه" لاهور یوسف دربندی لاهوری چنانکه ذکرش گذشت هم منسلک بوده و مسعود شالی کوب اگر چه همعصر یوسف دربندی هم بوده ولی بدربار لاهور منسلک نبوده ·

اگر ما درین بیان عوفی تدقیق کنیم که 'در لوهور از بزرگی شنیدم که (مسعود شالی کوب لاهوری) این قطعه در صفت قلم گفته است، عیانست که در وقت تصنیف لباب‌الالباب (۶۱۸هـ)[1] شالی کوب لاهوری حتماً زنده نبوده · البته در سال (۵۹۸هـ)[2] که غوریان خسرو ملک را شهید کرده و سلسلهٔ غزنویان را کلیه" انقراض نمودند · شهر لاهور بدست ایشان هم تباه و برباد شد و در اوایل و رود غوریان (۵۹۸هـ) درین شبه قاره یک زمانه پر آشوب بوده و عین ممکن است که درین مدت پر شور و پر آشوب مسعود شالی‌کوب لاهوری هم بدارالبقا شتافته باشد · لذا تاریخ وفاتش را پیش از سال تصنیف لباب‌الالباب (۶۱۸هـ)[3] یعنی در تاریخ همین زمانهٔ پر آشوب (۵۹۸هـ) باید متعین کرد و چنانکه شرح داده شد که مسعود شالی کوب لاهوری همعصر علی غزنوی و جمال الدین خسروی بوده و در عصر سلطان خسرو ملک غزنوی میزیسته است · میتوان گفت که بمناسبت سال جلوس سلطنت خسرو ملک (۵۵۵هـ) لا اقل در نزد سال بستمین را بسر می برد · باین اعتبار سال تولدش (۵۵۵—۲۰هـ (۵۳۵هـ) یعنی پانصد و سی و پنج (۵۳۵هـ) بحدس میآید ·

ے ب. سبک شعرش | فی‌الواقع هیچ آثاری ازین سخنور بر قرطاس تاریخ شعر فارسی نیامده بجز این قطعه‌ای که عوفی در لباب‌الالباب ضبط کرده است :

حبذا ملک همایون تو کاب چشمش بی گمان دارد خاصیت آب حیوان
هست اسرار جهان در دل او بسیاری تا نبری سرخی پیدا نکند سر نهان

---

۱ نیاز فتحپوری : مجله تذکروں کا تذکره · نگار پاکستان کراچی سالنامه ۱۹۶۳م ص ۳۴۸

۲ نیاز(غوریان) خسرو ملک را شهید کردند در شهر و سنه ثمان تسعین و خمسمائه (۵۹۸هـ) و پسر او بهرام شاه را که در قلعه سغرود غور محبوس بود هم شهید کردند و خاندان آل ناصرالدین سبکتگین مندرس گشت، (منهاج‌الدین . طبقات ناصری · (ایضاً) ص ۲۷

۳ نیاز فتحپوری · مجله تذکروں کا تذکره نگار پاکستان . (ایضاً) ص ۳۴۸

[4] 'LANE POOLE. The Muhammadan Dynasties. op.cit. p. 289

دو زبان باشد تمام و درین نیست شکی — نیست تمام چه گر هست اورا دو زبان
گه گهی زار شود گرید چون ابر بهار — از غم آنکه تنی دارد چون برگ خزان
بخورد مشک بس از دیده فرو بارد در — مشک خواری ندیدم که بود در باران
نکند هر گز در فضل و هنر دعوی — لیک بنماید از فضل و هنر صد برهان
هر چه در سیر فلک مبهم . . . — ....[1]

عوفی به همین صورت آن قطعه را نا مکمل درج کرده است . اگر اشعار مزبور را بدقت مطالعه کنیم حس میکنیم که شعرش لطافت شعر و ذکاوت طبعش را اعلان مینماید و چنانکه عوفی گفته که شعر وی قرین شعر عنصری و رودکی است الحق چنین است . مثلاً مرکب را که از چشم قلم میریزد به آب حیوان تعبیر کردن و در دل قلم، اسرار جهان را نهان گردانیدن و وقت نوشتن قلم را مثل ابر بهار گریه کردن تشبیهه دادن و مرکب گرفتن را به مشک خوردن و از چشم قلم مرکب ریختن را به در باریدن استعاره کردن . یعنی تمام این تشبیهات و استعارات دارای صفات همآن سبک موروثی است که از چمنزار شعر خراسان استخراج کرده در شعر فارسی لاهور ورود یافته بود و در شعرش پیداست و میتوان گفت که سبک شعر مسعود شالی کوب لاهوری که آخرین سخنور فارسی لاهور در عصر غزنوی بوده سبک خراسانی است .

۸. سبک شعر فارسی در لاهور در عصر غزنوی

شرح دادیم که افکار و فرهنگ سخنوران فارسی عصر غزنوی در لاهور[2] مثل افکار فرهنگ شعرای فارسی ایران بوده بلکه رسم و عقاید ایشان همآن

---

۱ محمد عوفی : لباب الالباب . (براؤن) ایضاً ص ۲۱۱

۲ لاهور : اینجا لازم است که آن ناحیه‌ی لاهور که در عصر غزنویان از لحاظ جغرافیائی حدود و مرز میداشت هم شرح دهیم و درین باره تحقیق جناب استاد مکرم آقای دکتر محمد باقر را اعاده کردن کافیست . دکتر موصوف آن اسامی ناحیه مزبور که بعد از ظهور اسلام تا عصر تیموریان تحولاتی یافت طبق ترتیب ازمان و ادوار باینصورت درج نموده اند :

۱. الاهوار (Alahvār)

۲. لهور (Lahore, Lahur or Lahore)

۳. لوهاور Lohavar, Lauhavar or Luhavar)

موروثی بوده که نیاگان ایشان میداشتند .

درین باره آقای اقبال حسین معتقد[1] است که این افکار و زبان ایرانی تا زمان امیر خسرو خالص مانده است .

ولی این عقیده آقای اقبال حسین که افکار و فرهنگ ایرانیان و زبان فارسی در شعر فارسی در هند تا زمان امیر خسرو دهلوی . خالص مانده تا بحدی درست نیست بر دلیل اینکه اگر شعر فارسی لاهور بعصر غزنوی را مطالعه کنیم روشن میشود که زبان ایرانی تا زمان امیر خسرو دهلوی خالص نمانده بلکه پیش ازو یعنی در عین اواخر دورهٔ غزنوی زبان محلی هم کم کم امتزاج یافته بود البته سبک شعر فارسی همان سبک خراسانی بوده .

---

۴. لوهور	(Lohur, Lahor, Lauhor or Lauhur)
۵. لهانور	(Lahanor, Lahanur or Lahanaur)
٦. لوهاوور	(Lohavur)
٧. لهاوور	(Lahavur)
٨. لاوهور	(Laohur)
٩. لهاور	(Lohavar)
١٠. لانهور	(Lanhor)
١١. لهاوار	(Lahavar)
١٢. لاهور	(Lahore)

علاوه برین اسامی لاهور یک نام دیگر مندهوکور(Mandhukur) یا محمود بور از حیث مرکز ناحیه‌ی لاهور هم در تاریخها آمده است بدین سبب جناب دکتر عقیده میدارند که اصلاً در عصر غزنویان لاهور نه تنها شهر بوده بلکه خود لاهور از حیث صوبه (Province) یعنی استان پاکستان باستان هم بشار میرفت . البته کاملاً صحیح است .

Dr. Muhammad Baqir : Lahore, past and present, Lahore Pakistan Published University Press 1952, p. 14-15.

تحقیق شد که اینجا به لفظ لاهور تنها مراد به شهر لاهور نیست بلکه مراد به تمام ناحیه‌ی لاهور از عصر غزنویست .

'The cultural tradition remaind patent till the time of Amir Khusro and is responsible for the purity of diction of these early poets as distinct from the ornate and Indianized Persian of later writers.'

1 Iqbal Hussain : Early Persian Poets of India, op. cit Chap. I p. I.

۸ الف. افکار موروثی

گفتیم که نخستین سخنور فارسی لاهور نکتی لاهوری است که در عصر آل سبکتگین میزیسته ۰ لذا معلوم شد که شعر فارسی لاهور از دورهٔ آل سبکتگین آغاز کرده بود و هم شرح دادیم که این سخنور از حیث بهترین نماینده عصر آل سبکتگین بشمار میرود و سبک شعرش چه از لحاظ فنی و چه از لحاظ فکری همان سبک خراسانی بوده است ۰ یعنی شعرش دارای همان افکار و زبان موروثی است که در شعر سخنوران همعصرش وجود داشته مثلاً در تشبیب قصیده‌ای که در مدح سلطان مسعود (اول) بن محمود غزنوی گفته ۰ محبوب را به ترک خطاب کرده و برش را به آنار و رویش را به گل تشبیه کرده است باین صورت

روی آن ترک نه رویست و بر او نه بر است
که برین نار بنارست و بر آن گل ببر است

بطراز قد و خر خری زلفین دراز
رستخیز همه خوبان طراز و خزر است[1]

عیانست که این شیوه سخنوری همان سبک و افکار موروثی را اعلان مینماید که آنرا به سبک خراسانی تعبیر میکنند ۰

۸ ب. امتزاج الفاظ محلی لاهور در شعر فارسی

اگر ما شعر فارسی لاهور را بنظر تحقیق مطالعه کنیم معلوم خواهد شد سبک خراسانی که از دورهٔ آل سبکتگین در شعر فارسی لاهور آغاز کرده بود تا آخر دورهٔ غزنوی یعنی تا زمان مسعود بن ابراهیم غزنوی از لحاظ فنی و فکری کاملاً نشان میدهد و ابوالفرج رونی همه‌ی آن افکار موروثی و اوصاف فرهنگ ایرانی را در سبک خراسانی چه از لحاظ فنی و چه از لحاظ فکری بعینه برقرار داشته است ۰ البته شاگرد خاص او مسعود لاهوری از لحاظ فکری کم کم امتزاج افکار و الفاظ محلی را در شعر فارسی آورده است ۰

اصلاً مسعود لاهوری مایل بزبان محلی (لاهور) که آنرا به (مغربی هند[2]) یا هندی پنجاب هم موسوم میکنند بوده و همین است که او بقول محمد عوفی غیر از دیوان تازی و پارسی یک دیوان بزبان هندی (هندی محلی لاهوری)

---

۱ محمد عوفی : لباب‌الالباب ۰ براؤن (ایضاً) ج ۱، ص ۵۸

۲ حافظ محمود شیرانی : پنجاب میں اردو ۰ (مرتبه ڈاکٹر وحید قریشی) کتاب نما لاهور ۱۹۶۳ م ص ۹۱

هم میداشت و حواله اش اینست ۰

'او (مسعود لاهوری) را سه دیوانست یکی بتازی و یکی بپارسی و یکی بهندی، [1].

نتیجهً طبعش که مایل بزبان محلی بوده در شعر فارسی او هم تاثیر کرد ۰ مثلاً در قصیدهٔ ای که در مدح سیف‌الدوله بمناسبت فتح آگره گفته در آن لفظ محلی هم بکار برده است که باین مطلع آغاز کند

ایا نسیم سحر فتحنامها بردار بهر ولایت از آن فتحنامه بسیار[2]

و بیتش که در آن لفظ محلی لاهور بکار برده شد اینست :

چو رعد از ابر بغرید کوس محمودی
بر آمد از پس دیوار حصن مارا مار[3]

اینجا مارا مار لفظ محلی (لاهوری) است یعنی 'زدو کوب کردن، ۰ اینقبیل الفاظ محلی در جایهای دیگر هم در شعر مسعود لاهوری بنظر میآید مثلاً دارو خالصاً از لغت لاهوری است و دارو[4] بمعنی دوا ۰ چنانکه مسعود لاهوری در حق ثقة‌الملک طاهر بن علی گوید :

درد دشمن شدست و داروی دوست تاش بسپرد آن مبارک دست
بنگر اکنون بتازگی عجبا کاندر آن لفظ درد و دارویست[5]

و در حبسیات بعنوان 'ناله از بند و زندان و مدح ثقة‌الملک طاهر، لفظ

---

۱ لباب‌الالباب ۰ (ایضاً) ص ۲۴۶

۲ دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری (ایضاً) (رشید یاسمی) ص ۲۶۲

۳ دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری (رشید یاسمی) (ایضاً) ص ۲۶۵

۴ دارو : بضم راه مهمله و سکون واو ۰ چیزی که در تفنگ انداخته سر کنند بفارسی باروت یا بارود گویند.......... و دارو در هندی نیز بمعنی شرابی که مستی آرد و در آخر نیز دارو بمعنی علاج بعربی دواء بروزن سما گویند (اوحدالدین بلگرامی : نفائس‌اللغات ۰ نسخه کهنه در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور ۰ سال چاپ و مقام و سرورق ندارد ص ۴۴۶—۴۴۷) ۰

۵ دیوان مسعود لاهوری ۰ ایضاً ص ۵۸۸

کوتوال را بدینصورت در شعر آورده است :

مطلع

مقصود شد مصالح کار جهانیان   بر حبس و بند این تن رنجور و ناتوان
در هیچوقت بی شفقت نیست کوتوال   هر شب کند زیادت بر من دو پاسبان[1]

و اصلاً کوتوال[2] لغت هندی است و مرکب است به کوت ۰ کوت بمعنی قلعه و وال بمعنی صاحب یعنی صاحب قلعه ۰

در مثنوی در مدح امراء و ارباب طرب مسعود شاه که گفته شده لفظ برشگال را اینطور آورده است :

برشگال ای بهار هندوستان   ای نجات از بلای تابستان[3]

برشگال یا برسکال از لغت هندی است مرکب به برس و کال و برس بمعنی باران و کال بمعنی وقت یا فصل یعنی فصل باران ۰ تحقیق شد که این الفاظ محلی در عصر مسعود و ابراهیم غزنوی بزبان فارسی امتزاج یافته بود ۰

۸ ج. وجود محیط و فرهنگ لاهور در شعر فارسی مسعود لاهوری نه تنها الفاظ محلی را بکار برده بلکه محیط و فرهنگ لاهور را هم در شعر فارسی درآورده است چنانکه از مثنوی زیر هویداست :

برشگال ای بهار هندوستان[4]   ای نجات از بلای تابستان
دادی از تیر مه بشارتها   باز رستیم از آن حرارتها
تن ما زیر جامه های تنک   گشت تازه زباغهای خنک
اینست راحت که رنج گرما نیست   پس ازین جز امید سرما نیست

---

۱ ایضاً ص ۳۲۷—۳۲۹

۲ 'کوتوال : ف مفرس لفظ هندی است بمعنی صاحب قلعه چه در اصل کوت وال بود بتای ثقیل هندی (ر. ز. ع)'
(فرهنگ انند راج) ۰ (تالیف محمد پادشاه متخاص به شاد) ۰ تهران کتابخانه خیام . ج ۵ ص ۳۳۹۳ .

۳ دیوان مسعود لاهوری (تالیف ابوالقاسم خوانسواری) سال چاپ ۱۲۰۶ ھ ص ۲۳۸

۴ هندوستان : در اینجا مراد بههندوستان همین ناحیهی لاهور پاکستان باستان است

و بمدح عضدالدوله گوید :

گرچه خرم شد ست لوهاوور باشد آنکس که می خورد معذور
منظر شاه خلد را ماند که بر او ابر گوهر افشاند
در دلفروز مجلس عضدی از همه نوع نعمت ابدی
شاه بر تخت جام باده بدست روزگار از نشاط او سر مست[1]

حقیقت همین طور است که اهل لاهور در فصل باران که فوراً بعد از فصل تابستان میآید جامه های تنگ میپوشد. وقتیکه باد خنک دلآویز در فصل باران میوزد تن ایشان را تازه میکند و این احساسات خوش هوائی آنکس که در ناحیه‌ی لاهور زندگی میکند بخوبی حس میتوان کرد ولذت میتوان برد. عیانست که در اشعار مزبور یک محیط خوش هوایی لاهور را حتماً بچشم خود تماشا میکنیم بلکه خود مان را در آن محیط لاهور حس میکنیم و البته این عکاسی مناظر طبیعت در محیط لاهور یک زندگانی عموم لاهور را آشکار ساخته محیط و فرهنگ عمومی لاهور را هم روشن میسازد.

نه تنها این بلکه یک زندگانی پر مسرت و شادمانی سلاطین غزنویان و امراء آن عصر را که درین شهر زیبای لاهور بکمال نشاط و خرمی بسر میبردند. هم عکاسی میکند و میتوان گفت که آن محفل نشاط و مسرتی دربار غزنویان یک محیط و فرهنگ خواص لاهور آن عصر را هم اعلام مینماید و باینصورت ما یک محیط و فرهنگ زندگانی عموم و خواص لاهور آن عصر را روشن میبینیم و اینقبیل شواهد محیط و فرهنگ لاهور در شعر مسعود لاهوری عام است.

اگر ما مقطعات بعنوان شهر آشوب از مسعود لاهوری را بدقت مطالعه کنیم روشن میشود که این سخنور روشنفکر بسیاری از عمر عزیز خود را درین ناحیه‌ی لاهور بسر برده و او درین محیط هر چه دیده متاثر شده آنرا در شعر خود آورده است. مثلاً در وصف باغ و بهار و سبزه زاری لاهور وقتیکه در زندان بود خاطرات خود را باین اشعار دلسوز ابراز مینماید

ای لاهوور ویحک بی من چگونه بی آفتاب روشن. روشن چگونه
ای آنکه باغ طبع من آراسته ترا بی لاله و بنفشه و سوسن چگونه
تو مرغزار بودی و من شیر مرغزار با من چگونه بودی و بی من چگونه[2]

---

۱ دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری (تالیف سید ابوالقاسم خوانساری) (ایضاً) ص ۲۳۸

۲ دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری (تالیف رشید یاسمی) ایضاً ص ۴۹۳

بعد از مسعود لاهوری بسیاری از سخنوران فارسی در وصف لاهور احساسات خود را هم اظهار داشته اند ولی تاریخ فرهنگ این ناحیه مشهود است که زن و مرد از باشندگان لاهور توانا و دانا وجدی میباشند لذا نه تنها مردان بلکه زنان لاهور آن عصر هم جدی و پیشه کار میبودند۰ مسعود لاهوری در مقطعات بعنوان شهر آشوب، وصف آن زنان لاهوری را نظم کرده است و این انداز فکر تحت عنوان 'شهر آشوب' اولین بار در شعر فارسی در لاهور آورده شده مثلاً قطعه زیر که او در وصف دلبر خباز گفته انداز فکرش را حاکی است۰

اندر تنور روی چو سوسن فرو بری — چون شمع و گل بر آری باز از تنور راست
تا بر سر تنوری میترسم از توزانک — طوفان نوح گاه نخست از تنور خاست[1]

و الحق این پیشه خبازی بین زنان لاهوری از زمان باستان تا امروز هم ادامه میدارد به جای دیگر در وصف دلبر دیبا باف گوید[2]

دیبا بافی ای بت دیبا رخ — هر پیشه را بدو رخ برهانی
دیبا بافی همه از جنسئی تو — چون روی خویش بافت نمیدانی
دیبای روم کس نخرد هر گز — گر نقش روی خویش بگردانی

گفتیم که در زمان مسعود سعد سلمان لاهوری مسلمانان در هند نو وارد بودند و بر این ناحیه لاهور شعاع اسلام آهسته آهسته استیلاء میبافت و آنزمان زنان لاهوری حتماً کافر بودند و مسعود سعد سلمان که طبعاً شاعر بود بدون وصف نگاری حسن زن لاهوری نتوان ماند مثلاً در وصف یار غیر مسلم چه خوب گفته[3]

ای بت زیبا کافر دلی و کافر دین
کفر و ایمان شده از زلف و رخت هر دو یقین
اگر آن ظلمت کاندر دل پر ظلمت تست
روز را بودی تاریک شدی روی زمین
و گر آن نور که بر دوزخ نورانی
در دلت بودی جای تو بدی خلد برین

---

۱ ایضاً ص ۶۳۷
۲ دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری (تالیف رشید یاسمی) ص ۶۵۳
۳ " " " " " " " " ص ۶۳۸

یکجای دیگر در وصف یار هندی گوید[1]

خورشید ملاحت است رویش نورش بجهان شده است سائر
پر کار لطافت است دستش بی نقطه همی کشد دوائر

اصلاً مراد از یار هندی همین زنِ لاهوری است برای اینکه مسلمانان آنزمان که نو وارد بودند همه‌ی باشندگان این شبه قاره باستان را چه از لاهور و چه از آخرین نقاط بنگاله را هندی مینامیدند .

روشن است که مسعود لاهوری اصلاً در وصف رنگ ملاحتی محبوب پنجابی را سروده است و اگر ما این فکرش را از روی شواهد تاریخی بدقت مطالعه کنیم روشن میشود که رنگ زنان لاهوری از زمان باستان تا امروز رنگ گندم گون است یعنی رنگ ملاحتی میدارند چنانکه مسعود لاهوری اظهار داشته‌است .

خلاصه مسعود لاهوری محیط و فرهنگ لاهور را در عکسهای رنگا رنگ در شعر فارسی آورده است . مثلاً در مدح سلطان مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی مستزادی که گفته در آن وصف بهار و نگاران لاهور را باینصورت عکاسی کرده است .[2]

ای کامگار سلطان انصاف تو بگیهان گشته عیان
آمد بهار خرم شد عرصهای عالم پر گلستان
از دست هر نگاری نیکو تر از بهاری باده ستان

و بر همین سبیل در قصیدهٔ بهاریه در توصیف بر شگال لاهور چنانکه شرح دادیم یک محیط و فرهنگ لاهور جلوه میکند مثلاً وقتیکه بعد از مه ژوئن و ژویه فصل بر شگال مراد به فصل باران درین ناحیه‌ی لاهور رو مینماید لاهوریان امروز هم بر همین سبیل از حرارتهای تابستان رستگار میابند و اینجا باران خیلی شدید میباشد مخصوصاً در فصل بر شگال تیغهای باران مثل میغها میبارد و سپس به سبب باران تمام سر زمین این ناحیه لاهور و راغ و باغ همه‌ی همه سرسبز و شاداب میشود و این خاطرات که از دل اهل لاهور بر میخیزد از خاطر مسعود که خودش لاهوری است هم برخاسته صورت درین اشعار گرفت .

بادهای تو میغها دارند میغهای تو تیغها دارند
رعدهای تو کوسها کو بند چرخ گوئی همی که بکشو بند

---

۱ دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری (تالیف رشید یاسمی) ص ۶۴۱

۲ دیوان مسعود لاهوری (تالیف رشید یاسمی) (ایضاً) ص ۵۶۱

سبزه ها را طراوتی دادی — عمر ها را حلاوتی دادی
داغ را گل زمردین کردی — باغ را شاخ بسدین کردی

و اینکه :

تیر بگذشت ناگهان بر ما — منهزم گشت لشکر گرما
تن ما زیر جامهای تنک — گشت تازه ز بادهای خنک
اینت راحت که رنج گرما نیست — بس ازین جز امید سر ما نیست
حبذا ابرهای پرنم تر — خرما سبز های خرم تر
گرچه خرم شدست لوهاوور — باشد آنکس که می خورد معذور[1]

روشن است که مسعود لاهوری محیط و فرهنگ و هوای لاهور را باینخوبی درنظم آورده است که یک محیط و فرهنگ زندگانی عموم و خواص لاهور آن عصر را کاملاً روشن میسازد پیداست که محیط و فرهنگ لاهور در شعر فارسی در عصر غزنوی نمود یافت و اولین کسی که آن را در شعر فارسی آورده مسعود سعد سلمان لاهوری است ۰

۸ د. ترویج قصیده و رباعی در عصر غزنوی در لاهور

اگر ما تاریخ شعر فارسی را مطالعه کنیم میبینیم که در تمام مراکز شعر و ادب فارسی چه در غزنه (افغانستان) و چه در خراسان (ایران) نه تنها قصیده سرائی پیشرفت کرده بود بلکه درعین حال مثنوی و رباعی هم بکمال رسیده بود و سخنوران بزرگ مثل انوری در قصیده و فردوسی در مثنوی و خیام در رباعی در صف اول بنظر میآید ۰ البته درشعر فارسی آن عصر غزل در اوایل راه قدم میپیمود ۰

درمقابل آن در مرکز شعر فارسی لاهور قصیده و رباعی هم پیشرفت کرده بود ۰ اصلاً شعر فارسی در لاهور زیر سرپرستی و ادب پروری همآن سلاطین غزنوی که در برابر آن در ایران فرمانروائی میکردند ۰ بوجود آمده بود بدینجهت قصیده گوئی درشعر فارسی لاهور بسرعت ترویج کرد و در برابر آن مثنوی هم پس نمانده و بر دلیل اینکه شعر فارسی در لاهور تازه ورود یافته بود نتوانست زیاد پیشرفت بکند البته همقدم میپیمود ۰ مثلاً ابوالفرج لاهوری پیشتر از خیام رباعی شیوا گفته و مسعود لاهوری در برابر انوری و معزی و مختاری غزنوی و منوچهری دامغانی و خاقانی درچمنزار شعر فارسی

---

۱ دیوان مسعودی لاهوری (تالیف رشید یاسمی) (ایضاً) ص ۵۶۲—۵۶۳

لاهور قصیده سرائی هم میکرده است . البته مثل ایران غزل در اوایل راه قدم مییپیمود .

تحقیق شد که در شعر فارسی لاهور (پاکستان باستان) رباعی و قصیده تا اواخر عصر غزنوی ترویج مییافته است البته مثنوی و غزل کم کم وجود یافته بود .

بخش سوم

(تحول شعر فارسی در لاهور بعد از عصر
غزنویان تا ظهور تیموریان)

بخش سوم

(تحول شعر فارسی در لاهور بعد از عصر غزنویان تا ظهور تیموریان)

۱ . استحکام سلطنت غوریان و تاسیس اولین مرکز شعر فارسی در هند

۱ الف. انقراض سلسلهٔ غزنویان و ورود غوریان در لاهور (۵۷۷ تا ۵۹۸ھ)

پیش ازینکه ذکر شعر فارسی در لاهور بعد از عصر غزنویان تا ظهور تیموریان مورد بحث قرار داده شود لازم است که اول اسباب انقراض سلسلهٔ غزنویان و استحکام سلطنت غوریان راهم اجمالاً بیان کنیم . و درین مورد بقول[1] ناسولیس (W. Nassau Lees) بهترین تاریخ مستند آن عصر طبقات ناصری است . و منهاج الدین اسباب انقراض سلاله غزنویان را بقرار زیر شرح داده است :

خسرو ملک نورالله مرقده بلوهور به تخت نشست و او بادشاه در غایت حلم و کرم و حیا بود و عشرت دوست و صفات حمیده بسیار داشت اما چون بر سایه دولت خاندان خود افتاده بود از وی ذکری جمیل نماند و دولت آن دودمان بدو منتهی شد،[2]

و راجع به ورود غوریان در لاهور مینویسد که :

'سلطان سعید معزالدین محمد سام طاب مرقده هر سال از غزنین می آمد و ولایت هند و سند ضبط میکرد تا در شعور سنه سبع سبعین و خمسایته (۵۷۷ھ) بدر لاهور آمد و پیل و پسر از خسرو ملک بستند و بازگشت تا در شهور سنه ثلث ثانین و خمسایته (۵۸۳) لشکر بدر لوهور آورد و لوهور فتح کرد و خسرو ملک را بعهد بیرون آورد و بطرف غزنین فرستاد ..... و خسرو ملک را شهید کردند در شهور سنه ثان و تسعین و خمسایته (۵۹۸ھ) و پسر او بهرام شاه را که در قلعه سیقرود غور محبوس بود هم شهید کردند و خاندان آل ناصرالدین سبکتگین مندرس گشت،[3]

---

[1] W. Nassau Lees, Preface Tabqat-i-Nasiry (Calcutta 1864) p. 4.

۲ منهاج الدین : طبقات ناصری . (تالیف ولیم ناسولیس) کلکته ۱۸۶۴م ص ۲۶

۳ منهاج الدین : طبقات ناصری . (تالیف ولیم ناسولیس) کلکته ۱۸۶۴ م ص ۲۶

معلوم شد که ورود غوریان در لاهور اول در سال ۵۷۰ هجری وقوع یافت و انقراض کامل سلسلهٔ غزنویان در سال ۵۹۸ هجری صورت گرفت و بدین طریق دولت غزنویان بدست غوریان افتاد۰

۱ ب . تاسیس اولین مرکز شعر فارسی در دهلی (۶۰۷ھ)

اولین تاجدار سلطنت غوریان معزالدین محمد سام المعروف به شهاب‌الدین محمد غوری است و سلطنتش از ناحیه‌ی لاهور توسیع کرده بطرف جنوب تا سند و بجانب شرق تا دهلی رسیده بود ۰ در آن عصری که اولین بار دهلی بدست سلاطین مسلمانان هند در آمد همین عصر غوریان است یعنی در زمان شهاب‌الدین محمد غوری سالار لشکر او قطب‌الدین ایبک دهلی را اولین بار در سال ثمان و ثمانین و خمسمایته هجری (۵۸۸ھ) مسخر کرد چنانکه بدایونی نوشته است :

'در سنه مذکور (۵۸۸ھ) قطب‌الدین دهلی را مسخر ساخته از تصرف خویشان پهتوراء کهندی رای بر آورد، [1]

بقول محمد قاسم فرشته اولین بار که دهلی از دست راجایان هند بدر رفته بدست سلاطین مسلمانان هند در آمد، همین عصر شهاب الدین محمد غوری یعنی در حدود سال ۵۸۲ هجری است و آن تاریخی که در آن دهلی از حیث پایتخت غوریان بلکه باید گفت که پایتخت سلاطین مسلمانان هند اولین بار تاسیس گردید سال ۵۸۹ هجری ست و بیانش اینست :

'(ملک قطب‌الدین) در سن تسع و ثمانین و خمسمایته (۵۸۹ھ) قلعه کول را مسخر کرده و دهلی را دارالملک قرار داد و اطراف و نواحی آن را ضبط آورده شعائر اسلام ظاهر ساخت، [2]

تحقیق شد که دهلی در تصرف سلاطین مسلمانان آمده اولین بار در سال ۵۸۹ هجری پایتخت آنها گردید نخستین شاهنشاه از دودمان غوریان که بکمال استحکام عنان حکومت هند بدست آورد شمش‌الدین ایلتمش است و بقول بدایونی[3] سال جلوس آن شاهنشاه شش صد و هفت (۶۰۷ھ) است و معلوم شد که

---

۱ بدایونی : منتخب‌التواریخ (بتصحیح مولوی احمد علی) کلکته ۰ کالج پریس ۱۸۶۸م ج ۱ ص ۵۰

۲ محمد قاسم بن هندو شاه المعروف فرشته : تاریخ فرشته (ایضاً) ص ۱۰۲

۳ سلطان شمس‌الدین ایلتمش المخاطب به یمین امیرالمومنین در سنه سبع و ستمایه (۶۰۷ھ) بر تخت سلطنت دهلی جلوس فرمود ، (بدایونی : منتخب التواریخ) (ایضاً ص ۶۲

در همین سال سلطنت غوریان در هند استحکام یافت و در اینجا یک مرکز شعر فارسی اولین بار است که تاسیس گردید و تفصیلش را در بیان میآوریم و درین مورد یک فهرست سنین و حدود اعصار سلسلهٔ غوریان و سلاطین دهلی تا لودیان و فرمانروایان لاهور آن عصر درج میشود ·

۱ ج · فهرست سنین و حدود اعصار سلسله سلاطین دهلی و فرمانروایان لاهور از غوریان تا لودیان

غوریان[1]

شماره	نام سلاطین	سنین و حدود اعصار: سال هجری	سال میلادی	پایتخت
۱.	سلطان معزالدین ابوالمظفر محمد بن سام المعروف شهاب الدین غوری	۵۸۲ھ	۱۱۸۶م	لاهور · دهلی · لکهنوتی
۲.	سلطان قطب‌الدین ایبک	۶۰۲ھ	۱۲۰۶م	
۳.	سلطان آرام شاه بن قطب‌الدین	۶۰۷ھ	۱۲۱۰م	
۴.	سلطان شمس‌الدین ایلتتمش	۶۰۷ھ	۱۲۱۰م	
۵.	سلطان رکن‌الدین فیروز شاه (اول)	۶۳۳ھ	۱۲۳۵م	
۶.	رضیه سلطانه بنت ایلتتمش	۶۳۴ھ	۱۲۳۶م	
۷.	معزالدین بهرام شاه	۶۳۷ھ	۱۲۳۹م	
۸.	علاءالدین مسعود شاه	۶۳۹ھ	۱۲۴۱م	
۹.	سلطان ناصرالدین محمود شاه (اول)	۶۴۴ھ	۱۲۴۶م	
۱۰.	سلطان غیاث‌الدین بلبن	۶۶۴ھ	۱۲۶۵م	
۱۱.	سلطان معزالدین کیقباد	۶۸۶ھ	۱۲۸۷م	

۱ (i) منهاج‌الدین · طبقات ناصری (تالیف ناسویس ایضاً ص ۱۱۴ــ۱۹۷)
(ii) LANE POOLE : The Muhammadan Dynasties, op. cit. p. 299

(فرمانروایان لاهور در عصر غوریان)

شماره	نام فرمانروا	سال هجری	
۱.	علی کرماج	۵۸۲ھ[2]	۱۱۸٦م[1]
۲.	قطب‌الدین ایبک	۵۹۰ھ	
۳.	محمد	٦۰۲ھ	
۴.	ناصرالدین قباچه	٦۰۳ھ	
۵.	ناصرالدین محمود شاه	٦۱۴ھ	
٦.	ملک علاءالدین شیر خانی	٦۳۴ھ	
۷.	ملک اعزالدین کبیر خانی	٦۳۴ھ	
۸.	ملک اختیارالدین قراقش	٦۳۷ھ	
۹.	معظم خان شیر خان	٦۳۹ھ	
۱۰.	ارسلان خان	٦۵۱ھ	
۱۱.	معظم خان شیر خان	٦٦۸ھ	
۱۲.	قانون‌الملک محمد	٦۸۵ھ	
۱۳.	ملک ترکی	٦۸۵ھ	

[1] (i) LANE POOLE. *The Muhammadan Dynasties*, op. cit. p. 299.
(ii) Dr. Muhammad Buqir : *LAHORE, past and present*, Lahore (Pakistan), Punjab University Press, 1952 p. 60-81.

۲ (i) منهاج‌الدین لاهوری • طبقات ناصری • (تالیف ناسویس) ایضاً ص ۱۱۴—۱۹۷ .

(ii) ڈاکٹر ظهورالدین احمد • پاکستان مین فارسی ادب • لاهور یونیورسٹی بک ایجنسی، ۱۹٦۴ھ ص ۲۹ .

خلجیان

شماره	نام سلاطین خلجیان	سال هجری[2]	سال میلادی[1]	پائیتخت
۱.	سلطان جلال‌الدین خلجی (فیروز شاه دوم)	۶۸۹ھ	۱۲۹۰م	لاهور . دهلی . لکهنوتی
۲.	رکن‌الدین ابراهیم شاه (اول)	۶۹۵ھ	۱۲۹۵م	ایضاً
۳.	علاءالدین محمد شاه (اول)	۶۹۵ھ	۱۲۹۵م	
۴.	شهاب‌الدین قمر شاه بن علاءالدین	۷۱۵ھ	۱۳۱۵م	
۵.	قطب الدین مبارک شاه (اول) بن علاءالدین	۷۱۶ھ	۱۳۱۶م	
۶.	ناصرالدین خسرو شاه	۷۲۰ھ	۱۳۲۰م	

فرمانروایان لاهور[3] (در عصر خلجیان)

۱. ارقان خان ۶۹۰ھ

۲. غازی ملک ۷۰۴ھ

---

[1] (i) LANE POOLE : *The Muhammadan Dynasties*, op. cit.p. 299

۲ (i) منهاج الدین . طبقات ناصری . (تالیف ناسویس) ایضاً ص ۱۱۴—۱۹۷

(ii) ملا عبدالباقی نهاوندی : مآثر رحیمی . (تالیف محمد حسین هدایت) کلکته ۱۹۱۰م ج ۱ : ص ۳۲۲ ۳۳۱ .

۳ عبدالقادر بدایونی . منتخب التواریخ . (تالیف مولوی احمد علی) کلکته پریس، ۱۸۶۸، ج ۱ ، ص ۱۷۲—۳۰۶ .

تغلقان

شماره	نام سلاطین تغلقان	سال هجری[2]	سال میلادی[1]
۱.	غیاث‌الدین تغلق شاه (اول)	۷۲۰ھ	۱۳۲۰م
۲.	محمد (دوم) بن تغلق بن غیاث‌الدین	۷۲۵ھ	۱۳۲۴م
۳.	فیروز شاه (سوم) بن رجب	۷۵۲ھ	۱۳۵۱م
۴.	تغلق شاه (دوم) بن فتح خان بن فیروز	۷۹۰ھ	۱۳۸۸م
۵.	ابوبکر شاه	۷۹۱ھ	۱۳۸۸م
۶.	محمد شاه (سوم) بن فیروز شاه	۷۹۲ھ	۱۳۸۹م
۷.	سکندر شاه (اول) بن محمد شاه همایون علاءالدین	۷۹۵ھ	۱۳۹۲م
۸.	محمود شاه (۱) بن محمد شاه	۷۹۶ھ	۱۳۹۳م
۹.	نصرت شاه	۷۹۷ھ	۱۳۹۴م
۱۰.	حمله تیمور	۸۰۱ھ	۱۳۹۸م
۱۱.	محمود شاه (Restored)	۸۰۲ھ	۱۳۹۹م
۱۲.	دولت خان لودی	۸۱۵ھ	۱۴۱۲م

---

[1] LANE POOLE : *The Muhammadan Dynasties*, ibid, p. 300

۲ (i) نهاوندی: مآثر رحیمی ج (ایضاً) ص ۳۶۳—۳۸۱—۳۸۵—۳۸۸—۳۹۳ بن رجب (مآثر رحیمی م ر ص ۳۶۳) بن فتح خان بن فیروز (م‌رص ۳۸۱) بن فیروز شاه (م رص ۳۸۵ بن محمد شاه همایون (م‌رص ۳۸۸) حمله تیمور (م‌رص ۳۹۳)

(ii) عبدالقادر بدایونی. منتخب‌التواریخ. کلکته، کالج پریس، ۱۸۶۸م، ص ۲۲۱—۳۰۵.

فرمانروایان لاهور (در عصر تغلقان)

۱. ملک تاتار خورد ۷۴۳ھ[1]

۲. شیخا کھوکھر (گکھر) ۷۹۶ھ

۳. نصرت کھوکھر (گکھر) ۷۹۶ھ

۴. عادل خان (ملک کندھو) ۷۹۶ھ

۵. شیخا کھوکھر (گکھر) ۸۰۱ھ

۶. خضر خان ۸۰۱ھ

دودمان سید

شماره	نام ملوک	سال هجری[3]	سال میلادی[2]	پائیتخت
۱.	ملک خضر خان	۸۱۷ھ	۱۴۱۴م	دهلی و لاهور
۲.	ملک معز الدین مبارک شاه (دوم)	۸۲۴ھ	۱۴۲۱م	
۳.	ملک محمد شاه (چهارم)	۸۳۷ھ	۱۴۳۸م	
۴.	ملک عالم شاه	۸۴۷ھ	۱۴۴۳م	
۵.	ملک علاءالدین	۸۴۹ھ	۱۴۴۵م	

---

۱ (i) ضیاء الدین برنی: تاریخ فیروز شاهی (تالیف ناسولیس) کلکته ۰ رایل ایشیاتیک سوسایتی بنگاله ۰ ۱۸۶۲م ص ۴۱۳—۶۰۲ ۰

(ii) Dr. Muhammad Baqir : *LAHORE past and present*, P. University Press, Lahore, 1952 p. 60-81.

(iii) عبدالباقی نهاوندی ۰ مآثر رحیمی ۰ (تالیف محمد هدایت حسین) ایضاً ج ۱، ص ۳۶۳—۴۰۳

² LANE POOLE : *The Muhammadan Dynasties*, op.cit. p. 300

۳ (i) یحیی بن احمد سهرندی ۰ تاریخ مبارک شاهی ۰ (س ت ۸۳۷ھ تالیف هدایت حسین) کلکته، رایل ایشیاتک سوسایتی ۱۹۳۱ ص ۱۸۱—۲۴۴

(ii) نهاوندی مآثر رحیمی ۰ ایضاً ص ۴۰۳—۴۳۳

فرمانروایان[1] لاهور (در زمان دودمان سید)

۱. ملک رجب ۸۲۴ھ

۲. ملک محمود حسن ۸۲۵ھ

۳. ملک سکندر تحفه ۸۳۵ھ

۴. نصرت‌خان (گرگ انداز) ۸۳۵ھ

۵. شیخ علی ۸۳۶ھ

۶. شمس الملک ۸۳۶ھ

۷. عمادالملک ۸۳۶ھ

۸. بهلول لودی ۸۴۵ھ

لودیان[2]

شماره	نام سلاطین لودیان	سال قمری	سال میلادی[3]	پائیتخت
۱.	سلطان بهلول لودی	۸۵۵ھ	۱۴۵۱م	دهلی و لاهور
۲.	سلطان سکندر (دوم) بن بهلول لودی	۸۹۴ھ	۱۴۸۸م	
۳.	سلطان ابراهیم بن سکندر لودی	۹۲۳ھ	۱۵۱۷م	
۴.	یورش بابر تیموری	۹۳۰ھ	۱۵۲۶م (تاریخ ورود تیموریان درین شبه قاره)	

---

۱ (i) یحیی بن احمد بن عبدالله سهرندی : تاریخ مبارک شاهی (سنه ۸۳۷ھ) تالیف هدایت حسین. مطبوعه رایل ایشیاتیک سوسایتی. کلکته ۱۹۳۱م ص ۱۸۱—۲۴۴

۲ نهاوندی. مآثر رحیمی. ایضاً ج۱ ص ۴۰۳—۴۳۳.

³ (i) LANE POOLE: *The Mohammadan Dynasties*, ibid. p. 30
(ii) Dr. Muhammad Baqir, *LAHORE.* op. cit. p. 92-100

فرمانروایان[1] لاهور (در عصر لودیان)

۱.	دولت خان	۹۳۰ھ
۲.	میر عبدالعزیز	۹۳۰ھ تا ۹۳۱ھ

۱ د. اوضاع سیاسی و تاثیر آن در شعر فارسی | هنگامیکه قدرت از یک دست بدست دیگر منتقل میشود اوضاع سیاسی در شعر و ادبیات آنکشور هم تاثیری عمیق مینماید و بهمین طریق اوضاع سیاسی بمناسبت انقراض غزنویان در لاهور و استحکام سلطنت غوریان در هند هم در شعر فارسی لاهور تاثیر کرد فرشته مینویسد که :

'سلطان قطب‌الدین ایبک[2] سه دختر داشت یکی با ایلتتمش عقد بست و دو دختر یکی بعد دیگری بناصرالدین قباچه داد و چون سلطان قطب‌الدین ایبک ۲ در لاهور گذشت · ایلتتمش باستدعای سپه سالار امیر علی اسمعیل و امیر داؤد دیلمی و دیگر اعیان ملک با جمعیت و لشکریان بدهلی آمد و آنرا متصرف شد و خود را سلطان شمس الدین خطاب کرده در سنه سبع و ستمایه" (۶۰۷ھ) بر تخت نشست'[3] ·

معلوم شد که شمس‌الدین ایلتتمس و ناصر الدین قباچه هر دو داماد سلطان قطب الدین ایبک بودند و بعد از قطب‌الدین ایبک · ایلتتمش بخطاب سلطان شمس الدین ایلتتمش در پائیتخت دهلی و قباچه بخطاب سلطان ناصر الدین قباچه بر تخت سند نشسته و سکه و خطبه بنام خود کردند و بدرجه سلطانی رسیدند و هر دو سلطان طبعاً دلدادگان شعر و ادب فارسی و پروردگان علم و فضل بودند لذا تمام حکما و فضلا و دانشوران و سخنوران آنزمان را بجانب خود کشیدند و در دهلی و اچه و سند هم مراکز شعر و ادب فارسی بوجود آمد ·

---

۱ (i) ملا عبدالباقی نهاوندی : مآثر رحیمی (ایضاً) ج ۱ : ص ۳۳۳—۳۸۷

(ii) Dr. Muhammad Baqir : *LAHORE past and present*, ibid. p. 101-102

۲ و مرقدش امروز هم در کوچه‌ی بازار انارکلی که پر رونق و معروفترین بازار لاهور است هم موجود و زیر تعمیر است و امید است که صورتش بهتر خواهد شد ·

۳ محمد قاسم : فرشته · تاریخ فرشته · (ایضاً) ج ۱ : ص ۱۰۳

۲ **ه. انتقال مرکز شعر فارسی از لاهور تا بآخرین نقاط پاکستان شرقی** | از زمان خسرو شاه غزنوی (۵۵۵هـ)[1] تا تخت نشینی سلطان شمش الدین ایلتتمش (۶۰۷هـ)[2]

یعنی کاملاً شصت سال یک دوره پر آشوب بوده لذا درین مدت شعر و ادب فارسی نه تنها در ناحیه‌ی لاهور بلکه در تمام هندوستان نتوانست پیشرفتی کند بدینجهت آن عصر بعنوان 'دوره انقراض شعر و ادب فارسی در هند' نامیده میشود . البته بعد از تخت نشینی سلطان شمس الدین ایلتتمش (۶۰۷هـ) شعر فارسی در هند دوباره توسعه و ترویج گرفت .

غوریان علاوه بر تسخیر لاهور و سند و دهلی و دکن رو به بنگاله نموده آن را هم تحت تصرف خود آوردند و نخستین فرمانروای لکهنوتی (بنگاله) از مسلمانان ملک فخرالدین محمد بختیار بوده است چنانکه ملا عبدالباقی نهاوندی مینویسد که :

'ابتدای ظهور اسلام در بلاد بنگاله از ملک (فخرالدین) محمد بختیار که از کبار امرای سلطان قطب الدین ایبک بود . شد'[3]

و بدایونی آن ظهور اسلام در الکهنوتی (بنگاله) که از دست ملک فخرالدین محمد بختیار رو نمود بدین عبارت مختصر بیان مینماید :

'محمد بختیار لشکر از بهار بجانب لکهنوتی کشیده باندک جماعی بشهر نودیا رسید که حالا خراب است و رای لکمید (لکهمنیه) حاکم آن شهر که از منجمان علامات محمد بختیار و استیلای او شنیده بود از آنجا گریخته بکامرو رفت . اسباب و غنایم بیشمار بدست اهل اسلام افتاد و محمد بختیار معابد و بتخانهای کفار را ویران ساخته مساجد وخوانق و مدارس بنیاد کرد و دارالملک بنام خویش تعمیر فرمود که حالا گور نام دارد : بیت

آنجا که بود نعره و غوغای مشرکان   اکنون خروش و غلغل الله اکبر است[4]

---

۱ بدایونی ایضاً ج ۱ ص ۳۳

۲ ایضاً ص ۶۲

۳ ملا عبدالباقی نهاوندی : مآثر رحیمی (تالیف محمد هدایت حسین) کلکته ایشیاتک سوسایتی بنگاله . ۱۹۱۰م ج ۱ : ص ۸۷

۴ بدایونی : منتخب التواریخ (ایضاً) ج ۱ : ص ۵۸

این غازی اسلام ملک فخر الدین محمد بختیار است که بنگاله را در سال ۵۹۴ھ ۱۱۹۸م[1]. تسخیر کرد و معلوم شد که ظهور اسلام تا آخرین نقاط هندوستان یعنی به بنگاله‌ی شرق پاکستان حاضر در سال ۵۹۴ھ ۱۱۹۸م یعنی در آخر قرن ششم هجری مصادف بآخیر قرن دوازدهم میلادی رو نمود و از آن به بعد در همین عصر غوریان تقریباً در حدود سال (۶۸۱ تا ۶۹۰ ھ یعنی در عصر ناصر الدین محمود بغرا خان نخستین بار زبان و شعر فارسی در بنگاله هم وجود یافت و چنانکه معلوم شد مساجد و خوانق و مدارس بنا شد بر همین طور درین عصر غوریان یک مرکز شعر فارسی در لکهنوتی هم بوجود آمد و سخنوران بیمثال مثل شمس دبیر و قاضی اثیر وغیرهم نغمه سرائی کردند و چند سال امیر خسرو دهلوی هم در آنجا اقامت میداشت .

سلاطین بنگاله مثل ناصرالدین بغرا خان و غیاث الدین اعظم شاه که مثل فرمانروایان دیگر یک پرچم سخن پروری و ادب دوستی را بر می افراشتند . نایل شدند که سرپرستی شعر و ادب فارسی هم بکنند . لذا خواستند که آن شعر فارسی را که از شیراز درآورده بودند تا به بنگاله برسانند و درین مورد بهترین دلیل آن داستان معروف راجع به غیاث الدین اعظم شاه فرمانروای بنگاله و حافظ شیرازی است یعنی وقتیکه غیاث‌الدین مزبور حافظ شیرازی را به بنگاله دعوت داد . حافظ شیرازی اگرچه خودش نیامد این غزل معروف بجوابش فرستاده بدین مطلع :

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود — این بحث با ثلاثه غساله میرود

و اینکه

شکر شکن شوند همه طوطیان هند — زین قند پارسی که به بنگاله میرود

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث الدین — خامش مشو که کار تو از ناله میرود[2]

---

۱ ناصر الدین محمود بغرا خان کے عہد سلطنت میں (۶۸۱—۶۹۰ھ لکھنوتی میں علماء و شعرا کا اچھا خاصا اجتماع ہوا . شمس الدین دبیر اورقاضی اثیر نے اس کی مدح میں بہت قصاید لکھے ہیں اور امیر خسرو بھی چند سال وہیں مقیم رہے،

(دکتر ظہور الدین احمد: پاکستان میں فارسی ادب. یونیورسٹی بک ایجنسی لاہور ۱۹۶۴ع ص ۶۱۰) .

۲ حافظ شیرازی : دیوان حافظ (باهتمام) محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی طهران چاپخانه مجلس. ۱۳۲۰ ش) ص ۱۵۲

اگر چه خود حافظ شیرازی در آنجا نرسید ولی حقیقت اینست که آن شعر فارسی از شیراز (ایران) ورود کرده اولاً در چمنزار شعر فارسی لاهور تقریباً در اوایل قرن پنجم هجری (۴۲۳ھ) رو نمود و بعدا در سال ۶۸۱ ھ یعنی تقریباً دویست و شصت سال (۲۶۰ سال) بعد از چمنزار خزانخورده شعر فارسی در لاهور استخراج کرده تا صفحات دور دست یعنی تا آخرین نقاط پاکستان شرق باستان در بنگاله گسترش پیدا کرد.

۲ . عصر غوریان و شعر فارسی لاهور

۲ الف. چمن‌زار خزان خورده شعر فارسی در لاهور

در عصر آخرین تاجدار غزنویان یعنی بعد از عصر بهرام شاه غزنوی (۵۱۲ھ)[1] تا آخر عصر خسرو ملک غزنوی (۵۸۳ھ) تقریباً مدت هفتاد (۷۰ سال) یک زمانه پر آشوب بوده و آن اوضاع سیاسی که سلطنت غزنویان را رو بانتزال میبرد. مهاتی نداد که ایشان آن سخن پروری که از اسلاف خود بدست آورده بودند. ادامه دارند و علاوه برین بعد از انقراض سلاله‌ی غزنویان سلاطین ما بعد بجای لاهور دارالسلطنه‌ی خود را در دهلی قرار دادند لذا علاوه بر لاهور در دیگر نقاط این شبه قاره مثلاً در سند و اچه و دهلی و دکن بلکه تا بآخرین نقاط پاکستان شرقی باستان یعنی در لکهنوتی بنگاله هم مرکز شعر و ادب فارسی تاسیس نمودند لذا مرکز شعر فارسی لاهور از سر پرستی غوریان محروم ماند. نتیجةً آن چمنزار شعر فارسی که درین ناحیه سر سبز و شاداب و پربهار بود. خزان پذیر شد و همه‌ی طوطیان خوش صدا و سخنوران خوشنوا لاهور را پد رود گفته راه‌های خود حبستند. ولی صدای شعر فارسی هنوز بگوش میرسید و سلسلهٔ شعر گوئی در لاهور هیچ وقت منقرض نگردید. بلکه در همین چمنزار خزانخورده شعر فارسی در لاهور یک دو سخنور مثل سراج منهاج لاهوری و عمر اسحاق لاهوری نغمه سرائی میکردند. ما ذکر هر دو سخنور مزبور را در بیان میآریم.

---

۱ ۵۱۲ ھ بهرام شاه مملکت در ضبط آورد و بطرف هندوستان غزوه‌ها کرد و محمد با هلیم را در بست و هفتم (۲۷) ماه رمضان سنه اثنی عشر و خمسمایه (۵۱۲ھ) بگرفت و بند کرد، (منهاج الدین : طبقات ناصری . ایضاً ص ۲۴)

۲ در شهور سنه ثلث و ثمانین (خمسمایه) ۵۸۳ هجری لشکر بدر لوهور آوردو لوهور فتح کرد و خسرو ملک را بعهد بیرون آورد ،.
(منهاج الدین : طبقات ناصری . ایضاً ص ۲۶)

۲ ب. سراج لاهوری تقریباً (۵۴۷ تا ۶۱۷ه) خسرو شاه غزنوی تا شمس‌الدین ایلتتمش

شرح دادیم که در عصر غوریان لاهور یک چمنزار خزانخورده شعر فارسی شده بود همین اصل است که احوال اذکار سخنوران لاهور آن عصر خیلی کم بدست ما است و ممکن است بسیاری از سخنوران فارسی میزیسته بودنه ولی دستبرد زمانه هیچ آثاری ز آنها برای ما باقی نگذاشت .

(i) احوال و اذکار: راجع باحوال این سخنور علی حسن خان مینویسد که :

'سراج الدین منهاج تا هشتاد و چهار (۸۴) سال از عهد شمس الدین التتمش تا زمان ناصرالدین محمود بعهدهٔ قضا و صدارت معزز بوده پس غیاث الدین بلبن او را بلقب صدر جهانی نواخته از جمیع علوم حظی وافی داشت و طبقات ناصری بنام ناصر الدین محمود نگاشت ،[1]

بیان مزبور طبق شواهد و قرائین تاریخی صحیح نیست مخصوصاً آخرین جمله که '(سراج الدین) طبقات ناصری بنام ناصر الدین محمود نگاشت، صداقت ندارد حال آنکه صاحب طبقات ناصری ... مثل روز روشن منهاج است نه که سراج . و این اشتباه به همین جهت است . ونامش در کتابها بدین صورت آمده است :

'ابو عمر منهاج الدین عثمان بن سراج الدین الجوزجانی، [2]

اصلاً پدر سراج هم منهاج[3] نام میداشت و از جوجان و المعروف امام اوحدی البخاری است که در سیستان در عصر شمس الدین حاکم نیمروز زندگی میکرد .

و درین مورد این حواله‌ی خود صاحب طبقات ناصری منهاج الدین بن سراج دلیل کافیست :

'سپهسالار علی کرماج را که والی ملتان بود بلوهور نصب فرمود و پدر این کاتب مولانا اعجوبهٔ الزمان افصح العجم سراج الدین منهاج علیه‌الرحمهٔ قاضی لشکر هندوستان گشت و تشریف سلطان معزالدین

---

۱ علی حسن خان : صبح گلشن (بهوپال) مطبع شاهجهانی فیض منبع نور انطباع یافت ۱۲۹۵م‌ص ۲۰۰

2 NASSAU LEES : *The Tabaqati Nasiri of Minhaj*, Calcutta 1864, title page of the book.

3 Catalogue : *Persian Manuscripts in B.M.* (ed. Charles Rieu) London 1879. Vol. I. p. 72A.

(بن سام المعروف شهاب الدین غوری) پوشیده دربارگاه لشکر مجلس علم عقد کرد ،[1].

طبق بیان مزبور روشن گردید که پدر منهاج یعنی سراج بن منهاج الدین را در لاهور از جانب سلطان شهاب الدین محمد غوری منصب قاضی لشکر هندوستان تفویض کرده شده بود و او در لاهور سکنی میگزید بلکه جد منهاج الدین لاهوری که هم منهاج نام میداشت از جوز جان وارد هند شده هم در شهر لاهور سکنی گزید و پسر او سراج الدین یعنی این شاعر ما در همین شهر لاهور پا بجهان گذاشت و درین مورد بیان عوفی دلیل کافیست :

الامام ملک‌الکلام سراج الدین فصیح العجم ابن المنهاج اللوهوری. اگرچه مولد او در لوهور بود. اما منشاء او سمرقند بود. از آن سخنش را ذوق شکر و قند بود ،[2]

پیداست که مولد سراج الدین لاهور است و بدینجهت حتماً لاهوری است سال تولد و وفاتش اگرچه معلوم نیست ولی بقول بیانات پسر این شاعر صاحب طبقات ناصری حدس میتوان زد مثلاً منهاج‌الدین آن واقع سراج لاهوری را که به منصب قاضی لشکر هندوستان رسید بمناسبت ورود شهاب‌الدین غوری در آنوقتیکه سلطنت غزنویان را بدست خود آورد سال پانصد و هشتاد و دو (۵۸۲ھ)[3] نوشته است و در آنوقت سراج لاهوری لا اقل بعالم شباب رسیده بود و اگر ما درآن بسال عمرش را متعین کنیم تقریباً به سن سی یا سی و پنج (۳۵) رسیده باشد و باینصورت سال تولدش (۵۸۲—۳۵—۵۴۷ھ) تقریباً پانصد و چهل و هفت هجری (۵۴۷ھ) بر میآید و بر دلیل ایینکه عوفی بیانش را در فعل ماضی نوشته است پیدا است که پیش از سال تصنیف لباب‌الالباب (۶۱۸ھ)[4] در گذشته باشد و اگر آنواقع را یک سال پیش از سال تصنیف لباب الالباب تعین کرده

---

۱ منهاج : طبقات ناصری (بتصحیح ناسولیس. کلکته ۱۸۶۳م) ص ۱۱۷

۲ محمد عوفی : لباب‌الالباب (تالیف براؤن و عبدالوهاب قزوینی چاپ لندن ۱۹۰۶) ج ۱ : ص ۲۸۳

۳ (i) منهاج‌الدین : طبقات ناصری تالیف ناسیولیس. کلکته کالج پریس. ۱۸۶۳م ص ۱۱۷.

(ii) Also see : Catalogue : Persian Manuscripts in B.M. (ed. Charles Rieu. London 1879 Vol. I, p. 72b.

۴ رک دکتر شفق : تاریخ ادبیات ایران (ایضاً) ص ۱۰۶.

شود سال وفاتش (۶۱۸—۱—۶۱۷ھ) شش صد و هفده هجری بر میآید و بدینصورت تمام مدت عمرش (۶۱۷—۵۴۷—۷۰ سال) تقریباً هفتاد (۷۰) سال حدس میتوان زد۰

معلوم شد که تاریخ تولدش تقریباً ۵۴۷ھ و وفاتش تقریباً در ۶۱۷ھ اتفاق افتاد و او از عصر آخر غزنویان یعنی از زمان خسرو شاه غزنوی (۵۴۷ تا ۵۵۵ھ)[1] تا عصر اوایل غوریان یعنی تا زمان شمس الدین ایلتتمش (۶۰۷—۶۳۳ھ)[2] میزیسته است۰

(ii) نماینده رباعی آثار شعرش خیلی کم بدست ما آمده و آن اشعاریکه دریافتیم البته خوب است۰ لطف علی بیگ آذر راجع به سراج لاهوری مینویسد که:

'لاهور از بلاد معروفه هندوستان است با آنکه از محال گرم سیر است گویند در تابستان در آنجا برف و یخ بهم میرسد و فواکه خوب نیز دارد و مردش زیرک میباشند شاعری سوای این یک نفر بنظر نرسید۰ سراج الدین صاحب تاریخ هفت اقلیم است و اوصاف بسیاری ازو مذکور احوال آورد جای دیگر مذکور نشده این رباعی ازو ثبت شد(رباعی)

آن دل که ز هجر درد ناکش کردی از هر شادی که بود پاکش کردی

از خون تو آ گهم۰ که ناگه ناگاه آوازه در افتد که هلاکش کردی[3]

اصلاً صاحب صبح گلشن۰ لطف علی بیگ آذر هم راجع باین سخنور اشتباهی پیدا کرده است یعنی صاحب صبح گلشن او را صاحب طبقات ناصری قرار داده است و آذر او را به صاحب هفت اقلیم گفته حالانکه صاحب طبقات ناصری[4] پسر این شاعر منهاج الدین بن سراج و صاحب هفت اقلیم قرنها بعد در عصر جلال الدین محمد اکبر (۹۶۳ھ—۱۰۱۴ھ)[5] یعنی در سال

---

[1] LANE POOLE : *The Muhammadan Dynasties*, op. cit. p. 289.

[2] ibid. p. *299*

۳ لطف علی بیگ آذر: آتشکده (با مقدمه و فهرست و تعلیقات سید جعفر شهیدی۰ تهران مئوسسه نشر کتاب اردیبهشت ماه ۱۳۳۷خ) ص ۳۵۸

۴ رک منهاج الدین: طبقات ناصری۰ (بتصحیح ناسولیس کلکته ۱۸۶۴م) سر ورق آن کتاب۰

[5] LANE, POOLE, ibid p. 328

فواکه یا فاکه—(۱) میوهٔ خشک و تر۰ شیرینی۰

(رک حبیب‌الله آموزگار: فرهنگ آموزگار (تهران کانون معرفت ۱۳۳۱) ص ۵۱۳)

۱۰۰۲ هجری[1] نوشته شده و صاحب این کتاب امین احمد رازی است . ممکن است که آذر هفت اقلیم به طبقات ناصری که هم تاریخ است اشتباه کرده باشد و این اشتباه صاحب طبقات ناصری چنانکه شرح داده شد که بموجب اشتباه نامهای پسر و پدر و جد این دودمان است یعنی شجره صاحب طبقات ناصری باینصورت متعین است که منهاج الدین (صاحب طبقات ناصری) بن سراج الدین بن منهاج‌الدین . البته منهاج‌الدین (دوم) یعنی صاحب طبقات ناصری هم سخنور بوده چنانکه خودش در طبقات ناصری آن قصاید که در مدح شمس الدین ایلتتمش یا ناصر الدین محمود سروده در بیان آورده است ولی آن اشعاریکه در لباب‌الالباب آمده از منهاج الدین نیست بلکه از پدر او سراج الدین است زیرا که منهاج الدین لاهور را ترک گفته گاه بدربار ناصر الدین قباچه در اچه یا گاه بدربار ایلتتمش در دهلی زندگی میکرد ذکرش بین سخنوران لاهور نیاوردیم .

اصلاً احوال و اشعار سراج لاهوری خیلی کم بدست ماست اگر ما تصانیف آن عصر را بنظر آریم میبینم که بهتر از لباب‌الالباب عوفی کسی دیگر راجع باین سخنور چیزی نگفته و رباعی که لطف علی بیگ آذر آن را در ضبط تحریر آورده است علاوه برین دو تا رباعی زیر هم در لباب‌الالباب به ثبت رسیده است :

رباعی

دل را برخ خوب تو میل افتادست   جان دیده بر امید لبت بگشادست
چشم آبزن خاک درت خواهد بود   گر عمر وفا کند قرار این دادست

رباعی دیگر

ای کرده یخ برف بسی رایگیت   روشن تر از آفتاب بی ما یگیت
بر جشن رسول آخر از بهر خدای   که میخوری و بنده بهمسا یگیت[2]

اگر ما کلام این سخنور را بدقت مطالعه کنیم روشن است که کلامش حتماً استادانه و پر مغز است و محبوب این سخنور محبوب جنسی نیست

---

۱ رک دکتر رضا زاده شفق : تاریخ ادبیات ایران (ایضاً ص ۳۹۹ .

۲ محمد عوفی : لباب‌الالباب (تالیف با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات کامل بکوشش (علامه فقید) سعید نفیسی . تهران . کتبخانه حاج علی علمی . چاپ اتحاد . اسفنده ۱۳۳۳خ) ص ۴۳۶ .

بلکه محبوب حقیقی است یعنی موضوع شعر تصوف و عرفان و سبک شعرش مثل همآن سبک سخنوران ایرانی آن عصر سبک عراقی است ·

ممکن است این سخنور در هر صنف سخن شعر گفته باشد چنانکه عوفی مینویسد که:

اگر چه اشعار او مشهور است · اما رباعی چند از منشاءت او اثبات افتاد·[۱]

و باین جمله عوفی پیداست که سراج لاهوری یک سخنور معروف آن عصر بوده و مقام خود در صحنه‌ی رباعی در یافته بود و البته این عندلیب چمنزار خزانخورده شعر فارسی لاهور در صحنه‌ی رباعی نغمه سرائی کرده است · بدینجهت میتوان گفت که سراج لاهوری از حیث بهترین نماینده رباعی در شعر فارسی لاهور در عصر غوریان میزیسته است ·

۲ ج· عمر بن اسحاق لاهوری ت و تقریباً (۶۱۷ه) عصر شمس الدین ایلتتمش

عمر بن اسحاق سخنوریست که در اوایل عصر غوریان در لاهور میزیسته است· احوال و اشعارش هم مثل سراج لاهوری در تذکره ها خیلی کم‌آمده است و آن تذکره که راجع به احوالش مستند است حتماً تذکرهٔ آن عصر لباب‌الالباب عوفی است وغیر از ان دیگر تذکره ها یا چیز های فرضی گفته یا از همین تذکره عوفی نقل کرده است لذا درین مورد مآخذ ما همآن تذکره عوفی است.

(i) احوال و افکار

عوفی در فصل چهارم در لطایف اشعار علماء بلاد جبال و حضرت غزنین و لوهور و توابع آن را در بیان آورده است در آنجا به نمره(۱۲۷) ذکر سراج لاهوری و بعد از آن به نمره(۱۲۸) ذکر عمر بن اسحاق از حیث سخنور لوهور هم کرده است و چنانکه معلوم است که عوفی ذکر سخنوران فارسی را طبق ترتیب ازمان و ادوار و اقلیموار در ضبط تحریر آورده است و روشن است که عمر اسحاق لاهوری حتماً از حیث همعصر سراج لاهوری میزیسته است و مدت زندگانی سراج لاهوری چنانکه در حدود سال ۵۳۷ ه تا ۶۱۷ه متعین شده است و تاریخ وفاتش که لازماً پیش از سال تصنیف (۶۱۸ه) لباب‌الالباب بحدس میرود بر همین

---

۱ عوفی ص ۲۳۶ · (الآن خبر سوگوار مرگ سعید نفیسی از ایران بگوش نویسنده رسیده از چشم غم اشکهای بی اختیار را بر آورده و در اینجا لا جرم لفظ علامه فقید را بایست (اضافه کرد) ·

سبیل سال وفات عمر اسحاق لاهوری همین سال (۶۱۷ھ) باید متعین کرد.
البته سال تولدش را نمی توانیم متعین کنیم زیرا که هیچ شواهدی بدست
ما نیست که بتوسط آن سال تولدش را میتوان حدس کرد.

عوفی ذکر این سخنور را بدین الفاظ در بیان آورده است:

الامام الاجل ابو جعفر عمر بن اسحاق الواشی رحمة‌الله. از ائمه علماء لوهور بکمال دانش و بزرگی و فضل مشهور بود و اشعار او شعار بلاغت دارد و در لوهور از خواجه ادیب شرف‌الدین احمد دماوندی شنیدم که وقتی نجیب الملک شرف‌الخواص ابو طاهر المطهر او را امتحان کرد که قصیده بگوی که در هر بیت چهار جنس لازم بود چنانکه چهار طبع در یک بیت بسیار آورده اند اجناس دیگر در هر بیتی چهار جنس ایراد کنی. این قصیده که عنوان 'نامه فصاحت و برهان دفتر بلاغت، است در مدح او برین ترتیب گفت. و مطلع اش اینست.

ای پاک همچو آب چوخاکم مدار خوار لطفی بکن چو باد و مسوز این تنم چو نار

و باین شعر تمام میشود

کردم چو باد از آتش طبع این غزل تمام ای پاک همچو آب چوخاکم مدار خوار[1]

(ii) نمایندهٔ قصیده و غزل

ممکن است این سخنور در هر صنف سخن شعر گفته باشد ولی در زمینهٔ سخنوری در آن صنف که معروف گردید قصیده و غزل است و همین اصل است که عوفی از آثار این سخنور نمونهٔ قصیده ای و غزلی بر قرطاس ادبیات محفوظ داشته است اول آن قصیده را زیر تحریر میاریم:

قصیده

ای پاک همچو آب چوخاکم مدار خوار لطفی بکن چو باد و مسوز این تنم چو نار
داری قبای رومی و روی تو خوشتریست و اندام نرمتر ز خز و بز هزار بار
چشمت بسان نرگس و عارض چونسترن رخسار همچو لاله و لب چون گل انار
کبکی بگاه رفتن و طوطی گه سخن چرغی بگاه حمله و بازی گه شکار
چون آهوی بچشم و چو روبه زمن نفور همچون پلنگ و شیر گه گیر و کارزار
نیلوفری در آبم شمشاد وار زرد ز آن یاسمین تازه و نسرین آب دار

---

۱ محمد عوفی: لباب الالباب. (تالیف براؤن) ج ۱، ایضاً ص ۲۸۵—۲۸۶

زآن بینی چو تیغ و دوابروی چون کمان — و آن مژه چو ناوک کردی تنم نزار
کافورم از گلاب سرشکم تراست از آنک — بر گل ز مشک و عنبر تر ساختی عذار
چون نای و چون کمانچه خروشانم و نوان — تا گیریم چو بربط و چون چنگ در کنار
کردی دو جوی لعل روان از دو جزع من — زآن دو عقیق و ز آن ردهٔ در شاهوار
آنرا که خورد بادهٔ عشقت پریز و دی — امروز مستی آرد فردا کند خمار
ای کرده شرق و غرب جنوب و شمال را — آثار نقش جودت پر رنگ و پر نگار
کردم چو باد از آتش‌طبع این‌غزل تمام — ای پاک همچو آب چوخاکم مدارخوار[1]

پیداست که قصیده مزبور دارای تشبیهات و استعارات شیواست و معنی دلپذیر و پر مغز از آن بر میآید و غلاوه برین تمام آن اوصاف را مشهود است که سخنوران ایران آن عصر در سبک شعر بکار میبردند و اگرچه این سخنور، زاد خاک لاهور است ولی از لحاظ فکرو سبک شعر اصلاً ایرانی بنظر میآید و نه از لحاظ زبان نه از اعتبار فکر و فرهنگ این کشور در شعر او پیداست بلکه تمام آن تشبیهات مثل قبای رومی و روی شتر و چشم نرگس و عارض نسترن و رخسار لاله و لب گل انار. افکارموروثی شعر فارسی را حاکی است.

و اینهمه صفات مزبور در غزل او هم پیداست که بتوسل لباب‌الالباب بما رسید و درج ذیل است:

غزل[2]

دوش در سودای دلبر بوده ام — با لب خشک و رخ تر بوده ام
در خمار عبهر مخمور او — دیده باز از غم چو عبهر بوده ام
وزنم چشم و تپ دل هر زمان — گوئی اندر آب و آذر بوده
همچو بحر و کان ز آب و خون اشک — پر ز در و پر ز گوهر بوده ام[2]

در غزل مزبور تشبیهات و استعارات مثلاً بحر و کان را به آب چشم وخون اشک تعبیر کردن و اشکها را بدر و گهر تشبیهه دادن همه از فکر ایرانی است و شیوای شعر گوئی او بالفاظ دلپذیر و بزبان شیرین و شیواست بدینجهت میتوان گفت که سبک شعرش سبک خراسانی است:

و بر دلیل اینکه ذکر هیچ سخنور لاهور ازین عصر غوریان بجز این دو شاعر مزبور

---

۱ محمد عوفی ج ۱ ص ۲۸۵—۲۸۶.

۲ محمد عوفی: لباب‌الالباب. (تالیف براؤن) ایضاً ج ۱ ص ۶۸۶

سراج لاهوری و عمر اسحاق لاهوری بدست ما نیست و چنانکه سراج لاهوری نمایندگی رباعی این عصر را کرده بر همین سبیل میتوان گفت که عمر اسحاق لاهوری از حیث بهترین نمایندهٔ قصیده و غزل در شعر فارسی لاهور در عصر غوریان میزیسته است.

۲ د. سبک شعر فارسی در لاهور در عصر غوریان

اگر ما شعر فارسی لاهور را از زمان اوایل تا آخر عصر غزنوی مطالعه کنیم میبینیم که سبک شعر فارسی در لاهور همان سبک موروثی یعنی سبک خراسانی بوده است. ولی در عصر غوریان یک موضوع نوین یعنی موضوع تصوف و عرفان از ایران زمین استخراج کرده در شعر فارسی لاهور ورود یافت.

تاریخ مشهود است که در اوایل عصر غوریان بسیاری از عارفان ایران چه از نویسندگان و سخنوران آن عصر رو به این شبه قاره نمودند مثلاً در عصر سلطان معزالدین محمد بن سام المعروف به شهاب الدین غوری غازی اسلام عارف بزرگ امام فخرالدین رازی وارد هند شده خود را در نشر و ترویج عرفان و معرفت مشغول ساختند و خود سلطان مزبور ایشان را بدل و جان احترام میداشت چنانکه بدایونی مینویسد که :

> 'علماء و فضلاء و شعرا در زمان او (معزالدین سام) بسیار تربیت یافتند از آن جمله فخرالدین رازی رحمة الله علیه که لطایف غیاثی وکتب دیگر بنام برادر او سلطان غیاث الدین ابوالفتح تصنیف کرده در لشکر سلطان معزالدین محمد سام اقامت داشته هر هفته بوعظ قیام مینمود و سلطان در پای وعظ او رفته رقت بسیار میکرد '[1]

بر همین سبیل در عصر ایلتتمش ناصری خراسانی از ایران وارد این شبه قاره شده عرفان و معرفت را موضوع سخن ساخته. در بارهٔ ناصری خراسانی که شاگرد و پیروکار ابو سعید ابوالخیر بوده. آقای عبدالغنی [2] مینویسد که ناصری خراسانی محض برای سیر و گردش وارد ایندیار نشده بود بلکه بنظر اینکه

---

۱ بدایونی : منتخب التواریخ (تالیف مولوی احمد علی) ج۱، ص ۵۲ف۳۵

2 'Nasiri was the leading poet of Khurasan, who came away to India, not because of his fondness for travel, as told by some Persian Chronicles, but because of superior appreciation and patronage of Persian poetry obtained in India as compared with Persia, (Muhammad Abdul Ghani : *Pre-Mughal Persian in Hindustan*, *Allahabad*, Law Journal Press, 1941, p. 335.

در عصر غوریان درین شبه قاره شعر فارسی در مقابل ایران بهتر ستوده و آنرا سر پرستی بهتر رسیده بود ۰

فی‌الواقع همین است که سرپرستی غوریان زبان و شعر فارسی را درین شبه قاره بچنان درجه رسانید که فارسی نژادان شعر شیوائی سرودند بلکه هندی نژادان هم در فارسی نغمه سرائی کردند ۰

شرح داده شد که در عصر غوریان بموجب اینکه دارالسلطنه" ایشان بجای لاهور دهلی قرار داده شده بود و چمنزار شعر فارسی لاهور به خزان رسیده بود ولی صدای شعر فارسی درین دیار حتماً میتوان شنید و سراج لاهوری در رباعی و عمر اسحاق لاهوری در قصیده و غزل نمایندگی شعر فارسی لاهور را کرده اند ۰

اگر ما سبک شعر فارسی لاهور را که در عصر غوریان بوجود آمد بدقت مطالعه کنیم میبینیم که طبق شواهد مزبور از اوراق تاریخی آن عصر عرفان معرفت که از ایران زمین استخراج کرده در شعر فارسی این شبه قاره امتزاج یافته بود در شعر فارسی لاهور هم تاثیر کرده است مثلاً سراج لاهوری در رباعی و عمر بن اسحاق لاهوری در قصیده و غزل با همان انداز و فکر عرفان و معرفت شعر را سروده اند و درین مورد آقای محمد عبدالغنی معتقد است[1] که بسیاری از سخنوران در دهلی و لاهور از عرفان و معرفت تاثیر گرفته سخنهای شیوا گفتند ۰

در نتیجه میتوان گفت که شعر فارسی لاهور در عصر غوریان حتماً پیشرفت کرده است بدو صورت، اول از لحاظ فکری که دران موضوع نوین از عرفان و معرفت بشدت تاثیر کرد ۰ و دوم از لحاظ فنی یعنی علاوه بر رباعی و قصیده آن صنف سخن که پیش از آن در شعر فارسی لاهور در عصر غزنویان کم کم بوجود آمده بود غزل است که عصر غوریان کاملاً ترویج یافت و همین اصل است که آن سبک خراسانی که در عصر غزنویان در شعر فارسی لاهور ترویج مییافت یک لباس شعرگوئی نوین را زیب تن کرد و بجای سبک خراسانی ۰ سبک عراق را دریافت که تفصیلش در صفحات آیندهٔ این رساله در بیان خواهد آورد ۰ البته وجود سبک عراقی در شعر فارسی لاهور از همین عصر غوریان رو نموده است ۰

---

[1] Many of the poets Living in this period at Delhi and Lahore were influenced by Sufism, and produced poetry of a really high order,. (M.A. Ghani : Pre-Mughal Persian in Hindustan, op. cite. p. 377.

۳ . دورهٔ صوفیان و تاثیر شعر فارسی در زبان محلی لاهور

اگر چه بعد از عصر غزنویان مرکز شعر و ادب فارسی لاهور انتقال کرده در نقاط دور دست این شبه قاره انشعاب یافته بود ولی تاثیر شعر فارسی در ناحیه‌ی لاهور مرتبا کار میکرد . تا آنکه زیر سرپرستی غوریان رفتار تبلیغ دین اسلام تیز تر گردید و دوشا دوش تبلیغ دین اسلام آن عصر علم عرفان که اولاً در ایران زمین بوجود آمده بود بتوسل شعر فارسی ایران در شعر فارسی این کشور هم وجود و ورود یافت و برای اینکه بیشتر از عارفان این کشور بزبان فارسی شعر هم میسرودند نتیجةً شعر فارسی در زبان محلی لاهور بشدت تاثیر کرد .

۳ الف. ترویج خط فارسی در زبان محلی لاهور

در زمان امیر خسرو زبان پنجابی امروزه بعنوان لاهوری[1] یاد کرده میشد و برای اینکه اصل زبان پنجابی امروزه از همین زبان لاهور است . مناسب است که آنرا بعنوان 'لاهوری باستان' یاد کرده شود .

کرنل بهولا ناتهـ[2] درین معنی یک بحث پر مغز در ضبط تحریر آورده است و در آخرالکلام معتقد است که در همین عصر عارفان و بزرگان اسلام کتابهای دین را بزبان محلی پنجاب (لاهوری باستان) ترجمه کردند و اولین باراست که بحروف فارسی نوشتند تصدیق شد که ترویج خط فارسی در زبان محلی لاهور بتوسل صوفیان و عارفان اسلام هم در عصر غوریان بعمل آمد .

اگر ما بیان مزبور را از روی شواهد تاریخی تجزیه کنیم تصدیق میشود که نخستین نوشته های زبان پنجابی مثل اشعار بابا فرید گنج شکر و نثر پنجابی آن عصر که بدست آمده است فی الواقع در خط فارسی نوشته شده است .

---

۱ 'ملک پنجاب کی زبان آج کل پنجابی کے نام سے موسوم ہے. امیر خسرو اس کو لاهوری کے نام سے یاد کرتے هین '.
(حافظ محمود شیرانی پنجاب مین اردو (تالیف دکتر وحید قریشی) . لاهور . چاپ کتاب نما . ۱۹۶۳م . ص ۹۱)

۲ '(بزرگان نی) مسلمانی دهرم دیان کتابان پنجابی وچ ترجمه کیتیان . تی اینان نون فارسی حروف وچ لکهیا '.
(کرنل بهولا ناتهـ: شهر لاهور دی تاریخ ، مرکینتایل پریس . لاهور ۱۸۳۳م ص ۱۸۵

۳ ب. استزاج کلمات فارسی در آن

علاوه برین که خط فارسی در زبان محلی لاهور تاثیر کرد چیزیکه هم در آن بشدت سرایت کرد کلمات فارسی است. فی‌الواقع بیشتر کتابهای دینی که عارفان آن عصر آوردند بزبان فارسی بود لذا وقت ترجمه کلمات فارسی بزبان محلی لاهور با همین صورت ورود یافت. مثلاً در آن نوشتهای نخستین از زبان پنجابی که بدست‌آمده است بعضی از کلمات اصلاً از زبان فارسی گرفته شده است بدینصورت[1]:

کلمات دینی: پرستش، پیغمبر، بانگ، دم، زنده، مرده

کلمات لشکری: پیاده، سوار، تیر، کمان، تخت، تاج

کلمات خورد و نوش: نان، کباب، خمیر، گوشت، انگور، انار

کلمات تصوف و عرفان: دل، درد، یار، زلف، پیاله، مست، بهار

خلاصه اینکه نه صدها بلکه هزارها کلمات فارسی در زبان محلی لاهور امتزاج یافت. بنا برین میتوان گفت که زبان محلی پنجاب (لاهوری باستان) نه تنها لباس خط فارسی را زیب تن کرده بلکه کلمات فارسی را هم در خود آورده پیشرفت کرده است.

۳ ج. تشکیل زبان محلی لاهور زیر اثر ترویج فارسی

شکی نیست که الفاظ دیگر زبانها مثل عربی و ترکی هم زبان محلی لاهور تاثیر میکرد ولی فی‌الواقع زبان فارسی که تا مدت دویست سال یعنی از عصر غزنویان تا غوریان از حیث زبان دربار و بطور زبان رسمی و تکلمی در تمام نقاط دور دست این کشور بکار برده میشد لازماً در مقابل زبان عربی و ترکی در زبان محلی لاهور زیاد تر و بهتر تاثیر کرده است.

اگر ما تواریخ ادبیات و شعر پنجابی را بدقت مطالعه کنیم روشن میشود که نه تنها مورخین مسلمانان مثل محمود شیرانی[2] و عبدالغفور[3]، محمد

---

۱ کرنل بهولا ناته: شهر لاهور دی تاریخ، ایضاً ص ۱۸۷—۱۹۰

۲ حافظ محمود شیرانی: پنجاب میں اردو، ایضاً ص ۹۷

۳ عبدالغفور قریشی: پنجابی زبان دا ادب تے تاریخ، لاهور تاج بک ڈپو، اردو بازار لاهور ۱۹۵۲م ص ۹۱

افضل خان 1 و طالب هاشمی 2 بلکه مورخین غیر مسلمانان مثل موهن سنگھ3 وبالاخص کرنل بهولا ناته که اصلاً و نسلاً خودش پنجابی و غیر مسلم بوده معتقد است 4 که مسلمانان زبان محلی پنجاب را بکمال میلان سر پرستی نمودند و بتوسل زبان فارسی آنرا نیرومند و قویتر ساخته در صورت زبان پنجابی امروزه بوجود آوردند .

از بیانات مورخین دیگر روشن میشود که زبان پنجابی حتماً زیر اثر فارسی بوجود آمده است . مثلاً خود لفظ پنجاب که مرکب از 'پنج آب' است و لفظ پنجابی اصلاً از زبان فارسی است و برای اینکه زبان محلی لاهور در پنجاب بوجود آمد . لذا فارسی گویان آنرا بنام پنجابی موسوم کردند و همین نامش از آنزمان تا امروز به همان صورت معروف و مروج گردید .

فی‌الجمله میتوان گفت که زبان محلی پنجاب یعنی زبان لاهوری امروزه نه تنها لباس خط فارسی به وجود خود زیب تن کرده بلکه روح و فرهنگ فارسی را هم در قالب خود آورده . تشکیل یافته است .

---

۱ پنجابی لکھتی شاعری دی نیئه حضرت باوا فرید دے شلوکاں تے ای دھری جاندی اے'

(محمد افضل خان : مقدمه پنجابی شاعران دا تذکره مصنفه مولا بخش کشته . چاپ فرم میان مولا بخش . ٹیمپل روڈ . لاهور ۱۹۶۰م ص ۲۹)

۲ طالب هاشمی : شیخ‌الشیوخ عالم . آئینه بک دپو . شاه عالم گیٹ لاهور . ۱۹۶۲م ص ۱۰۱—۱۰۳

3 'Islam brought to the religious fund a certain asceticism and the idea of grace associated with the first phase of Sufi movement Mohan Singh: *A History of Panjabi Literature*, Lahore, University Tutorial Press, 1932, chap. IV, p. 13).

۴ مسلماناں نے اپنے ویلے پنجابی نال چنگی نبھائی . فارسی دی مدد لے کے ایہناں پنجابی دی چنگی ٹہل کیتی تے اوسنوں مالا مال کر دتا . اسی کہه سکنے آں جو اج کل دی پنجابی مسلماناں دی بنائی ہوئی اے ' . کرنل بهولا ناته : شہر لاهور دی تاریخ . مرکینتایل پریس لاهور . ۱۸۳۳م ص ۳۳۸

۳ . غیاث‌الدین بلبن و وجود شعر پنجابی تحت تاثیر شعر فارسی

در عهد سلطان معزالدین بهرام شاه . شهر لاهور که از دست کفار مغول خراب شده بود . اصلاً غیاث‌الدین بلبن آنرا از سر نو آباد کرد چنانکه یحیی سهرهندی رقم طراز است .

'او (غیاث‌الدین بلبن) شهر لاهور را از سر نو بنا کردن فرمود و خلقی قصبات و ایمه و قضات و سادات و اصحاب و اهل بازار روان کرده درشهر مذکور ساکن گردانید '[1]

برای اینکه بعد از دورهٔ غزنویان مرکز شعر و ادب فارسی از لاهور انتقال کرده در دیگر نقاط این کشور انشعاب یافته بود . نتیجةً شعر فارسی در لاهور زیاد ترویج نیافته . البته غیاث‌الدین بلبن همین شهر لاهور را که از دست کفار مغول تباه و برباد شده بود بار دیگر آباد کرد و او که طبعاً سخن سنج و سخن پرور بوده . آن جذبه سخن پروری را نه تنها در زمان خود ادامه داشت بلکه آرزو کرد در دلهای جانشینان خود هم زنده بماند . درین باره میرزا نصرالله خان فدائی مینویسد :

'پس بلبن فرزند دلبند را دوازده اندرز پدرانه داد (و ششمین از آنها اینست) ...... ششم آنکه دانشمندان بخرد و آموختگان کارآزموده و فرزانگان کار شناس را که بزیور سپاسگزاری آراسته باشند بهر گونه که بتوانی در پرورش ایشان بکوشی که آرایش تخت و آرایش کشور البته به همین گروه است '[2]

پیداست که غیاث‌الدین بلبن همیشه یک جذبه سخن پروری میداشته و سرپرستی شعر و ادب هم کرده است . اگر چه در زمانش شعر فارسی درلاهور رو بانتزال نموده بود و در آن صدای طوطیان شعر فارسی کم شنیده میشد ولی همین شعر فارسی در زبان محلی لاهور چنان بشدت تاثیر کرده که تحت تاثیر آن شعر پنجابی بوجود آمد .

---

۱ یحیی سهرهندی : تاریخ مبارک شاهی . چاپ رایل ایشیاتک سوسائتی کلکته ۱۹۳۱ م ص ۴۰

۲ مرزا نصرالله خان فدائی : داستان ترکتازان هند . چاپ مرزبان اینڈ کمپنی بمبئی ۱۸۶۷ ص ۲۹۵

۴ الف. نخستین سخنور در شعر پنجابی

تمام تذکره نویسان و مورخین تاریخ ادبیات پنجابی مثل عبدالغفور و مولا بخش کشته و طالب هاشمی و محمود شیرانی اتفاق دارند که شعر پنجابی در همین عصر غیاث‌الدین بلبن وجود یافته است و نخستین سخنور شعر پنجابی شیخ فرید الدین مسعود المعروف بابا فرید گنج شکر است . حافظ محمود شیرانی[1]

'پنجابی کے پہلے شاعر فریدالدین مسعود متوفی ۶۶۴ هجری هیں'

سال وصالش را در حدود سال ۶۶۴ هجری تعین کرده است . و طبق سنین تاریخی این زمانهٔ غیاث‌الدین بلبن است .

آقای طالب هاشمی تذکره ای راجع به بابا فرید گنج شکر بعنوان 'شیخ الشیوخ عالم' تالیف کرده است و در آن احوال و اشعار این عارف بزرگ بعد از تحقیقات شیوا مفصلاً در بحث آورده است و معتقد است[2] که بابا فرید شیرین زبان بوده و به همین مناسبت به لقب 'گنج شکر' معروف گردید .

'مصنف' تاریخ زبان و ادبیات پنجابی ، آقای عبدالغفور مینویسند[3] که پیش از بابا فرید گنج شکر جوگیان (یعنی بزرگان دین هندوان) کلام خود شان در شلوک یعنی (در نظمهای دینی هندوان) مینوشتند . و کسیکه آپ بهرنش و پراکرت یعنی زبان جوگیان را ترک گفته اولین بار زبان محلی پنجاب را بخط فارسی نوشته و در آن شعر سروده . همین بابا فرید گنج شکر است .

۴ ب. بابا فرید گنج شکر و تحولات در شعر فارسی

نیاگان بابا فرید گنج شکر همراه شهاب الدین محمد غوری از کابل آمده اولاً در لاهور سکنی گزیدند سپس بملتان سلسلهٔ تبلیغ اسلام را ادامه داشتند و تمام عمر در همین ناحیهٔ پنجاب بسر بردند . زیراکه مرکز شعر و ادب فارسی در لاهور نمانده

---

۱ حافظ محمود شیرانی : پنجاب مین اردو (ایضاً) ص ۷۹

۲ تصنیف طالب هاشمی : شیخ الشیوخ عالم . تالیف محمد امین شرقپوری . ناشر آئینه بک ڈپو شاه عالم گیٹ لاهور (۹ جون ۱۹۶۲م)

۳ 'آپ (بابا فرید) توں پهلاں جین جوگی شلوکاں وچ لکهدے سن . آپ نی جوگیاں دی بولی آپ بهرنش تی پراکرت نوں چهڈ کے اپنی وطن دی بولی نوں اپنایا'

عبدالغفور قریشی : پنجابی زبان دا ادب تے تاریخ چاپ ملک نذیر احمد تاج بک ڈپو . اردو بازار . لاهور ۱۹۵۶م ص ۹۱

بود لذا بجای زبان و شعر فارسی ۰ زبان محلی پنجاب جایش گرفته ترویج میبافت و همین بود که عارفان و صوفیان آنزمان بزبان پنجابی سلسلهٔ تبلیغ اسلام را آغاز کردند ۰

اصلاً بابا فرید گنج شکر تبلیغ اسلام را اولاً در زبان و شعر فارسی شروع کرده بود و گاه گاه شعر عارفانه بزبان فارسی هم سروده است ولی در شعر فارسی صاحب دیوان نبوده ۰ البته چند ابیاتش بتوسل تحقیق طالب هاشمی که بدست ما است ازآنها رباعی زیر ملاحظه فرمائید

گیرم که به شب نماز یار کنی   در روز دوای شخص بسیار کنی
تا دل نکنی ز غصه و کینه خالی   صد خرمن گل بر سر یک خار کنی[1]

عیانست که کلامش خیلی ساده ۰ شیرین و روان و عارفانه است و هیچ افکار پیچیده و دور از قیاس نیست ۰ البته افکار و فرهنگ پنجابی در بعض اشعار او پیداست ۰

از لحاظ فن شعر گوئی نه امیر خسرو در دهلی بلکه بابا فرید گنج شکر در پنجاب اولین کسی است که ترویج شعر فارسی هندی آمیز را آغاز کرده ۰

فی‌الواقع بابا فرید گنج شکر اولین کس است که از لحاظ فن شعر تحولاتی در شعر فارسی پیدا کرده است مثلاً طالب هاشمی چند اشعار بابا فرید گنج شکر را که درآن امتزاج فارسی و هندیست هم نقل کرده است و بحواله محمود شیرانی رقم طراز است که این اشعار مزبور از اوراق بوسیده قدیم از دست سید نجیب اشرف ندوی بدست محمود شیرانی رسیده است و ما آنرا بعینه زیر تحریر میآریم :

وقت سحر وقت مناجات هے   خیز در آن وقت که برکات هے
نفس مبادا اگر بگوید ترا   خسپ چه خیزی که ابهی رات هے
با دم خود همدم هشیار باش   صحبت اغیار بوری بات هے
با تن تنها چه روی زین زمین   نیک عمل کن که وهی سات هے
پند شکر گنج بدل جان شنو   ضائع مکن عمر که هیئهات هے[2]

---

۱ طالب هاشمی : شیخ الشیوخ عالم حضرت بابا فرید الدین گنج شکر (ایضاً) ص ۱۰۱

۲ طالب هاشمی : شیخ الشیوخ عالم حضرت بابا فرید گنج شکر (ایضاً) ص ۱۰۳

روشن است که اشعار مزبور هیچ وقت خالصاً فارسی نیست بلکه فارسی هندی آمیز است. بعد از بابا فرید. همین روشن را امیر خسرو دهلوی هم اختیار کرده مقبول عام گردید لذا بانی تحول اینقبیل شعر فارسی بابا فرید گنج شکر است.

۴ ج. وجود شعر پنجابی تحت تاثیر شعر فارسی

حقیقت اینست که بابا فرید گنج شکر اصلاً محیط خود را بنظر عمیق مطالعه کرده بود. لذا چشم دور بینش دریافت که اگر علاوه بر زبان فارسی در زبان محلی یعنی بزبان پنجابی تبلیغ اسلام کرده شود. برای پنجابیان آسانتر و موثر تر خواهد گردید و اینبود که او افکار عارفانهٔ خود را بجای فارسی اولین بار بزبان پنجابی ابراز نمود و همین است که او از حیث نخستین سخنور شعر پنجابی یاد کرده میشود.

شرح دادیم که زبان پنجابی زیر اثر فارسی بوجود آمد لذا همینطور شعر پنجابی هم تحت تاثیر شعر فارسی وجود یافت.

موضوعات شعر پنجابی باستان که بدست آمده است از بابا فرید گنج شکر و دارای همان موضوعات تصوف و عرفان است که در آن زمان در شعر فارسی وجود میداشت. مثلاً اشعار مزبور از بابا فرید گنج شکر ملاحظه شود:

کالے میںڈھے کپڑے کالا میںڈھا ویس
گناهین بھریا مین پھراں تے لوک کہن درویش
اٹھ فریدا وضو ساج صبح نماز گذار
جو سر سائین نہ لوے سو سر کپ اتار[1]

روشن است که در اشعار مزبور بسیاری الفاظ خالصاً از فارسی است مثل گناه. درویش سر و گذار و ازین گذشته در آن خطی که اشعار نوشته شده خط فارسی است. علاوه باینهمه عجز و انکساری در حضور خداوندی و تبلیغ نماز گزاردن تمام آن از افکار عرفان موروثی فارسی است.

خلاصه اگر ما اینقبیل اشعار بابا فرید و اشعار آن همه سخنوران شعر پنجابی که بعد ازو بوجود آمدند. مطالعه کنیم میبینیم که چه از لحاظ کلمات و چه از روی فکر و فرهنگ بشدت تمام زیر اثر شعر فارسی وجود یافته است. مثلاً اگر شعر پنجابی از سخنوران مابعد مخصوصاً شعر وارث شاه لاهوری را مطالعه کنیم میبینیم که آن شعر پنجابی هم تحت تاثیر شعر فارسی بوجود آمده است.

---

۱ عبدالغفور قریشی: پنجابی زبان دا ادب تے تاریخ (ایضاً) ص ۴۹

۵. عصر خلجیان و تحول شعر فارسی در شبه قاره

بعد از سلطنت غوریان یعنی در عصر سلاطین دهلی. حدود سلطنت ایشان در غرب هند از مرزهای افغانستان و ایران و در شرق هند تا به بنگاله یعنی تا بآخرین نقاط پاکستان شرق گسترده شده بود و در آن عصر دهلی که از حیث پایتخت مملکت این کشور بوده بدینجهت بزرگترین مرکز شعر و ادب فارسی در دهلی استقرار یافت و علاوه برین در ایالت سند. ملتان و اچه و در بنگاله لکهنوتی هم از حیث مراکز شعر و ادب فارسی استحکام یافت.

موضوع این رساله تنها متعلق به شعر فارسی در لاهور است. لذا لازم نیست که راجع به دیگر مراکز شعر فارسی در هند مثل دهلی و سند و ملتان و اچه و لکهنوتی را چیزی بگویم. البته طبق مرور ایام و گردش زمان آن سبک شعر فارسی که در هند تحولات مینمود. اشاره میکنیم.

بعد از عصر غزنویان دهلی از حیث بزرگترین مرکز شعر و ادب فارسی بشمار میرفت. لذا در آنجا بسیاری سخنوران فارسی از هندی نژاد ظهور کردند و حافظ محمود شیرانی میفرماید[1] که در زمان سلطان ایلتتمش نخستین شاعر معروف تاج الدین سنگ ریزه است که خودش بر نظم و نثر و مولد و منشاء خود اینگونه افتخار میکند:

مولد و منشا ببین در خاک هندوستان مرا
نظم و نثرم بین که با آب خراسان آمده است[2]

روشن است که تا آن مدت سبک شعر فارسی در هند اصلاً 'سبک خراسانی و عراق' بوده. البته فوراً بعد بامتزاج فرهنگ و افکار هندی یک سبک نوی بوجود آمد که تفصیلش را در بیان میآریم.

در حقیقت آن شعرای هند که خود شان هندی نژاد بودند. فکر شان در شعر هم تاثیر کرد. لذا کلمات هندی یا اسماء اشیای هند در شعر فارسی

---

۱ 'تاج الدین سنگ ریزه جو ایلتتمش ۶۳۳ھ اور اس کے بعد اسباط کا مداح هی. دهلی کا پهلا ثمر نورس هے'

حافظ محمود شیرانی: پنجاب مین اردو (ایضاً) ص ۸۰

۲ ایضاً ص ۸۰

ایشان هم امتزاج یافت. مثلاً بیت زیر از تاج‌الدین ریزه. ملاحظه شود :

خیز از می قدیم مرا سیر کن برطل
بگذر ازین حدیث که یک سیر و یک من است[1]

پیداست که در مصرع ثانی سیر و من خالصاً الفاظ هندیست و این سیر و من از پیمانه های وزن محلی است که امروز هم در تمام این شبه قاره بکار برده میشود.

۵ الف. تاثیر زبان هندی در شعر فارسی

سخنور بزرگ حضرت امیر خسرو دهلوی المعروف به طوطی‌هند از حیث بهترین سخنور بلکه نماینده شعر فارسی هند در عصر سلاطین دهلی بشمار میرود. اصلاً همین سخنور بزرگ است که فرهنگ و افکار و کلمات هندی زبان را در شعر فارسی آورده است. لذا لازم است اگر راجع به سبک او چیزی بگوییم تا روشن شود که فرهنگ و افکار و کلمات هندی. در شعر فارسی چگونه تاثیر کرده ورود و وجود یافت.

۵ ب. محیط اجتماعی امیر خسرو دهلوی

این شاعر بزرگ اصلاً و نسلاً ترک بود و پدرش در شهر کش در ترکستان زندگی میکرد. آخرا در عصر سلاطین دهلی از سختیهای مغول راه فرار جسته بهند آمد و بقول دکتر وحید مرزا[2] در پتیالی سکنی گزید و در همین شهر پتیالی المعروف مومن پور[3] یا مومن آباد درسال شش صد و پنجاه و یک (۶۵۱ھ)[4] امیر خسرو پا بجهان گذاشت. در عالم شباب بدهلی رفت و بحلقهٔ ارادت عارف بزرگ المعروف به شیخ نظام الدین اولیا درآمده و خود را درسلوک طریقت و ریاضت و درویشی پرداخت و طبعاً که ذوق سلیم میداشت شعر خوب میگفت و برای اینکه محیط اجتماعی او کاملاً هندی بود. لذا زبان محلی هندی را خوب یاد گرفت و در آنزمان که زبان دولت سلاطین دهلی فارسی بود بزبان فارسی مهارت تام میداشت و چنانکه ترکی نژاد بود. زبان ترکی راهم فراموش نکرده و عربی را از حیث زبان دینی هم یاد گرفته بود. خلاصه. این شاعر بزرگ در هر چهار زبان مزبور شعر گفته ولی زبانی که درآن مهارت تام میداشت فارسی است و درآن بیشتر و بهتر شعر سروده و آن محیطی که در آن

---

۱ حافظ محمود شیرانی : پنجاب مین اردو (ایضاً) ص ۸۰

2 Dr. Wahid Mirza: *The Life and Works of Amir Khusrau*, Calcutta, Babtist Mission Press, 1935, p. 13 (notes).

3 ibid p. 13.

4 ibid p. 13.

زندگی میکرد عصر سلاطین دهلی بود و سلاطین دهلی یک سلطنت مطلق‌العنان میداشتند لذا نایل شدند که سر پرستی شعر و ادب هم بکنند و علاوه برین در آنزمان روابط فرهنگی و ادبی بین این شبه قاره و ایران بدستور مانده و هیچ وقت منقطع نگردیده بود. لذا زبان فارسی بطور کلی ورود میکرد. نتیجه این شد که شعر فارسی درین شبه قاره پیشرفت کرد.

امیر خسرو دهلوی از سبک شعر شعرای نا حی ایران مثل سنائی و خاقانی و نظامی و سعدی متاثر گردید مخصوصاً در غزل. پیروی سبک استاد سعدی شیرازی را اختیار نمود. چنانکه خودش میفرماید که :

جلد سخنم دارد شیرازهٔ شیرازی[1]

اگر چه محیط اجتماعی امیر خسرو هندی بود ولی در آن زمان افکار و شعار اسلامی در تمام این شبه قاره غلبه کرده بود چنانکه در مدح آثار ذوالفقار محمد علاءالدین خلجی، میگوید :

خوشا هندوستان و رونق دین	شریعت را کمال عز و تمکین
ز علم با عمل دهلی. بخارا	ز شاهان گشته اسلام آشکارا
زبردستان هندو گشته پامال	فرودستان همه در دادن مال
بدین عزت شده اسلام منصور	بدان خواری سران کفر مقصور
زغزنین تالب دریا درین باب	همه اسلام بینی بر یکی آب[2]

در اشعار مزبور امیر خسرو دهلوی محیط اجتماعی اسلامی که دارای رونق دین و شریعت اسلام با کمال عز و تمکین بوده را آشکار میسازد و در چنان الفاظ روشن محیط آن عصر خلجیان را در بیان آورده است که ما عکس ظهور اسلام را از بخارا تا دهلی و از غزنین تالب دریای بنگاله یعنی در سراسر این شبه قاره بچشم خود نظاره میکنیم.

۵ ج. ترویج مثنوی درین کشور

شرح دادیم که در عصر غزنویان تنها قصیده و رباعی ترویج میداشت و غزل و مثنوی خیلی کم گفته شد. البته در عصر سلاطین دهلی علاوه بر رباعی و قصیده

---

۱ امیر خسرو دهلوی : دوالرانی خضر خان : (تالیف رشید احمد سالم انصاری) علی گڑھ. مطبع انستی تیوت ۱۳۳۱ھ ـ ۱۹۱۷م) ص دیپاچه (س)

۲ امیر خسرو دهلوی : دوالرانی خضر خان ـ (تالیف مولانا رشید احمد انصاری) (ایضاً) ص (متن) ۳۶ـ۳۷

ترویج غزل و مثنوی هم بعمل آمد و چنانکه در مراکز ادبیات ایران سخنوران نامی مثل سعدی و حافظ بوجود آمده بودند در عصر خلجیان درین کشور سخنور بزرگ امیر خسرو دهلوی شهرت داشته بود و در جواب خمسهٔ نظامی گنجوی ۰ خمسه ای نوشت که مشتمل بر عنوانات ذیل است :

۱۰ مطلع الانوار ۲ ۰ شیرین خسرو ۳ ۰ لیلی مجنون

۴۰ آئینهٔ سکندری و ۵ ۰ هشت بهشت

امیر خسرو غیر ازین دیگر مثنویات هم نوشته و معروف از اینها قران السعدین و دولرانی خضر خان است که فکر و فرهنگ این کشور را عکاسی میکند و میتوان گفت که یک (انسائیکلو پیڈیا (Encyclopaedia) دائرةالمعارف از عصر سلاطین دهلی است ۰

همعصران امیر خسرو مثنویات هم نوشته بودند ولی کس بدرجه او نرسیده و غیر مناسب نیست اگر بگوییم که امیر خسرو نخستین سخنور این کشوریست که در مثنوی از لحاظ فنی و فکری تحولاتی پیدا کرده و آنرا به سبک نوین بطور کلی رواج داد ۰

۶ ـ استزاج افکار دو ملت در شعر فارسی این کشور

در عصر غزنویان شعر فارسی در لاهور دارای افکار و فرهنگ موروثی بوده ۰ البته در شعر مسعود سعد سلمان لاهوری کم کم کلمات محلی دیده میشود ولی در عصر سلاطین دهلی نه فقط کلمات هندی امتزاج یافت بلکه فکر و فرهنگ هندی هم در شعر فارسی ورود وجود یافت و بدینجهت شعر فارسی تحولاتی پیدا کرده و در آن یک سبک نوین بامتزاج افکار دو ملت بوجود آمد ۰ و بهترین مثال دارای این سبک نوین ۰ مثنوی امیر خسرو بعنوان 'دوالرانی خضر خان ' است که تفصیلش را در بیان آریم ۰

۶ الف. افکار موروثی

مثنوی امیر خسرو دهلوی بعنوان 'دوالرانی خضر خان' دارای اوصاف سبک خراسانی با متزاج فکر و فرهنگ هندیست ۰ اولا ما افکار موروثی را در بیان میآریم ۰ مثلاً وقتیکه سلطان علاؤالدین خلجی اطلاعی یافت که پسرش خضر خان خلجی در عشق دوالرانی چنان دلباخته است که تحصیل علم را هم ترک کرده سلطان دستور داد که هر دو عاشق و معشوق را از یک دیگر جدا کنند ۰ نتیجه آن احساسات هجر که در دل عاشق مهجور پیدا میشود ۰ امیر خسرو دهلوی از زبان خضر خان در

اشعار ذیل ابراز مینماید ·

مرا در سر ز سودای جوانی خیالی هست ز انگونه که دانی
همه روزم چو مجنون مانده درسوز شبم در قصهٔ لیلی شود روز
شدم گم در بیابانی بنا گاه که آنجا خضر اول گم کند راه
من آن خضرم که آب خضر دارم و لیکن آب خوش خورد نیارم[1]

پیداست که این افکار موروثی است که دارای تشبیهات و تلمیحات فرهنگ اسلامی مثل لیلی و مجنون و خضر و آب خضر است · علاوه برین اشعار مزبور که از زبان عاشق خلجی گفته شد · از لحاظ فکر و فن شعر دارای صفات سبک خراسانی است ·

امیر خسرو رومان این دو عاشق و معشوق را وقتیکه ایشان در طفل عشق بازی مجازی میکردند در بیان آرد و نه تنها رمز عشقبازی را شرح میدهد بلکه احساسات کنونی را باینخوبی در نظم آورده است · گوئی تابلوی سنیما است که بر آن تمام حرکات و سکنات ایشان را بچشم خود میبینم بلکه حس میکنیم و لذت میبریم چنانکه میگوید که :

ببازی بود شاه عشقی که یکدم نبودندی جدا دربازی از هم
نبد چون عشق در بازی حجازی شد آن بازی در آخر عشقبازی
چو طفلانی که با هم لعب سازند بهم گه طاق گاهی جفت بازند
نهانی باختندی آن دو مشتاق ز طاق ابروان هم جفت هم طاق
بهر بازیگهی چون خورد سالان دویدی خورد شیری با غزالان
شدی هر سو که آن خورشید پایه صنم رفتی بدنبالش چو سایه[2]

چنانکه گفتیم که اوصاف سبک خراسانی مشتمل بر الفاظ پر شکوه و تشبیهات و استعارات شیوا و روشن میباشد در اشعار مزبور موجود است · البته امیر خسرو غیر از افکار موروثی چیزیکه نو آورده افکار هندیست و اکنون شرح میدهیم که آن چگونه در شعرش ورود یافت ·

۶ ب. آمیزش فارسی و هندی

اگر مثنویات امیر خسرو و خصوصاً قران السعدین و دوالرانی خضر خان را بدقت مطالعه کنیم میبینیم که این شاعر بزرگ نه تنها یک عارف بزرگ و مبلغ افکار اسلامی

---

۱ امیر خسرو دهلوی : دوالرانی خضر خان (ایضاً) متن ص ۳۰

۲ دوالرانی خضر خان (ایضاً ص (متن) ۹۳

بنظر میآید بلکه مثل فردوسی در دل خود یک جذبه احیای وطن را هم میداشت و چنانکه فردوسی نعره زد که :

بسی رنج بردم درین سال سی   عجم زنده کردم بدین پارسی[1]

امیر خسرو هم خواست که نه تنها زبان هندی را ترویج کند بلکه افکار و فرهنگ هندی را هم در شعر فارسی آمیخته یک سبک نوی پیدا کند و او در مقابل زبان پارسی . زبان هندی را هیچ وقت کمتر نشمرده چنانکه خودش میفرماید که :

غلط کردم گر از دانش زنی دم   نه لفظ هندی ایست از پارسی کم[2]

و اهمیت زبان هندی از حیث افکار و معانی این طور شرح میدهد :

وگر پرسی نیایش از معانی   در آن نیز از دگر ها کم ندانی
اگر از صدق وانصافت دهم شرح   حد هندی کنی گفتار من جرح
در آریم بسو گندی زبانی   که داند باورم داری و یانی[3]

و میگوید که :

عیانست که امیر خسرو نه تنها بر زبان هندی مفتخرست بلکه بر شعر هندی هم نازان است و یک شاعر هند را بنام طوطی هند بخطاب کرده افتخار میگیرد .

کسی کز گنگ هندوستان بود دور   زنیل و دجله لافد هست معذور
چو در چین دید بلبل بوستان را   چه دانی طوطی هندوستان را[4]

۶ ج. ورود کلمات هندی در شعر فارسی

اصلاً در عصر سلاطین دهلی محیط سخنوران فارسی کاملاً هندی بوده . لذا آن محیط هندی و زبان هندی هم در شعر فارسی تاثیر کرد نتیجه این شد که بسیاری از کلمات هندی در شعر فارسی ورود کرده ترویج یافت . و آن محیط هندی امیر خسرو را مجبور ساخت که نامهای چیزها و مردمان و نقاط هند را هم در بیان آورد . مثلاً آبهای معروف هند یعنی گنگ و جمنا و ملبوسات هندی مثل دیو گری و میوهٔ هندی مثل آم (انبه) و نام گلهای هندی مثل کیوره . رای چمبا و سیو تی . علاوه برین گلها وحسینان هند را هم بر گلها و حسینان عالم ترجیح میدهد و اصلاً مقصودش انکار و فرهنگ و کلمات هندی را زنده کردن است .

---

۱ شاهنامه فردوسی ص ———
۲ دوالرانی خضر خان (ایضاً) ص ۴۱
۳ ایضاً ص ۴۲
۴ ایضاً ص ۴۳

مثلاً در وصف گل کوزه و گل صد برگ که از گلهای معروف هند بوده مینویسد که

ز گلهای تر هندوستان هم   شده سر گشته با دو بوستان هم
بتری آب را در کوزه کرده   لطافت آب از و دریوزه کرده
گل صد برگ را خوبی زحد بیش   نموده صد ورق دیباچهٔ خویش[1]

راجع به دونه و کرنه که خالصاً گلهای هندی نژاد است میگوید که :

دگر دونه که آن ریحان هند ست   ز تری بوش در خور دلپسندست
دگر کرنه که چون زوجست بوی   معطر گردد از یک خانه کوی
بسوده مشک و بوش نام کرده   ز بو از بهر دلها وام کرده[2]

و معتقد است گلهای هندی نژاد اگر چه نامها خوب ندارد ولی از لحاظ اوصاف گونا گون بهتر از گلهای روم و شام است . چنانکه میفرماید که :

چه بینی ارغوان و لاله خندان   که رنگی هست و بوی نیست چندان
گل ما را بهندی نام زشت است   وگر نه هر گلی باغ بهشت است
گر این گل خاستی در روم یا شام   که بودی پارسی یا تازیش نام
شدی معلوم تا مرغان آن بوم   چه‌سان غلغل زدندی در ری و روم[3]

۶ د. افکار هندی همین سبیل امیر خسرو میخواست که افکار و فرهنگ هندی را هم احیاء کند مثلاً در وصف کیوره که عطری معروف هند است میگوید که

بخوبی کیورهٔ چادر لحافش   سنان نقره وز مینا غلافش
زبویش حله خوبان معطر   دو ساله خشک بویش همچنان تر
هر آن جامه که از وی بو گرفته   دریده جامه وبویش نرفته[4]

روشن است که امیر خسرو در اشعار مزبور نه تنها کلمات هندی را بکار برده بلکه افکار و فرهنگ هندی را هم در شعر فارسی آورده است مثلاً کیوره خالصاً عطر هندیست و بویش خیلی دلپذیر و دیر پا است . علاوه برین

۱ امیر خسرو دهلوی : دوالرانی خضر خان (ایضاً) ص متن ۱۲۹
۲ ایضاً ص ۱۳۲
۳ ایضاً ص ۱۳۲
۴ امیر خسرو :دوالرانی خضر خان (ایضاً) متن ص ۱۳۹

امیر خسرو آن تمام جزئیات را که مشتمل بر فرهنگ و افکار هندیست هم در نظم آورده است مثلاً از بوی کیوره چادر لحاف حله خوبان که معطر است و از تار های نقرئی که غلاف لحافشان دوخته شده چگونگی ملبوسات فن زر دوزی هندیان را هم آشکار میسازد • بر همین سبیل راجع به حسینان هند میگوید که

اگرچه بیشتر هندوستان زاد — بسبزی میزند چون سرو آزاد[1]
ولی بسیار باشد سبزهٔ تر — بلطف از لاله نسرین نکوتر
بس زیبا کنیز سبز فام است — که صد چون سرو آزادش غلام است
نه چون طاؤس بی دنبال زشت اند — که در خوبی چو طاوس بهشت اند
سه گونه رنگ هندستان زمین است — سیاه و سبز و گندم گون همین است
بسبزی نقش بستندش زن و مرد — نگوید کس بهار سرخ یا زرد[2]

پیداست که اینجا امیر خسرو رنگ و زیبایش حسینان هند و رنگهای مرد و زن هندیان را توصیف کرده اینهمه از فرهنگ هندیست •

۶ ه • فرهنگ هندی

وقتیکه امیر خسرو جشن عروسی خضر خان را شرح میدهد در آنجا تمام رسوم عروسی مثل جشن موسیقی و مجالس رقص و سرود را در نظم آورده است • مثلاً ساز و آهنگ هندی را باینخوبی در بیان میآرد •

نوا گر کاسهٔ طنبور حالی — بغایت کاسهٔ پر • لیک خالی
یکی تخم کدو سانده بر دست — کدو خالی و خلقی زان کدو مست
دگر ساز برنخبین نام آن تال — بر انگشت پری رویان قتال[3]

اینجا کدو تال این دو نام ساز موسیقی است که در هند خیلی دلپسند بودی و در وصف رقاصان پری رویان هندی چه خوب میگوید که

پریرویان هندی جادوی ساز — ز لب کرده در دیوانگی باز
لباس دیو گیری شان تنک دام — پری را سایه بگرفته در اندام
بریشم پوش بعضی پر نیان روی — بابریشم درون در رفته چون موی

---

۱ دوالرانی خضر خان ص ۱۳۳

۲ ایضاً ص ۱۳۴

۳ امیر خسرو : دوالرانی : خضر خان ص (متن) ۱۵۷—۱۵۸

گرفته چون پیاله تال در دست نه از می کز سرود خویشتن مست
سرود دلکش از لبهای خوبان شتابان سوی گردون پای کوبان[1]

روشن است که اینجا نامهای سازها و لباسهای رقصان پریرویان هندی مثلاً تال که سازی برنجین است و دیوگیری که یک جامه پرنیان مخصوص مثل کتان برای رقاصان هندیست در نظم آورده است اصلاً این همه جزئیات فرهنگ هندیست که بر ابنیهٔ افکار هندی قرار دارد و حقیقت اینکه امیر خسرو این تمام افکار و فرهنگ هندی را بزبان فارسی باینخوبی نظم کرده است که ایرانیان مثل حافظ او را طوطی هند خطاب داده اند و اینجا دو شعر از محمد اسلم جیراج پوری بمقتضای حال است و راجع به سخنوری امیر خسرو میگوید که

چه طوطی شکر افشانیش مشهور بشیرینی گرو برد از لب حور
ازان مشهور در ایرانیان هست که خسرو طوطی هندوستان است[2]

و حقیقت اینکه امیر خسرو مئی فکر هندی را در جام شعر شیراز آورده است و اسلم جیراج پوری همین فکر را بکمال خوبی در نظم آورده است.

نو آئین شد مراین افسانه ساز مئی هندیست اندر جام شیراز
دوالرانی خضر خان زنده گشتند ز نظم خسروی پاینده گشتند[3]

۶ و. ترویج غزل فارسی درین کشور

امیر خسرو دهلوی در هر صنف نظم مثل قصیده و رباعی و مثنوی شعر گفته و غیر ازآنها غزلسرائی هم خوب کرده است و چنانکه درمثنوی نمایندگی کرده بر همین سبیل در غزلسرائی از حیث بهترین نمایندهٔ غزل در دورهٔ سلاطین دهلی بشمار میرود. چنانکه غزل دارای درد و سوز و گداز است و حس شدید عشق را دارد ازین لحاظ آن تمام کیفیات کنونی که در نهاخانهٔ دل شاعر میباشد بر میآرد و مولانا شبلی نعمانی[4] راجع به غزل خسرو گویا است که غزل خسرو همان خمخانه

---

۱ دوالرانی خضر خان ص ۱۵۸

۲ اسلم جیراج پوری (مولف) : دوالرانی خضر خان (امیر خسرو) ص ۲۱۵

۳ ایضاً متن ص ۳۱۶

۴ امیر خسرو کی غزل گوئی پر تقریظ کرنی هو تو صرف یه کهنا کافی هوگا که وهی خمخانهٔ سعدی کی شراب هے، جو دوباره کهنچکر تیز هو گئی هے، (شبلی نعمانی : شعرالعجم . مطبع فیض عام . علی گڑه ۱۳۲۵ ه ج ۲ : ص ۱۶۹)

سعدی است که بار دیگر تیز تر گردید. و همین شاعر بزرگ که غزل فارسی را در هند هم ترویج داد.

چنانکه گفتیم که محیط سخنوران فارسی آنزمان هندی بود لذا آن همه افکار و فرهنگ هندی در شعر و مخصوصاً فکر هندی در غزل هم تاثیر کرد مثلاً محبوب را به کافر و دل را به بتخانه تشبیهه کردن در شعر فارسی یک فکر نوی بود که از فلسفهٔ هندی آورده شده و اینجا چند بیت از غزل خسرو ملاحظه فرمایید که دارای همین صفات است.

دلم را خرد بشکستی ز هجران قوی بتخانه‌ی را در شکستی[1]

و اینکه

بزلف کافرت دارم دل کافر مزاج خود بزناری بدل کردم همی اسباب دینداری

پیداست که اینجا کلمات مزبور مثل کافر و بتخانه و زنار همه از فرهنگ و افکار هندیست و این سبک شعر در فارسی نه تنها در دهلی ترویج یافته بلکه در تمام مراکز شعر و ادب فارسی در هند مثلاً در شعر فارسی سند و لکهنوتی بنگال هم ورود یافت و آخرا آنوقتیکه در زمان اکبری در چمنزار خزان خوردهٔ لاهور بار دیگر بهار آمد و طوطیان خوش صدا بار دیگر نغمه سرا شدند همین فکر هندی بعد از مدتی در شعر لاهور هم تاثیر کرد.

۷ - عصر لودیان و تاثیر فارسی در زبان هندی

گردش زمانه هیچ سلطنتی برای همیشه بدست کسی نگذاشت و به همین مصداق سلطنت این شبه قاره از دست غزنویان بدست غوریان و بعد بدودمان تغلق و سیدان و سپس بدست لودیان درآمد. و لودیان آخرین سلالهٔ سلاطین دهلی هستند.

بقول تاریخ فرشته[2] اولین سلطان دودمان لودیان سلطان بهلول لودی در هفتدهم ماه ربیع‌الاول سنه خمس و خمسین و ثمانمایة (۸۵۵) هجری بامر پادشاهی مشغول گشت و بعد ازان که بهلول لودی در سال هشت صد و نود و چهار (۸۹۴) هجری این جهان فانی را پدرود گفت. پسرش سکندر

---

۱ امیر خسرو: کلیات عناصر دواوین خسرو (تالیف محمد حامد علی خان حامد) کانپور، مطبع نامی. نولکشور در آخر کتاب سج ۱۳۲۴ھ ۱۹۱۶م) ص ۳۲۶—۳۲۷

۲ محمد قاسم بن هندو شاه استر آبادی المعروف فرشته: تاریخ فرشته سال چاپ ۱۸۳۲م بمبئی ج ۱: ص ۳۱۶—۳۲۹—۳۵۳

بن بهلول لودی سریر آرای سلطنت شد. و مدت سکندر بن بهلول لودی تا سال نو صد و بست و سه (۹۲۳) هجری بوده است و آخرین سلطان این دودمان ابراهیم بن سکندر لودی در معرکه پانی پت بقتل رسید و آخرا در سال نو صد و سی و دو (۹۳۲) هجری سلطنت دهلی و آگره بخاندان صاحبقران یعنی بدست فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر شاه که از دودمان صاحبقران امیر تیمور گورگان بود . درآمد .

اگر ما تواریخ ادبیات عصر لودیان را بدقت مطالعه کنیم میبینیم . چنانکه در دورهٔ سلاطین دهلی زبان هندی در زبان فارسی تاثیر کرد و بسیاری از کلمات و فکر هندی در زبان فارسی امتزاج یافته بود بر عکس آن . در دورهٔ لودیان . زبان فارسی در زبان هندی هم تاثیر کرد و تفصیلش را مجملاً در بیان میآریم .

حقیقت اینست که سلاطین لودیان فقط سه تا بود اولین از آنها بهلول لودی برای استحکام سلطنت مشغول مانده و آخرین از آنها ابراهیم لودی برای تحفظ سلطنت بر سر پیکار بوده اگر چه ایشان هم مثل سلاطین پیشین هند یک خذبه ترویج شعر و ادب میداشتند ولی مهلتی نیافتند که آن جذبهٔ موروثی را ادامه دارند . البته عصر سکندر لودی پر امن بوده و او این جذبه را بعمل آوردن موفق شد .

ے الف. سکندر لودی و ترویج فارسی بین هندیان

سکندر لودی خودش صاحب علم و سخن بوده بزبان فارسی مخصوصاً با شعر و ادب فارسی خیلی دلبستگی میداشت چنانکه ملا عبدالقادر بدایونی در منتخب التواریخ اظهار داشته است :

> سلطان سکندر با شاعران نشست و برخاست بسیار داشت و خود هم صاحب طبع بود و گاه گاهی نظمی به تخلص گلرخ بآن روش قدیم هندوستانیان میگفت و صحبت او به شیخ جمالی ازین رهگذر خوش برآمده بود و این چند بیت از نتائج طبع سلطان است که از غایت تقلید بصنعت گفته ؛.

سروی که سمن پیرهن و گل بدنش — روهی هست مجسم که درآن پیرهنش
مشک ختنی چیست که صد مملکت چین — در حلقهٔ آن زلف شکن در شکنش
گلرخ چه کند جوهر دندان ترا وصف — هم چو در سیراب سخن در دهنش
در سوزن مژگان بکشم رشتهٔ جان را — تا چاک بدوزم که در ان پیرهنش[1]

---

۱ عبدالقادر بدایونی : منتخب التواریخ بتصحیح کپتان ولیم ناسویس . چاپ کالج پریس کلکته ۱۸۶۵م ج ۱ ص ۳۲۳

عیانست که سکندر لودی نه تنها به شعر و سخن دلبستگی میداشت بلکه اشعار مزبور وی طبع سخنوریش را هم نمامی میکند ۰

غیر ازین سکندر لودی یک فرمانروای عادل و رفیق و شفیق بخلق بوده و بقول صاحب مفتاح التواریخ

'در عهد او (سکندر لودی) خلق آسوده و نام ظلم و تعدی نمانده و در ممالک وی رواج اسلام بغایتی رسید '[1]

لذا این سلطان هند باینهمه صفات لازماً دلهای هندیان را مایل بخود گردانیده باشد و چنانکه به شعر و ادب فارسی دلبستگی کمال میداشت نتیجهٔ در دلهای هندیان هم یک تشویق تحصیل زبان فارسی را پیدا کرد و فارسی را زبان عموم ساخت و درین باره فرشته مینویسد که

'و کافران بخواندن و نوشتن خط فارسی که تا آن زمان درمیان ایشان معمول نبود ۰ پرداختند'[2]

روشن است که در زمان سکندر لودی تشویق و ترویج زبان فارسی بین هندوان آغاز کرده بود ۰

ء ب. تاثیر فارسی در زبان هندی

چنانکه امیر خسرو از حیث شاعر کلمات و فرهنگ هندی را در شعر فارسی آورده شعر فارسی را در هند ترویج داد ۰ همین طور سکندر لودی از حیث فرمانروای هند خدمت شعر و ادب فارسی هم کرده است ۰ البته انداز فکرش راهی دیگر جسته ۰ یعنی سعی نمود چنانکه زبان هندی در زبان فارسی تاثیر کرد ۰ بر ضد آن باید زبان فارسی هم در زبان هندی تاثیر کند تا ترویج زبان فارسی در هند بیش از پیش شود ۰ و این کار مهم تا نمدت ممکن نبود که زبان فارسی از حلقه های درباری و ادبی استخراج کرده زبان عموم گردد ۰ لذا سکندر لودی زبان فارسی را نه تنها از حیث زبان درباری و ادبی اهمیتی داد بلکه بین عموم ترویج داد ۰

بنا برین بدون تردید میتوان گفت که سکندر لودی نخستین پادشاه هند است که هندوان را مایل بزبان فارسی گردانیده در دلهای ایشان تشویق تحصیل زبان فارسی پیدا کرد ۰

---

۱ تصنیف سر طامس ولیم بیل : مفتاح التواریخ ۰ چاپ مطبع نولکشور ۱۲۱۸—م ص ۱۴۰

۲ تصنیف محمد قاسم بن هندو شاه استر آبادی المعروف فرشته : تاریخ فرشته (ایضاً) ج ۱ ص ۳۴۴

نتیجه این شد که زبان فارسی ۰ در زمان سکندر لودی نه تنها زبان عموم شد بلکه خود هندوان برای تحصیل و ترویج این زبان شیرین چنان مستعدی نمودند که نه تنها تحصیل کردند بلکه تدریس هم میکردند و بعضی از آنها شعر هم میگفتند ۰ و درین مورد این بیان بدایونی دلیل کافیست :

"یکی از شعرای عهد سلطان سکندر ۰ برهمن بود ۰ میگویند که باوجود کفر کتب علم رسمی را درس میگفت و این مطلع ازوست که در زمین مسعود بیگ گفته ۰ بیت

دل خون نشدی چشم تو خنجر نشدی گر
ره گم نشدی زلف تو ابتر نشدی گر[1]

بیت مزبور روشن میسازد که زبان فارسی بین هندوان چنان تاثیر کرده که ایشان نه تنها بزبان فارسی دلبستگی داشتند بلکه طبع موزون خود را در شعر فارسی هم بکار بردند بلکه میتوان گفت که فکر خود را عینا در فکر موروثی شعر فارسی در آوردند ۰

۷ ج. امتزاج کلمات فارسی دران

گفتیم که در زمان سکندر لودی ۰ فارسی زبان عموم شده بود ۰ لذا علاوه بر مسلمانان ۰ هندوان هم تحصیل و ترویج فارسی را بر خود لازم دانستند و زیرا که زبان فرمانروایان هند فارسی بوده بدینجهت حرف زدن در فارسی را افتخار میگرفتند و زبان فارسی بین هندوان چنان اثر پزیر شد که در زبان محلی شان یعنی در زبان هندی هم تاثیر کرد ۰

آخر این فکرشان مورد آمیزش زبان فارسی در زبان هندی گردید و بسیاری از الفاظ فارسی در زبان هندی آمیخته صورت هندی گرفت بعضی از آنها آقای محمد عبدالغنی هم در بیان آورده است مثل اینکه

فارسی	هندی
فرمان	پهرمان
پیغام	پگام
خدا	کهدا
خبر	کهبر

---

۱ منتخب التواریخ ۰ (ایضاً) ج ۱ ص ۳۲۳

ے د. ایجاد زبان اردو تحت تاثیر زبان فارسی

اگر نگاهی بتاریخ ادبیات پاک و هند نموده شده باین نتیجه میرسیم که بعد از ورود محمد بن قاسم در سند زبان عربی ترویج مییافت ولی بموجب اینکه هیچ سلطنتی از تازیان درین کشور استقامت نداشت نتیجه این شد که زبان عربی از آن به بعد پیشرفت نتوانست کرد. البته بعد از ظهور اسلام آن زبانیکه مرتبا ترویج یافته زبان فارسی است که از سر زمین ایران استخراج کرده اولین بار است که در عصر غزنویان درین کشور ورود یافته و پیشرفت کرده است و بعد از غزنویان تمام سلاطین این شبه قاره مثل غوریان و تغلقان و خلجیان و لودیان و تیموریان زبان فارسی را ترویج دادند و باینصورت زبان فارسی تقریباً هزار و دویست سال دست کم در مدت هزار و صد سال درین شبه قاره ترویج یافته است.

البته میتوان گفت که در عصر غزنویان زبان فارسی در نقاط شمال مغرب این شبه قاره که در عصر حاضر صورتی نقشهٔ پاکستان غربی گرفته است ترویج میداشت ولی بعد از غزنویان در عصر غوریان زبان فارسی چنانکه شرح داده شد تا آخرین نقاط شبه قاره پاک و هند و بموجب نقشه جهان امروز میتوان گفت که تا نقاط پاکستان شرقی حاضر گسترش یافته بود و در عصر لودیان این زبان شیرین چنان بشدت ترویج یافته که تا نقاط دور دست این کشور زبان تکلمی شده بود.

اگرچه علاوه بر زبان فارسی دیگر زبانهای کشور اسلامی مثل افغانی و ترکی و عربی هم در آن مدت کم کم بکار برده میشد ولی حقیقت اینکه هیچ زبان از آنها نه در هیچ جای و نه در هیچ عصری آن صورتی گرفته بود که زبان فارسی یعنی تنها زبان فارسی است که بیش از هزار و صد سال در صورت زبان تکلمی درین شبه قاره ترویج مییافته است.

البته دوشادوش زبان فارسی یک زبان نوی هم بوجود آمد و حقیقت اینست بسیاری از لشکریان که از افغانان و ایرانیان بودند بزبان فارسی حرف میزدند و بعضی از آنها که ترک نژاد بودند بزبان ترکی مقصود خود را اظهار میداشتند و بسیاری از آنها که هندی نژاد بودند بزبان هندی حروف میزدند و بموجب اینکه زبان عربی زبان دینی مسلمانان بوده است کلمات عربی هم بکار میبردند. نتیجه این شد که بامتزاج کلمات عربی و ترکی و فارسی و هندی و دیگر زبانهای محلی این شبه قاره یک زبان نوین بین لشکریان بوجود آمد و برای اینکه این زبان نوین بین لشکریان یعنی در اردوی این کشور وجود یافت بعنوان

'اردو' موسوم گردید ·

البته نباید فراموش کرد که در مقابل همه زبانهای مزبور · زبانیکه در آن بشدت تاثیر کرد زبان فارسی است و اگر حدس میتوان زد روشن میشود که در زبان اردو شصت در صد اصلاً کلمات فارسی است و درین معنی میتوان گفت که اگر کالبد زبان اردو بامتزاج زبانهای محلی شبه قاره پاک و هند استخوان بندی یافته است ولی گوشت و پوست و روان آن حتماً فارسی است و لباسهای رنگا رنگ بر آن از کلمات سانسکرت و عربی و ترکی است · لذا اگر گوشت و پوست و روان آن را از بین ببریم لازماً زبان اردو مثل کالبد بیجان بماند ·

پیداست که ایجاد زبان اردو تحت تاثیر زبان فارسی بعمل آمد ·

۷ هـ. شعر فارسی از عصر خلجیان تا لودیان در لاهور

بعد از غوریان عصر خلجیان[1] از سال ۶۸۹ هجری تا ۷۲۰ هجری استقامت یافت و سپس دولت دودمان تغلقان درحدود سال ۷۲۰ هجری تا ۸۱۵ هجری ادامه داشت و ازان به بعد دودمان سیدان از سال ۸۱۷ هجری تا ۸۴۹ هجری فرمانروائی کردند و آخرا سلطنت هند در سال ۸۵۵ هجری بدست لودیان افتاد ولی قرنی نگذشت که سلاله‌ٔ لودیان از دست تیموریان شکسته اولین بار در سال ۹۳۲ هجری بدست نخستین تاجدار تیموریان ظهیرالدین محمد بابر رسید و چنانکه شرح داده شد که از عصر غوریان تا پیش از ظهور تیموریان پائیتخت شاهنشاهان مزبور مستقلاً دهلی بوده است و شعر فارسی از مرکز لاهور انتقال کرده در نقاط دور دست شبه قارهٔ پاک و هند گسترش یافت لذا شعر فارسی از سرپرستی شاهنشاهان مزبور محروم ماند و نتیجه این شد که در چمنزار شعر فارسی لاهور خزان آمد ·

بعد از عصر غزنویان مستند ترین تاریخ و تذکره که در عصر غوریان نوشته شد تاریخ طبقات ناصری و تذکره عوفی لباب‌الالباب است و طبق شواهد تاریخی از کتابهای مزبور معلوم شد که دو تا سخنور معروف سراج منهاج لاهوری و عمر اسحاق لاهوری از خطه لاهور اند و شرح حال شان کرده شد ·

بر همین سبیل اگر مطالعه تاریخ و تذکره‌های مستند از عصر خلجیان تا لودیان کرده شود از تاریخها تاریخ فیروز شاهی و مبارک شاهی بدست ما است و از

---

[1] LANE POOLE—The Muhammadan Dynasties, op. cit. p. 299-300

تذکره ها[1] تذکره محمد جابر مونس‌الاحرار (س ت ۱۳۷۳ﻫ) و تذکرة‌الشعرای دولت شاه سمرقندی (س ت ۸۹۲ﻫ) و مجالس النفایس میر علی شیر نوائی (س ت ۸۹۶ﻫ) و لطایف نامه فخری ابن امیری (س ت ۹۲۷ﻫ) بدست آمده است و میبینیم که در تواریخ و تذکره‌های مزبور از عصر خلجیان تا عصر لودیان ذکر هیچ سخنور فارسی از لاهور نیامده است و نه در تواریخ ما بعد مثل منتخب التواریخ ۰ تاریخ فرشته ذکر شده است۰ و نه در تذکره‌های[2] ما بعد مثل تحفه سامی (س ت ۹۵۷ﻫ) و هفت اقلیم (س ت ۱۰۰۲ﻫ) کلمات الشعراء (س ت ۱۰۹۳ﻫ) سفینهٔ خوشگو (س ت ۱۱۶۱ﻫ) و تذکره حسینی دوست سنبلی (س ت ۱۱۶۲ﻫ) و صبح گلشن علی حسن خان (س ت ۱۲۹۵ﻫ)[3] و بزم مملوکیه صباح‌الدین[4] (س ت ۱۳۷۳ﻫ) و مآثر لاهور هاشمی فرید آبادی[5] (س ت ۱۳۷٦ﻫ) در هیچ جای ذکر سخنوران لاهور بجز این دو سخنور مزبور هم در بیان آورده نشده است۰

اگر شواهد مزبور را بنظر تاریخ دیده شود میبینیم که از عصر غوریان تا لودیان حمله های مغول پی به پی بعمل میآید مثلاً بعد از عصر سخنوران مزبور سراج منهاج لاهوری (پدر صاحب طبقات ناصری) و عمر بن اسحاق لاهوری (ت و تقریباً ٦۱۷ﻫ) شهر لاهور بدست کفار مغول در سال ٦۳۹ هجری در زمان معزالدین بهرام شاه تباه و برباد شده بود و صاحب طبقات ناصری این حادثه را باینصورت در بیان آورده است۰

'از حوادثی که در عهد معزالدین افتاد واقعهٔ شهر لوهور بود که لشکر کفار مغل از طرف خراسان و غزنین بپای شهر لوهور آمدند و مدتی جنگ

---

۱ نیاز فتحپوری ۰ مجله نگار پاکستان (تذکرون کا تذکره نمبر) سالنامه ۱۹٦۳م کراچی مئی جون ۱۹٦۳م ص ۳۴۸

۲ ایضاً ص ۳۴۸

۳ علی حسن خان : صبح گلشن ۰ مطبع شاهجهانی بهوپال (س ت ۱۲۹۵ﻫ) سر ورق کتاب ۰

۴ صباح الدین : بزم مملوکیه ۰ مطبوعه معارف اعظم گره ۱۹۵۴م ۱۳۷۳ﻫ (سر ورق کتاب) ۰

۵ هاشمی فریدآبادی : مآثر لاهور۰ اداره ثقافت اسلامیه ۰ کلب روڈ لاهور مقدمه ص ۷ ۰

کردند .... روز دو شنبه شانزدهم ماه جمادی الاخری سنه تسع و ثلثین و ستمائه" (۶۳۹ھ) کفار مغل بران شهر دست یافتند و مسلمانان را شهید کردند و اتباع ایشان را اسیر کردند»[1]

شهر لاهور بار دیگر در عصر تغلقان در زمان سلطان محمود شاه بن محمد شاه بمناسبت حمله تیمور (۸۰۱ھ) تاخت و تاراج گردید چنانکه عبدالباقی نهاوندی مینویسد که :

«در ماه صفر سنه احدی و ثمانمایه" (۸۰۱ھ) خبر رسید که حضرت صاحب قران زمان امیر تیمور گورگان طلبنه را تاخت نموده بملتان نزول فرمود ..... و چون بلاهور رسیدند شیخا کهوکهر را که سابقا بنا بر عداوت سارنگ خان بخدمت صاحبقران آمده خود را رهبر و دولتخواه مینمود و لاهور را بحیله متصرف بود بلطایف الحیل بدست آمده با عیال و متعلقان اسیر کرده لاهور تاراج و غارت شد»[2]

بعد از عصر لودیان وقتیکه سلطنت دهلی بدست نخستین تاجدار تیموریان یعنی در ۹۳۲ھ در تصرف ظهیرالدین محمد بابر در آمد پیش از آن شهر لاهور هم در تصرفش آمده بود .

طبق شواهد و حقایق مزبور میتوان گفت که هیچ سخنور فارسی در لاهور شهره نتوانست یافت و اگر کسی شهره یافته باشد بموجب تباه کاریهای لاهور و زمانه پر آشوب هیچ آثاری ازو باقی نمانده باشد و فی‌الواقع هیچ آثاری از سخنوران لاهور آن عصر بدست ما نیست . البته تنها این دو سخنور مزبور از حیث نمایندگان آن عصر در چمنزار خزانخورده شعر فارسی در لاهور یاد میتوان کرد و چنانکه شرح داده شد سبک شعر ایشان همان سبک خراسانی و عراقی است .

---

۱ منهاج‌الدین : طبقات ناصری (تالیف ناسولیس . کلکته ۱۸۶۴م) ص۱۹۳—۱۹۵ .

۲ ملا عبدالباقی نهاوندی : مآثر رحیمی (تصنیف هدایت حسین . مطبع بپتن پریس کلکته ۱۳۲۸ھ ۱۹۱۰م) ج ۱ ص ۳۹۳—۳۹۵ .

بخش چهارم

شعر فارسی در لاهور

از

بابر تا اکبر

بخش چهارم

شعر فارسی در لاهور از بابر تا اکبر

۱ . عصر ظهیرالدین بابر و شعر فارسی در لاهور

۹۳۲ه/۱۵۲۶م ـ ۹۳۷ه/۱۵۳۰م

۱ الف . موسس سلطنت تیموریان در پاک و هند

بعد از عصر غزنویان لاهور از حیث پایتخت سلاطین دهلی نمانده ولی در دورهٔ سلاطین دهلی یعنی از عصر غوریان تا لودیان اهمیت لاهور هیچ وقت از حیث مرکز سیاسی کمتر نشده زیرا که برای دفاع حمله های مغول لازم بود که درین ناحیه‌ی لاهور پیش قدمی کرده شود و این پیش قدمی تا زمان آخرین تاجدار دودمان لودیان یعنی تا زمان سلطان ابراهیم لودی ادامه میداشت و بقول تاریخ فرشته[1] فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر بادشاه که پنجمین از دودمان تیموریان یعنی ظهیرالدین محمد بابر بن عمر شیخ بن ابوسعید بن محمد مرزا بن میران شاه بن صاحبقران امیر تیمور گورگان است . آخرین تاجدار دودمان لودیان . سلطان ابراهیم لودی را در معرکه پانی پت بقتل رسانیده درسن نو صد و سی و دو ۹۳۲ هجری در دهلی سلطنت دودمان تیموریان را تاسیس نمود ـ

اگر چه امیر تیمور گورگان هم بر هند لشکر کشید و کامران گردیده بود ولی نتوانست که سلطنت خود را در هند استحکام بدهد و اولین کسی که از دودمانش سلطنت تیموریان را در هند تاسیس نمود همین ظهیرالدین محمد بابر است . لذا بدون تردید میتوان گفت که نه امیر تیمور گورگان بلکه ظهیرالدین محمد بابر نخستین شاهنشاه دودمان تیموریه است که از حیث موسس سلطنت تیموریان یاد کرده شود .

زیرا که ما راجع به شعر فارسی درعصر تیموریان در لاهور دور بدور زیر بحث میآریم عین مناسب است که اینجا یک فهرست سنین و حدود اعصار و شجرهٔ تیموریان هم در ضبط تحریر آورده شود .

---

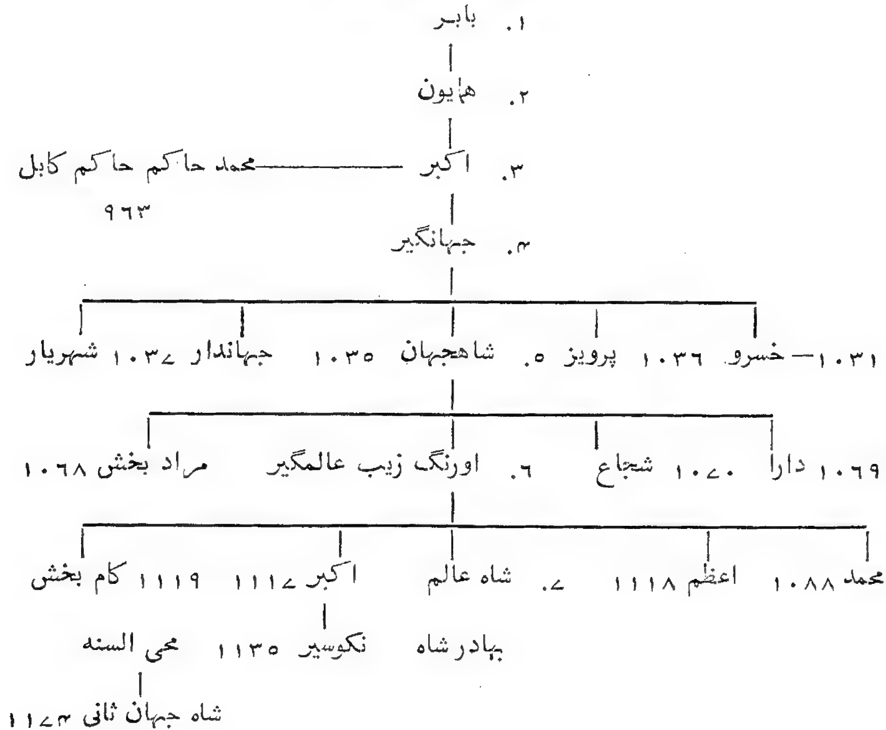
۱ محمد قاسم بن هندو شاه استر آبادی المعروف فرشته : تاریخ فرشته تالیف برگز (Briggs) سال چاپ ۱۸۳۲م بمبئی ص ۳۵۳

١ . فهرست سنین و حدود اعصار و شجره دودمان تیموریان

حدود اعصار

شماره	نام شاهنشاه	سال هجری	سال میلادی	دارالسلطنه
۱.	شاهنشاه ظهیرالدین محمد بابر	٩٣٢	١٥٢٦	دهلی
۲.	شاهنشاه نصیرالدین محمد همایون	٩٣٧	١٥٣٠	دهلی
۳.	شاهنشاه جلال‌الدین محمد اکبر	٩٦٣	١٥٥٦	دهلی و لاهور
۴.	شاهنشاه نورالدین محمد جهانگیر	١٠١٤	١٦٠٥	دهلی و لاهور
۵.	شاهنشاه شهاب الدین محمد شاهجهان	١٠٣٧	١٦٢٨	دهلی و لاهور
۶.	شاهنشاه محی‌الدین اورنگ زیب عالمگیر	١٠٦٩	١٦٥٩	دهلی و لاهور
۷.	شاهنشاه قطب‌الدین شاه عالم بهادر اول	١١١٩	١٧٠٧	دهلی
		١١٢٤	١٧١٢	

شجره دودمان تیموریان



۱ ب. بابر از حیث سخنور فارسی

مؤسس سلطنت تیموریان در هند یعنی ظهیرالدین محمد بابر مثل سلاطین پیشین در هند، نه تنها علم دوست و سخن پرور بوده بلکه خودش طبع سلیم میداشت. زبانش ترکی بود و زبان رسمی و دولتی تآنمدت به سعی سکندر لودی چنانکه در بخش سوم این رساله شرح دادیم فارسی بوده که در تمام شبه قاره پاک و هند ترویج یافته بود و فارسی گویان زبان هندی را هم یاد گرفته بودند اگر چه زبان اردو تحت تاثیر زبان فارسی وجود یافته بود ولی تا آنمدت ترویج نیافته بود بلکه میتوان گفت که هنوز کاملاً تشکیل هم نیافته بلکه بامتزاج الفاظ ترکی و فارسی و هندی صورتی میگرفت و اینقبیل ترویج شعر در هند از زمان امیر خسرو دهلوی و در پنجاب از زمان بابا فرید گنج شکر آغاز کرده بود که آنرا مفصلاً در بخش سوم این رساله زیر بحث آورده بودیم.

اینجا مقصود ما باین حواله اینست که خود ظهیرالدین بابر که طبع سلیم میداشت غیر از اشعار ترکی و فارسی بزبان اردوی مروجه آن زمان هم شعر گفته است و ما بحواله آقای عبدالغنی این شعر ازو زیر تحریر میآریم.

مجهکا نه هوا کچه هوس مانک و موتی
فقرا هلیغه بس بو لغو سید ور پانی و روتی[1]

عیانست که در شعر مزبور فقط هوس و بس خالصاً فارسی است و مجهکا نه هوا و موتی و پانی و روتی هندی است و دیگر کلمات ترکی است.

حق اینست که بابر بزبان فارسی شعر خوب گفته است مثلاً وقتیکه او پانی پت را تسخیر کرده مردمان آنجا را گرفتار کرد. ایشان برایش قومی عجائب بودند. لذا اینقبیل خاطرات خود را که در بیت زیر ابراز نموده گوئی بیساخته گفته است:

پریشان جمعی و جمعی پریشان
گرفتار قومی و قومی عجائب[2]

پیش ازین که ما شعر فارسی در لاهور در عصر بابر زیر بحث آریم لازم است که اول راجع به شعر فارسی بابر چیزی بگوییم تا روشن شود که خود سبک شعر آن شاهنشاه چه بوده که زیر سرپرستی او شعر فارسی پیشرفت کرد.

---

[1] Muhammad Abdul Ghani: *A History of Persian Language and Literature at the Moghal Court* (Babar and Akbar)
The Indian Press of Allahabad, 1929, part I, p. 60.

[2] ibid p. 60.

ر ج. سبک شعر بابر

اگر ما شعر بابر را که بزبان فارسی گفته مطالعه کنیم روشن میشود که او کلام سخنوران بزرگ شعر فارسی مثل رباعی خیام و مثنوی عطار و رومی و غزل حافظ و سعدی را حتماً خوانده باشد بر دلیل اینکه او بعض از اشعار در تتبع سخنوران مزبور نوشته است مثلاً این مطلع معروف از غزل حافظ ملاحظه شود ۰

بحریست بحر عشق که هیچش کناره نیست
آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست[1]

و این شعری از غزل بابر که محمد قاسم فرشته درج کرده است اینجا نقل میکنیم ملاحظه شود که عینا در تتبع غزل حافظ است و در تمام پاک و هند مقبول عام شده است ۰

نو روز و نوبهار و می و دلبری خوش است
بابر بعیش کوش که عالم دوباره نیست[2]

و از لحاظ موضوع روشن است که این فکر می نوشی و خوش باشی در زندگانی همان فکر خیام است که در رباعیات او پیداست مثل اینکه سروده :

بر چهرهٔ گل نسیم نوروز خوش است در صحن چمن، روی دلفروز خوش است
ازدی که گذشت هر چه گوئی خوش نیست خوش باش زدی مگو که امروز خوش است[3]

فی الجمله میتوان گفت که شعر بابر آن محیط بابر را که از دورهٔ صوفیان بوده عکاسی میکند و آن تشبیهات و استعارات پیمانه و می و باده نوشی اصلاً همان اشارات و (Symbols) سیمبول شراب معرفت و می عشق است که در شعر ایران آن دوره از شعر رومی و سعدی تا حافظ و جامی پیداست ۰ لذا باینهمه صفات سبک شعر بابر از سبک عراق است ۰

۱ د. وجود سبک عراقی در ایران

از روی عقیده نقادان معاصر شعر فارسی بر سه سبک قرار دارد اول سبک خراسانی دوم سبک

---

۱ دیوان حافظ تالیف محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی ۰ طهران ۰ ۱۳۲۰ هجری شمسی چاپخانه مجلس ص ۵۰–۵۱

۲ محمد قاسم بن هندو شاه استرآبادی المعروف فرشته : تاریخ فرشته (Edited by Briggs) سال چاپ دسامبر ۱۸۳۲ م بمبئی ج ۱ ص ۳۹۳

۳ خیام رباعیات عمر خیام (تالیف دکتر فرید رخ روزن ۰ برلین ۰ چاپخانه کاویانی، ۱۳۰۳ ش، ص ۱۳ .

عراق سوم سبک هندی مثلاً علی اکبر شهابی رقم طراز است :

'نخستین سبکی که شعرای پارسی گوئی بعد از اسلام در ادبیات و شعر فارسی انتخاب کردند 'سبک خراسانی' است که گاهی بدان 'سبک ترکستانی' نیز گفته میشود . چه آنکه گویندگان این سبک بیشتر از ترکستان و خراسان قدیم . بلخ . بخارا . سمرقند و خوارزم بوده اند . بعد از سبک خراسانی 'سبک عراقی' و بعد از آن 'سبک هندی' نیز در شعر فارسی داخل میشود '.[1]

ما در بخش دوم این رساله صفات 'سبک خراسانی' را مفصلاً در بیان آورده ایم . برای اینکه سبک عراق در همین عصر بابر در شعر فارسی لاهور ورود یافت . مناسب است که اول وجود و صفات 'سبک عراق' را هم شرح کنیم و بعد 'سبک هندی' که در عصر اکبری بپایهٔ تکمیل رسیده در بیان خواهیم آورد .

اصلاً 'سبک عراق' در شعر فارسی ایران تقریباً در قرن ششم هجری یعنی در عصر سلجوقیان وجود یافت و بعد از ترویج و توسیع تقریباً در مدت دویست سال یعنی از کرن ششم تا هشتم هجری بالفاظ دیگر از عصر سلجوقیان تا عصر تیموریان بپایهٔ تکمیل رسید و بانیانٌ 'سبک عراق' مثل جمال‌الدین و کمال الدین اصفهانی و نظامی گنجوی و سعدی و حافظ شیرازی از اصفهان وری و شیراز بودند و این همه شهرهای آن زمان مشتمل بر عراق و ایران میبود ازین لحاظ این سبک نوی بعنوان 'سبک عراق' معروف گردید .

از روی حقایق ما بانیان 'سبک عراق' را بدو گروه مختص میکنیم :

گروه اول : که مشتمل بر سخنوران شهرهای عراق آنزمان مثل جمال الدین و کمال‌الدین اصفهانی و نظامی گنجوی است اصلاً بانیان 'سبک عراق' اند .

گروه دوم : که مشتمل بر سعدی و حافظ شیرازی است و ایشان که از شیراز (فارس) هستند از حیث بانیان 'سبک فارسی' هم معروف اند .

ولی بر دلیل اینکه 'سبک عراق' دارای صفات هر دو گروه 'سبک عراق'

---

۱ شهابی علی اکبر : روابط ادبی ایران و هند . چاپخانه کتابفروش مرکزی . طهران ایران . اسفند یار ماه ۱۳۱٦ . ص ۸۳

و 'سبک فارسی' است میتوان گفت که 'سبک عراق' بامتزاج صفات هر دو گروه مزبور بوجود آمده تشکیل یافت ·

۱ ه. سبک عراقی و صفات آن

صفات 'سبک عراقی' که مختص بدو گروه است و ممیزات که آنرا از 'سبک خراسانی' هم مختص میکند در اینجا شرح میشود ·

صفات سبک عراقی مختص به گروه اول

۱. دقت و لطف معانی و جذابیت در شعر
۲. اظهار جذبات انسانی در شعر
۳. روانی و شیوائی الفاظ و آسانی جمله بندی

صفات سبک عراقی مختص به گروه دوم

۴. بجای قصاید طویل ترویج غزل در شعر
۵. تخیل آرائی در شعر
۶. دخول اصطلاحات عرفانی و تصوف مثل اصطلاحات زیر که بعد از قرن پنجم و ششم هجری در شعر فارسی آغاز کرده است ·

آتش عشق · پیر میکده · می آتشین · پیر پیمانه کش · قدحی می · و پیمانه شکن وغیره ·

۷ - آمیختگی مضامین و افکار شاعرانه با خیالات و عقاید عرفان تصوف

درین مورد ما این غزل حافظ که دارای همه صفات مزبور و بهترین دلیل مشتمل بر صفات 'سبک عراق' است بطور نمونه زیر قلم میآریم · مثلاً افکار شاعرانه با عقاید تصوف و دقت و لطف معانی و اظهار جذبات انسانی و روانی و شیوائی الفاظ و آسانی جمله بندی را که نمایندگی میکند در اشعار زیر غزل حافظ · پیداست ·

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان — که بمژگان شکند قلب همه صف شکنان
مست بگذشت ونظر برمن درویش انداخت — گفت ای چشم و چراغ همه شیرین‌سخنان
تاکی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود — بندهٔ من شو و برخور ز همه سیم تنان[1]

و تخیل آرائی هم ملاحظه شود

کمتر از ذره نه ای پست مشو مهر بورز — تا بخلوتگه خورشید رسی چرخ زنان[2]

---

۱ حافظ (خواجه شمس الدین) · دیوان · (تدوین باهتمام محمد قزوینی و دکتر غنی قاسم) چاپخانه مجلس · تهران ۱۳۲۰ هجری شمسی ص ۲۶۶—۲۶۷
۲ ایضاً ص۲۶۶—۲۶۷

و دخول اصطلاحات عرفانی مثل قدحی می · پیر پیمانه کش و پیمان شکنان هم در شعر حافظ عیانست ·

بر جهان تکیه مکن ورقدحی می داری　　شادی زهره جبینان خور و نازک بدنان
پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد　　گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان[1]

مختصر اینکه 'سبک عراقی' با همین صفات از ایران استخراج کرده بعد از عصر غزنویان در شعر فارسی هند مخصوصاً در عصر امیر خسرو دهلوی ورود کرد و آخرا در عصر ظهیرالدین محمد بابر در شعر فارسی لاهور هم امتزاج یافت ·

۱ و. ورود سبک عراقی در شعر فارسی در لاهور در عصر بابر

اگر ما تاریخ شعر و ادب فارسی هند را مطالعه کنیم روشن میشود که از زمان ظهیرالدین بابر که موسس سلطنت تیموریان بوده تا آخرین تاجدار این دودمان یعنی تا زمان بهادر شاه ظفر مخصوصاً در زمان شاهنشاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه که ذکرش در صفحات آتیه مفصلاً خواهد شد یک جمع غفیر سخنوران فارسی از ترکستان و افغانستان و ایران رو به هند نموده بدربارهای شاهان تیموریان منسلک گردیدند · نتیجه این شد که آن زبان و شعر فارسی که در آغاز سلطنت تیموریان در سائر نقاط شبه قاره پاک و هند ترویج یافته شده بود پیشرفت هم کرد · لذا یک اضافه گرانبها در تمام ادبیات فارسی چه در نثر و چه در نظم بوجود آمد . مخصوصاً شعر فارسی پاک و هند در مقابل شعر ایران یک اضافه‌ی گرانتر بدنیای شعر و ادب فارسی تفویض نمود ·

خانم گرامی الیزبیت اے. رید (Elizabeth A Reed) همین معنی را اینگونه اظهار داشته است :

> 'India now began to Vie with Persian in the production of great historical works, under the Government of Moghal Emperors from Babar downwards.'[2]

یعنی معتقد است که در مقابل ایران درین کشور از عصر بابر تا آخر عصر تیموریان تاریخ نویسی در هند هم زیاد پیشرفت میکرد ·

گفتیم که خود بابر متاثر به شعرا عارفانه رومی و سعدی و حافظ و جامی بنظر میآید لازم بود که سخنوران فارسی گویان که بدربارش منسلک

---

۱ (حافظ خواجه شمس‌الدین) · دیوان · (تدوین باهتمام محمد قزوینی و دکتر غنی‌قاسم) چاپخانه مجلس تهران ۱۳۲۰ هجری شمسی ص ۲۶۶ــ۲۶۷

[2] *Persian Literature Ancient and Modern* by Elizabeth A. Reed. Printed in S. C. Briggs and Company Chicago-1813. P. 334

بودند مثل او هم فلسفه تصوف و عرفان را در شعر فارسی میآوردند. و بابر خودش نه تنها سخنور بوده بلکه سخن گستر و ادب پرور بوده. لذا بسیاری از دانشوران و سخنوران ایران رو به هند نمودند و شعر فارسی در پاک و هند در مقابل شعر ایران زیاد پیشرفت نمود و باعث دلبستگی سخنوران کبیر ایران مثل جامی هم گردید.

در دورهٔ خلجیان و تغلقان حافظ شیرازی که همعصر امیر تیمور گورگان بوده مایل به شعر فارسی در هند گردیده بود بر همین سبیل در عصر ظهیر الدین محمد بابر سخنور معروف ایرانی ملا عبدالرحمن جامی مایل به شعر فارسی هند بنظر میآید.

مثلاً در زمان بابر مولانا جامی به شیخ محمد هندی که ملک التجار بوده و شعر هم میسروده روابط دوستی میداشت و او را از حیث طوطی شکر شکن شمرده در ادبیات زیر باینصورت خطاب کرده است.

طبع گویای من آن طوطی شکر شکن است · که ز خو نابهٔ دل لعل بود منقارش
جامی اشعار دلآویز تو جنسی است نفیس · بود آن حسن ادا لطف معانی تارش
همره قافله هند روان کن که رسد · شرف مهر قبول از ملک التجارش[1]

اصلاً از زمان بابر تا عصر جلال الدین محمد اکبر مرکز شعر و ادب فارسی دهلی و آگره بوده همین است آن چمنزار شعر فارسی لاهور که در دورهٔ غزنویان پر بهار بوده در زمان بابر هم خزانخورده شده بود. لذا بین آن همه سخنوران که منسلک بدربار بابری بودند تنها یک سخنور آتش لاهوری از لاهور بوده چنانکه فهرست اسامی سخنوران فارسی در عصر بابر که از 'تاریخ زبان و ادب فارسی تیموریان هند' از محمد عبدالغنی ماخوذ کرده زیر رقم میآریم عیانست،

'جامی و سهیلی و طفیلی و بیانی و حسینی وفانی و سلیمان شاه وفائی دکنی و قاسمی و آتش لاهوری و مولانا شهابی و میر ابراهیم و بو سعد و بنائی و هاتفی' .[2]

البته میتوان گفت که این ناحیه ی لاهور اگرچه در زمان ظهیر الدین محمد بابر هم از حیث چمنزار شعر خزانخورده مانده ولی از نغمات شعر فارسی گاهی

---

۱ کلیات جامی در مطبع نول کشور لکهنئو در سال ۱۹۳۰ م طبع گردید ص ۳۰۴—۳۰۵

[2] (Muhammad Abdul Ghani) : *A History of Persian Language & Literature at the Court of Moghals*—page 80, part I.

(ملک التجار یعنی شیخ محمد هندی)

کاملاً بینوا نمانده. مثلاً در صورت اسامی شعرای نامبردۀ عصر بابری آتش لاهوری در آن مثل عقدلآلی بنظر میآید.

بدینجهت که آتش لاهوری تا زمان همایون پادشاه میزیسته و شعر سروده است. لذا مناسب است که ذکرش در عصر همایون مفصلاً در بیان آوریم. البته بر دلیل اینکه بین تمام سخنوران فارسی در عصر بابر تنها آتش لاهوری نمایندگی شعر فارسی در لاهور کرده است. لذا سبک شعر آتش لاهوری را اصلاً سبک شعر فارسی عصر بابری در لاهور میتوان یاد کرد و سبک شعر آتش لاهوری دارای همان موضوعات عشق و عرفان است که در زمان بابر بجهت دورۀ صوفیان ترویج میافت. بنابرین میتوان گفت که سبک شعر فارسی در لاهور در عصر بابر سبک عراق و دارای همان موضوعات تصوف و عرفان که منسلک بادبیات عثانی است. میباشد.

۲ ـ عصر نصیرالدین محمد همایون و شعر فارسی در لاهور

۹۳۷ه تا ۹۶۳/۱۵۳۰م تا ۱۵۵۶م

۲ الف. همایون از حیث سخنور فارسی

بعد از زمان امیر خسرو دهلوی در سائر نقاط پاک و هند شعر فارسی در هر صنف نظم چه از قصیده و رباعی و مثنوی. مخصوصاً در غزل چنان ترویج یافته بود که نه تنها سخنوران آنزمان شعر سرودند بلکه فرمانروایان آن عصر هم متاثر شده شعر ها گفته اند مخصوصاً شاهان تیموریان. و نصیر الدین محمد همایون پادشاه هم مثل پدرش ظهیر الدین محمد بابر شاعر خوش کلام بود بلکه میتوان گفت که در صحنه‌ی سخنوری ازو سبقت ربوده و تقریباً در هر صنف نظم چه در مثنوی و رباعی و غزل شعر های دلپذیر و پر مغز سروده. مثلاً محمد قاسم فرشته آن مثنوی که همایون پادشاه بمناسبت فتح قندهار گفته در بیان آورده است و ما چند ابیات از آن زیر تحریر میاریم.

مثنوی

باز فتحی ز غیب روی نمود — که دل دوستان ازو بکشود
شکر لله که باز شادانیم — بر رخ یار و دوست خندانیم
بعد ازان فکر کار هند کنیم — عزم تسخیر ملک سند کنیم
یا الهی میسرم گردان — دو جهان را مسخرم گردان[1]

---

۱ محمد قاسم بن هندو شاه استرآبادی المعروف فرشته : تاریخ فرشته (تالیف برگز بمبئی ۱۸۳۲ م) ج ۱ ص ۳۵۱

روشن است که اشعار مزبور خاطرات درونی آن پادشاه غازی نصیرالدین هایون را آشکار میسازد و میبینیم که اصلاً همین شاهنشاهان پاک و هند هستند که در شاهی فقیری کرده اند۰

اگرچه از لحاظ شواهد تاریخی این پادشاه غازی قندهار را بزور بازوی نیرومندی خود فتح کرده بود ولی که یک مرد درویش مشرب بوده هیچ وقت بر نیرومندی خود اعتقاد نداشته بلکه کاملاً معتقد ایمان بالغیب بنظر میآید چنانکه فرموده۰

باز فتحی ز غیب روی نمود که دل دوستان ازو بکشود[1]

و بمناسبت امداد غیبی درحضور خداوندی زبان شکر را باینصورت میگشاید که

شکر لله که باز شادانیم بر رخ یار و دوست خندانیم[2]

ازین گذشته این بادشاه غازی یک مفکر روزگار و یکي از الوالعزمان دانشمند هم بنظر میآید چنانکه خودش میفرماید۰

بعد از آن فکر کار هند کنیم عزم تسخیر ملک سند کنیم[3]

مخصوصاً وقتیکه این شعرش را میخوانیم که ——————؟

یا الهی میسرم گردان دو جهان را مسخرم گردان[4]

روشن میشود که هایون پادشاه باوجود شاهنشاهیت از نیابت فقیری حتماً بی مایه نبوده و اینجا که معلوم است او هیچ وقت تسخیر این دنیا نخواسته بلکه آن جهان را فراموش نکرده آنرا هم طلبیده است که

یا الهی میسرم گردان دو جهان را مسخرم گردان[5]

فی‌الجمله این قبیل احساسات یک پادشاه عظیم المرتبت روشن میسازد که این شاهنشاهان درویش مشرب در زندگانی روزمرهٔ خود شان هم از خدا غافل نبودند و این تاثیر مکارم اخلاق که از شاه تا فقیر آنزمان درسرایت کرده بود حتماً بتوسل صوفیان اسلام بوجود آمده بود۰ همین است که از عصر امیر خسرو دهلوی تا عصر تیموریان در شعر فارسی این شبه قاره چه در لاهور

---

۱ محمد قاسم فرشته۰ تاریخ فرشته (تالیف برگز) ایضاً ج۱- ص ۱۵۳

۲ ،، ،، ،، ،، ،، ،، ،،

۳ ،، ،، ،، ،، ،، ،، ،،

۴ ،، ،، ،، ،، ،، ،، ،،

۵ ،، ،، ،، ،، ،، ،، ،،

و چه در نقاط دیگر هندوستان موضوع سخن عشق و فلسفه تصوف و عرفان مانده است ۰

بقول محمد قاسم فرشته همایون پادشاه رباعیات هم سروده است و یکی از آنها که درج کرده زیر رقم میکنیم

ای آنکه انیس خاطر محزونی   چون طبع لطیف خویشتن موزونی
بی یاد تو نیستم زمانی هرگز   آیا تو بیاد من محزون چونی[1]

۲ ب . سبک شعرش

بقول ابوالفضل همایون، صاحب دیوان هم بوده، چنانکه میفرماید که

«دیوان آنحضرت (همایون) در کتبخانهٔ عالی موجود است»[2]

متاسفانه امروز دیوان همایون پادشاه بدست ما نسیت البته چند ابیات از غزلیات همایون بحواله عبدالغنی که از نفایس المآثر که نسخه اش بدست ما نیست ۰ ماخوذ کرده زیر قلم میاریم مثلاً غزلی ازان اینست

کار من با مهوشی افتاده است   در درونم آتشی افتاده است
خانه ام روشن شد از روی حبیب   پرتوی از مهوشی افتاده است
دل مرا ای جان بهر سو می کشد   تا دلم با دلکشی افتاده است
کام دل خواهم گرفتن این زمان   چون بدستم سر خوشی افتاده است
عقل‌وهوش از من مجوئیدای بتان   چون همایون بیهشی افتاده است[3]

و این مطلع ای از غزل دیگر ملاحظه فرمائید

گذشت از دل سرگشته ناوک ستمش   رسید بر من دل خسته لذت المش[4]

یک غزل دیگرش را هم نقل میکنیم

خوش‌آنکه با خیالت عمری نشسته بودم   وز شوق سرو قدت از پای خسته بودم
عیبم مکن که گفتم زلف ترا پریشان   در شرح جعدزلفت چون دل شکسته‌بودم[5]

---

۱ محمد قاسم فرشته : تاریخ فرشته ۰ (ایضاً) ج ۱ ص ۱۰۵۳

۲ ابوالفضل : آئین اکبری ۰ تالیف مولوی احمد علی کلکته ایشیاتک سوسائتی بنگاله ۱۸۷۷م ج ۱ ص ۳۶۸

[3] M. A. Ghani : *A History of Persian Language and Literature* at Moghal Court, India Press Allahabad, 1929, part II p. 10.

[4] M. A. Ghani, ibid. p. 11.

[5] ibid. p. 13.

دی سوی من که دیدی پرسیده ای چه حالست
از چشم تابناکت بسیار خسته بودم
در شرح غنچهٔ او هر گز نگفت حرفی
لب را دران حکایت پیوسته بسته بودم
حقا که چون همایون در حال وصل بیخود
با دوست در حکایت از خویش رفته بودم[1]

روشن است که کلامش خیلی جاذب و دلپذیر است و زبانش سادگی و شیرینی دارد گوئی که احساسات درونی را ابراز نموده است و البته زبان غزل بکار برده است. و موضوعات شعرش عشق و تصوف و سبک شعرش عراقی است.

مقصود ما از شعر همایون پادشاه که در بحث آوردیم اینست که این شاهنشاه نه تنها سخن سنج و سخن پرور بوده بلکه خودش که سخنور بوده چگونه ممکن بود که شعر فارسی را در هند ترویج نداده باشد و چگونه ممکن که دربارش خالی از علماء و فضلاء و سخنوران باشد. و حقیقت اینست که در عصرش شعر فارسی در آن چمنزار خزانخورده شعر فارسی که نامش لاهور است. هم خالی از شعر نمانده بود و ذکرش در بیان میآریم.

۲ ج. سخنوران فارسی منسلک بدربار همایون

اگرچه موضوع ما تنها راجع به شعر فارسی در لاهور است ولی ذکر آن سخنوران فارسی که بدربار همایون پادشاه منسلک بودند هم باید کرد تا بدانیم که سبک شعر فارسی در هند چه بوده است و در برابر آن سبک شعر فارسی در لاهور چه صورت گرفته؟

بعد از مطالعه تاریخ و تذکره‌ها راجع با شعر و ادب فارسی این شبه قاره ذکر سخنوران فارسی دربار همایونی مجملاً زیر بحث میآریم.

۱. امان الله پانی پتی : یکی از معروفترین سخنوران فارسی منسلک بدربار همایون بوده. او شعر عارفانه و عاشقانه و بزبان ساده و شیرین در نظم آورده است مثلاً این مطلع ای از غزلش را ملاحظه فرمایید که بتوسل آقای محمد عبدالغنی از نسخه ریاض‌الشعرا در کتابخانه موزهٔ بریطانیه بدست ما رسیده است:

مدام از حسرت آن لعل میگون دلی دارم صراحی وار پر خون
تو چون لیلی مقیم خلوت ناز منم آواره عالم چو مجنون[2]

---

[1] M. A. Ghani: *A History of Persian Language and Literature at* Moghal Court, India Press Allahabad, 1922, part II p. 13.

[2] M. A. Ghani: *A History of Persian Language and Literature* at the Court of Moghal, op. cit, p. 36.
(Note: Ali Quli Walah Daghistani-*Riazushu'ra B.* M. M. MS. Add. 16 729 fol. 446

روشن است که این استعارات مثل لعل میگون و دل صراحی پر خون و تشبیهات چون لیلی مقیم خلوت ناز و آوارهٔ عالم چو مجنون اصلاً می عرفان و اشارات عشق حقیقی را یاد میکند ·

۲ . **مولانا جلالی هندی :** هم غزل گو و بدربار همایون منسلک بوده و صنایع و بدایع را در شعر بکمال خوبی بکار برده است. چنانکه ازین شعرش عیانست و از صبح گلشن نقل میشود :

زاهد ز جام بادهٔ لعل تو مست شد
روی تو دید و عاشق آتش پرست شد[1]

۳ . **نادری سمرقندی :** بقول صاحب مآثرالعجم نادری[2] از سمرقند آمده در آگره سکنی گزید · این شاعر معروف هم بدربار همایون منسلک بوده و در هر صنف نظم چه درقصیده و رباعی و غزل شعر ها سروده است · ملا عبدالقادر بدایونی ابیات زیر از غزلش نقل کرده است ·

وه چه خرام است قد یار را — بنده شوم آن قد و رفتار را
یار سوی ما به ترحم ندید — داشت مگر جانب اغیار را[3]

۴ . **قاسم کاهی :** راجع باین سخنور آقای محمد عبدالغنی رقم طراز است که

'He (Qasim Kahi) was a distinguished scholar and favourite poet of Humayun.'[4]

یعنی کاهی یک دانشمند یکتائی روزگار و شاعر دلپسند همایون پادشاه بوده · و این سخنور بسیاری از قصاید و قطعات درمدح همایون پادشاه گفته و صاحب دیوان است روانی در بیان و شیرینی در زبان دارد · بدایونی چند غزلیاتش را زیر رقم آورده و ما اینجا دو مطلع ز غزلیاتش بطور نمونه نقل میکنیم

مطلع غزلی

چون سایه همرهیم بهر سو روان شوی — باشد که رفته رفته بما مهربان شوی

---

۱ علی حسن خان : گلشن · بهوپال · ۱۲۹۵م ص ۱۰۵

۲ محمد عظیم‌الحق جنیدی ایم اے ناگپوری : مآثر عجم · مطبوعه شاه اینڈ کمپنی آگره ص ۸۷

۳ بدایونی : منتخب التواریخ · ص ۱۷۴—۱۷۳

[4] M. A. Ghani : *A History of Persian Language and Literature at the Court of Moghal* part III p. 551 p. 66

مطلع غزل دیگر

چون تار عنکبوت ز هجر تو شد تنم　　در گوشهٔ خراب ازان است مسکنم[1]

۵ . شیخ طاهر دکنی : بقول صاحب مآثر عجم[2] طاهر در قصیده گوئی تقلید سلمان ساوجی و ظهیر فاریابی کرده است . آقای عبدالغنی معتقد[3] است که این سخنور بدربار همایون اول کسی است که علم نجوم را در شعر آورده و در قصیده تتبع انوری کرده است . مثل این مطلع که نقل میشود

محمل مهر چو آید بشبستان حمل　　لاله فانوس سر افروزد و نرگس مشعل[4]

۶ . مولانا جالی بدخشانی : از بدخشان است و یکی از بهترین سخنوران منسلک بدربار همایون شهرت گرفته .

۷ . یوسف بن محمد هروی یا یوسفی دهلوی : یوسف بن محمد طبیب خاص بابر بود و سپس از حیث میر منشی بدربار همایون هم منسلک بوده . بقول صاحب مآثر عجم نخستین سخنور در هند است که اصول حفظان صحت را در شعر فارسی آورده . و بقول صاحب صبح گلشن تخلص یوسفی هم کرده است و این شعر ازوست :

میزد سپهر لاف ز رفعت بکوی او　　شد آفتاب گرم و بر آمد بروی او[5]

۸ . میر وحی : نه تنها سخنور بوده بلکه بدربار همایونی سخن پروری هم میکرده است و بقول[6] محمد عبدالغنی میر علی شیر بدربار سلطان حسین و عبدالرحیم خانخانان بدربار اکبری اهمیتی میداشتند بر همین سبیل میر وحی بدربار همایون پادشاه محترم بوده است .

۹ . شیخ عبدالواحد شیرازی : از شیراز آمده در آگره سکنی گزید . شاعر غزل گو است . شعرش پر سوز و پر مغز و افکارش عارفانه و صوفیانه است . چنانکه بدایونی این شعرش را نقل کرده است .

از بس که آن جفا جو آزار مینماید　　اندک ترحم او بسیار مینماید[7]

---

۱ بدایونی : منتخب التوازیخ ایضاً ص ۳۷۱

۲ مآثر عجم ایضاً ص ۷۸

۳ ایضاً ج ۱ ص ۲۷۳

۴ محمد عظیم‌الحق جنیدی : مآثر عجم ایضاً ص ۷۸

۵ علی حسن خان : صبح گلشن ایضاً ص ۶۱۸

6 M. A. Ghani : *A History of Persian Language and Literature* op. cit. part II, p. 41.

۷ بدایونی : منتخب‌التواریخ ج ۱ ص ۵۷۳

۱۰ . خواجه ایوب : شاعریست که در غزل و قصیده و رباعی شعر گفته و بدربار همایون هم منسلک بوده ملا عبدالقادر بدایونی رقم طراز است که

'خواجه ایوب ابن ابوالبرکات است که ابا عن جد از بزرگ زادگان ما ورالنهر است، [1]

بدایونی این مطلع قصیده از خواجه ایوب که در پیروی سلمان ساوجی گفته هم نقل کرده است .

تب غم دارم و درد سر هجران بر سر آمده جان بلب و نامده جانان بر سر
تا گرفت‌آتش دل در تن‌من چون فانوس دامنم پاک شد و چاک گریبان بر سر [2]

روشن است که سبک شعر این همه سخنوران فارسی که بدربار همایون منسلک بودند همان سبک عراق بوده و موضوعات شعر اکثر و بیشتر بر عشق و عرفان مشتمل است .

در برابر اینهمه مراکز شعر و ادب فارسی مثل دهلی و دکن و لکهنوتی (بنگال) و سند در عصر همایون پادشاه صورت شعر در چمنزار خزانخورده شعر فارسی در لاهور هم مطابقت میکند .

۱۱ . آتش لاهوری : طبق شواهد تاریخی غیر ازین همه یک سخنور معروف که بدربار همایون پادشاه هم منسلک بوده آتشی لاهوری از لاهور است . و این سخنور پیش از آن بدربار بابر پادشاه هم مربوط بوده . ممکن است که در عصر بابر و همایون دیگر سخنوران فارسی هم در لاهور زندگانی کرده باشند ولی هیچ آثاری از ایشان بجز آتشی لاهوری بدست ما نیست و برای اینکه موضوع ما تنها متعلق به 'شعر فارسی در لاهور' است لذا ما ذکر آتشی لاهور را مفصلاً در بیان میآریم .

۲ د. آتش لاهوری ت و (۳۷۹هـ) | اصلاً نام این سخنور محمد شاه و تخلصش آتشی لاهوری است و بعضی از تذکره نویسان ما بعد تخلصش را به تصحیف بجای آتشی . انسی یا انیسی هم نقل کرده اند . حالانکه ملا عبدالقادر بدایونی که تقریباً همعصر همایون بوده تخلص این سخنور را آتشی نوشته است .

---

۱ بدایوانی ج ۱ ص ۳۸۷

۲ بدایونی : منتخب التواریخ (ایضاً) ج ۱ ص ۳۸۸

مثلاً میر حسن دوست سنبلی در تذکرۀ حسینی تخلصش را انیسی, قندهاری نوشته و حواله اش اینست

'ابر نیسان اوج گهر باری مولانا انیسی قندهاری واقعه نویس بابر بادشاه بود و در زمان نهصد و هفتاد و سه رحلت نموده'[1]

بر همین سبیل صاحب شمع انجمن تخلص را به انسی تصحیف کرده ذکرش اینطور دربیان میآرد .

'انسی محمد شاه قندهاری از ارباب زادهای قندهار است . همراه بابر پادشاه در هند آمده و مدتها واقعه نویس بوده و بعد در عهد همایون پادشاه نیز بمناصب ارجمند سرفراز گشت و در لاهور در ۹۷۳م در گذشت'[2].

حقیقت اینست که هر دو تذکره نویسان که از متاخرین هستند بیانات ایشان منحصر بر بیانات دیگر مورخین یا تذکره نویسان است و بر عکس آنها بیان ملا عبدالقادر بدایونی که خودش همعصر همایون و اکبر بوده . درست تر و قابل قبول است

چنانکه رقم طراز است

آتش قندهاری همراه بابر بادشاه در هندوستان آمده واقعه نویس بوده بعد ازان در ملازمت بادشاه غفران پناه نیز بمناصب ارجمند سرافراز گشت و در لاهور در سنه نهصد و هفتاد و سه (۹۷۳م) در گذشت[3]

بر دلیل اینکه این سخنور کبیر همه‌ی عمرش را در لاهور بسر برده و جان بخاکش سپرده ما او را بجای آتش قندهاری بعنوان آتش لاهوری یاد میکنیم .

۲ ه . سبک شعرش

متاسفانه دیوان این سخنور شیرین مقال بدست ما نیست البته بحواله منتخب‌التواریخ چند ابیاتش را زیر بحث میآریم . مثلاً این مطلع ای از غزلش را ملاحظه فرمایید

سر شکم رفته رفته بیتو دریا شد تماشا کن بیا در کشتی چشمم نشین و سیر دریا کن[4]

---

۱ میر حسن دوست سنبلی : تذکره حسینی . مطبوعه نولکشور لکهنئو سنه ۱۸۷۵م ص ۳

۲ امیرالملک سید محمد صدیق حسن خان : شمع انجمن . مطبوعه . مطبع شاهجهانی بهوپال ۱۲۹۳ هجری ص ٥٦

۳ بدایونی : منتخب‌التواریخ (ایضاً) ج ۳ ص ۱۸۰

۴ بدایونی : منتخب التواریخ . (ایضاً) ج ۳ ص ۱۸۰ .

روشن است که کلامش پر سوز و جالب و دلگداز است مثلاً در مطلع مزبور حس میکنیم که آتش لاهوری ما را در چشم خانهٔ خود نشانده سیر دریای اشک میکناند و ما در بحر تموج اشک ریزی خود مان را غرقاب میبینیم ·

یک جای دیگر میلان طبع اهل وفا را بجفای سیمبری بکمال حسن ادا باین الفاظ ابراز داشته است ·

از لعل وفا بیخبری را چکند کس　　　مایل بجفا سیمبری را چکند کس[1]

بر همین سبیل یک جای دیگر محبوب جفا پیشه را سرکین و چین بجبین شدن و خنجر بمیان و تیغ بکف برای خونریزی و جفا پیشی را باینصورت دعوت میدهد که :

خنجر بمیان تیغ بکف چین بجبین باش　　　خونریز و جفاپیشه کن و بر سرکین باش[2]

مخصوصاً این شعرش را ملاحظه کنید که :

در شفق گشت شب عید نمایان مه نو
تا کنیم از پئی جام مئی گلگون تگ و دو[3]

عیانست جلوهٔ مه در شفق و تگ و دو از پئی جام مئی گلگون همه ی همه استعارات و اشارات از تصوف و عرفان است و درین شعر همان رنگ مئی حافظ شیرازی و همان هماً هنگی جام جامی بمنظر میآید و سبک شعرش همان سبک عراق است که از صحنهٔ شعر ایران استخراج کرده وارد چمنزار شعر لاهور شده بود ·

۲ و. سبک شعر فارسی در لاهور در عصر بابر و همایون

شرح دادیم که در عصر بابر و همایون بین آن همه سخنوران فارسی که بدربار بابر و همایون منسلک بودند · تنها آتش لاهوری از لاهور است و چنانکه مفصلاً در بیان آورده بودیم که بعد از عصر غزنویان تا دورهٔ تیموریان مخصوصاً تا زمان اکبر پایتخت تیموریان بجای لاهور · دهلی و آگره مانده · لذا شاخهای مراکز شعر و ادب فارسی از لاهور استخراج کرده در دیگر نقاط پاک و هند در سند و دهلی و لکهنوتی بنگال و دکن انشعاب میافت است · لذا تمام عندلیبان پرشور و بلبلان خوش صدا ازین چمن زارشعر لاهور پرواز کرده بر شاخهائی سخنوری

---

۱ بدایوانی ص ۱۸۱
۲ ایضاً ص
۳ ایضاً ص ۱۸۱

درچمنهای شعر فارسی در دهلی جاگیر شده نغمه ها میسرودند نتیجهٔ لاهور از حیث یک چمنزار شعر خزانخورده بنظر میآمد. ولی هیچ وقت از بلبلان پر شور مثل عمر اسحاق لاهوری و سراج لاهوری و آتش لاهوری بینوا نمانده.

چنانکه سراج لاهوری در عصر غوریان از نغمات پر شور خود این چمنزار خزانخورده شعر فارسی در لاهور را پر شور ساخته بر همین سبیل آتش لاهوری در عصر بابر و همایون این چمنزار شعر خزانخورده را از نغمه های دلپذیر خود رونق بخشیده.

لذا میتوان گفت که در عصر بابر و همایون در لاهور تنها آتش لاهوری سخنوریست که در برابر مراکز شعر و ادب فارسی چه در دهلی و آگره در هند و چه در مراکز شعر فارسی در ایران نمایندگی شعر فارسی لاهور را کرده است و زیرا که سبک شعرش همان سبک عراقی است روشن گردید که سبک شعر فارسی در لاهور در عصر بابر و همایون سبک عراقی بوده است.

۳ ـ جلال‌الدین محمد اکبر و وجود سبک هندی کاملی در شعر فارسی

(۹۶۳ه تا ۱۰۱۴ه ۱۵۵۶م تا ۱۶۰۵م)

۳ الف. دورهٔ طلائی شعر فارسی در پاک و هند

در تاریخ شاهنشاهان تیموریه در پاک و هند از لحاظ تاریخ سیاسی و ادبی و فرهنگی معروفترین نام شاهنشاه جلال‌الدین محمد اکبر است و مهمترین عصر تیموری. همین دورهٔ اکبری است که در آن نه تنها علوم و فنون پیشرفت کرد بلکه شعر فارسی در تمام این شبه قاره عروج و کمال یافت.

آقای علی اکبر شهابی خراسانی رقم طراز است که

> 'دورهٔ این (اکبر) پادشاه را میتوان دورهٔ طلائی ادبیات فارسی در هندوستان دانست. دربارش ملجاً فضلا و مامن شعرا و ادباء و هزاران شاعر از اقصای نقاط عالم بسوی وی روی آورده و کاملاً مشغول عواطف و احساناتش میگردیدند. درمیان شعرای دربار پنجاه و نو ۹ ه نفر همیشه در صف اول قرار میگرفتند و عرفی یکی از آنها بود. یک صد و پنجاه نفر دیگر هم بودند که در دربار حضور داشتند ولی اشعار خود را بتوسط دیگران بحضور شاه فرستاده و در عوض صلات و جوائیز ثمین و گرانبها دریافت میداشتند،[1]

۱ علی اکبر شهابی خراسانی: روابط ادبی ایران و هند. چاپیدهٔ چاپخانه کتابفروش مرکزی طهران ایران. اسفند ماه ۱۳۱۶ ص ۳۸—۳۹

یعنی اغلب شعرای نامدار و دانشمندان روزگار هر جا که بودند شوق زیارت هند داشته و بهر طور بوده خود شان را به هند میرسانده اند واین تشویق زیارت دربار اکبری تا بحدی رسید که سخنوران نامبرده و شعرای اکابر ایران مثل عرفی شیرازی ثنائی مشهدی و نظیری نیشا پوری مراکز شعر ایران را خدا حافظی کرده رو بدربار اکبری نمودند ۰

خلاصه در عصر اکبری روابط سیاسی و ادبی و فرهنگی بین این دو کشور استوار تر گردید ۰ البته دربار شاه عباس صفوی در ایران از سخنوران خوش کلام خالی گردید نتیجه دربار اکبری در دهلی و لاهور در مقابل دربار صفوی در ایران از حیث مرکز شعر و ادب فارسی حتماً سبقت ربوده بود ۰

و اینجا ما بیان خانم مستشرق معروف الیزبت ای رید (Elizabeth A. Reed) در موافقت بیان خود مان زیر رقم میآریم ۰

> 'With Shah Akbar (A.D. 1556-1605) and Shah Abbas (A.D. 1585-1621) who occupied respectively the throne of India and Persia the briliancy of Persian Literature and especially of her poetry entirely disappeared.'[1]

یعنی در عصر عباس صفوی در ایران که همعصر شاهنشاه اکبر در هند بوده رخشندگی و برجستگی ادبیات فارسی مخصوصاً درخشندگی شعر فارسی کلیةً از بین رفته بود ۰

و از روی حقایق و شواهد حتماً میتوان گفت که در صحنه‌ی سخنوری دربار اکبری درمقابل دربار صفوی گوی سبقت ربوده بود و درآن زمان مهمترین مرکز شعر و ادب فارسی اگر در جهان بوده همین دربار اکبری بوده است و موسس این مرکز بزرگ شعر و ادب فارسی همین شاهنشاه علم گستر و سخن پرور جلال‌الدین محمد اکبر است ۰

لذا طبق شواهد و دلایل مزبور روشن گردید که دورهٔ اکبری اصلاً دورهٔ طلائی شعر فارسی نه تنها در شبه قاره پاک و هند بلکه در تمام جهان آنزمان بوده است ۰

۳ ب. اکبر از حیث سخنور فارسی

بعضی تصور میکردند که اکبر ناخوانده بود چنانکه در انسائیکلوپیدیا بریطانیه آمده است ۰

[1] Elizabeth A Reed: Persian Literature Ancient and Modern, printed by (S. C. Griggzs and Company Chicago, 1893).

'Although illiterate Akbar was extremely interested in the study of comparative religion.'[1]

یعنی اگرچه اکبر ناخوانده بود ولی در مطالعه مذاهب مختلف میل کمال میداشت ۰

بر همین سبیل شمع انجمن رقم طراز است :

'اکبر بادشاه هایون درگاهش مجمع مستعدان هفت اقلیم بود و در الحاد و کفر گوئی سبقت از اهل جاهلیت بربود ۰ ترجمه او در منتخب‌التواریخ بدایونی دیدنی است و عبرت گرفتنی'[2]

روشن است که این مستشرقین و صاحب شمع انجمن که همه‌ی ایشان از مورخین متاخرین هستند ممکن است اینقبیل بیانات متعصبانه راجع به جلال الدین محمد اکبر پادشاه از مخالفین اکبر مثل بدایونی گرفته باشند ۰ ولی ما هیچ وقت آن بیان ابوالفضل که همه‌ی عمر با اکبر زندگانی بسربرده و مشیر خاص او بوده نمی توانیم غلط قرار دهیم چنانکه در اکبر نامه رقم طراز است که :

'بادشاه (اکبر) از کتب نظم مثنوی مولوی و دیوان لسان‌الغیب خود بعادت روان میخوانند و ازحقایق و لطایف آن التذاذ می یابند'[3]

و این بیان ابوالفضل که از کتب نظم مثنوی مولوی و دیوان لسان‌الغیب خود بعادت روان میخوانند و از حقایق و لطایف آن التذاذ مییابند اعلان مینماید که اکبر بادشاه بیسواد نه بوده بلکه از حقایق مثنوی مولوی و از لطایف لسان‌الغیب لذت بردن او دلیل کافیست که اکبر بادشاه نه تنها خوانده بود بلکه سخن سنج و سخن فهم هم بوده است غیر ازین موضوعات فلسفه زندگانی و حیات معنوی را خوب میدانست ۰

یک مستشرق معروف وینسان ای سمته (Vencent A. Smith) بعد از تحقیق و تدقیق کردار جلال‌الدین محمد اکبر را از روی هر نکته مفصلاً شرح داده است و در آنجا که راجع به فهم و فراست و ذهانت او را در بیان آورده معتقد است که اکبر روشنفکر و فراخدل بوده و بدون تعصب تمام دانشوران و دانشمندان

---

[1] Encyclopaedia Britanica, compiled by William Benton, Publishers Chicago, London Toronto Geneva, 1768. Vol. I (A to AM) p. 485

۲ صدیق حسن : شمع انجمن ایضاً ص ۱۰۵

۳ اکبر نامه ج ۱ ص ۲۷۱ ۰

هر مذهب و ملت را بدربار خود منسلک گردانید و حقیقت اینست که دربار اکبری منبع علوم و فنون و چمنزار شعر و ادب بوده است. سمتهه عقیده میدارد که اکبر نه تنها تاریخ و مذهب اسلام علاقه میداشت بلکه بادبیات تمام آسیا مخصوصاً با شعر تصوف و عرفان کمال دلبستگی پیدا کرده بود.

بر همین سبیل تمام تذکره نویسان اتفاق دارند که دربار شاهنشاه اکبر مجمع مستعدان هفت اقلیم بوده. مثلاً میر حسن دوست سنبلی راجع به کردار جلال الدین محمد اکبر رقم طراز است که :

'سر آمد پادشاهان فلک بارگاه جلال‌الدین محمد اکبر بادشاه بن هایون پادشاه درگاه وی مجمع مستعدان هفت اقلیم بود و در شجاعت و سخاوت پنجهٔ از پادشاهان اولی العزم ربوده'[1]

روشن است که همین صفات جلال الدین محمد اکبر دانشوران و دانشمندان هفت اقلیم را از گوشه‌های شرق و غرب دنیا بدربار خود مرکوز ساخت و زیرا که نشست و برخاست آن شاهنشاه سخن پرور بین دانشمندان و سخنوران شهیر بوده نتیجه خود اکبر بادشاه نه تنها در علوم و فنون گوناگون میلان داشت بلکه تاثیر شعر گوئی هم پرداخت.

طبق بیان مزبور ابوالفضل که اکبر بادشاه مثنوی مولوی و دیوان لسان الغیب حافظ شیرازی خود بعادت روان میخواند روشن است که شعر رومی و حافظ شیرازی در فکرش تاثیر کرد لذا او توسن فکر خود را در صحنه‌ی سخنوری با موفقیت کمال تاخت.

تمام تذکره نویسان مثل سید محمد صدیق حسن خان در شمع انجمن[2] و میر حسین دوست سنبلی در تذکرهٔ حسینی[3] و آقای علی قلی واله داغستانی در

---

۱ میر حسن دوست سنبلی : تذکره حسینی. ایضاً ص ۸۲

'Akbar was intimately acquainted with works of many Muhammadan Historians and theologians as well as with a considerable amount of general Asiatic Literature especially the writings of Sufi or mystic poets.,

AKBAR-The Great Mughal, (1542-1605) by Vincent A. Smith C.I.E. Printed in the Clarnadon Press Oxford, 1927 p. 338

۲ سید محمد صدیق حسن خان : شمع انجمن . ایضاً ص ۱۰۵

۳ میر حسین دوست سنبلی : تذکره حسینی مطبوعه نولکشور لکهنؤ ۱۸۷۵م ص ۸۲

ریاض‌الشعرا[1] این ابیات طبع زاد اکبر پادشاه را باتفاق رای نقل کرده اند ۰
شبنم مگو که بر ورق گل فتاده است کان قطره ها زدیدهٔ بلبل فتاده است
و اینکه

دوشینه بکوی می فروشان پیمانهٔ می بزر خریدم
اکنون ز خمار سر گرانم زر دادم و درد سر خریدم

و این بیتی و مستزاد از اکبر در شمع انجمن و ریاض الشعرا هم آمده است .

بیتی

من بنگ نمی خورم می آرید من چنگ نمی زنم نی آرید[2]

و علی قلی خان والا داغستانی رقم طراز است که

(اکبر) این رباعی مستزاد به عبدالله خان اوزبک فرستاد

عمرم همه در فراق هجران بگذشت با درد و الم
این عمر گرانمایه چه ارزان بگذشت در رنج و ستم
عمریکه بشد صرف سمرقند و هری با عیش و طرب
افسوس که در آگره ویران بگذشت با غصه و غم[3]

اگر ما این ابیات جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه را بدقت مطالعه کنیم روشن است که او حتماً از شعر مولوی رومی و حافظ شیرازی متاثر بنظر میآید و در شعرش یک فلسفهٔ غم روزگار و تاثیر حیات معنوی پیداست ۰ و اگرچه شعرش خیلی کم بدست ماست ولی بدون تردید میتوان گفت که اکبر فن شعر گوئی را حتماً دریافته بود و برای دلیلش این شعر اکبر بادشاه کافیست که :

شبنم مگو که بر ورق گل فتاده است
کان قطره ها زدیدهٔ بلبل فتاده است

شرح دادیم که شعر بابر و همایون زیر اثر تصوف و عرفان وجود یافته بود و اگرچه در شعر شاهنشاه محمد اکبر هم آن رنگ عاشقانه و حیات معنوی پیداست ولی این شاهنشاه سخنگو که طبعاً جدت پسند بوده در مقابل دیگر

---

۱ علی قلی واله داغستانی : ریاض الشعرا ۰ نسخهٔ خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور برگ ے ب ۰

۲ صدیق حسن : شمع انجمن ایضاً ص ۱۰۶

۳ علی قلی خان واله داغستانی : ریاض‌الشعرا . ایضاً برگ ے ب

شاهنشاهان پیشین در صحنه‌ی سخنوری یک راه نوی را اختیار نموده یعنی جلال الدین محمد اکبر بادشاه از حیث سخنور اگرچه یک طرف متاثر به شعر مولوی و حافظ شیرازی بنظر میآید بطرف دیگر البته متاثر به محیط هندی هم بنظر میآید مثلاً این شعرش را ملاحظه فرمایید که:

من بنگ نمی خورم می آرید
من چنگ نمی زنم نی آرید[1]

اینجا لفظ بنگ[2] اصلاً بزبان محلی بهنگ است و این خالصاً لفظ هندی است بمعنی (شاخهای خشک نشه آور) که در هند پیدا میشود و بعضی از هندیان این شاخهای خشک را توی آب نم آلود کرده و عرقش را بر آورده میخوردند و نشه اش خیلی بد است که صحت انسان را میگسلاند. اگر چه شاهنشاه اکبر در مقابل بنگ جویای می است ولی آن لفظ بنگ که در شعر بکار برده حتماً محیط هندی را اعلان مینماید. لذا آن تاثیر محیط هندی در شعر فارسی که از زمان امیر خسرو دهلوی آغاز کرده بود زیر اثر همین شاهنشاه هند منازل ارتقائی را طی نموده عروج و کمال یافت.

اگر ما تاریخ شعر و ادب شبه قاره پاک و هند را مطالعه کنیم روشن میشود که زیر اثر همین پادشاه سخن پرور که دربارش پر از معروفترین سخنوران فارسی بوده یک نوی در شعر فارس بعنوان 'سبک هندی' وجود و تکمیل یافت و ذکرش را مفصلاً در بیان میآریم.

۳ ج. نمود 'سبک ترکی' در شعر فارسی در قونیه ترکی

در هر کشور اوضاع سیاسی در ادبیات آن همیشه تاثیر کرده است و داستان وجود 'سبک هندی' در شعر فارسی هم زیر اثر اوضاع سیاسی بوجود آمد. اصلاً بنای 'سبک هندی' بر نتیجهٔ امتزاج افکار و فرهنگ سه ملک و ملت ترکستان و ایران و پاک و هند قرار دارد.

بعد از مطالعه تاریخ سیاسی این سه ملت و تاریخ شعر ادب فارسی داستان وجود 'سبک هندی'، چنانکه در شعر فارسی صورت گرفت ازین قرار است.

تاریخ شاهد است که عصر سلاجقه کبیر دارای دورهٔ طلائی شعر و ادب

---

۱ صدیق حسن: شمع انجمن. ایضاً ص ۱۰۶

۲ بنگ: دانه درخت. شاهدانه. حشیش. چرس (ر ک فرهنگ آموزگار. چاپ کانون معرفت تهران شهریور ماه ۱۳۳۰ خ ص ۱۳۲

فارسی و در آن عصر شعر و ادب فارسی از حدود ایران استخراج کرده یک طرف به عراق و شام و روم و بطرف دیگر در افغانستان و هند توسیع و ترویج یافته بود و بقول علامه قزوینی سلسلهٔ سلجوقیان بر سه شعبه مشتمل بودند ۰

(۱) سلجوقیان ایران و عراق
(۲) سلجوقیان کرمان
(۳) سلجوقیان روم

لذا سلجوقیان شعبه سوم در ارض روم ورود کرده و سلطنت سلجوقیان را در پائیتخت قونیه تاسیس کردند و نخستین از آنها داؤد بن سلیمان سلجوق بوده چنانکه در تاریخ گزیده آمده است ۰

'او (داؤد بن سلیمان) با دیگر بادشاهان بجنگ قیصر روم شد ۰
قیصر منهزم شد ۰ داؤد در قونیه بر تخت قیصر نشست در سنه ثمانین و اربعمایته (۴۸۰هـ) و مدت بیست سال حکومت کرد' [1]

و زیرا که سلاجقهٔ ایران و روم (آسیای خورد) همنژاد بودند ۰ لذا بتوسط روابط ایشان زبان و شعر فارسی بدربار روم هم ترویج و توسیع یافت نتیجه بسیاری از عارفان بزرگ مثل شهاب الدین سهروردی و نجم الدین رازی و پدر مولوی رومی یعنی بهاءالدین وارد روم شده در دارالسلطنه" قونیه سکنی گزیدند و باینصورت زبان و شعر فارسی بدربار روم نه تنها ترویج یافت بلکه خیلی پیشرفت کرد و آخرا پسر جلال الدین رومی بهاءالدین محمد المعروف سلطان ولد که صاحب دیوان است و رباعیات هم گفته و علاوه برین ۱۵۶ بیت در ترکی سروده است ولی معروفترین از تصانیف او مثنوی است که در تتبع مثنوی معنوی پدر خود نوشته بقول براؤن[2] ارباب نامه و بقول جلال همائی[3] مثنوی ولدی المعروف ولد نامه در غره ربیع الاول ۶۹۰هـ آغاز کرد و کمتراز چهار ماه یعنی در

---

۱ قزوینی: حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی (تاریخ گزیده) (س ت ۷۳۰هـ) تالیف ادوارد براؤن دارالسلطنه" لندن ۱۳۲۸هـ ۱۹۱۰م ج ۱ ص ۳۸۱

² His (Sultan Walad's) best known work is a masnavi poem, entitled Rabab-nama (the book of Rebub) which though mostly written in Persian, contains 156 verses in Turkish'.

(Brown : A Literary History of Persia, Cambridge-1928, Vol. III.

۳ سلطان ولد بهاء الدین ۰ ولد نامه ۰ تالیف جلال همائی چاپخانه اقبال تهران ص دیباچه ۲) ۰

جمادی‌الآخر ۶۹۰ه بپایان رسانید. و سبک شعرش مثل سبک عطار مشابهت میدارد و اگرچه سبکش همان سبک خراسانی و عراقی است ولی از لحاظ موضوع سخن سرگذشت پدرش مولانا جلال الدین رومی و اصحاب و یاران و پیروان اوست حتماً فکر و فرهنگ ترکیان را عکاسی میکند و در بعضی جایها نه تنها الفاظ و تراکیب و کلمات ترکی و عربی بکار برده بلکه بامتزاج کاملاً اشعار عربی و فارسی افکار خود را ابراز نموده است مثلاً این چند بیت در ولد نامه در بیان اولیا فرموده که:

هر که گردد ز سر حق آگاه دو جهان را شود ز خوف پناه
عارف الحق معدن الاسرار مثل الشمس منبع الانوار
هائیم فیه عقل اهل الارض جسمه فی‌القلوب روح محض

مثل اینکه در حکایت سلطان محمود گوید:

بیضهٔ چوز را چورنگ بود طفل نادان پیش ز جهل دود

دربارهٔ شیطان گوید

گر بسازد کسی ز زر طاسی یا صراحی و کوزه و کاسی
یا کند مرغ و ماهی و چغزی یا کند نقش زشت یا نغزی
همچنان میل تربیه به اخی بهر لقمه است زانکه اوست سخی[1]

علاوه از اشعار عربی این تراکیب و الفاظ مثل چوز بمعنی جوجهٔ مرغ و چغز بمعنی جغد و اخی بمعنی برادر همان اصطلاح که در قرن هفتم در قونیه بکار برده میشد همه ی همه غیر از زبان فارسی ایران است و محیط ترکیان قونیه را اعلان مینماید.

نکته سنجان نامدار و نقادان روزگار مثل ملک‌الشعراء بهار و علی اکبر شهابی و حسین فریور تعریف 'سبک' را از روی سبک شناس مرکوز بدو اختصاص لفظی و معنوی باهم قرار میدهند مثلاً حسین فریور تعریف 'سبک' باین الفاظ کرده است.

'سبک عبارتست از مشخصات یک اثر ادبی که آنرا از آثار مشابه ممتاز میکند روش مخصوصی است که هر شاعر و نویسنده برای بیان مطلب و اندیشه های خود بکار میبرد انتخاب الفاظ و ترکیب کلمات و طرز تعبیر در نماینده فکر. شایان اهمیت است و لفظ و معنی باهم

---

۱ جلال همائی: ولد نامه (ایضاً) ص ۱۳۶—۱۳۷، ۳۱۰—۳۱۵

پیوستگی تام دارند که فساد یکی موجب خرابی دیگری میشود. بدینمعنی اگر فکر مبهم باشد لفظ نیز سست و نارسا خواهد بود. ازینرو در سبک شناسی دو اختصاص لفظی و معنوی باید باهم مورد توجه قرار گیرد،[1]

لذا از روی تعریف مزبور روشن است که سبک شعر فارسی در قونیه ازسبک شعر فارسی ایران حتماً متحول گردید و با متزاج فکر و فرهنگ ترکی بصورت کلمات و تراکیب و اصطلاحات نوی در شعر فارسی یک سبک نوی را بوجود آورد و بر دلیل اینکه این سبک نوی باختصاص لفظی و معنوی دارای فکر و فرهنگ ترکی است ما آنرا بعنوان 'سبک ترکی' یاد میکنیم و تعریف آن ازین قرار است

'سبک ترکی، از سبک خراسانی کاملاً جداگانه است البته با سبک عراق در بعضی از مزایا اشتراک دارد بلکه باید گفت که به سبک هندی مماثلت و مشابهت بسیار دارد و درینمعنی ممیزات و صفات سبک ترکی درج ذیل است:

۱. فکر ترکی دارای معنی دقیق و خیالبافی
۲. کلمات و تراکیب الفاظ و اصطلاحات زبان ترکی
۳. مضامین باریک و افکار پیچ در پیچ
۴. استعارات و کنایات و تشبیهات غیر لطیف و مخصوصی بذوق طبع ترکیان
۵. اشارات محلی

خلاصه این 'سبک ترکی' اول در قونیه نمود یافته درشعر فارسی متحول شد و بعد ازان بدربار تیموریان در هرات رسید و سلطان حسین بایقرا و وزیرش امیر علی شیر نوائی و بابا فغانی شیرازی نه تنها پسندیدند بلکه درسائیر ایران رواج دادند.

۳ د. وجود 'سبک خیال بافی' تحت تاثیر 'سبک ترکی' درهرات ایرن

راجع به شعر و ادب فارسی دربار هرات سلطان حسین بایقراء دکتر شفق رقم طراز است که:

'از احفاد دانش پرور تیمور ابوا لغازی سلطان حسین (بایقراء) بود که در هرات و اطراف قریب چهل سال حکومت داشت و دربار این حکمران

---

۱ حسین فریور: تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا موسسه مطبوعاتی میر کبیر تهران جمادی‌الاولی ۱۳۸۳ ه. ص ۱۳۴.

مرکز فضلاء و شعراء مانند جامی و مورخین و ادباء مانند دولتشاه (سمرقندی) و حسین واعظ (کاشفی) و خواند میر و نقاشان ماهر مانند بهزاد و شاه مظفر و خوشنویسان مانند سلطان علی مشهدی بود و جمله بهره مند تشویق این امیر بزرگ و وزیر دانشمند او علیشیر نوائی بودند. نیز شاخه هندی تیموریان ادبیات ایران را ترویج کرد و هندوستان در زمان اعقاب بابر تیموری مرکز تالیفات و ترجمه های فارسی گردید»[1]

اگر بیان مزبور دکتر شفق تحقیق کرده آید کاملاً درست و روشن است و میبینیم که دربار هرات خود سلطان حسین بایقراء و وزیرش امیر علیشیر نوائی ترک نژاد و دارای فکر ترکی بودند و امیر علیشیر نوائی که خودش سخن سنج و سخن فهم بوده و علاوه فارسی در ترکی شعر هم سروده بتوسل او لازم بود که همان فکر ترکی در تمام مرکز شعر و ادب هرات هم تاثیر کند. نتیجه برآن میبینم که آن فکر ترکی نه تنها در سبک شعر فارسی تاثیر کرد بلکه در تاریخ نویسی و نثر نویسی آن عصر هم تاثیر کرده تا آنکه در فن نقاشی بهزاد که هم بدربار هرات منسلک بوده همان دقت پسندی و افکار دقیق که مختص با مزاج ترکان میباشد پیداست. باین اگر سبک نثر نویسی تاریخ ادبیات که متمنی به نثر ساده میباشد. میبینیم هم خالی از دقت پسندی باالفاظ پر شکوه و غیر از عبارات مقفه و مسجع هم بنظر نمی آید. مثلاً نثر تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی را مطالعه کنیم میبینیم که دارای همین فکر خیال آفرین که مختص با مزاج ترکان میباشد. پیداست مثل اینکه‌در ذکر احوال وزیر آن دربار هرات (امیر علیشیر نوائی) مینویسد که:

«تعریف آفتاب نمودن تیرگی» عقل است و در فضیلت مشکتاب اطناب علامت جهل است. ذکر مآثر میمون مدایح همایون این امیر کبیر (علی شیر نوائی) در اقطار ربع مسکون سیار و طیارست و دبدبه فضیلت و کمال علو همتش در اطراف آفاق منتشر»[2]

بر همین سبیل اگر ما اشعار فارسی امیر علیشیر نوائی را که [به ترکی نوائی و بفارسی فانی تخلص مینماید بدقت مطالعه کنیم میبینیم که دارای همان صفات

---

۱ دکتر رضا زاده شفق: تاریخ ادبیات ایران انتشارات امیر کبیر تهران ۱۳۴۱ ش ص ۲۶۱

۲ دولت شاه سمرقندی: تذکرة‌الشعرا تالیف براؤن لندن ۱۹۰۰م ص ۴۹۵

'سبک ترکی' که در بیان آوردیم میباشد مثلاً شیر نوائی در جواب قصیدهٔ بحرالابرار امیر خسرو دهلوی که نوشته چند بیت ازان بطور نمونه درج میکنیم :

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیورست — اخگری بهر خیال خام پختن در سراست

شه که یاد مرگ نآرد زوست ویرانی ملک — خسروی بی عاقبت خسر بلاد و کشور است

قید زینت مسقط فرو شکوه خسرویست — شیر زنجیری ز شیر بیشه کم صولت تراست

رنگ زرد عاشقی فانی بود از تیر عشق
همچو صفری کشی الف مسند به پهلو اصفراست[1]

یعنی می را به آتشین لعلی برای زینت تاج خسروان قرار دادن و آنرا اخگری بهر پختن خیال خام تعبیر کردن همه ی همه خیال آفرینی است. علی شیر نوائی علاوه بر اشعار فارسی در ترکی شعر هم سروده است و درین باره دولتشاه رقم طراز است. که :

'و سلطان بابر پادشاهی بود سخن شناس و هنر پرور و دایما بر لطف طبع وقاد این امیر کبیر (علیشیر نوائی) آفرین کردی و احیاناً در ترکی و فارسی شعری از منشآت این امیر کبیر مطالعه نمودی و در طبع قدرت و زیبائی کلام شریفش را تعجب کردی و بالطاف بیدریغش مستفید و بدعای خیرش مدد فرمودی' [2]

پیداست که روابط ادبی و فرهنگی بین این دو کشور ایران و پاک و هند مرتبا از عصر غزنوی ادامه داشته تا آنکه در عصر تیموریان استوار تر گردیده و باینصورت فکر ترکی از مراکز قونیه (ترکیه) و هرات (ایران) تا بدربار دهلی در هند هم رسیده بود. واضح تر میتوان گفت که امیر علیشیر نوائی از سبک شعر امیر خسرو دهلوی و بابر از سبک شعر علیشیر نوائی که متاثر شده بودند حتماً نتیجهٔ هم آهنگی فکر ترکی است و این روابط ادبی بین این دو کشور در عصر اکبری بهمین صورت هم ادامه میداشته است.

اگرچه 'سبک ترکی' در سائر ایران ترویج کرده بود. ولی که غیر از طبع ایرانیان بوده چندان پیشرفت نکرد. علاوه اینکه محیط ترکیه جداگانه بوده

---

۱ فانی علیشیر نوائی : دیوان فانی. تالیف همایون فرخ چاپ اتحاد تهران (فروردین ۱۳۴۲ ش دیباچه ص چهل هشت و پنجاه)

۲ دولتشاه سمرقندی : تذکرة الشعرا (ایضاً) ص ۴۹۶

لذا این صفات سبک ترکی یعنی·

۱. کلمات و تراکیب الفاظ و اصطلاحات زبان ترکی

۲. اشارات محلی ترکی و روم

از بین رفت و بجای آنها کلمات و تراکیب الفاظ و اصطلاحات خالصاً از زبان فارسی و اشارات محلی ایران در شعر بکار میبردند · البته بعضی از ایرانیان دیگر صفات 'سبک ترکی، یعنی

۱. عنصر خیال آفرینی یا خیال بافی که مختص بفکر ترکی است و

۲. مضامین باریک و افکار پیچ در پیچ و

۳. استعارات و کنایات دقیق

را قبول گردانیدند · نتیجه این سه عنصر مزبور بامتزاج کلمات و تراکیب الفاظ 'اصطلاحات فارسی و اشارات محلی ایران یک سبک نوی بوجود آورد و بر دلیل اینکه اینهمه صفات مرکوز به خیال بافی است ازین لحاظ آنرا بعنوان 'سبک خیال بافی، باید یاد کرد · و درین باره بهترین مثال آن سخنور که خودش ایرانی نژاد بوده و از شعر دربار هرات که شرح دادیم متاثر شده همین روش 'سبک خیال بافی را اختیار نمود ، بابا فغانی شیرازی است · فغانی در شیراز تولد یافت و اول بدربار هرات منسلک بوده و بعد مدتی تقریباً هفده سال در تبریز و بلاد آذربائیجان هم تجربات زندگی را دریافته به وطن خود شیراز مراجعت نمود و بعد ازان آخر ایام در مشهد مقدس بسر برده تقریباً درسال ۹۲۵ ه این جهان فانی را بدرود گفت ·

فغانی قصاید هم گفته مثلاً در تبریز در موقع جلوس رستم بیگ در مدح وی چنین گوید

آراست روزگار به آئین داد تخت   دولت ببارگاه سعادت نهاد تخت[1]

ولی فغانی در آن صحنه‌ی سخنوری که نامبرده غزل است تقی اوحدی رقم طراز است که :

'چون شعرای خراسان ویرا دیدند طرز و روش که مخالف ایشان بود از وی مشاهده می نمودند آنرا نه پسندیدند چون بغایت غیر مکرر و عجب بنظر ادراک ایشان جلوه کرد لذا زبان طعن بروی

---

۱ فغانی شیرازی : دیوان فغانی (بتصحیح سهیلی خوانساری) چاپخانه گودرزی تهران ۱۳۱۶ ش · دیباچه ص ۸

کشاده سخنان بلند مرتبه او را بیمعنی فهمیدند و درین معنی ضرب‌المثل شد چنانکه مدتها اشعار ضیق را میگفته اند که فغانیانه است»[1]

و ناقدان عصر حاضر همین فغانیانه که مرکوز به «سبک خیال بافی» است بعنوان «سبک هندی» هم تعبیر کرده اند. ممکن است بر دلیل اینکه مطابق مزاج ایرانیان نبوده. در ایران چنان ترویج نیافته که در شعر فارسی هند. بنا برین به «سبک هندی» موسوم میکنند. و آن شیوهٔ خیال آفرینی درین اشعار فغانی پیداست.

ای سر نامه نام تو عقل گره کشایرا ذکر تو مطلع غزل طبع سخن سرایرا
آئینه دار یافته یکنظر از جمال تو دل که فروغ میدهد جام جهان نما یرا
نسخه سحر سامری کاغذ توتیا شود گر بکرشمه سر دهی نرگس سرمه سایرا[2]

روشن است که سرنامهٔ نامش را از عقل گره کشودن و جمالش را آئینه دار بیک نظر دیدن و نرگس سرمه سای را بکرشمهٔ خود در آورده نسخهٔ سحر سامری را کاغذ توتیا گردانیدن همه‌ی همه تشبیهات و استعارات و کنایات خالصاً فارسی است و یک فکر و فرهنگ و محیط ایران را اظهار میکند. البته آن عنصر خیال آفرین که مختص بفکر ترکی است حتماً در آن پیداست. بر همین سبیل چند دیگر اشعار فغانی که دارای اینهمه صفات است بطور نمونه هم درج ذیل میشود:

در تماشای مه رویت فغانی را چو شمع بر زبان آتشین شبها گره شد راز ها
بند بندم شد فغانی بستهٔ زنجیر عشق خوشدلم زین بندها گر یار بگشاید مرا
هر بار که شمشیر تورا دید فغانی زانگونه بر آشفت که مویش ز جبین خاست
فروغ بزم فغانی بود ز شعلهٔ دل بگو چراغ درین تنگنا زبانه مکش

چون شفق بر بسته رخت خونفشان از طرف خاک
خیمهٔ همت بر اوج کوهساران میبرم
تا بنا گوش چو سیم و عارض چون لاله هست
دانهٔ دل سوی زرین گوشواران میبرم

---

۱ تقی اوحدی : عرفه‌العاشقین . بحواله سهیلی خوانساری . دیباچه دیوان فغانی شیرازی، ایضاً ص ۴

۲ فغانی شیرازی : دیوان فغانی . (ایضاً) ص ۱—۳

خیز و همراه فغانی بدر میکده رو تشنهٔ چند جگر سوخته درجیحون بین [1]

عیانست که علاوه بر خیال باقی و خیال آفرینیها در اشعار مزبور دیگر جزئیات سبک خیالبافی که در ایران وجود و شیوع یافت هم در آن موجود است حتماً محیط و فرهنگ ایران را آشکار میسازد وجیحون آن اشارهٔ محلی ایران است که ما را در محیط ایران میبرد.

لهذا بر شواهد و دلایل مزبور نباید که آنرا بعنوان 'سبک هندی' یاد کنیم البته این سبک نوی که دارای صفات خیال باقی که زیر اثر ''سبک ترکی' در دورهٔ صفوی همراه دیگر جزئیات مزبور در ایران بوجود آمد بعنوان 'سبک خیال باقی' یاد باید کرد.

۳ ه. استزاج خیالبافی و وجود 'سبک هندی کاملی' در عصر اکبری

حسین فریور تعریف 'سبک هندی' بدین صورت کرده است 'سبک هندی' از قرن نهم آغاز شد و هنوز در ایران و هندوستان و افغانستان پیروان زیاد دارد. درین سبک غزلسرائی از رونق افتاد و مضامین دقیق و تخیلات شاعرانه بالفاظ ساده و بازاری بیان گردید و آوردن کنایه و استعارهٔ پیچیده و گفتن لغز و معما و ساختن ماده تاریخ معمول و متداول شد.

صائب شیرازی و کلیم کاشانی (همدانی) و وحید قزوینی این سبک را رواج دادند و شعرائی که در قرنهای نهم و دهم و دوازدهم بزبان فارسی شعر سروده اند همه پیرو سبک هندی بوده اند' [2]

بعضی از نکته سنجان و نقادان معاصر به همین نکته اتفاق دارند که تعریف 'سبک هندی' مجملاً با خیالبافی یا خیالبندی مرکوز است. مثلاً علی اکبر شهابی توضیح 'سبک هندی' در عبارت ذیل ضبط میکند :

'سبک هندی با سبک خراسانی بکلی متمایزاست و هیچ وجه مشابهت ندارد ولی با سبک عراقی در بعض از مزایا اشتراک دارد و این معنی از ممیزات 'سبک هندی' امور ذیل است. مضامین باریک. افکار پیچ در پیچ. خیالات دور از طبیعت و استعارات و کنایات و تشبیهات

---

۱ فغانی شیرازی : دیوان فغانی (ایضاً) ص ۳، ۵، ۳۵، ۱۲۸، ۱۵۷، ۱۸۸

۲ حسین فریور : تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا. موسسه مطبوعاتی امیر کبیر. تهران جمادی‌الاولی ۱۳۸۳ ه ص ۱۳۵

غیر لطیف و مخصوص بذوق طبع هندیان و خلاصه 'سبک هندی' کاملاً یک روش خیالبافی روشن میگردد' [1]

اصلاً ایشان تعریف 'سبک هندی' را تنها به خیالبافی و جزئیات آن مرکوز کرده اند حال آنکه اگر تاریخ تحول شعر فارسی را بدقت مطالعه کنیم روشن میشود که جزئیات 'سبک هندی' نه تنها در ایران بلکه در برابر آن دیگر جزئیات سبک هندی در هند هم نمود و وجود مییافت.

در بخش دوم این رساله شرح دادیم که در تمام شبه قارهٔ پاک و هند مسعود سعد سلمان لاهوری نخستین سخنور فارسی است که از محیط لاهور (هند) متاثر شده کلمات زبان محلی لاهور مثل بر شگال (برش + کال = باران — سال یا فصل یعنی فصل باران) وغیره را در شعر فارسی بکار برده بود و بعد از عصر غزنویان دیگر کلمات و فرهنگ محلی در شعر فارسی در لاهور هم تاثیر کرد و ما آن تحولات شعر فارسی را در بخش سوم این رساله مفصلاً در بیان آورده ایم. سپس در عصر تیموریان مخصوصاً در عصر جلال‌الدین محمد اکبر روابط ادبی و فرهنگی بین این دو کشور همجوار استوار تر گردیده بود و در عرصهٔ سخنوری دربار اکبری چنانکه شرح دادیم در مقابل دربار صفوی گوی سبقت ربوده بود. اغلب شعرای ایران خاصه از غزلسرایان مثل نظیری نیشاپوری و صائب تبریزی و کلیم همدانی رو به مراکز دهلی و آگره نمودند و عرفی شیرازی و ثنائی مشهدی و قاسم ارسلان و تشبیهی کاشی به مرکز لاهور آمده بدربار اکبری منسلک شدند و ایشان آن عنصر خیالبافی را که از دربار هرات تیموریان استخراج کرده در سائیر ایران تا زمان صفویان در شعر فارسی توسیع و ترویج مییافته بود. همراه خود آورده در شعر فارسی دربار اکبری هم رواج دادند. نتیجه این شد که آن جزئیات 'سبک هندی' که مختص به تراکیب الفاظ و کلمات و فرهنگ و فکر هندی باشارات محلی که از دورهٔ غزنویان تا عصر تیموریان در شعر فارسی پاک و هند باستان نمود و شیوع یافته بود با عنصر خیالبافی در آن امتزاج یافت و باینصورت یک سبک نوی بوجود آمد و باید که اصلاً آن را بعنوان 'سبک هندی' یاد کرده شود. ولی بموجب این که در 'سبک خیالبافی' چنانکه شرح دادیم بعنوان 'سبک هندی' معروف گردیده است بنابرین باید که آنرا یک نام دیگری داده شود.

---

۱ شهابی علی اکبر : روابط ادبی ایران در هند کتابفروشی مرکز تهران اسفنده ۱۳۱۶ ص ۹۱

لذا مناسب است آن سبک نوی که تمام مراحل را تدریجاً طی نموده باینهمه صفات وجود یافت بعنوان 'سبک هندی کامل' یاد کرده شود و این 'سبک هندی کامل' که در عصر اکبری بوجود آمد بهترین مثال آن در شعر فیضی فیاضی عام است و تفصیلش را در ذکر فیضی خواهیم آورد .

۳ . بار آوری چمنزار خزانخورده شعر فارسی در لاهور در عصر اکبری

بعد از عصر غزنویه در زمان غوریان و تغلقان و خلجیان و لودیان بلکه در عصر مغلیه هم از بابر تا همایون چمنزار شعر فارسی در لاهور خزانخورده میماند است البته میتوان گفت که سلسلهٔ شعر گوئی فارسی در لاهور هیچ وقت از بین نرفته بود . و بعد از عصر غزنویان نخستین شاهنشاه تیموریان درین شبه قاره جلال الدین محمد اکبر است که چمنزار خزانخورده شعر فارسی لاهور را بار آوری کرد .

۳ الف. لاهور از حیث پائیتخت جلال‌الدین محمد اکبر

اگر ما تاریخ سیاسی آن عصر را مطالعه کنیم . میبینیم که جلال الدین محمد اکبر در سال ۹۶۳ھ ۱۵۵۶م[1] سریر آرای سلطنت شد . در اوایل عصر پائیتخت خود را مثل سلاطین پیشین در دهلی قرار داد و از آن به بعد آگره . ولی بموجب اینکه حمله های مغول و ازبکان از ممالک خارجی پیاپی ادامه میداشت . لازم دانست که برای دفاع آن حمله های خارجی . پایتخت خود را از آگره انتقال نموده . در همین شهر لاهور که مهمترین ناحیه‌ی سیاسی بوده است . استحکام کند . درین باره مورخ تاریخ مغول پرنگل کندی (Pringle Kennedy) مینویسد[2] . که جلال الدین محمد اکبر تا کاملاً چهارده سال یعنی از سال ۱۵۸۴م تا ۱۵۹۸م لاهور را پایتخت خود قرار داد و از آن به بعد که سر ازبکان یعنی عبدالله ازبک که فوت کرد . ازبکان نتوانستند سر بکشند و سلطنت اکبر استحکام یافت .

۳ ب . بار آوری چمن زار شعر فارسی در لاهور

اصلاً اکبر مثل اجداد خویش یعنی مثل بابر و همایون نه تنها سخن سنج و سخن فهم بوده

---

[1] LANE POOLE, Stainly. The Muhammadan Dynasties. op. cit. p. 328

[2] 'He (Akbar) removed the headquarters of his court from Agra to Lahore, where it continued to be for fourteen years from 1584-1598 A. D. In the latter year Abdullah, the powerful Uzbeg chief died. After his death no further aggression seems to have been forced from the Uzbegs' (PRINGLE KENNEDY-History of the Great Moghals-Calcutta, Tharker Spin and Co., 1911 part I, Chap. I, p. 273.)

بلکه بین تمام سلاطین مغلیه از لحاظ سرپرست علم و دانش و ادب پروری مثالی ندارد و همین اصل است که درین مدت چهارده سال اگرچه در نظر تاریخ سیاسی مدتیست خیلی قلیل ولی از روی تاریخ ادبیات فارسی عصریست که در آن زمان در چمنزار شعر فارسی گلهای نو دمیده و افکار نو بوجود آمده است ۰

و بر دلیل اینکه خود اکبر چنانکه گفتیم در سخن پروری مثالی نمیداشت نتیجه" دانشوران با کمال و سخنوران بیمثال نه تنها از گوشه های این شبه قاره بلکه از مرزهای دور و دراز کشورهای خارجی رو بدربار لاهور نمودند و لاهور بار دیگر از حیث یک گهوارهٔ شعر و ادب فارسی وجود یافت و بسیار از سخنوران شیرین مقال مانند ثنائی از مشهد و عرفی از شیراز و فیضی از آگره در همین پائیتخت لاهور اقامت گزیدند ۰

درین معنی صاحب سفینهٔ خوش گو هم قول ملا عبدالباقی نهاوندی را تطبیق میکند که

'صاحب مآثر رحیمی نیز که معاصر اوست بقلم آورده که در هندوستان بعد از امیر خسرو بتازه گوئی و استادی او تا امروز کسی بهم نرسیده ۰ فیضی ملاذالفضلاء و ملجاءالشعرا بود ۰ اکثر مستعدان خراسان بشوق خدمتش به هند رسیده کامیاب باطن و ظاهر شدند و هر کس که در ایران قدرت گفتن مصرعی و طبع موزون داشته به هند آمده نتایج طبع خود را بشرف اصلاح وی رسانید ۰ دران وقت دارالسلطنه" لاهور دارالشعر گردید،'[1]

نتیجه در آن عصر شهر لاهور در آب و تاب و شکوه و زیبائی با تمام جمال و بکمال رسیده بود و بنا بر اینکه پایتخت بوده ۰ ساختمانهای مجلل و مینارها و گنبدهای منقش نو بناشد که بعضی از آنها امروز هم جاه و جلال اکبر شاهی را حکایت میکند و فن نقاشی و کنجکاوی آن عصر را هم گویا ست ۰

خلاصه یک جمع غفیر از سخنوران فارسی گویان در شهر زیبای لاهور

---

۱ بندرابن داس خوشگو: سفینهٔ خوشگو ۰ نسخه خطی مجموعه آزاد شماره ۳۰۵۳۰ نمره کتابخانه دانشگاه پنجاب ۰ لاهور برگ ۱۷ الف

و هم رک ۰ مولوی محمد شفیع ۰ دیباچه تذکره میخانه عبدالنبی ۰ لاهور چاپ عطر چند کپور اینڈ سنز پبلشرز انارکلی ۰ ۱۹۲۶م ص دیباچه ق

مستقلاً اقامت گزیدند و این طوطیان خوشنوا بر شاخ سخنوری از حنجرهٔ داؤدی نغمه‌های پر مغز و خوش صدا سرودند و باینصورت آن چمنزار شعر فارسی لاهور که خزانخورده شده بود بار آور شد ۰

اکنون ذکر تمام آن سخنوران شیرین مقال را که درین چمنزار شعر فارسی نغمه سرائی کردند زیر بحث میاوریم ۰

۳ ج. سخنوران فارسی در لاهور در عصر اکبری

اگرچه ذکر سخنوران فارسی عصر اکبری در بسیاری از تذکره های ما بعد آمده است ولی باید بمستند ترین تواریخ و تذکره‌های آن عصر رجوع کرد مثل اکبر نامه یا آئین اکبری ابوالفضل ۰ تاریخ الفی ۰ منتخب التواریخ بدایونی ۰ گلشن ابراهیمی المعروف تاریخ فرشته ۰ منتخب‌التواریخ یوسف . هفت اقلیم امین رازی ۰ طبقات اکبری مراة‌العالم ۰ روضة‌الطاهرین ۰ مراة‌الصفا ۰ مآثر رحیمی ۰ و دیگر تاریخها مثل حبیب‌السیر ۰ دستورالوزرا ۰ احسن التواریخ ۰ تاریخ عالم آرای عباسی ۰ و روضة الصفای خواند میر ۰

بین تذکره‌های ما بعد مثل تحفه سامی و خلاصة‌الاشعار و زبدة الافکار تقی‌الدین محمد کاشی ۰ مجالس المومنین نورالله شستری ۰ نفایس المآثر قزوینی ۰ آتشکده آذر ۰ ریاض‌العارفین و مجمع‌الفصحاء رضا قلی خان . ریاض‌الشعراء علی قلی خان واله داغستانی ۰ خزانهٔ عامره تالیف آزاد تذکره حسینی صبح گلشن شمع انجمن ۰ مآثرالامراء المعروف به سرو آزاد و غیر هم ۰

شیخ ابوالفضل که نویسندهٔ خاص منسلک بدربار اکبری بوده ۰ و چند سال در لاهور هم زندگی کرده ذکر این سخنوران زیر عنوان 'قافیه سنجان' که هم بدربار اکبری منسلک بودند در آئین اکبری آورده است و اسمهای آنها ازین قرار است :

'ملک الشعرای فیضی فیاضی ۰ خواجه حسین ثنائی مشهدی ۰ حزنی اصفهانی قاسم کاهی غزالی مشهدی ۰ عرفی شیرازی ۰ میلی هروی ۰ جعفر بیگ قزوینی ۰ خواجه حسین مروی ۰ حیاتی گیلانی ۰ شکیبی سپاهانی ۰ انیسی شاملو ۰ نظیری نیشاپوری ۰ درویش بهرام ۰ حرفی کشمیری ۰ سبوحی چغتائی ۰ مشفقی بخاری ۰ صالحی ۰ مظهری کشمیری ۰ محوی همدانی ۰ صیرفی ساوجی ۰ قراری گیلانی ۰ عنابی نجفی ۰ ملا محمد صوفی ماژندرانی جدائی ۰ وقوعی نیشاپوری ۰ خسروی قاینی ۰ شیخ رهائی ۰ وفائی سپاهانی ۰ شیخ ساقی ۰ رفیعی کاشی ۰ غیرتی شیرازی ۰ یادگار حالتی ۰ سنجر کاشی ۰ جذبی ۰ تشبیهی (لاهوری) اشکی قمی ۰ اسیری رازی ۰ فهمی رازی ۰ قیدی

شیرازی · پیروی ساوجی · کامی سبزواری · پیامی · سید محمد هروی ،
قدسی کربلائی · حیدری تبریزی · سامری · قریبی رئیسی · فسونی شیرازی
نادری ترشیزی · نوعی مشهدی · بابا طالب اصفهانی · سرمدی اصفهانی
دخلی اصفهانی · قاسم ارسلان مشهدی (لاهوری) غیوری حصاری ،
قاسمی مازندرانی · ملا شیری (لاهوری) و رهی نیشاپوری، [۱] ·

بعد از مطالعه احوال و اذکار سخنوران مزبور که منسلک بدربار اکبری بودند تحقیق شد که فیضی فیاضی و ثنائی مشهدی و عرفی شیرازی سخنورانی اند که در لاهور مدفون شدند ولی بعد ازان سپرد خاک وطنهای خود شدند · البته ملا شیری و قاسم ارسلان ولوائی و تشبیهی مستقلاً از لاهور اند ·

علاوه بر اینها سخنوران لاهور که بدربار اکبری منسلک نبودند ولی در آن عصر شهره یافتند نامهای ایشان درج ذیل است ·

۱. هاشم لاهوری (ت و ۹۷۲ ه)
۲. حمیدی لاهوری (بعد از ۹۹۸ ه)
۳. کاتبی لاهوری (ت و ۱۰۰۰ ه)
۴. محمود لاهوری (ت و بعد از ۱۰۰۲ ه)
۵. مقیم لاهوری (ت و پیش از ۱۰۰۴ ه)
۶. وفائی لاهوری (ت و پیش از ۱۰۰۴ ه)

حالا باید که احوال و اذکار و افکار و اشعار این سخنوران عصر اکبری را زیر بحث آوریم که مثل عندلیبان خوشنوا در چمنزار خزانخورده شعر فارسی لاهور به نغمه های دلپذیر و جوش آور خود گلهای افکار خندانیده · بهار آوردند ·

بهتر است که ذکر شان را در سه ردیف ذیل جداگانه زیر بحث آریم ·

۱. ردیف اول سخنورانیکه بدربار اکبری منسلک بودند و در لاهور مدفون شدند ولی بعد ازان سپرد خاک وطنهای خود شدند ·
۲. ردیف دوم سخنورانیکه بدربار اکبری منسلک بودند و در لاهور زندگی کردند و در همین جا سپرد خاک شدند ·
۳. ردیف سوم سخنورانیکه بدربار اکبری منسلک نبودند ولی در آن عصر شهره یافتند ·

۵ . سخنورانیکه در لاهور مدفون شدند ولی بعد ازان سپرد خاک وطنهای خود شدند .

سخنوران فارسی در عصر اکبری که بیشتر ایام خود را در لاهور گزرانده اول بخاک لاهور مدفون شدند · سپس کالبدها به مولدهایشان سپرد خاک شده اند ·

---

۱ ابوالفضل : آئین اکبری (تالیف بلخمن) کلکته ۱۸۲۳ م ج ۱ ص ۲۳۵ تا ۲۶۲

(۱) اول ثنائی از مشهد دوم عرفی از شیراز و سوم فیضی از دکن و هر سه بدربار اکبری منسلک بودند.

بر دلیل اینکه ایشان لاهور را سکنی گذیده تا مدتی بین سخنوران لاهور زندگی میکردند و چنان علاقه خاص به شعر فارسی در لاهور میدارند که سخنوران ما بعد تحت تاثیر همین سه سخنور در شعر فارسی در لاهور تحولاتی آوردند لذا لازم داریم ذکر شان را در ردیف اول در بیان آوریم.

۵. الف ثنائی مشهدی (ت و ۹۹۵ ه)

بدایونی که همعصر ثنائی بوده راجع به شهرهٔ سخنوری او مینویسد که :

'نامش خواجه حسین است. پیش از آنکه بهندوستان بیاید. بزرگان این دیار بر بیتی ازو غائبانه بزمی می آراستند و در هر مجلس شعر او را به تبریک میخواندند و متفق الکلام والاقلام بر استادی او خط مینوشتند' [1].

ملا عبدالنبی قزوینی که در عصر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه در سال ۱۰۲۸ ه میخانه را تالیف نمود. دران احوال ثنائی به بسط و شرح در آورده است و چگونگی هجرت ثنائی از ایران به هند در عبادت زیر ضبط کرده است :

آن ایام فرزند رسول ربانی. شاه اسمعیل ثانی از قید بر آمده بجای پدر بر سریر سلطنت نشسته بود که خواجه حسین خود را بخدمت آن پادشاه انجم سپاه رسانید، و این قصیده بر سبیل تهنیت جلوس وره آورد به بایستادگان آستان او گزارنید. این سه بیت ازان قصیده است :

بر تخت جم سکندر گیتی ستان نشست — یوسف ز چه برآمد و برآسمان نشست
شاها اگر ز اختر بد مهر مدتی — در سنگ خاره ذات تو فولادسان نشست
با این سپهر مصلحتی داشت زانکه تیغ — برنده تر شود چو بسنگ فسان نشست [2]

عبدالنبی قزوینی بعد ازان این حکایت را ادامه میدارد که

'این قصیده را بغایت خوب گفته است و لیکن از گردش فلک کجروش مرضی طبع آن پادشاه نشد و فرمود که نام من درین قصیده نیست. البته ثنائی این قصیده را برای سلطان ابراهیم میرزا (پدر شاه اسمعیل ثانی) گفته بود

---

۱ بدایونی : منتخب التواریخ (ایضاً) ج ۳ ص ۲۰۸

۲ عبدالنبی. ملا فخرالزمانی قزوینی : تذکره میخانه (س ت ۱۰۲۸ ه) باهتمام احمد گلچین معانی. شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء. ایران نوروز ۱۳۴۰. ص ۲۰۴

که الحال میگزراند ۰ ازو در خشم شد ۰ بنا بر آن خواجه حسین از بیم جان ننگ فرار بر فخر قرار ترجیح داده از ایران بدارالامان هندوستان آمد و بسعادت بندگی پادشاه آسمان خرگاه ۰ خورشید کلاه ۰ کیوان بارگاه فرمانروای بحر و بر جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی مستعد گردید و و مدتها مدید در خدمت آن پادشاه بسر برد ۰ تا آنکه در سنه خمس و تسعین و تسعمایه" (۹۹۵ھ) در لاهور رخت بر بسته سفر آخرت اختیار نمود ۰ کالبد او را نزدیکان او بر سبیل امانت بخاک سپردند ۰ بعد از مدتی خویشانش استخوان آن غریب را از هند بآستانهٔ متبرکه منوره مقدسه مطهره امام‌الجن و الانس امام رضا علیه التحیه" و الثناء که وطن او بود ۰ بردند ،[1] ۰

ملا عبدالباقی نهاوندی راجع به خویشانش که نعش ثنائی را بردند هم ذکر کرده است که :

'و بتاریخ سنه نهصد و نود (و شش) هجری از دار فنا بعالم بقا در خرامید و در دارالسلطنه" لاهور هندوستان مدفون گشت و میرزا باقر ولد میر عربشاه مشهدی که خالو زادهٔ خواجه مومی الیه بود و خالی از طبع نظمی نبود و بغایت خوش طبع و ظریف شیوه بود ...... نعش خواجه را از لاهور بمشهد مقدسه رضویه نقل نمود و در آن آستانه مدفون گشت، [2]

(i) سبک شعرش و تاثیر آن در شعر فارسی لاهور

پیداست که دربار اکبری در مقابل دربار صفوی در سخنوری و ادب پروری حتماً گوی سبقت ربوده

---

۱ عبدالنبی ص ۲۰۴—۲۰۵ ۰

۲ نهاوندی ۰ ملا عبدالباقی : مآثر رحیمی (س ت ۱۰۲۵ھ) تالیف محمد هدایت حسین ۰ برای ایشیاتک سوسایتی بنگاله ۰ کلکته ۱۹۲۷م ج ۳ ب (i) ص ۳۶۰ ۰
'هکذا (خمس تسعین و الف) خمسین و تسعمایه" ۰ هر دو تاریخ محال است غالباً لفظ 'الف، سهواً بجای تسعمایته درج شده و مراد مصنف از سنه ۹۹۵ھ بوده باشد امام صاحب تذکره همیشه بهار که تالیف سنه ۱۱۳۶م است، سخنور نیک ۹۹۶ را تاریخ وفاتش یافته (سپر نگر ص ۱۲۰) و سپرنگر همین تاریخ (۹۹۶ھ) را اختیار کرده است (ص ۵۶۹)، ...
لذا طبق تحقیق مولوی محمد شفیع ت و ثنائی ۹۹۵ھ کاملاً صحیح است ۰
(حاشیه ص ۱۶۵ تالیف محمد شفیع 'میخانه عبدالنبی، عطر چند کپور انارکلی لاهور ۱۹۲۶م ص ۱۶۵ رک ما ۲

بود و سخنوران بیمثال مثل عرفی شیرازی و مخصوصاً ثنائی مشهدی چنانکه در حکایت مزبور آمده است دربار صفوی را خدا حافظی کرده بدربار اکبری منسلک میشدند و ثنائی مشهدی یکی از آنها است که بجای دربار دهلی و آگره خود را بدربار اکبری در لاهور منسلک گردانیده همین جا مسکن گزید و زیرا که ایرانی بوده افکار ایرانی را بصورت 'سبک عراق' در چمنزار شعر فارسی لاهور ترویج داد مثلاً در وصف شیوهٔ سخنوری خود میسراید که :

صبح روشندلان بیان منست — تیغ صبح سخن زبان منست
ظاهر است از سخن که روح قدس — دایهٔ مریم بنان منست
بس که معنی دقیق کرد مرا — نقطهٔ کلک من جهان منست
قصه کوتاه درین سرای سپنج — سخن است و سخن ز آن منست
کس بمحشر نگیردم دامن — جز هوس کو ز کشتگان منست[1]

خلاصه اینکه ثنائی مشهدی عرفی شیرازی و فیضی دکنی در چمنزار شعر خزانخوردهٔ لاهور (در عصر اکبری) بچنان شیوه سخنسرائی کردند که صدای این طوطیان خوش‌الحان تا به آخرین نقاط افغانستان و ایران رسیده بود و بسیاری از تذکره نویسان دوستی و هماهنگی ایشان را در بیان آورده است مثلاً صاحب 'شمع انجمن' راجع به ثنائی مینویسد که

ثنائی خواجه حسین مشهدی از پهلوانان عرصهٔ سخنوری است و دلیران معرکه معنی پروری از مشهد بسیر هند خرامیده و با فیضی و عرفی هنگامهٔ مشاعره گرم کرد دیوانش پنجهزار بیت دارد. این چند بیت از آنجاست.

روزیکه وقف روی تو کردم نظاره را — دیدم بدامن این جگر پاره پاره را
خوشا خجالت آن عاشقی که در شب هجر — بخوابش آئی و او شرمسار برخیزد
خوش آنکه سزی من از ناز یک نظر دیدی — باین بهانه که نشناختم و گردیدی
زمان بی مهر و گیتی دشمن و دلدار مستغنی — مرا بر آرزوهای ثنائی خنده می آید[2]

طبق بیان مزبور عدئی شعر دیوان ثنائی پنجهزار ولی بقول عبدالنبی سه هزار است چنانکه راجع به اشعار ثنائی شرح میدهد :

'اشعار دیوان آن بلبل خوش‌الحان آنچه الحال درمیان مردم اشتهار دارد سه هزار بیت میباشد و سکندر نامه که در بحر مثنوی سوای ساقی نامه

---

۱ ابوالفضل : آئین اکبری ایضاً ج ۱ ص ۲۴۲—۲۴۳

۲ صدیق حسن : شمع انجمن . مطبع شاهجهانی بهوپال . ۱۲۹۳ هـ ص ۱۰۲

گفته عدد ابیاتش زیاد از هفتصد و پنجاه (۷۵۰) بنظر این صغیف در نیامده است، [1]

اگر ما شعر ثنائی را بدقت مطالعه کنیم میبینیم که تشبیهات و استعارات و افکار و صفات همه‌ی همه از 'سبک عراق، است و درین معنی او تتبع نظامی گنجوی کرده است که آن را شرح میدهیم و خودش گفته که

بس که معنی دقیق کرد مرا نقطه کاک من جهان منست[2]

(ii) ترویج 'ساقی نامه' در شعر فارسی لاهور

اگرچه ترویج 'ساقی نامه' از عصر غزنویان زیر اثر تصوف عرفان رخ داد. ولی در شعر فارسی لاهور در عصر اکبری ورود یافت. و ثنائی درین میخانهٔ شعر فارسی لاهور در صف اول که مثل آن میخوران میخانهٔ شعر فارسی ایران مثل نظامی و جامی بنظر میآید که ایشان شراب عشق و عرفان را بصورت 'ساقی نامه' عام کردند و سخنوران ما بعد هم این روش را اختیار نمودند. مخصوصاً در عصر جهانگیر پادشاه که ذکرش را مفصلاً خواهیم آورد، روش 'ساقی نامه' عام شد و ملا عبدالنبی قزوینی تمام ساقی نامه‌های آن عصر را در یک کتاب المعروف 'میخانه' جمع آوری کرد و 'ساقی نامه‌ی' ثنائی مشهدی را هم جای داد که چند بیت ازان بطور نمونه نقل میشود.

بیا دل بمیخانهٔ اهل راز — بکش جام معنی صورت گداز
چنان خویش را کن ز صورت بری — که از دیده گردی نهان چون پری
مگر شوق آن رهنمایت شود — بکوی خرابات جایت شود

بیا ساقی آن شمع خلوت نشین — که چون دست موسی‌ست در آستین
بدستم ده و روشنم ساز دست — که از وی گشایم باعجاز دست
بیا ساقی آن آتش عقل و هوش — که دل را ز گرمی در آرد بجوش
بمن ده که خونم بجوش آورد — ز مستی عقلم بهوش آورد

چنان جانفشانی کنم در سخن — که جان نظامی در آرم بتن
گشایم در مخزن فکر را — نمایم بتو معنی بکر را
مسیحای معنی شوم در سخن — وز آن جان در آرم سخن را بتن
ثنائی درین خود نمائی میائی — بحرف ازین خوبتر لب کشائی

---

۱ عبدالنبی : تذکره میخانه. ایضاً ص ۲۰۶

۲ ابوالفضل : آئین اکبری : ایضاً ص ۲۴۳

و ساقی نامه را باین شعر تمام میکند

درین باغ چون خوش نشینی بکام — بیرگی مرا یاد کن · والسلام[1]

روشن است که تشبیهات و استعارات مثل جام معنی · کوی خرابات · دست موسی · مخصوصاً از مستی شراب عقل را بهوش آوردن همه‌ی همه از افکار موروثی و 'سبک عراقی' است و ثنائی شعر نظامی گنجوی را باین الفاظ آرزوی کرد که شیوه شعر نظامی را در شعر خود آرد ·

چنان جان فشانی کنم در سخن — که جان نظامی در آرم بتن[2]

یعنی او سعی کرده است که در جواب نظامی گنجوی سکندر نامه بنویسد و دران به همین صورت 'ساقی نامه' را هم آورده است آن شراب عشق و تصوف را که از میخانه شعر فارسی ایران آورده بود در میخانه شعر فارسی لاهور عام کرد و باین صورت شیوهٔ 'ساقی نامه' در شعر فارسی لاهور ترویج یافت ·

۵ ب. عرفی شیرازی ت و (۹۹۹ھ) | هیچ تذکره شعرای فارسی از عصر اکبری مکمل نیست که دران ذکر عرفی شیرازی و فیضی دکنی نباشد · بر دلیل اینکه شهرهٔ این قافله سالاران میدان سخنوری و نغمهٔ این سخنوران شیرین مقال و بلند افکار از چمنزار شعر فارسی لاهور بلند شده تا آخرین نقاط آن عصر رسیده بود ·

بدایونی که همعصر شان بوده این حقیقت را باین الفاظ ابراز مینماید که

> 'او (عرفی شیرازی) و حسین ثنائی از شعر عجب طالعی دارند که هیچ کوچه و بازاری نیست که کتاب فروشان دیوان این دو کس را در سر راه گرفته نایستند و عراقیان و هندوستانیان نیز تبرک میخرند'[3]

بر همین سبیل امروز هم محققین ادبیات فارسی چه از ایران یا غیر ایران باشند · شهرهٔ سخنوری عرفی و فیضی را اعتراف میکنند · مثلاً دکتر شفق راجع به فیضی مینویسد که

> توان گفت معروفترین شعرای فارسی گوئی هندوستان همانا امیر خسرو دهلوی و عرفی شیرازی و فیضی دکنی بودند · گرچه فیضی در هندوستان نشست و زندگانی کرده است ولی در سلاست سخن و متانت و استحکام

---

۱ عبدالنبی : تذکره میخانه · ایضاً ص ۲۰۶—۲۱۳

۲ عبدالنبی : تذکره میخانه · ایضاً ص ۲۱۳

۳ ایضاً ص ۲۸۵

شعر بمقامی رسید که او را از شعرای ایران باستان توان تمیز داد و نفوذ او در هند و عثمانی بسیار بوده است ، [1]

و حقیقت همینطور است چنانکه امیر خسرو در مرکز دهلی یک سبک خاص ایجاد کرد و در گلستان شعر فارسی سروده طوطی هند لقب یافت و برای سخنوران ما بعد در هند راهنما گردید بر همین سبیل عرفی شیرازی و فیضی دکنی در چمنزار شعر فارسی لاهور نغمه سرائی کرده یک سبک نوی بعنوان 'سبک هندی بصورت کامل، که تفصیلش را در ذکر فیضی میآریم · ایجاد کردند و بعد زیر اثر همین سخنوران شیرین مقال و بلند افکار · چمنزار شعر فارسی لاهور گل خندید و بهار نو آورد ·

چنانکه در ذکر ثنائی مشهدی شرح دادیم که بهترین سخنوران آن عصر دربار صفویه را خدا حافظی کرده بدربار اکبری منسلک گردیدند بر همین سبیل عرفی شیرازی هم وطن و مولد خود را الوداع گفته رو به هند نمود · اگرچه ذکر عرفی شیرازی همعصران او مثل ابوالفضل و بدایونی هم کرده اند ولی بهتر از انها عبدالنبی قزوینی[2] که خودش تمام احوال آن سخنور بلند افکار را بچشم خود دیده دربیان آورده است و ما تلخیص آنرا زیر قلم میآریم

نام پدر عرفی· خواجه بلوی شیرازی است و در دفتر خانها شاهی در شیراز اشتغال میداشت · نام خود عرفی · محمد حسین بود · در صغر سن بمولانا صیدی ملقب گردید · در اول جوانی بوادی شعر گفتن افتاد و هر چه ازو سر میزد خالی از رتبهٔ نبود · یاران اهل شیراز باو عرفی تخلص دادند ·

چون سال عمرش به بیست رسید آبلهٔ سرشاری بر آورد و استخلاص آن مرض تفسیری در چهرهٔ او بهم رسید چنانچه هر کس که او را میدید ازو متنفر میکرد · عرفی بسیار دلتنگ گردید و بنابرین از وطن خود خروج کرده بهندوستان که خانهٔ نشو ونمای نکته سنجان و دارالعیار خرد مندان بود · رو نمود · اول بسعادت خدمت ابوالفتح گیلانی که یکي از ارکان دولت جلال‌الدین محمد اکبر بادشاه بود مستعد گردید و قصاید غرا درمدح مربی خود گفت و کارش بالا گرفت بعد ازان بخدمت سالار اعظم عبدالرحیم خان خانان که نه تنها ادب پرور بلکه خودش سخن فهم و سخن سنج بوده · درآمد · صاحب شمع انجمن مینویسد که

---

۱ دکتر شفق : تاریخ ادبیات ایران ص ۳۷۰

۲ عبدالنبی : تذکره میخانه · ایضاً ص ۲۱۷

عرفی اول که از ولایت بفتحپور رسید بشیخ فیضی آشنا شد آخر درمیان آنها شکر آبها افتاد و بخانان مرتبط شد و شعر را اعتبار او روز افزون گردید ،[1]

بهر حال بتوسط ارکان دولت مزبور، بدربار اکبری منسلک گردید و سالها همراه فیضی و ثنائی مشهدی در همین شهر لاهور بسر برده و انجام کار به بستر مرگ رسید. و عبدالنبی حکایت مرگ سوزناک آن سخنور بزبان میرزا نظام قزوینی که بخشی و دیوان دارالعیش کشمیر بود باین الفاظ ضبط کرده است

'در وقتی که خبر بیماری عرفی بسمع مبارک جمجاه ، انجم سپاه جلال‌الدین اکبر بادشاه رسید بمن حکم فرمود تا من ببالین او رفته برمآل احوالش اطلاع یابم و حقیقت مردن و زیستن او را بعد از ملاحظه بعرض رسانم. چون نزدیک او شدم بدیدم که کار برو دشوار شده و نفسش به شماره افتاده، پرسیدم که چه حال داری؟ جواب داد که دوشش، شش و پنج هرچه ازو پرسیدم همین گفت...... بادشاه و اعیان دولت از استماع این مقدمه تعجب بسیار نمودند، [2]

تا آنکه بحق پیوست و در عین شباب بعمر سی و شش سالگی در سال نهصد و نود و نه هجری (۹۹۹ھ) در آغوش همین خاک لاهور خوابید، و سال وفات او در تمام تذکره‌ها باتفاق رای با همین صورت سال ۹۹۹ھ درج شده است، مثلاً محمد افضل سرخوش مینویسد که

'(عرفی شیرازی) در سی و شش سالگی درسنه تسع و تسعون و تسعمایة (۹۹۹ھ) در لاهور گذشت و همانجا مدفون کردند، [3]

و مآخذ سال وفات عرفی شیرازی مآثر رحیمی (سرت ۱۰۲۵ھ) است که فقط بست و شش سال بعد از وفات عرفی (۹۹۹ھ) نوشته شده است و حواله اش اینست،

'بتاریخ شوال سنه نه صد و نود و نه (۹۹۹ھ) در لاهور جهان فانی را وداع نموده بعالم جاودانی شتافت و میگویند که این رباعی را

---

۱ صدیق حسن خان : شمع انجمن (ایضاً) ص ۲۹۷

۲ عبدالنبی : تذکره میخانه (ایضاً ص ۲۲۲

۳ سر خوش محمد افضل : کلمات‌الشعرا (تالیف صادق علی دلاوری) شیخ مبارک علی تاجر کتب لاهور ۲۷ ستمبر ۱۹۴۲م ص ۷۳

در حالت نزع سرود ۰

عرفی دم نزع است همان مستئی تو — آیا بچه مایه بار بربستی تو
فرداست که دوست نقد کونین بکف — جویای متاع است و تهی دستی تو[1]

ولی در بعض تذکره‌ها آمده است که عرفی شیرازی را طبق این پیش گوئی او که

بکاوش مژه از گور تا نجف بروم
اگر بهند بمیرانیم و گر به تتار

نعش عرفی را در خاک لاهور بامانت سپردند تقریباً بعد از بست و هشت سال استخوانش را به نجف بردند چنانکه عبدالنبی مینویسد ۰

'بر رای انور ارباب هنر پوشیده نماند که هنگام تحریر بتحقیق پیوست که ملک‌الشعرای خراسان میرزا فصیحی (انصاری) در سن هزار و بیست و هفت (۱۰۲۷ھ) شخصی از هرات به لاهور فرستاده بود که استخوان مولوی مغفور را به مشهد مقدس برند ۰ ده روز قبل از آنکه کس میرزا فصیحی بلاهور رسد ۰ میر صابر صفاهانی که یکی از یاران اصل خجسته فرجام است استخوان عرفی را به نجف اشرف روانه ساخته بود سبحان‌الله نتیجه این بیت او بظهور رسید ۰

بکاوش مژه از گور تا نجف بروم — اگر بهند بمیرانیم و گر به تتار'[2]

زیرا که واقعه مزبور بقول عبدالنبی هنگام این تحریر یعنی در سال ۱۰۲۷ ظهور پذیر شد و میر صابر صفاهانی که استخوان عرفی را به نجف فرستاد یکی از یاران عبدالنبی بوده ۰ معلوم شد که بیان عبدالنبی کاملاً صحیح است ۰

(i) سبک شعرش

بین تمام تذکره نویسان راجع به سبک شعر عرفی کسی بر تر از ملا عبدالباقی نهاوندی ستایش نکرده ۰ مثلاً نسبت به شهرت شعر عرفی مینویسد که

'و این طور شهرتی که او (عرفی) را بهم رسیده هیچ یک از امثال و اقران اورا بهم نرسیده و نخواهد رسید ۰ چه امثال و اقران که استادان و سخنوران ماضیه مثل خاقانی و انوری و سعدی و شیخ نظامی را درمیان حیات این اشتهار در قصیده و غزل و مثنوی نبوده'[3]

---

۱ عبدالباقی نهاوندی : مآثر رحیمی (ایضاً) ج۳ ص ۲۹۸

۲ عبدالنبی : تذکره میخانه (ایضاً) ص ۲۲۵

۳ نهاوندی : مآثر رحیمی ج ۳ ص ۲۹۳

ممکن است که نهاوندی از آن افکار عرفی که در شعر خودستائی کرده متاثر شده احساسات مزبور را ابراز نموده باشد مثلاً عرفی میگوید ۰

زمانه بین که تافته ابریشمش چه خامی یافت
ز تاب اطلس من شعر باف شروانی
زمانه بین که مرا جلوه داد تا از رشک
بداغهای پس از مرگ سوخت خاقانی[1]

حتماً خود ستائی است و سخنورانان باشعار و نقادان روزگار خوب میدانند در صحنه ی قصیده سرائی انوری و خاقانی حتماً بهتر از عرفی شعر سروده اند ۰ البته در گلشن نکته پردازی گلهای افکار بهتر از آنها بوجود آورده و در آسمان فکر مثل شهباز بلند پرواز بر تر از ایشان پر زده است و انصافا میتوان گفت که عرفی آن بلبل شیراز است که در صحنه‌ی سخنوری شبه قاره پاک و هند مخصوصاً در چمنزار شعر فارسی لاهور سر شاخ سخنوری نشسته بطرز نوی نغمه سرائی کرده است یعنی مخترع یک طرز نوی است و البته درین معنی بیان ذیل از نهاوندی کاملاً صحیح و قابل قبول است :

(عرفی) مخترع طرز تازه ایست که الحال درمیانهٔ مردم معتبر است و مستعدان و سخن سنجان و نکته شناسان پسندیده و معقول دانسته تتبع او نمایند، [2]

و این حقیقت از زبان نهاوندی بلکه از ذهن مخزن افکار خود عرفی بزبان آمده این اشعار آبدار گرفت

انصاف بده بوالفرج و انوری امروز — بهر چه غنیمت نشمارند عدم را
بسم‌الله ز اعجاز سخن جان ده شان باش — تا من قلم اندازم و گیرند قلم را
اول ره این نظم خود ایشان بسپردند — پس باز نمودیم بهم منزل هم را
بالله که نه لاف و نه گزاف آیهٔ صدق است — حاسد بود آن کو شمرد کذب قسم را[3]

والحق این قول عرفی نه لاف و نه گزاف است بلکه حتماً آیهٔ صدق است که بزبانش آمده البته برین قول نهاوندی که

'مستعدان این زمان بعضی از غایت رشک و برخی بجهت صغر سن (عرفی) و خامی که در طبیعتش بود این سخن را مکابره دانسته قبول

---

۱ عرفی : کلیات عرفی ۰ مطبع نولکشور واقع کانپور ۱۸۸۰م ص۶۳
۲ نهاوندی : مآثر رحیمی ۰ ایضاً ج۳ ص ۲۹۳
۳ ایضاً ص ۲۹۳

این معنی ازو نمی[1] کردند٬ ۰

اگر فکر کنیم ۰ میبینم که فی‌الواقع خامی خود ستائی در طبیعت عرفی پیداست مثل آن بیت مزبور که ذکر شده ۰

ولی بعضی از مستعدان آن زمان از غایت رشک مثل ابوالفضل و برخی بجهت صغر سن عرفی مثل بدایونی سخنش را مکابره دانسته قبول شعرش نکرده اند ۰ مثلاً ابوالفضل گویاست که

عرفی شیرازی شایستگی از ناحیهٔ گفتار او میتابد و فیض پذیری از سخن او پیدا ۰ از کوتاه بینی در خود نگریست در باستانیان زبان طنز کشود غنچه استعداد نشگفته پژمرده ۰ [2]

حالانکه غنچه شعراستعداد عرفی انصافاً بگوییم نه تنها شگفته بلکه خوش خندیده و بوی نگهت آن تا آخرین گوشه های آنزمان چنانکه شرح دادیم تا ایران و عراق هم رسیده بود ۰

بر همین سبیل بدایونی مینویسد که

جوانی بود صاحب فطرت عالی و فهم درست و اقسام شعر نیکو گفتی اما از بس عجب و نخوت که کرد از دلها افتاد به پیری نرسید٬ [3]

ولی حقیقت چنان است که نهاوندی درباره سخنوری او گفته :

‘الحق هیچ شاعری را این رتبه و منزلت و حالت در ملازمت پادشاهان زمان و اکابر دوران بهم نرسیده بوده که او (عرفی) را بهم رسیده بود٬ [4]

(ii) ورود ‘سبک خیالبافی’ در قصیده در شعر فارسی لاهور

عرفی در ایجاد معانی و نادرالکلامی یکتای روزگار بوده و باوجود صغر سن از ذهن پخته کار گوهر افکار بر آورده از چمنزار شعر فارسی لاهور با اقصای بلاد عالم مثل عراق و فارس و خراسان و ترکستان بلکه تا آخرین نقاط پاک و هند آوازهٔ سخنوری خود را رسانیده است و نه در آنزمان بلکه نقادان عصر حاضر هم از شعر پر افکار او متاثر شده زبان ستایش میکشایند مثلاً راجع به سبک شعرش دکتر شفق گویاست که

---

۱ ایضاً ص ۲۹۴

۲ ابوالفضل : آئین اکبری : (ایضاً) ج۱ ص ۲۴۵

۳ بدایونی : منتخب‌التواریخ ج۳ ص ۲۸۵

۴ نهاوندی مآثر رحیمی : ایضاً ج ۳ ص ۲۹۶—۲۹۷

'شیوهٔ شعر عرفی نسبت بمعمول خصوصیتی دارد که میتوان آنرا شیوه فارسی هندوستان گفت و ازین حیث عرفی طرز سخنش شباهتی بسبک امیر خسرو و فیضی هندی دارد' [1]

پیداست که آن 'سبک خیالبافی' یا 'سبک هندیست' که تفصیلش را در صفحات گذشته در بیان آوردیم و میتوان گفت آن 'سبک هندی' راکسی که اولین بار در قصیده ترویج داد عرفی شیرازی است و درین صحنه جدت طرازی عرفی هم کار فیضی بوده است. بطور نمونه چند بیت عرفی درین معنی نقل میکنیم. مثلاً در تعزیت ابوالفتح و تهنیت خانخانان میگوید.

ز آسمان و زمین مژده ناگهان آمد　　که آفتاب زمین تاج آسمان آمد
قلم بنان تو سنجید و نه فلک را گفت　　خوشا زمانه که در تحت این عنان آمد
هر آن عروس که با نوحه شد زحجله نطق　　ز راه تهنیت اینک بآستان آمد[2]

پیداست که اینجا مژده از آسمان کنایه از اکبر بادشاه است و عروس کنایه از هر آن عروس سخن که در ماتم حکیم ابوالفتح گیلانی نوحه میکرد اکنون از حجلهٔ نطق عرفی ز راه تهنیت عبدالرحیم خانخانان بر بآستانش میآید. واین دارای صفات همان سبک خیالبافی یا سبک هندی است.

یکی از نقادان عصر حاضر ایران حسین فریور راجع به 'سبک عرفی' معتقد است که

'عرفی در قصیده سرائی از شعرای قرن ششم تقلید نموده و مضامین دقیق 'سبک هندی' را در آن بکار برده است و میتوان قصاید عرفی را از زمرهٔ بهترین قصایدی که بسبک هندی سروده شده محسوب داشت' [3]

و البته کاملاً صحیح است بر دلیل اینکه اگرچه عرفی در قصیده سرائی تتبع خاقانی و انوری کرده است ولی باضافه خیال آفرینی در قصیده یک شیوهٔ نوی 'سبک خیالبافی' در قصیده سرائی شعر فارسی بوجود آورده است مثلاً

---

۱ شفق. دکتر رضا زاده: تاریخ ادبیات ایران. چاپ انتشارات امیر کبیر. تهران ۱۳۴۱ ص ۳۷۰

۲ عرفی: قصاید عرفی: مطبع نولکشور. لکهنئو ستمبر ۱۹۲۸م ص ۵۵–۵۷ نسخه هذا. بر آن عروس که در نور شد ز حجله نطق (با نوحه. مآثر رحیمی ایضاً ص ۳۰۸)

۳ حسین فریور: تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا. مئوسسه مطبوعات امیرکبیر. تهران ۱۳۴۲ش ص ۲۴

چند بیت از قصیده‌ی که در منقبت جناب امیر علیه‌السلام سروده ملاحظه شود و مطلع اش اینست:

جهان بگشتم و دردا بهیچ شهر و دیار نیافتم که فروشند بخت در بازار
ز منجبیق فلک سنگ فتنه میبارد من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار
چنین که ناله زدل جوشد و نفس نزنم عجب مدار که آتش بر آورم چو چنار[1]

یعنی بخت در بازار فروختن و سنگ فتنه ز منجبیق فلک باریدن چو چنار آتش بر آوردن همه‌ی همه خیال آفرینی است که از صفات 'سبک خیالبافی یا 'سبک هندی، میباشد.

تحقیق شد کسیکه در قصیده در شعر فارسی لاهور 'سبک خیالبافی، را ترویج داد عرفی شیرازی است و سخنوران لاهور ما بعد در تتبع او قصیده سرائی کرده اند.

عرفی شیرازی اصلاً که از ایران بوده و سالها که در محیط لاهور و همراه سخنوران هندی نژاد مثل فیضی و شیری لاهوری و لوائی لاهوری بسر برده شعرش در شعر آنها هم تاثیر کرده است.

۵ ج. فیضی فیاضی ت و (۱۰۰۴ھ)

ابوالفضل که برادر کوچک فیضی بوده راجع به فیضی مینویسد که

'شیخ ابوالفیض فیضی شگفته پیشانی. کشاده دوست. بیدار دل سحر خیز از ارادت گیتی خداوند کامیاب. صلح کل بود و از گوهر شناس بخطاب ملک‌الشعرای سر بلندی یافت نزدیک چهل سال فیضی تخلص کردی سپس بایزدی الهام فیاضی. چنانچه در نلدمن میسراید.

افراد

زین پیش که سکه ام سخن بود فیضی رقم نگین من بود
اکنون که شدم بعشق مرتاض فیاضیم از محیط فیاض،[2]

ممکن است بعضی خیال کنند که ابوالفضل تحت جذبه حب برادر، فیضی را ستوده است ولی حقیقت اینست که ملا عبدالقادر بدایونی که معروفترین دانشمند و مورخ آنزمان و منسلک بدربار اکبری بوده باوجود مخالف‌الرای به شیخ مبارک و پسران او شیخ فیضی و ابوالفضل راجع به دانش

---

۱ عرفی: کلیات عرفی. نولکشور. کانپور ۱۸۸۰ م قصاید ص ۱۵

۲ ابوالفضل: آئین اکبری مطبع نولکشور. لکهنؤ. اگست ۱۸۶۹م ج ۱ ص ۲۹۵.

و سخنوری فیضی احساسات خود را انصافاً ابراز نموده است و ذکرش بعنوان ملک الشعراء اینگونه آغاز میکند :

'ملک‌الشعرا شیخ فیضی در فنون جزئیه از شعر و معما و عروض و قافیه و تاریخ و لغت و طب و انشاء عدیل در روزگار نداشت، [1]

بر همین سبیل نواب صمصام الدوله شاه نوازخان راجع باحوال فیضی رقم طراز است که

'شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی پسر کلان شیخ مبارک ناگوری است . که از علمای وقت بریاضت و تقوی مشهور بوده . یکی از اسلاف وی از دیار یمن در زی اهل تجرید بر آمده بپای همت معمورهٔ جهانرا در نوشت و در مائهٔ تاسعه در قصبه ایل از توابع سیوستان بار غربت کشاده توطن و تاهلی گزید و درعنفوان مائهٔ عشره (قرن دهم هجری) پدر شیخ بصوب هندوستان رهگرای سیاحت گردیده در بلد ناگور طرح اقامت انداخت، [2]

خلاصه درهمین جا درسنه نهصد و یازده (۹۱۱ﻫ) پدرفیضی شیخ مبارک تولد یافت و بعد از تحصیل علوم در نهصد و پنجاه (۹۵۰ﻫ) بدارلخلافه آگره سکنی گزید . و فیضی درسال نهصد و پنجاه و چهار (۹۵۴ﻫ)[3] پا بجهان گذاشت و اوهم مثل پدرش بعد از تحصیلات علوم بلیغ فضل و کمال یافت و آخرا بدربار اکبری منسلک گردید .

درینمعنی فیضی نسبت به خود میگوید

'رفته رفته در بندگی (اکبر بادشاه) فاش شدم و بسعادت ابدی خواجه تاش گشتم . هم درحساب امراء درآمدم و هم خطاب ملک‌الشعرا گرفتم، [4]

وطن فیضی آگره بوده ولی بر دلیل اینکه شاه اکبر کاملاً چهارده سال یعنی

---

۱ بدایونی ملا عبدالقادر : منتخب التواریخ باهتمام مولوی احمد علی . کالج پریس کلکته ۱۸۶۹م ج ۳ ص ۲۹۹ .

۲ شاه نواز خان . نواب صمصام‌الدوله : مآثرالامرء . بتصحیح مولوی عبدالرحیم . ایشیاتک سوسایتی بنگاله . مطبع اردو گائد . کلکته ۱۸۹۰م ج۲ ص ۵۸۴

۳ مآثر الامراء (ایضاً) ص ۵۸۵

۴ کلیات فیضی . نسخهٔ خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور ت خ ۱۲۵۵ﻫ، ص ۱۲۰ .

از سال ۹۸۵ م چنانکه شرح دادیم پایتخت خود را در لاهور قرار میداشته بود نتیجه دانشوران با کمال و سخنوران بیمثال مانند ثنائی مشهدی و عرفی شیرازی در همین دارالسلطنه" لاهور اقامت گزیدند و خود فیضی هم بهترین ایام زندگانی را در همینجا بسر برده.

عبدالنبی راجعه به وفات و دفن فیضی رقم طراز است که

'مولد آن عندلیب گلستان خیال (فیضی) از دارالخلافه آگره است و در لاهور در چهل و پنج (۴۵) سالگی در سنه اربع و الف (۱۰۰۴ھ) از دست ساقی اجل شربت مرگ چشید و تیغ زبان در نیام کام بنا کام کشیده است. نزدیکانش کالبد وی را بعد از فوتش بآگره آورده در مقبرهٔ برادرش شیخ ابوالفضل در حین حیات خود ترتیب داده مدفون ساخته اند' [1].

اگرچه جسد فیضی از آغوش خاک لاهور ربودند ولی آن سبک نوی که در شعر فارسی لاهور بوجود آورده از تاریخ شعر و ادب محو شدنی نیست.

(i) شاهکار شعر فیضی

شاهکار شعر فیضی مثنوی نل دمن است و بدایونی درینمعنی احساسات خود را انصافاً ابراز نموده است که

'والحق مثنوی ست که درین سه صد سال مثل آن بعد از امیر خسرو شاید در هند کسی دیگر نگفته باشد' [2]

مآخذ و سبب تالیف و وجه تسمیهٔ این مثنوی دلپذیر درین بیان قاسم فرشته پیداست

'در کتب هند که بیش ازین به پنج هزار سال تصنیف مسطور است که قدیم‌الایام بیدر پایتخت رایان دکن بود و هر که بر تخت آن بلده جلوس مینمود مملکت مرهیت و تلنگ زیر فرمان او میبود و راجه بهیم سین که بغایت شجاع و دانا و عادل و سخی بود از رایان مشهور بیدر است و راجه نل شاه مالوهی غائبانه بر دختر بهیم سین

---

۱ عبدالنبی : تذکره میخانه (ایضاً) ص ۲۰۰—۲۰۱.
در چهل و پنج سالگی. درست نیست بر دلیل اینکه تولد فیضی در سال ۹۵۴ھ است رک. مآثرالامراء (ایضاً ج۲ ص ۵۸۵ھ و آئین اکبری ج۲ ص ۲۸۰

۲ بدایونی : منتخب‌التواریخ (ایضاً) ص ۳۹۶

که دمن نام داشت عاشق شده قصهٔ عاشقی و معشوقی ایشان در هندوستان مشهور است و شیخ فیضی شاعر بموجب حکم جلال‌الدین محمد اکبر بادشاه داستان ایشان را به نظم در آورده آنرا نل دمن نام کرد،[1]

فیضی بعد از ثنای خدا و نعت رسول صلعم و مدح جلال‌الدین محمد اکبر بادشاه در آغاز کلام این مثنوی ۰ طبیعت عشق هندی درین اشعار پر مغز شرح مینماید ۰

این شعله بهند گرم خیز است	اینجاست که آفتاب تیز است
عشق عرب و عجم شنیدم	از هند بگویم آنچه دیدم
در عشق بجز گداختن نیست	این سوختنست ساختن نیست
هند است که هزار عالم عشق	هندست و جهان جهان غم عشق
بی نقش وفا، خط جبین نیست	بی رنگ جگر گل زمین نیست
خاکش همه ذره ذره مهر است	هر ذره چراغ نو سپهر است [2]

پیداست که اینهمه فکر هندی است که از مغز فیضی بر آمده لباس شعر پوشید ۰ والحق بی نقش وفا، خط جبین نوشتن طبیعت عشق هندی است ۰

و داستان عشاق دلسوز در دیباچهٔ مثنوی درین اشعار آبدار آغاز میکند

دیباچه نگار حسن آفاق	دستان زن داستان عشاق
مستانه بخانهٔ فسون ساز	زینگونه بخون نگارد این راز
کز کشور هند بود شاهی	چون هندوی چشم کجکلاهی
در تاج وران بنام نل بود	چون دیده بمردمی مثل بود
فرزانه شهی فلک شکوهی	دانش منشی خرد پژوهی
لطفش به بهار شادمانی	قهرش بسموم مهرگانی
از عقل کشاده عقدهٔ بخت	بر بخت نهاده پایهٔ تخت[3]

عیانست که در اشعار مزبور غیر از نام راجه‌ی هندی نل دیگر کلمات مثل هند و اجین اشارات محلی هند را آشکار میسازد و علاوه برین در تراکیب الفاظ

---

۱ فرشته : محمد قاسم بن هندو شاه استر آبادی المعروف فرشته : گلشن ابراهیمی المعروف تاریخ فرشته ۰ مطبع فیضی منشی نوالکشور واقع کانپور ذی‌الحجه ۱۲۹۰ ھ فروری ۱۸۷۲م ص ۳۲۵ ۰

۲ فیضی : نلدمن فارسی ۰ مطبع نولکشور واقع کانپور ۱۹۰۳م ص ۳۵—۳۷ ۰

۳ ایضاً ص ۴۰

مثل کشور هند و چون هندوی چشم کجکلاهی یک امتزاج زبان هندی و فارسی بنگاه میآید و باینهمه دیگر تراکیب الفاظ مثل تاج ور ۰ فرزانه شهی ۰ فلک شکوهی ۰ دانش منشی ۰ خرد پژوهی ۰ بهار شادمانی و سموم مهرگان تشبیهات و استعارات خالصاً از زبان پهلوی و دری است و فکر و فرهنگ ایران را عکاسی میکند و در اینجا این دعوی خود فیضی کاملاً صحیح است که گفته

گیرم ز نوای هندی آهنگ	در پهلوی و دری زنم چنگ
بر فارسیان ازین معانی	آتش ببرم به ارمغانی[1]

فیضی کیفیت عشقبازی و کردار راجه نل درین اشعار مینماید :

او شاه سوار دولت و بخت	زیر قدمش رکاب یا تخت
در پردهٔ حسن و عشقبازش	صد ناز نهفته در نیازش
سیمین صنمی شگفته رخسار	در لعل و گهر کشیده زنار
در حسن بدلبری یگانه	در عشق به بیدلی فسانه
حسنی و بهار دل فریبی	عشقی و جهان نا شکیبی
سیمین بت و بت پرست ساهی	صد بتکده زیر هر نگاهی
ناقوس بچشم دیده همخواب	زنار بزلف کرده همتاب[2]

و اینجا زنار و ناقوس هم علامت مذهب هندوان است ۰ پیداست که باینهمه صفات گوناگون نلدمن حتماً شاهکار شعر فیضی است ۰

(ii) 'مؤسس' سبک‌هندی کاملی

اصلاً فیضی طبعاً ذکی و ذهن رسا و بدیهه گو بوده ۰ و شهرهٔ علم و فضلش بگوش اکبر پادشاه رسید ۰ بمناسبت تسخیر قلعه چتور پادشاه فیضی را بحضور خود طلبید و آنوقت شاه در کنگرهٔ سیمین شاهی ایستاده بود و فیضی بمقتضائی حال ارتجالا این دو بیت بگفت :

---

۱ نلدمن لکهنئو ۱۲۷۸ ھ ص ۲۶

هکذا : چشم کجکاهی درست چاپ نشده باید کجکلاهی

هکذا : سپاهی. هم درست چاپ نشده باید سپاهش پیوسته از صفحه گذشته

ناقوس : آن خر مهره کلان که هندوان هنگام عبادت نوازند (حاشیه) نل دمن (ایضاً ص ۱۳) ۰

۲ نلدمن (ایضاً) نولکشور ص ۱۳

پادشاها بیرون ز پنجره ام — از سر لطف خود مرا جاده
زان که من طوطی شکر خوارم — جای طوطی درون پنجره به[1]

روشن است که فیضی مثل امیر خسرو فی الواقع طوطی هند بوده و همین جذبهٔ تجدد پسندی و میهن پرستی او را بجای رسانیده که رسید. چنانکه فردوسی را در ایران در عصر غزنویان و امیر خسرو را در هند در عصر خلجیان همینطور فیضی در عصر اکبری در صحنه‌ی سخنوری تا آنجا رسید که در تاریخ شعر فارسی یک سبک نوی را ایجاد کرد. چنانکه خودش در همین شاهکار یعنی در نلدمن جذبه تجدد پسندیش را اینگونه دعوی کرده است.

آتش کده ز نو کنم طرح — عشق بت و برهمن دهم شرح
دلیری بکشم درین خرابه — کهن نامه سنرد درون کتابه[2]

حقیقت اینست که در تاریخ شعر فارسی تمام شبه قاره هند و پاکستان باستان اول کسی که الفاظ محلی هند را در شعر فارسی بکار برده آن در عصر غزنوی مسعود سعد سلمان لاهوری است چنانکه در بخش دوم این رساله شرح داده شد. بعد ازو سخنوری که غیر از کلمات هندی محیط و فرهنگ هندی را هم در شعر فارسی آورده در عصر خلجیان امیر خسرو دهلوی است. او در مثنوی شهره آفاق دوالرانی خضر خان قصه یک عاشق خلجی خضر خان و محبوبه هندی دوالرانی را بامتزاج فرهنگ و محیط دو ملت مختلف یعنی از خلجیان و هندیان را منظوم کرده بود و فیضی در آن صحنه‌ی تجدد پسندی پیشرفت کرد و قصهٔ عاشقی یک شهزادهٔ هندی نل و یک شهزادی هندی دمن یعنی فرهنگ و افکار یک ملت هندی را کاملاً در شعر آورده و بامتزاج سبک خیالبافی که بتوسل ایرانیان مثل

---

۱ فیضی : دیوان فیضی تالیف مولوی فیروزالدین چاپ فیروزالدین و سنز. لاهور (سال چاپ ندارد) دیباچه ص ۱
و هم رک. بندرابن داس خوشگو. سفینه خوشگو. نسخه خطی مجموعه آزاد. شماره ۳۰۴ نمبره ۷ برگ ۱۷ الف

۲ فیضی : دیوان فیضی. تالیف مولوی فیروزالدین چاپ فیروز سنز لاهور (سال چاپ ندارد) دیباچه ص ۱
و هم رک. بندرابن داس خوشگو. سفینهٔ خوشگو. نسخه خطی مجموعه آزاد شماره ۳۰۴ نمبره (APF-I-14) کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور برگ ۱۷ الف (ص گذشته).
فیضی، نلدمن، لکهنو، مطبع اسدی، ۱۲۸۷ ه، ص ۲٦

عرفی شیرازی و ثنائی مشهدی و نظیری نیشاپوری و دیگران در شعر فارسی هند ورود کرده بود حتماً یک سبک نوی را بوجود آورد ۰

اصلاً آن تمام جزئیات سبک هندی را چنانکه شرح دادیم از عصر مسعود سعد سلمان لاهوری تا عصر اکبر در شعر فارسی هند نمود و شیوع مییافته فیضی در آن 'سبک خیالبافی' را اضافه کرد ۰

مثلاً دکتر ارشد معتقد[1] است که فیضی در مثنوی نل دمن تشبیهات و استعارات شیوا را باینصورت نظم کرده است که عنصر معانی لطیف و خیال آفرینی و خیالبافی را بکمال رسانیده است ۰

علاوه بر جذبهٔ تجدد پسندی و میهن پرستی فیضی این قصهٔ عاشقی هندی را که برای ایرانیان منظوم کرده ۰ لازماً زبان دری و پهلوی را بکار برده زیرا که این قصهٔ هندی را در بیان آورده حتماً الفاظ و فرهنگ و افکار هندی هم در شعر فارسی آورده و باینصورت آن سبک خیالبافی که مختص با فکر ترکی بوده است و بتوسل شعر فارسی ایران در شعر فارسی هند تاثیر و بامتزاج آن تمام جزئیات 'سبک هندی' که مفصلاً شرح دادیم یک سبک نوی را بوجود آورد و بهترین نمونه آن سبک نوی در مثنوی نل دمن فیضی پیداست مثلاً چند بیت از آن ملاحظه شود :

گل چهره سمن بری دمن نام	از موی فگنده بر چمن دام
بتخانهٔ هند چشم مستش	هندی صنمان صنم پرستش
صد بر همنش بخون نشسته	در بتکدهٔ بت شکسته
آتش زن سومنات قصرش	زنار گسل بتان عصرش
چشمش بنگاه جاودانه	صد بتکده را قمار خانه
صد شعبده جلوه زیر راهش	صد زلزله گرد جاوه گاهش[2]

روشن است که فیضی آن تراکیب الفاظ مثل 'گل چهره' و 'سمن بری' نگاه جاودانه و از موی دام فگندن که (بکار برده) خالصاً از فارسی ایرانی است و آن خیالبافی که چشم مست محبوب چنان تاثیر جاودانه میدارد که صد برهمن

---

[1] 'Another aspect of Faizi's style as exhibited in Nal Daman is his use of graceful metaphors and elegant similies which, in their delicacy and spontaneity enhance the delicacy of thoughts itself.'

(Arshad, A. D.—Time, Life and Persian work of Sheikh Faizi Fayyazi, Thesis for Ph.D. P. U., Lahore 1961, p. 251-252.

۲ فیضی ۰ نلدمن ۰ نولکشور لکهنئو ۱۹۳۰ ع ص ۸۳

را بخون آغشته کرد و از نهایت شرم حسنش بتان را در بتکده بیکدیگر شکسته قرار دادن همه‌ی همه تشبیهات و استعارات دور از کار که مختص با خیالبافی میباشد پیداست و علاوه برین تمام جزئیات سبک هندی مثلاً بتخانه ۰ برهمن . بتکده ۰ سومنات و زنار همه‌ی همه الفاظ و فرهنگ و افکار هندی را هم آشکار میسازد ۰ لذا تحقیق شد که فیضی غیر از جزئیات خیالبافی جزئیات سبک هندی را بصورت کامل در شعر فارسی یکجا جمع آورده است ۰ بنا بر دلایل و شواهد حتماً میتوان گفت که فیضی مؤسس سبک هندی کامل است ۰

بعد ازان ملا شیری لاهوری و حمیدی لاهوری هم در تتبع فیضی 'سبک هندی کامل ، را اختیار کردند و ذکر ایشان مفصلاً میآریم ۰

۲ - ردیف دوم سخنوران فارسی در لاهور منسلک بدربار اکبری

تحقیق شد سخنوران فارسی لاهور که منسلک بدربار اکبری بودند نامهای ایشان طبق ترتیب تاریخهای وفات ازین قرار است

۱ . ملا شیری لاهوری (ت و ۹۹۴ھ)
۲ . قاسم ارسلان لاهور (ت و ۹۹۵ھ)
۳ . لوائی لاهوری (ت و ۹۹۵ھ)
۴ . تشبیهی لاهوری (ت و بعد از ۱۰۰۴)

الف . ملا شیری لاهوری (ت و ۹۹۴)

احوال این سخنور مفصلاً دریافت نشده است لذا ما از تذکره های آن عصر مثل منتخب التواریخ بدایونی ۰ و آئین اکبری و مآثر رحیمی و هفت اقلیم و طبقات اکبری و از تذکره‌های ما بعد مثل سفینهٔ خوشگو ۰ گل رعنا و شمع انجمن جمع آوری کرده در بیان میآریم بدایونی رقم طراز است که

شیری از دیهی است کوکوال نام از پنجاب ۰ پدرش از جماعت ماجیانست که قبیلهٔ بزرگ است مشهور و مادرش را میگفته که سیدزاده است ۰ اگر عامی است اما فطرتی بس عالی و وضعی هموار داشت ۰ کسب حیثیت درخدمت پدر خود مولانا یحیی کرده و این مطلع از پدر اوست ۰ بیت

هست از باران لطفت ای کریم کار ساز
در دل دانا بهر یک قطره صد دریای راز[1]

---

۱ بدایونی : منتخب التواریخ (ایضاً) ص ۲۴۸

والحق شعر خیلی عالی و دارای فلسفهٔ خود شناسی را اشاره میکند. پیداست که پدرش هم سخنور عالی بوده ولی بیش ازین شعر که بتوسل بدایونی بدست ماست چیزی نداریم. البته میتوان گفت که پسر خود شیری را چنان تربیت کرده بود که آخرا بدربار اکبری منسلک گردید و درین باره ابوالفضل گویاست که :

'شیری از شیخ زادگان پنجاب بنظر گیتی خداوند (اکبر بادشاه) در سخن بنظر او گشودند' [1]

ملا شیری غیر از قصیده سرائی در مدح جلال‌الدین اکبر شاه. مداحی عبدالرحیم خانخانان هم کرده است و همین اصل است که ملا عبدالباقی نهاوندی ذکرش را واضح تر باینصورت آورده است :

'مولانا شیری از آدمی زادگان دارالسلطنهٔ لاهور است. کمال حیثیات آراسته و پیراسته است و طبعش خالی از متانتی و پختگی نیست و و اشعار او در هندوستان مشهور است و میگویند بغایت آدمی وش و اهل شیوه واقع شد و اوقات بسپاهگری میگزراند و همیشه در شکل موزونان استیناس دارد و با مردم اهل صحبت می داشته و از جمله مداحان این عالیشان بوده و مکررا قصاید بمدح ایشان گفته صله لایقه یافته و مسودهٔ اشعار او که در مدح این عالیجاه گفته بود در کتابخانه عالی بنظر آمد' [2]

راجع به تاریخ وفاتش بدایونی مینویسد که

'وفات ملا شیری در کوهستان یوسف زئی در سنهٔ نهصد و نود و چهار (۹۹۴ه) واقع شد' [3]

طبق بیانات مزبور روشن است ملا شیری که اوقاتش بسپاهگری میگزراند

---

۱ ابوالفضل آئین اکبری. تالیف بلخی. کلکته. ۱۸۷۲م ج ۱ ص ۲۶۲
عالیشان عالیجاه = مراد عبدالرحیم خانخانان است.
کوکوال— 'دیهی است از سرکار دوابه باری صوبه لاهور'.
(حواله—ابوالفضل. آئین اکبری تالیف بلخمن. کلکته ۱۸۷۲م ج۱ ص ۵۴۳)

۲ نهاوندی. ملا عبدالباقی : مآثر رحیمی (س ت ۱۰۲۵ه) ایضاً ج ۳ ص ۱۱۱۱=۱۱۱۲.

۳ بدایونی : منتخب التواریخ (ایضاً) ج ۳ ص ۲۵۲.

لازماً دور از وطن خود در بعضی جنگ جان بحق شده بود و تصدیقش از تذکرهٔ ما بعد از 'شمع انجمن'، میشود که

'شیری لاهوری از ثنا گستران اعظم خان کوکتاش بود و باراجه بیربر در محاربهٔ افاغنه در ۹۹۴ھ جاده نشیب عدم پیمود،[1]

تحقیق شد که ملا شیری از دیہی کوکوال در ناحیهٔ لاهور آن عصر بوده و بدربار اکبری و خانخانان قصیده سرائی کرده و بموجب اینک گذر اوقات خود بسپاهگری کرده بود در محاربهٔ افاغنه در کوهستان یوسفزیان در سال ۹۹۴ھ جان بحق سپرد ۰

(i) **سبک شعرش** | بدایونی راجع به شعر گوئی ملا شیری لاهوری رقم طراز است :

'او قدرت تمام بر گفتن اشعار داشت چنانچه دعوی میکرد که شبی سی غزل گفته ام والله اعلم ..... و شکویات را هیچ شاعری از معاصران بهتر ازو نگفته از آن جمله اینکه :

گذشتگان همه عشرت کنید کآسودید　　از انکه عیش بر افتاد از میانه ما
ایا کسان که بس از ما رسید فاتحهٔ　　بشکر آنکه نبودید در زمانهٔ ما

'الحق در وادی قصیده و قطعه گوئی سبقت از اقران ربوده و دست فصاحت دیگران وابسته مهر سکوت بر دهان ناطقه ایشان نهاده، [2]

روانی در کلامش ازین قصیده زیر که در مدح عبدالرحیم خانخانان سروده پیداست :

بود دست اقبال را نقش خاتم　　دعای محمد رحیم ابن بیرم
سزاوار مدح و ثنا میرزا خان　　چراغ دل خانخانان اعظم

ز بیداد ایام بر زخم دلها　　نهد لطفش ز عمر جاوید مرهم
کدامی سر فراز در هفت کشور　　که حکمش نیفگند در گردنش خم

زهی از تو قدر بزرگان سلامت　　زهی بر تو رسم بزرگی مسلم
کمال ترا کلک ارباب دانش　　مقدم نویس ست بر هر مقدم

---

۱ صدیق حسن خان : شمع انجمن (تالیف عبدالمجید خان) مطبع شاهجهانی بهوپال ۱۲۹۳ھ ص ۲۳۰ ۰

۲ بدایونی : منتخب التواریخ (ایضاً) ص ۲۳۹

اگر در زمان تو موجود بودی خجل گشتی از شهرت خویش حاتم
بعهد تو ای آرزو بخش جانها پر از راحت و شادمانی ست عالم
کدام آرزوی تو بشکست شیری ز اقسام احسان باوقات خرم[1]

غیر از قصاید و قطعات و رباعیات شیری غزل هم خوب گفته است چند بیت از غزلیاتش هم نقل میکنیم. مخصوصاً این دو بیتش در تمام تذکره‌ها درج است

چرا این اشک در چشم از وداع یار میگردی
کجا بودی که اکنون مانع دیدار میگردی
سراپا جانی ای باد صبا در قالب شوقم
سرت گردم مگر در کوی او بسیار میگردی[2]

پیداست که این دارای صفات سبک خیالبافی است.

(ii) ترویج سبک خیالبافی در شعر فارسی لاهور

ما بطور نمونه این چند بیت از ملا شیری نقل میکنیم :

بکف تیغ ستم از بهر قتلم تیز می آید
ز بیداد آنچه میگویند از ان خونریز میآید
ز بس امیدواری قاصدی پندارد از شیرین
سوی فرهاد مسکین گر همه پرویز می آید

و اینکه :

کاروان گو تیز تر میران که از درد فراق
مصر فریاد زلیخا بر نتابد بیش ازین
بستم بنامه تار سفید و اشارتی است
کز دوری تو در رگ جان خون نمانده است
بی رخت دریای درد و غم وجود ما بود
استخوان پهلوی ما موج آن دریا بود[3]

---

۱ نهاوندی : مآثر رحیمی. (ایضاً) ص ۱۱۱۲ تا ۱۱۱۵
۲ (i) بدایونی : منتخب التواریخ (ایضاً) ص ۲۰۱
(ii) صدیق حسن خان : شمع انجمن (ایضاً) ص ۲۳۰
(iii) ابوالفضل : آئین اکبری (ایضاً) ص ۲۶۲
۳ بدایونی : منتخب التواریخ (ایضاً) ص ۲۵۰

ملا شیری که همعصر عرفی شیرازی بوده متأثر به سبک شعرش هم بنگاه میآید مثلاً مصرع اولی حتماً زیر اثر این شعر عرفی شیرازی است که

نوا را تلخ تر میزن چو ذوق نغمه کم یابی
حدی را تیزتر میخوان چو محمل را گران بینی[1]

در شعر دوم از غم دوری محبوب در رگ جان خون نماندن و بنامه عشق تار سفید را بسته بآن اشک سفید اشاره کردن و در شعر سوم در غم هجر محبوب وجود خود را بدریای درد و غم تشبیهه دادن و استخوانهای پهلوی خود به آن موجهای دریای غم مشابهت دادن همه ی همه تشبیهات و استعارات دور از طبیعت و افکار پیچ در پیچ جزئیات سبک خیالبافی است و باینصورت ملا شیری حتماً متاثر از شعر عرفی شیرازی و فیضی فیاضی که معاصران او بودند بنگاه میآید. و میتوان گفت که بین سخنوران لاهور اول کسی است که زیر اثر آنها 'سبک هندی، را در شعر فارسی لاهور آورده. و درین باره ملا شیری شعر خود را بر تر از همعصران خود تصور کرده خودش را باینطور ستوده است و نه تنها این بلکه بدایونی که همعصرش بوده هم فرمودهٔ شیری را تصدیق نموده است که

'و استکشاف حال او (شیری) ازین قطعه میتوان نمود : قطعه

اگر از شعر شیریم پرسی	گویم ار درمیانه انصاف است
نه همه شعر شاعران سره است	نه همه بادهٔ کسان صاف است
شیری ارذال را مکن مدحی	که مناسب بحال اشراف است
غزل و مثنویش جمله سقط	وین سخن نی ستیزه نی لاف است[2]

پیداست که شیری در مقابل شعر خود شعر همعصران را در نظر نمی آرد والحق ستائش خود نکرده بلکه حقیقت را ابراز نموده است. بر دلیل اینکه یک شاعر با هوش وقتیکه بر محیط اجتماعی خود نظر می افگند. حقایق را بر میآرد و سپس آنرا لباس شعر میبخشد و ما اینجا چند بیت از قصیده اش را که در مدح جلال الدین اکبر پادشاه گفته. نقل میکنیم.

گفتم ای دل چه اوضاع جهان گشت بفل
گفت خاموش که در مغز فلک رفته خلل
گفتم از چاه امید آب تمنا نرسد
گفت کوته بود ازوی رسن طول امل

---

۱ عرفی : قصاید عرفی. مطبع نولکشور. لکهنئو ستمبر ۱۹۲۸م ص ۷۸
۲ بدایونی : منتخب التواریخ. ایضاً ص ۲۵۰

گفتم آسائشی ار هست بگوئید کجا ست
گفت در خواب نمایند پس از خواب اجل

گفتم آیا نفسی شاد توان بر دلبر
گفت قولیست که هرگز نه در آید بعمل

گفتم از بخت بتفصیل شکایت دارم
گفت باید بشهنشاه بگوئی مجمل

گفتمش اکبر جم قدر سلیمان دانش
گفت خاقان بلند اختر خورشید محل[1]

اصلاً شیری بنا بر تجربات زندگی حقایق روزگار را آشکار نموده است که دنیا یک امتحان گاهی است که در آن کسی پیش از خواب مرگ آسایشی نتوان یافت یا کسی تمام عمر خود را همواره شادان بسر نبرده است ۰

شیری در هر صنف نظم شعر گفته است و بقول بدایونی شکویات را هیچ شاعری از معاصران بهتر ازو نگفته و او در وادی قصیده و قطعه گوئی سبقت ربوده بود ۰ ولی در فکر ما در غزل هم مقام یگانه میدارد مثلاً چند بیت از غزلش هم ملاحظه شود :

چنان فریفته شد دل جمال سلمی را — که بادلست بدر گشتگی تسلی را
در آن دلی که توئی یاد دیگری کردن — درون کعبه پرستیدنست عزی را
هجوم ناز چنان گرد و پیش یار گرفت — که راه نیست دران تنگنا تمنی را[2]

یعنی هجوم ناز را گرد و پیش یار گرفتن و تمنا را در آن تنگنای راه نیافتن کاملاً عنصر خیالبافی است ۰

(iii) موسس سبک محلی لاهور در شعر فارسی

غیر از 'سبک خیالبافی' چیزیکه در شعر شیری بنظر میآید عکاسی اشارات محلی است که فرهنگ آن عصر لاهور را هم آشکار میسازد ۰ مثلاً این دو بیت از قصیده اش ملاحظه شود ۰

ای خوش آن شبها که هر دم در دعای فیل او
سورهٔ واللیل خوانم بر لب آب بیاه

---

۱ بدایونی : منتخب التواریخ . ایضاً ج ۳ ص ۲۵۱

۲ بدایونی ۰ منتخب التواریخ ۰ ایضاً ج ۳ ص ۲۵۰

فیل رفتاران آهو چشم کوکوال را
می کنم هر لحظه یاد و میکشم از سینه آه[1]

یعنی سورهٔ واللیل را بر لب آب بیاه (آب بیاس) خواندن و چشم محبوبان کوکوال را به چشم آهو منسوب کردن و رفتار مستانهٔ ایشان را به رفتار فیل تشبیه دادن کاملاً اشارات و فرهنگ محلی لاهور را عکاسی میکند و الحق محبوبان ناحیه لاهور دارای اینهمه صفات اند. علاوه برین برای دعای فیل را برنگ سیاهی شب تشبیه دادن تشبیهات دور از طبیعت دارای همان صفات سبک خیالبافی است.

در شعر فارسی لاهور اگرچه نخستین کسیکه اشارات محلی لاهور را در شعر فارسی آورده در عصر غزنوی مسعود سعد سلمان لاهوری است ولی بعد ازو کسیکه آن جزئیات الفاظ و فکر و فرهنگ محلی لاهور را بامتزاج صفات سبک خیالبافی در شعر فارسی بوجود آورده و ما آن سبک نوی را بعنوان 'سبک محلی لاهور' موسوم میکنیم. تحقیق شد که موسس 'سبک محلی لاهور' ملا شیری لاهوری است و بعد ازو دیگر سخنوران فارسی لاهور که در آن سبک شعر گفتند تتبع شیری کرده اند و تفصیلش را بمناسبت حال خواهیم آورد.

ب. قاسم ارسلان لاهوری ت و (۹۹۵ه)

راجع باحوال قاسم ارسلان لاهوری صاحب 'شمع انجمن' رقم طراز است که:

'ارسلان تخلص قاسم ارسلان مشهدی ست که در سلک ملازمان اکبری بوده و در شعر و تاریخگوئی و خوشنویسی و خط شناسی و دیگر صفات حسنه مشارالیه میزیست در لاهور سنه ۱۰۹۵ ه در گذشته است:

---

۱ بدایونی: منتخب التواریخ (ایضاً) ج۳ ص ۲۵۲

آب بیاه: آب بیاس و امروز بزبان محلی 'دریائے بیاس' معروف است ولی در عصر اکبر آب بیاه در ناحیه‌ی لاهور شمولیت میداشت چنانکه امین احمد رازی در هفت اقلیم بعنوان آب بیاه ذکرش را در ناحیه‌ی لاهور آورده است. بعد در عصر فرنگی در ضلع جالندهر شامل گردید و آخرا وقت تقسیم هند و پاکستان از ناحیه‌ی لاهور منقطع گردیده در قسمت شرقی پنجاب بارت اشتمال یافت حواله (امین احمد رازی. هفت اقلیم. نسخه خطی دانشگاه پنجاب لاهور شماره ۳۳۶۰ برگ ۱۰۷

گریان چو بسر منزل احباب گذشتیم   صد مرتبه در هر قدم از آب گذشتیم[1]

ولی برعکس آن بدایونی راجع بسال وفات قاسم ارسلان مینویسد که

'(قاسم ارسلان) در سالی که پادشاه (اکبر) از اتک آمده رحل اقامت درلاهور انداخته . درسنه نهصد و نود و پنج (۹۹۵ھ) در گذشت'[2]

بیان بدایونی که همعصر او بوده مستند و قرین قیاس است بر دلیل اینکه سال تصنیف منتخب التواریخ (۱۰۰۴ھ) است لذا ارسلان لاهوری در سال ۹۹۵ھ در گذشت نه که در سال ۱۰۹۰ھ معلوم شد که سال وفات او حتماً ۹۹۵ هجری است .

ابو الفضل او را هم 'مشهدی' نوشته است و راجع به او زاید از این سطر چیزی ننوشته'

'قاسم ارسلان مشهدی' بوی از معنی برده . خواسته بزور اندوزد و شوق بر دهد'[3]

برعکس آن بدایونی ذکرش را مفصلاً بیان کرده است :

'پدرش چون خود از نسل ارسلان جاذب که یکی از امرای نامی سلطان محمود غزنوی بود . میگرفت او باین تخلص شعر میگفت اصل او از طوس است و نشو و نما در ماوراءالنهر یافته . شاعری شیرین کلام و بحسن خط و لطافت طبع مقبول خاص و عام . بشیوهٔ بسط و اسباط آراسته و بصفت حسن اختلاط و ارتباط پیراسته بود دریافتن تاریخ عدیل نداشت صاحب دیوان است'[4]

پیداست که اصل قاسم ارسلان از طوس است . اول در ماوراءالنهر نشو ونما یافت و بعد رو بهند نموده در همین چمنزار شعر فارسی لاهور نغمه سرا شد و آخرا در سال ۹۹۵ ھ بعالم بقا پرواز کرد و تصدیق شد که البته لاهوری است .

(i) سبک شعرش | اشعار ارسلان لاهوری که در آئین اکبری درج شده است بعینه نقل میکنیم :

---

۱ صدیق . محمد حسن خان : 'شمع انجمن' مطبع شاهجهانی ریاست بهوپال ۱۲۹۳ھ ص ۶۲—۶۳

۲ بدایونی : منتخب التواریخ (ایضاً) ج۳ ص ۱۸۰

۳ ابوالفضل : آئین اکبری (ایضاً) ج۱ ص ۲۶۱ .

۴ بدایونی : منتخب التواریخ ایضاً ج۳، ص ۱۷۸

خراب صحبت ارباب فطرتم که درو دقیقهای سخن بر اشاره میگذرد
لفظ و معنی بجال من گریند بی تو چون روی در کتاب کنم
ای نیم جان بر آمده بر لب ترا چه قدر جای که یک نگاه بصد جان برابر است
آب گل و رنگ باده داری سبحان الله چه آب و رنگ است[1]

اشعار مزبور از ارسلان لاهوری که در تذکره های دیگر به همین صورت مسطور شده علاوه بر آنها اشعار او که از منتخب التواریخ دریافتیم هم در ضبط تحریر میآوریم :

خواهم که سربر آرم در حشر از زمینی کانجا بناز کیرا پا مانده نازنینی
گریان چو بسر منزل احباب گذشتیم صد مرتبه در هر قدم از آب گذشتیم[2]

عیانست که شعر اول دارای صفات 'سبک عراقی' است و شاعر احساسات خود را باین شدت ابراز نموده که از دلش برخاسته است چنانکه ازین مطلع غزلش پیداست :

گریان چو بسر منزل احباب گذشتیم صد مرتبه در هر قدم از آب گذشتیم
و این قبیل شعر او از 'سبک خراسانی' است ۰

اگر چه ارسلان لاهوری بیشتر ایام خود را در همین چمنزار شعر فارسی لاهور بسر برده ولی سبک موروثی یعنی 'سبک خراسانی' و 'سبک عراقی' را از دست نداده و در هر دو سبک چنانکه از اشعار مزبور پیداست شعر گفته است ۰

(ii) امتزاج اشارات محلی دو کشور Local references ارسلان لاهوری غیر از غزلیات در دیگر اصناف سخن هم شعر گفته است ۰ مثلاً چند اشعار از مثنوی او در ستایش کوه اجمیر که مدفن حضرت خواجه معین الدین چشتی است ۰ نقل میشود :

زهی کوه اجمیر عنبر سرشت مقام سر مقتدایان چشت
چه کوهی که چون سود بر اوج او محیط سپهرش بود تا کمر
نمایند جرم مه و آفتاب بر آن کوه مانند چشم عقاب

و اینکه :

زبالای آن قلعه گه نگاه فلک چشمه و چشم ماهی است ماه
برد سیل آن قلعه پر شکوه هزاران چو الوند و البرز کوه

---

۱ ابوالفضل : آئین اکبری ۰ ایضاً ج ۱ ص ۲۶۱

۲ بدایونی : منتخب التواریخ ۰ ایضاً ج ۳ ص ۱۷۹

چو بر خیزد از دامن آن عقاب فتد سایه اش بر مه و آفتاب
ببین ارسلان رفعت پایه اش که جا کرده خورشید درسایه اش[1]

اگر ما اشعار مزبور را بدقت مطالعه کنیم، میبینیم بعضی از تراکیب الفاظ و تشبیهات و استعارات که ارسلان لاهوری بکار برده همان موروثی است و طبعاً باید بر دلیل اینکه اصلش از ایران است و اگرچه تمام عمر در همین ناحیه‌ی لاهور بسر برد ولی فکر خود را از دست نداده مثلاً جرم مه و آفتاب را بچشم عقاب و فلک را به چشمه و ماه را بچشم ماهی تشبیهه کردن همه‌ی افکار ایرانی است، البته که زندگانی خود را در همین محیط پاک و هند باستان بسر برده از محیط این کشور هم متاثر شده است، مثلاً کوه اجمیر را مقام سر مقتدایان چشت قرار دادن اشاره به خواجه معین الدین چشتی المعروف به خواجه اجمیر است بر دلیل اینکه ایشان سر سلسلهٔ چشتیه هستند میبینیم که در شعر ارسلان لاهوری یک امتزاج اشارات محلی این دو کشور بنگاه میآید. مثلاً کوه اجمیر را برای رفعت و بزرگی بر کوه های معروف الوند والبرز در ایران فوقیت دادن حتماً امتزاج اشارات محلی این دو کشور را آشکار میسازد.

ج. لوائی لاهوری ت و (۹۹۵هـ)

لوائی لاهوری همعصر ارسلان لاهوری است، صدیق حسن مینویسد که

'لوائی سبزواری از پیرزادگان آنجا بود و در عهد اکبری بهندوستان ورود نمود و بملازمت اکبر بادشاه عزت و امتیاز یافت و درسنه تسع و سبعین و تسعانیه (۹۷۹هـ) بافتادن دیواری بر سرش بعالم بالا شتافت،'[2]

مصنف مذکور بیش از دو بیت هیچ آثار لوائی در بیان نیاورده البته بیان بدایونی که همعصر لوائی بوده اطلاعات زیادی راجع به شاعر مزبور بما رسانیده است و رقم طراز است که

لوائی پیرزاده سبزواری است طبع لطیف داشت و مدتی در خدمت درگاه بود .... و در شهور سنهٔ نهصد و نود و پنج (۹۹۵هـ) دیواری در لاهور از تند باد حوادث بر سر او افتاد و نقد حیاتش برباد رفت و چون دروادی نغمه و سرود بی عدیل بود این تاریخ یافتند که

---

۱ بدایونی : منتخب التواریخ، ایضاً ج۳ ص ۱۸۰

۲ علی حسن خان : صبح گلشن . بهوپال، ۱۲۹۵هـ ص ۳۵۷

قطعه

فغان کز محنت چرخ جفا کیشی — خوش الحان بلبلی از بوستان رفت
چنانش چرخ سنگی بر کمر زد — کزان مجروح گشت و از میان رفت
ز پیر عقل جستم سال فوتش — بگفتا ۰ پیرزاده از جهان رفت[1]

پیداست که آن سال وفاتش (۹۷۰ھ) که صدیق حسن در بیان آورده قابل قبول نیست البته بدایونی در سال (۹۹۵ھ) که خود او زنده بوده و آن المیه‌ی مرگ لوائی بچشم خود دیده حتماً صحیح است بر دلیل اینکه شنیده کی شود مانند دیده ۰ طبق بیانات مزبور عیانست که اصل لوائی از سبزوار است و در عصر اکبری بلاهور آمده منسلک بدربار آن پادشاه والاجاه شد و بعد ازان در چمنزار شعر فارسی لاهور نغمه سرائی کرده در همین شهر زیبای لاهور درسال ۹۹۵ هجری سپرد خاک گردید ۰

(i) سبک شعرش | اگر ما کلامش را مطالعه کنیم چیزی جداگانه از همعصران او بنگاه نمی آید البته که اصلاً ایرانی بوده سبک شعرش همان سبک موروثی ایرانیان یعنی 'سبک خراسانی' است مثلاً این چند بیت که ازمنتخب التواریخ دریافتیم نقل میشود :

از پی نظاره چون اغیار آید سوی تو — درمیان حائل شوم شاید نه بیند روی تو
در پیش او ازان نکنم گفتگوی تو — تا جای در دلش نکند آرزوی تو
اهل هوس ز شوق چو نام بتان برند — ترسم که نام او بغلط درمیان برند[2]

پیداست که شعرش بسیار ساده و روان و تشبیهات و تراکیب الفاظ خیلی شیوا و دلپذیر است ۰ خلاصه شعرش دارای همه صفات 'سبک خراسانی' است ۰

۷ ۰ ردیف سوم : سخنوران لاهور که بدربار اکبری منسلک بودند البته شهره یافته بودند ۰

الف ۰ هاشم لاهوری ت و (۹۷۲ھ) | ذکرش در تذکره‌ها خیلی کم آمده است ۰ اجدادش همراه ظهیرالدین محمد بابر بادشاه از قندهار آمده درشهر زیبای لاهور توطن اختیار کردند و محمد هاشم درهمین جا تولد یافت و بعد ازتحصیل علوم به فن شاعری اشتغال داشت محمد نام و هاشم تخلص میکرد ۰ بدایونی راجع به این سخنور رقم طراز است ۰

---

۱ بدایونی : منتخب التواریخ ایضاً ج۳ ص ۳۱۸—۳۱۹

۲ منتخب التواریخ ۰ کلکته ۱۸۶۹ م ج ۳ ص ۳۱۸—۳۱۹

'همان محمد هاشم است که ذکرش بتقریب بیرم خان خانخان ایراد
یافت برادر زادهٔ مولانا شاه محمد انسی است گاهی سائی و گاهی وائی تخلص
میکرد و آخر برین تخلص قرار یافت سلیقه شعر بغایت مناسب داشت'[1]
اگرچه هاشم لاهوری بدربار شاهی منسلک نبوده ولی با بیرم خان
خانخان رابطه میداشت مثلاً بقول بدایونی بیرم خان او را در عوض یک غزل
یک لک تنکه بدو داده و مطلع اش اینست :

من کیستم عنان دل از دست دادهٔ
وز دست دل براه غم از پا فتادهٔ[2]

والحق بعوض این شعر آن جائزه گرانقدر را که یافته حتماً سزاوار است
و بدایونی تاریخ وفاتش را درین الفاظ ضبط کرده است :

'وفاتش در بلدهٔ لاهور درسنه نهصد و هفتاد و دو (۹۷۲ ھ)
بوده'[3]

(i) سبک شعرش

اگرچه مدتیست که دیوانش از دستبرد زمانه ربوده شده
است ولی از آن ابیاتش که بتوسل منتخب التواریخ
بدست آمده اندازه سبک شعر ش میتوان کرد. مثلاً این چند بیت از غزلش
ملاحظه شود :

روم در باغ بی روی تو اشک لاله گون ریزم
بپای هر گلی بنیشنم و از دیده خون ریزم
درونم چون صراحی خون شد از اندوه میخواهم
که در بزم تو این خونا به را از دل برون ریزم
بجز خاک درت جائی نریزم اشک از دیده
بهر درآبروی خویشتن بر خاک چون ریزم
بیاد روی گندم گون او در مزرع سودا
ز اشک دانه دانه دمبدم تخم جنون ریزم
صراحی وار هاشم دمبدم از لعل میگونش
سرشک ارغوانی از نوای ارغنون ریزم[4]

---

۱ منتخب التواریخ . کلکته ۱۸۶۹م ج ۳ ص ۳۸۸
۲ ایضاً ص ۳۸۹
۳ ایضاً ص ۳۹۰
۴ بدایونی : منتخب التواریخ کلکته ۱۸۶۹ م ج ۳ ص ۳۸۸—۳۹۰

عیانست که کلامش مثل می خونرنگ پر جوش و میگون است و تشبیهات و استعارات که در آن بکار برده چنان شیوا و دلپذیر که در نهانخانه ی خواننده و شنونده جا میگرد یعنی در بزم سخن از صراحی دل خونبار ۰ خونابه افکار را در پیانه های ذهن ما می ریزد و ما شراب غم او را شراب غم خود تصور کرده میخوریم و لذت میبریم ۰

میتوان گفت که شعرش دارای سوز و تپش و کاملاً عاشقانه است گوئی که فکر محبوب در دامن طبع اش اینچنین دامنگیر شده که ازان وارستگی محال است مثلاً این دو بیت غزلش ملاحظه شود ۰

عمری بباغ بهر چه فریاد میکنی ۔ گویا ز سر و قامت او یاد میکنی
گنجشک وار بسته دام تو گشته ام نی میکشی مرا و نه آزاد می کنی[1]

و این رباعی ازو که دارای همین فکر است هم نقل میکنیم :

ای زلف تو زنجیر دل شیدایم شیدائی آن دو زلف عنبر سایم
گفتی که هلاک شو بسودای غم عمریست که من هلاک این سودایم[2]

از لحاظ سبک شعرش اگر ما غزلیاتش را بدقت مطالعه کنیم ۰ میبینیم که عنصر خیالبافی در شعر او جا بجا پیداست مثلاً این شعر غزلش کاملاً دارای 'سبک هندی' است ۰

عکس نه در می فگند خال تو ای سیمبر مردم چشم منست غرقه بخون جگر[3]

و این شعر از غزل مزبور هم دارای صفات 'سبک هندی' است :

بیاد روی گندم گون او در مزرع سودا ز اشک دانه دانه دمبدم تخم جنون ریزم[4]

یعنی بیاد روی گندم گون محبوب در مزرع سودا ۰ از دانهٔ اشک تخم ریختن یک عنصر خیالبافی که مختص به سبک هندی است پیداست و نه تنها این بلکه یک فکر و فرهنگ محلی لاهور را هم آشکار میسازد ۰ یعنی ناحیه‌ی لاهور سر زمینی است که دران پیشهٔ کشاورزی مختص به اهل این ناحیه همواره مربوط

---

۱ بدایونی : منتخب التواریخ (بتصحیح مولوی احمد علی) کلکته ۰ کالج پریس ج۳ ص ۳۸۹

۲ ایضاً ص ۲

۳ ایضاً ص ۳۸۹

۴ بدایونی : منتخب التواریخ (بتصحیح مولوی احمد علی) کلکته کالج پریس. ۱۸۶۹ ج۳ ص ۳۸۹

مانده است و آن دانهٔ گندم که ازین خاک پیدا میشود نتیجه‌ی کاوش مزارع این ناحیه‌ی است که بر آن فخر میکرد و علاوه برین رنگ محبوب ناحیه‌ی لاهور بالعموم گندم گون میباشد لذا برین دلیل که این عنصر خیالبافی کاملاً دارای اشارات و فکر و فرهنگ محلی لاهور است میتوان گفت که سبک شعرش نه تنها 'سبک هندی، است بلکه دارای همه‌ی صفات' سبک محلی لاهور، است و درین معنی او تتبع ملا شیری لاهوری کرده است ۰

ب ۰ حمیدی لاهوری ت و (بعد از ۹۹۸ھ) | اصلاً سخنورانیکه بدربار اکبری منسلک نبودند احوال شان خیلی کم بدست ماست و حمیدی لاهوری هم یکی از آنهاست ۰ البته بتوسل آثار ایشان که داریم نام شان زنده مانده است ۰ بر همین سبیل مثنوی که حمیدی لاهوری را بما روشناس گردانیده طوطی نامه است راجع به تاریخ تصنیف این مثنوی خود شاعر میسراید که :

نود و هشت بود و نهصد سال ‏ روز آدینه هشتم شوال
که مرتب شد این فسانهٔ چند ‏ این حکایات عاشقانه چند[1]

طبق گفته شاعر این مثنوی که بروزآدینه مبارک درتاریخ هشتم شوال بسال نهصد و نود و هشت (۹۹۸ھ) بپایان رسیده بود ۰ عصر اکبری (۹۶۳ تا ۱۰۱۴ھ) است ۰ داستان تصنیف مثنوی مزبور مثل تصنیف کلیله دمنه عجیبی است یعنی اصل مآخذ این مثنوی از کتاب سانسکرت که در نثر بعنوان 'شک سپ تتی ، یعنی هفتاد (۷۰) داستان طوطی است و آن تصنیف سانسکرت بعد ازان در عصر ساسانیان بزبان پهلوی هم ترجمه شده ۰ سپس شمس‌الدین محمد دقایقی مروزی که در حدود ششصد هجری (۶۰۰ھ) میزیسته از زبان پهلوی بفارسی بعنوان 'بختیار نامه، در آورده است ۰ چنانکه عوفی رقم طراز است که

'(شمس الدین محمد دقایقی مروزی) در نثر پارسی رعایت جانب سجع کرده است و بختیار نامه، و سند باد 'را لباس عبارت پوشانیده است،[2]

---

۱ حمیدی لاهوری : طوطی نامه نسخهٔ خطی نمره ۳۱۳ مجموعه آذر '(شماره ۳۵۳۷) کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور برگ ۱۳۰ب

۲ محمد عوفی : لباب‌الالباب (تالیف براؤن ۰ لندن) ۱۹۰۶م ج۱ ص ۲۱۲

بختیار نامه : مآخذ نسخه 'بختیار نامه، طبع روسیه یک نسخه چاپی طبع تبریز بوده و نسخه تبریز و مسلم از یک نسخه خطی برداشته شده که اکنون در دست ما نیست ۰مترجم متن پهلوی بیاری استاد (شمس الدین محمد دقایقی مروزی) است که در حدود ششصد هجری (۶۰۰ھ) میزیسته و اشعاری که

بر همین سبیل خود درین شبه قاره همین کتاب 'شک سپ تتی' لباس دیگر زبانهای هند مثل هندی ۰ مرهتی و دکنی هم پوشیده که تفصیل آن از موضوع ما خارج است ۰ البته میتوان گفت که اصل ماخذ 'طوطی نامه' حمیدی لاهوری از همین کتاب سانسکرت 'شک سپ تتی' است چنانکه دکتر ظهورالدین احمد تحقیق[1] نمود که حمیدی 'طوطی نامه' خودش را از طوطی نامه ضیاءالدین نخشبی ماخوذ کرده است و نخشبی تنها پنجاه و دو حکایت 'شک سپ تتی' ماخوذ کرده بطرز جداگانه بنثر فارسی بعنوان 'طوطی نامه' درسال ۷۳۰ هجری در آورده است البته حمیدی لاهوری دو تا حکایت آخرین یعنی پنجاه و یکمی و دومی از بختیار نامه دقایقی گرفته است ۰

روشن گردید که حمیدی لاهوری از همین 'طوطی نامه' نخشبی و بختیارنامه دقایقی که بنثر فارسی بوده حکایات ماخوذ کرده لباس شعر فارسی پوشانید و بعنوان 'طوطی نامه' بصورت مثنوی در عصر اکبری درسال ۹۹۸ھ درآورده است ۰

اگر چه تاریخ وفات این سخنور هم بدست ما نیست ولی بر دلیل اینکه او مثنوی طوطی نامه را در سال ۹۹۸ھ منظوم کرد میتوان گفت که حتماً بعد از ۹۹۸ھ رحلت نموده بود ۰

نامها هم اصل مسلم غیر ازین نامها معمولی بوده و ابو صابر و ابو تمام و امثال آنرا دقایقی یا دیگری بمناسبت زمان بجای نامهای اصل گذاشته است ۰' حواله (دیباچه بختیار نامه دقایقی تالیف آقای وحید ۰ مطبع ارمغان ۰ تهران ۱۳۱۰ ش ۱۳۳۲ هجری ص الف دیباچه)

۱ ماخذ طوطی نامه : 'حمیدی نے طوطی نامه موٴلفه ضیاءالدین نخشبی کو اپنا ماخذ بنایا ھے ، جو ۷۳۰ هجری مین تالیف هوا، .... طوطی نامه کا اصل ماخذ سنسکرت کی کتاب 'شک سپ تتی' ھے ، جس کے معنی هین طوطے کی ستر ۷۰ کہانیاں ۰ نخشبی کے طوطی نامه مین ۵۲ کہانیاں هین ۰ پچاس تو شک سپ تتی سی ماخوذ هین اور دو یعنی پچاسوین اور اکاونوین ۵۰-۵۱ کہانیاں بختیار نامه موٴلفه شمس الدین محمد دقایقی سے لی گئی هین ۰'

حواله : دکتر ظهور الدین احمد (پاکستان مین فارسی ادب) یونیورسٹی بک ایجنسی ۰ ۱۹۳ انارکلی لاهور ۱۹۶۶م ص ۱۰۵

(i) تاثیر ادبیات هندی در شعر فارسی در لاهور

اگر ما روابط ادبی و فرهنگی ایران و پاکستان باستان را بدقت مطالعه کنیم روشن خواهد گردید که آن روابط بین این دو کشور نه بعد از ظهور اسلام بلکه هزاران سال پیش از اسلام بوده است و ما آنرا در بخش اول این رساله مفصلاً در بیان آوردیم ۰ و داستان تصنیف 'طوطی نامه حمیدی لاهوری اصلاً نتیجه، همین روابط است ۰

اگر ما تاریخ شعر فارسی لاهور را تحقیق کنیم روشن میشود که درین شبه قاره ۰ زبان فارسی در عصر غزنوی ورود کرد و بعد ازان در تمام ادوار تغلقان و خلجیان و لودیان مرتبا ترویج مییافته تا آنکه در عصر مغلیه در سراسر کشور زبان عموم گردید ۰ و نه تنها این بلکه هندی را که زبان این کشور بوده هم متاثر کرد و برعکس آن زبان هندی هم در شعر و ادب فارسی مرتبا تاثیر کرده است . مخصوصاً درعصر اکبری بسیاری از کتابهای ادبی و دینی هندوان مثل مهابارت و لیلاوتی و نل دمن از زبان هندی به نثر و نظم فارسی درآورده شد ۰ روشن است که طوطی نامه حمیدی لاهوری چنانکه در سطور مزبور آمده است ازان کتابهاست که تحت تاثیر ادبیات هندی در شعر فارسی لباس مثنوی پوشید ۰

فیضی فیاضی قصهٔ عشق هندی از شهزاده هندی نل و شهزادی هندی دمن را در شعر فارسی در هند بزبان پهلوی و دری آورده است چنانکه خودش میگوید :

گیرم ز نوای هندی آهنگ   در پهلوی و دری زنم چنگ
بر فارسیان ازین معانی   آتش ببرم به ارمغانی[1]

بر همین سبیل کسیکه قصه عاشقانه هندی 'شک سپ تتی، را نخستین بار در شعر فارسی در لاهور نظم کرده حمیدی لاهوری است و البته برای این کار گران حمیدی لاهوری سیاهی دیده خرج کرده و خون جگر را ریخته است چنانکه خودش میسراید که

شکر پروردگار بی مانند   که مرتب شد این فسانهٔ چند
از پی انتظام هر حرفش   جگرم کرد خون خود صرفش
خرج کردم سیاهی دیده   تا که این نسخه است گرویده
دلم از خون خویش با خامه   داد شگرف بهر سر نامه[2]

---

۱ فیضی فیاضی نلدمن فارسی ۰ مطبع اسدی چاپ لکهنئو ۱۲۸۷ھ ص ۲۶

۲ حمیدی لاهوری: طوطی نامه فارسی ۰ نسخه خطی نمبره ۳۱۳ مجموعه آذر شماره ۳۰۳۴ کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور سن خ ۱۳۱۲ھ برگ ۱۳۰ الف ۰

تحقیق شد که طوطی نامهٔ حمیدی لاهوری حتماً نتیجهٔ تاثیر ادبیات هندی در شعر فارسی لاهور است و تفصیلش را هم دربیان میآریم ۰

(ii) داستان 'شک سپ تتی' و طوطی نامہ حمیدی لاهوری | اصلاً داستان[1] 'شک سپ تتی' یعنی هفتاد داستان طوطی ازین قرار است ۰ شخصی بود باثروت بنام هردت ۰ پسری میداشت مدن سین که به دختری زیبا پربهاوتی عروسی کرد ۰ مدن سین طوطی و شارکی میداشت که مثل دانایان حرف میزدند و مدن سین بدون مشوره ایشان کاری نمیکرد ۰ اتفاق چنان افتاد که باری راجه‌ای مدن سین را دستور فرمود که برای خریدن جواهر برود و بین مدت هفتاد و دو روز پس بگردد ۰ مدن سین وقت خدا حافظی پربهاوتی را تاکید کرد که در غیبت من هیچ کاری بدون مشوره طوطی و شارک نکنی ۰ وزیر زاده ای بود که در جوار ایشان با شان و شکوه و مسرت و شادمانی زندگی میکرد ۰ بعد از رفتن مدن سین زوجه اش پربهاوتی در روز اول در دام عشق وزیر زاده گرفتار شد ۰ دلاله ای بین ایشان بطور میانجی کار کرد ۰ وقتی پربهاوتی از شارک اجازت بیرون رفتن طلبید ۰ شارک امتناع نمود و بربهاوتی غضبناک شده و آن شارک را در همان جا بکشت ۰ باز از طوطی اجازت خواست ۰ و آن طوطی که سانحه عبرتناک شارک بچشم خود دیده بود ۰ پربهاوتی را اجازت داد ولی به حیله سازی داستانی آغاز کرد و باینصورت تا تمام شب او را از بیرون رفتن باز دارد و همین طور هر شب داستان نو بیان میکرد تا آنکه هفتاد و دو (۷۲) روز تمام شد ۰ وقتی مدن سین پس گردید ۰ زوجه اش تمام راز را باو فاش گفت که طوطی باینصورت او را تا هفتاد و دو شب از بیرون رفتن باز داشت و طوطی را ستایش کرد نتیجه بعد ازان هر دو بشادمانی زندگی بسر بردند ۰ طوطی بشرح داد که اصلاً شارک و او از مخلوقات سماوی بودند و به سبب دعای بد رشی (درویشی) در قالب حیوانی درآمدند ۰ حالا مدت سزای ایشان تمام شده است لذا او پرواز کرد و در آسمان با شارک پیوست ۰

حمیدی لاهوری[2] این قصه را تمام منظوم کرد ولی آنرا یک کمی عوض

---

۱ ترجمه و تلخیص ماخوذ از داستان 'شک سپ تتی' بحواله دکتر ظهورالدین، پاکستان مین فارسی ادب، لاهور مطبع استقلال پریس ۰ یونیورسٹی بک ایجنسی ۰ ۱۹۳ انارکلی لاهور ۱۹۶۶م ص ۱۰۷

۲ طوطی نامه فارسی نسخه خطی (ایضاً) برگ ۱ الف تا ۱۳۲ ب

کرده است یعنی نامهای کرداران حکایت که از هندوان بوده ۰ عوض کرده نام مسلمانان داد مثلاً هردت را مبارک و مدن سین را میمون و پربهاوتی را خجسته و انجام حکایت را هم عوض کرد یعنی در حکایت 'شک سپ تتی' انجام مدن سین و زوجه اش پربهاوتی بشادمانی اختتام می پذیرد ولی برعکس آن در طوطی نامهٔ حمیدی انجامش الم آور است یعنی طوطی میمون (مدن سین) را از بیوفائی زوجه اش خجسته (پربهاوتی) آگاه میکند و نتیجه میمون زوجه اش را بقتل میرساند ۰

اصلاً موجب تعویض حکایت فکر و فرهنگ مسلمانان این شبه قاره است ۰ بر دلیل اینکه اگر چه مسلمانان پاک و هند همیشه دو شا دوش هندوان زندگی میکنند ولی حقیقت اینست که فکر و فرهنگ هر دو ملت همیشه جداگانه مانده است ۰ مثلاً در حکایت 'شک سپ تتی' طوطی نگذاشت که پربهاوتی بیرون برود و او را هر شب بحیله سازی حکایت کردن یک داستان نوی از بیرون رفتن باز داشت و بتوسل این تدبیر طوطی اگرچه پربهاوتی پاکدامن میماند ولی در غیبت شوهرش در دام عشق وزیر زاده حتماً گرفتار میبوده است و باوجود اینکه پربهاوتی این راز را با شوهر خود فاش گفت غیرت شوهرش هیچ وقت بجوش نیامده بلکه مدن سین با زوجه خود بکمال شادمانی زندگی بسر برده و این عنصر فکر و فرهنگ یک ملت حتماً غیر اسلامی میباشد البته یک فکر و فرهنگ هندوان را کاملاً تطبیق میکند ۰ لذا بر دلیل اینکه خود شاعر حمیدی لاهوری که از ملت اسلامی ناحیه لاهور بوده فکر و فرهنگش او را اجازه نداد که انجام مثنوی طوطی نامه را بآن صورت که در 'شک سپ تتی' است اختتام کند ۰ و همین اصل است که انجام مثنوی طوطی نامه غیرت مندانه است یعنی میمون غیرت خورده زوجه اش خجسته را بدست خود بقتل میرساند ۰

(iii) سبک شعر حمیدی لاهوری

ممکن است حمیدی لاهوری در هر صنف نظم شعر گفته باشد ولی از آثار او تنها یک مثنوی 'طوطی نامه' باقیمانده است و نسخه خطی از آن در کتابخانه‌ی دانشگاه پنجاب لاهور در 'مجموعه آذر' موجود است و آن هم کرمخورده و دارای سی (۳۰) حکایت و یک صد و سی و دو (۱۳۲) برگ است ۰ البته بخط نستعلیق زیبا جلوه میدهد و دست کاتب هر عنوانش برنگ سرخ و هر داستانش برنگ سیاه در ضبط تحریر آورده موضوع سخن عشق خونرنگ و داستان غمناک شبرنگ را اشاره میکند ممکن است بر دلیل اینکه خود شاعر گویاست که

از پی انتظام هر حرفش جگرم کرد خون خود صرفش
خرچ کردم سیاهی دیده تا که این نسخه است گرویده[1]

حمیدی لاهوری طبق روش تصانیف آن عصر یعنی اول ثناء خدا و نعت رسول و منقبت اهل بیت و صحابه کرام را در نظم آورده سپس سلسلهٔ حکایات را لباس شعر پوشانیده است و آغاز مثنوی طوطی نامه باینصورف میشود ۰

بسم الله الرحمن الرحیم

ای بقدرت علیم راز همه کرم تست چاره ساز همه
همه کردی از عدم موجود و از وجود آنگهی کنی نابود
هم خرد را ز تست دانائی هم زبانرا ز تست گویائی[2]

حکایت طوطی نامه را مفصلاً در بیان آوردیم که خجسته هر روز بغروب آفتاب از طوطی اجازه میخواست که برای ملاقات وزیر زاده بیرون برود و اینجا منظر ناشکیبائی و بیقراری خجسته را بآن خوبی که در بیان آورده ازین اشعار دلپذیر پیداست :

پیش طوطی خجسته کرد نیاز و آنگهی کرد صد هزار بناز
گفت کای محرم یگانهٔ من وی محب هم آشیانه من
خانهٔ دل خراب کرد المش کرد تاراج جان سپاه غمش
لشکر عشق دست عقل به بست صرصر عشق شاخ صبر شکست
جگرم خون شده ز تنهائی رفت از دست من شکیبائی
کی دهد دست فرصت زین به یکره از لطف خود اجازه ده[3]

و آن حیله سازی که طوطی خجسته را از بیرون رفتن باز میداشت هم ملاحظه شود :

طوطیش گفت کای مه خوبی و آفتاب سپهر محبوبی
زود بر خیز رو در آغوشش ور می وصل کن تو مدهوشش
لیک میترسم ای بچهره چو ماه که اگر شوهرت رسد ناگاه
هر دو را بنگرد به یک بستر همچو آن زن که خفته با خواهر
گفت باوی خجسته کای خوشخو قصه آن چگونه بود بگو[4]

---

۱ حمیدی لاهوری : طوطی نامه فارسی ۰ نسخه خطی (ایضاً) برگ ۱۳۰ الف
۲ ایضاً برگ (۱) ب
۳ حمیدی لاهوری : طوطی نامه فارسی ۰ نسخه خطی (ایضاً) برگ ۲۷ الف
۴ ایضاً برگ ۲۷ ب

روشن است که طوطی بکمال دانائی و حیله سازی خجسته را باینگونه مایل میگرداند که خجسته خودش آرزو کند که طوطی برایش آن قصهٔ زن بگوید و طوطی باینصورت آن قصه را آغاز میکند و تمام شب آن قصه را در بیان میآرد تا آنکه آفتاب سر میکند و آن وقت طوطی خجسته را اجازه میدهد ولی که روز روشن میشود باینصورت خجسته هر روز نتوانست که بیرون برود و این حیله سازی که چگونه طوطی خجسته را از بیرون رفتن باز میداشت در اشعار زیر هم پیداشت :

طوطی این داستان چو کرد تمام — پس ازان با خجسته کرد اعلام
که برو سوی غمکشیده خویش — شربت درد و غم چشیده خویش
خواست آخر خجستهٔ غم خوار — که نهانی رود بمنزل یار
فیل شب خاک صبح بر سر کرد — نعره زد شیر مهر سر بر کرد
باز در رفتنش توقف شد — دلش از هجر پر تاسف شد[1]

و در آخر هر داستان حمیدی لاهوری این شعر را میآرد :

طوطی این داستان چو کرد تمام — پس ازان با خجسته کرد اعلام

و بعد از منظر طلوع آفتاب باین شعر داستان را تمام میکند :

باز در رفتنش توقف شد — دلش از هجر پر تاسف شد[2]

از لحاظ موضوع فلسفه عشق در بیان آورده است یعنی وقتیکه عشق آید عقل را میرباید چنانکه میسراید که

عشق بکشاده در بروی دلم — عشق زد سنگ بر بسوی دلم
عشق زد کوس بیقراریها — عشق بنواخت طبل خواریها
عشق لشکر کشید بر سر عقل — عشق تاراج کرد کشور عقل
عشق بر بست دیدهٔ هوشم — عشق بفگند باز در جوشم
عشق منزل گرفت در جانم — عشق یکباره کرد حیرانم
عشق بربسته خور و خوابم را — عشق بربود آب و تابم را
عشق دزدیده نقد آرامم — عشق در دهر کرد بدنامم[3]

---

۱ حمیدی لاهوری : طوطی نامه فارسی ۰ نسخه خطی (ایضاً) برگ ۲۹ الف

۲ ایضاً برگ ۲۹ الف

۳ طوطی نامه حمیدی ۰ نسخه خطی (ایضاً) برگ ۷۶ الف

خلاصه اینکه حمیدی لاهوری البته شعر خوب گفته است و همین اصل است که بر شعر گوئی خود ۰ خودش نازان است که از شعر او باده هم در مستی میآید و جام قهقهه و شیشه خنده میکند و نه تنها این بلکه اجرام فلکی هم متاثر میشود مثلاً زهره از شعر او در رقص میآید قمر از نورش چراغ میافروزد و مشتری خریدار نظمش میشود و باین طور دعوی میکند۔

باده شد مست جام قهقهه کرد — شیشه هم خنده موجه کرد
چنگ فریاد کرد و نی بگریست — گل بخندید و نرگسش بگریست
زهره رقاص گشت و مهر بسوخت — قمر از نور خود چراغ فروخت
مشتری مشتری نظمم شد — نظم من کرد حرز هیکل خود
کرد پروین بخوشدلی خنده — گشت کیوان بجان و دل بنده
هم ثریا کشوده عقدهٔ در — کرد بر نظم من نثار گهر
چون رسید این خبر بگوش فلک — از می رشک رفت هوش فلک
شفق از بسکه سرخ گلگون شد — دلش از رشک شعر من خون شد[1]

در آخر کلام بواسطه خیرالانام رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم و انبیا کرام و بعد حق سخنوران عالی مقام مثل انوری و خاقانی و سعدی و حافظ و خواجه نظام الدین اولیاء امیر خسرو دهلوی و عبدالرحمن جامی باین اشعار گوهر آبدار دعا میکند

بدل انوری که مهر سپهر — عاشق شعر اوست با صد مهر
بحق شعر صاف خاقانی — بحق طبع کرم کرمانی
بظهور سخن وری ظهیر — آنکه زو شد ظهیر چرخ شهیر
بحق نظم سعدی شیراز — آن بفهم و سخن وری ممتاز
بسخنهای گفتهٔ حافظ — بگهرهای سفتهٔ حافظ
بسخن دانی نظام الدین — آن سپهر فضیلت و تمکین
بحق خسرو سخن خسرو — آنکه نظم ویست تازه و نو
بحق حسن نازکی حسن — آنکه شعرش کرد برو سخن
بسخن پروری جامی جام — بحق انعقاد خواص و عام
با همانیم از جهان سپری — سویم از عین مغفره نگری

---

۱ طوطی نامه حمیدی (نسخه خطی ایضاً) برگ ۱۳۰ ب

نه سپاری بدست شیطانم | خالی نفگنی در ایمانم
ای حمیدی چو قصه گفتی تو | گوهر نظم شعر سفتی تو[1]

این نسخه خطی در پایان با عبارت ذیل اختتام مییابد :

"تمام شد یعنی فخرالملک الوهاب نسخه متبرکه 'طوطی نامه' تصنیف حمید اللهوری (تاریخ خطاطی) بتاریخ بیست و یکم شهر جمادی‌الاول بمطابق ۱۳۱۲ هجری"[2]

اگر ما سبک شعر حمیدی لاهوری را بدقت مطالعه کنیم میبینیم که حمیدی لاهوری درین معنی تتبع فیضی فیاضی را اختیار نموده است . مثلاً وقتیکه خجسته برای ملاقات وزیر زاده از طوطی هر روز اجازه میخواهد درین وضع منظر غروب آفتاب ملاحظه شود :

تاجر آفتاب سرعت پو | شد چو در منزل غروب فرو
و انگه از مرحل افق ناگاه | بدر آمد برون مسافر ماه
باز کین شاه مهر عالم گرد | پای در قلعه غروب آورد
باز چون شیر مهر عالم گرد | پای در بیشه غروب آورد
باز دیگر چو مار مهر از ناز | رفت در آشیان مشرق باز
پس ازان مرغ ماه سیمین بال | کرد پرواز در هوا فی‌الحال[3]

و مخصوصاً اینکه

باز دیگر چو مهر یکه سوار | سوی شام از ختن نمود قرار
باز شاهنشهی مه شب گرد | لشکر آورده و تعاقب کرد
باز کین فیل آسمان بلند | رنگ زرین خور بخاک فگند
باز چون فیلبان شب ناگه | بست بر پشت وی عماری ماه[4]

پیداست که دران تشبیهات و استعارات مثل تاجر آفتاب و مسافر ماه و آفتاب را با شاه عالم قرار داده پایش را در قلعه غروب آوردن و بصورت دیگر آفتاب را به شیر بیشه تعبیر کرده پایش را در بیشه غروب آوردن و گاهی آفتاب

---

۱ حمیدی لاهوری : طوطی نامه فارسی نسخه خطی (ایضاً) برگ ۱۳۱ ب

۲ ایضاً برگ ۱۳۲ ب

۳ حمیدی لاهوری : طوطی نامه فارسی. نسخه خطی (ایضاً) برگ ۹۲ب، ۵۷ب، ۹۶الف

۴ ایضاً برگ ۲۳ الف ۰ ۸۰ الف، ۸۰ ب ، ۲۷ الف

را به مار تشبیهه داده آنرا در آشیانه‌ی مشرق رساندن و گاه آنرا به مرغ ماه سیمین بال تعبیر کرده در هوا به پرواز آوردن همه ای همه خیالباف و دارای صفات سبک‌هندی است ۰

مخصوصاً مهر را به یکه سوار و فیل را بآسمان بلند تشبیهه کردن محیط فرهنگ هندی را ابراز مینماید بر دلیل اینکه درین شبه قاره پاک و هند از دیر زمانی تا امروز هم یکه سواری برای عموم عام است و فیل جانور خاص این سر زمین است و در زمان پیشین برای سواری شاهان بکار برده میشد ۰

غیر ازینها در 'طوطی نامه'، حمیدی فکر هندی هم پیداست مثلاً در 'داستان برهمن و عاشق او دختر رای و مهره طلسم'، و این داستانی است که طوطی در شب بیست یکم روز با خجسته میگوید چند اشعاری از آن که فکر هندی را اعلام مینماید ملاحظه شود :

نظر این بر آن جوان افتاد — نگه این بروی آن افتاد
عاشق روی یکدگر گشتند — کشته موی یک دگر گشتند
دختر رای شد ز غم رنجور — برهمن نیز مانده زو مهجور[1]

و این داستان عجیبی است که در آن بجای مرد ۰ زن عاشق مرد است یعنی دختر رای بر برهمن عاشق میشود و از لحاظ فکر هندی همیشه زن عاشق و مرد محبوب میباشد ۰ برین دلیل میتوان گفت که این انداز فکر حتماً فکر هندی را تطبیق میکند ۰

لذا بنا بر دلایل و شواهد مزبور عیانست که سبک شعر حمیدی حتماً 'سبک هندی کاملی'، است و او سبک شعر فیضی فیاضی را تتبع کرده است البته میتوان گفت که حمیدی لاهوری بعد از فیضی نخستین سخنور است که 'سبک هندی کاملی'، را اولین بار در شعر فارسی لاهور بوجود آورده است ۰

ج ۰ کاتبی لاهوری
ت ف (۱۰۰۰ ه)

کاتبی لاهوری ازان سخنوران لاهور از عصر اکبری است که هیچ وقت بدربار بادشاهی منسلک نماندند بلکه در عموم شهرت یافته بودند و شاید همین اصل است که امروز آثارش بدست ما نرسیده البته آن دو بیت که بتوسل 'صبح گلشن'، دریافتیم و صاحب 'صبح گلشن'، ذکر کاتبی لاهوری را در عبارت ذیل آورده است :

'کاتبی از خوش خیالان خطه' یزد بود و گاهی کاتب بلایای نسبت هم تخلص می نمود بنا بران جناب مولف نگارستان سخن بنقش کاتب

---

۱ حمیدی لاهوری : طوطی نامه فارسی ۰ نسخه خطی (ایضاً) برگ ۸۳ب

مکتوبش فرمود و وی معمر کاخ رفیع‌البیان اعتبار و امتیاز گردیده در سنه ثلثین و تسعمایه (۹۳۰ھ) از عالم بطون بعرصهٔ شهود خرامیده و در لاهور بعمر هفتاد سالگی در سنه یکهزار (۱۰۰۰ھ) کاتب قضا بر جریدهٔ حیاتش خط محو کشیده، [1]

معلوم شد که کاتبی از خطهٔ یزد رو به هند نموده در ناحیه لاهور زندگانی بسر میبرد و آخر در سال یک هزار (۱۰۰۰ھ) که عصر اکبری بوده بعمر هفتاد سالگی در همین شهر لاهور جان بحق شد. پیداست که لاهوری است و بنا برین ما ذکر او را بعنوان 'کاتبی لاهوری، در بیان میاوریم و آن دو بیت که بتوسل تذکرهٔ مزبور بدست ما آمده نقل میکنیم :

چون مه چهارده از گوشهٔ بامش دیدم نگران بود بجای و تماشش دیدم
ترسم که کند محنت هجر تو هلاکم جائی که تو هرگز نبری راه بخاکم[2]

صاحب 'نگارستان سخن، هم چیزی نگفته بجز یک سطر زیر :

'کاتب یزدی و روی کلمات مشکینش منور روشنائی ابدی،

دی جانب صحرا خواند آن ترک پسر ما را مشکل که کسی بیند در شهر دگر ما را
ترسم که کند محنت هجر تو هلاکم جای که تو هرگز نبری راه بخاکم[3]

زیرا که هیچ آثاری ازو بجز اشعار مزبور بدست ما نیست نمی توانیم بر سبق شعر او انصافاً بحث کنیم. البته چنانکه از اشعار مزبور روشن است سبک شعرش همان سبک موروثی یعنی سبک عراق است.

د. محمود لاهوری ت و (بعد از ۱۰۰۲ھ)

ذکر محمود لاهوری در تذکره‌ها خیلی کم آمده است البته امین احمد رازی در هفت اقلیم جائیکه ذکر شهر لاهور کرده در آن نامهای امراء و فضلاء و شعراء هم درج کرده است و راجع به سخنوران آن عصر رقم طراز است که

'مولانا شیری از نیکو طبعان این عصر و زمان بوده. مولانا محمود شعری هموار میگوید اما از غث و ثمین احوالش اطلاعی ندارد،[4]

---

۱ علی حسن خان : صبح گلشن. بهوپال ۱۲۹۵ھ ص ۳۳۵ ق۳۳۶

۲ علی حسن خان : صبح گلشن. بهوپال ۱۲۹۵ھ ص ۳۳۶

۳ سید نورالحسن : نگارستان سخن. مطبع شاهجهانی. بهوپال ۱۲۹۳ھ ص ۸۵

۴ امین احمد رازی : هفت اقلیم نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور (شماره ۳۳۶۰) نمبره APFI-5 برگ ۱۵۶

اگر بیان مزبور را بدقت مطالعه کنیم میبینیم که صاحب هفت اقلیم برای مولانا شیری لفظ 'بوده' آورده است و برای مولانا محمود لفظ 'میگوید' پیداست که وقت تصنیف هفت اقلیم مولانا شیری در گذشته بود البته محمود زنده بوده. و بر دلیل اینکه سال تصنیف هفت اقلیم یک هزار و دو(۱۰۰۲ ه)[1] است و چنانکه در ذکر مولانا شیری لاهوری در بیان آوردیم که تاریخ وفاتش ۹۹۳ ه بوده بیان هفت اقلیم کاملاً صحیح است بر همین سبیل میتوان گفت که محمود لاهوری تا سال تصنیف هفت اقلیم حتماً زنده بوده و پیداست که وفاتش بعد از ۱۰۰۲ ه اتفاق افتاد.

چنانکه از بیان مزبور هویداست که اطلاع احوال محمود لاهوری خود امین احمد رازی که همعصر او بوده در بیان نیآورده. برای ما چگونه ممکن البته تحقیق شد که نام و تخلصش محمود است و او یکي از سخنوران فارسی لاهور از عصر اکبری است. ممکن است که در هر صنف نظم شعر گفته باشد ولی از آثار او تنها یک دیوان غزلیات مشتمل برسی و دو غزل بعنوان محمود نامه بدست ماست.

(i) محمود نامه و سبک شعرش

نسخه‌های خطی محمود نامه در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور موجود است و یک نسخه چاپیده اش که در مطبع وکتوریا پریس لاهور در تاریخ یکم ماه ژوئن ۱۸۷۱ میلادی بچاپ رسیده بود هم از نظر نویسنده گذشت که در آن هیچ جای تاریخ تصنیف محمود نامه نوشته نشده است بلکه در آخر آن عبارتی که موجب اشتباه است باین الفاظ بچاپ رسیده است که

'الحمد لله والمنة" که نسخه متبرکه محمود نامه از تصنیفات محمود غزنوی باختتام رسید فی سن ۱۲۸۸ هجری مقدس،[2]

حال آنکه مصنف محمود نامه چنانکه شرح دادیم یکي از سخنوران فارسی در لاهور از عصر اکبری است نه که محمود غزنوی.

---

۱ امین احمد رازی : سفر هند نیز کرده در تالیف هفت اقلیم شش سال صرف نموده وآنرا بسال ۱۰۰۲ ه بپایان آورده

رک تاریخ ادبیات ایران... دکتر شفق. ص ۳۹۹

۲ محمود لاهوری : محمودنامه : حسب فرمایش چراغ دین کتب فروش مطبع وکتوریا پریس لاهور یکم ژوئن ۱۸۷۱ م ص ۱۲

اگرچه از آثار محمود لاهوری تنها سی و دو (۳۲) غزل است ولی عجب اینست که هر شعر هر غزلش پر مغز و دلپذیر است و افکار خود را بچنان سوز و تپش در شعر آورده است گویا هر لفظ شعرش از دلش برخاسته است و چنان در سوز و مهجوری زندگی کرده که غمش را شعار زندگی ساخته . و آغاز محمود نامه را بدون دیباچه و نام خود براه راست باین غزل آغاز میکند :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ای داغ بر دل از غم خال تو لاله را — شرمنده ساخت آهوی چشمت غزاله را
از انفعال لعل لبت لاله در چمن — دیگر بدست خویش نگیرد پیاله را
آگه نگشت شاهد گل گرچه صد هزار — بلبل ز روی درد کشید آه و ناله را
آمد برون بگرد رخت خط عنبرین — کس گردمه ندید بدینگونه هاله را
آسان ز خوان وصل توکس بهرهٔ نیافت — مشکل توان گرفت بدست این نواله را
اوصاف گل ز بلبل بیدل توان شنید — چون مثل او نخواند کسی‌این رساله را

آزرده کی کند دل محمود را ایاز
نیکو کند مطالعه گر این قباله را[1]

روشن است فن تشبیهات و استعارات پر مغز و افکار باریک که بکار برده شده است دارای صفات همآن 'سبک خیال آفرینی' یا 'سبک هندی' است که در آن عصر اکبری رواج گرفته بود مثلاً در مطلع میگوید آن داغ غمی که لاله بر دل خود دارد اصلاً از تاثیر غم خال تو پیدا شده است و این داغ غم چنان حسن و جمال یافت که مردم آن چشم ترا که مثل آهوی و غزاله داری شرمسار گردانید . و اینکه لاله از حسن لعل لبت چنان منفعل گردید که بار دیگر بدست خویش آن پیالهٔ می خونرنگ یعنی گل لاله را نخواهد گرفت مراد است که گل لاله دوباره نخواهد دمید . بر همین سبیل چند بیت از غزلیات دیگر که دارای این صفات است هم ملاحظه شود :

بر فگن از ماه رخ خود نقاب — تا نکند دعوی حسن آفتاب
بادهٔ گلگون چه کشی با رقیب — چند کنی جان و دلم را کباب
باز ایاز از دل محمود برد — صبر و قرار و خرد و خورد و خواب[2]

---

۱ محمود لاهوری : محمود نامه نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور شماره ۳ ۷ ۲ ۱ نمبره PL-VI-231 برگ ۱ ب ۲ الف

۲ محمود لاهوری : محمود نامه . نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور شماره ۳ ۷ ۲ ۱ نمبره برگ ۲ الف ۲ ب ۳ الف

و این شوخی کلام خوب است

پردهد ساقی پیاله گاه راس و گاه چپ — از شراب دیر ساله گاه راس و گاه چپ
پند ناصح میدهد از بادهٔ اما چه سود — میکند ساقی حواله گاه راس و گاه چپ
پارسائی تابکی محمود را می چون دهد — ساقی مشکین کلاله گاه راس وگاه چپ[1]

یعنی یک سوز و تپش در شعرش هم پیداست

شمع از سوز درونم سر بسر دارد خبر — سوخته‌برمن‌دلش زان میرود دود از سرش[2]

و همدم او کس غیر از آه نیست چنانکه میگوید که

همدم من نیست کسی غیر آه — آه که حالم شده از غم تباه
هیبت کوه غم هجران مرا — ساخته باریک تر از برگ کاه
هیچ دگر در دل محمود نیست — جز غم تو روز و شب و سال و ماه[3]

مقطع آخرین غزل که محمود نامه را باختتام میرساند ازین قرار است

یافته محمود هر کس بر در آن شاه بار — این گدا را هم بران دربار بودی کاشکی[4]

(ii) وجود علاست یا سمبول (Symbol) محمود و ایاز در شعر فارسی در لاهور

محمود نامه بعنوان عشق نامهٔ محمود و ایاز هم معروف است و همین اصل است که بعضی از قارئین علامت محمود و ایاز را در شعر نه فهمیده آنرا به محمود غزنوی منسوب کردند چنانکه در سطور مزبور شرح دادیم.

اصلاً موجب اشتباه همین علامت یا سمبول (Symbol) محمود و ایاز است که محمود لاهوری در شعر خود بکار برده و تقریباً در هر مقطع غزل نام محمود و ایاز در یکجا آورده است باینصورت مثلاً :

آزرده کی کند دل محمود را ایاز — نیکو کند مطالعه گر این قباله را
تار زلف ایاز ای محمود — بهر پابند تو عجب رسن ست
خراب از دست او محمود شد زانکه — ایاز اوست بس نا مهربان شوخ
درد تو با ایاز ای محمود — دیدهٔ اشکبار میگوید

محمود لاهوری کذا : پارسائی تابکی محمود راهی چون دهد ساقی مشکین کلاله گاه راس و گاه چپ راس = راست (رک = نسخه محمود نامه مطبع وکتوریا پریس لاهور یکم ژوئن ۱۸۷۱ م ص ۲۲ ب ۰ ۲۳ الف

۱ ایضاً برگ ۳ الف—۳ ب

۲ ایضاً برگ ۱۲ الف

۳ برگ ۲۲ الف—۲۲ ب

۴ برگ ۲۳ ب

راست تیر ایاز ای محمود — در دل من نشست تا سوفار
زکوة حسن به محمود زود داد ایاز — نکرد هیچ تعلل درین تامل نیز
شدعجب آزرده دل محمود از هجر ایاز — خوش نباشد بی وصال یار تاج وافسرش
عهد گل محمودمی مینوش ازدست ایاز — چون برافروزد بهرسولاله در گلزارشمع[1]

و اینکه

غالباً بر دل محمود دگر بار ایاز — می نهد ز آتش جانسوز غم هجران داغ[2]

اگرچه در اشعار مزبور همان جذبه عشق که بین محمود و ایاز بوده عیانست ولی حقیقت اینست که محمود لاهوری اینجا از محمود هر عاشق صادق و از ایاز محبوب هر عاشق مراد میگیرد بر همین سبیل که از شراب و پیمانه و ساقی و جام اشارات عرفان مراد میگیرند . و بر دلیل اینکه نام و تخلص خود شاعر اتفاقاً محمود است او خودش رابه محمود و محبوبه‌اش به ایاز تعبیر میکند و میگوید که

تار زلف ایاز ای محمود — بهر پابند تو عجب رسم است[3]

مثلاً اینجا اشاره به ایاز زلف خود را دو تا کرده و بدون تعلل و تامل در طشت نهادن و به تقدیم رساندن است که میگوید

زکوة حسن به محمود زود داد ایاز — نکرده هیچ تعلل درین تامل نیز[4]

تحقیق شد که محمود لاهوری نخستین کسی است که علامت یا سمبول (SYMBOL) عشق محمود و ایاز را باینصورت نوی در شعر فارسی در لاهور آورده است

ه. مقیم لاهوری ت و پیش از (۱۰۰۳ ه) اصلش از سبزوار است و بقول بدایونی در سلسلهٔ خان اعظم میباشد و نام پدرش قاضی ابوالمعالی است .

صاحب 'صبح گلشن' مینویسد که

'مقیم سبزواری با خان اعظم اکبری قرابت داشت مدتی در هندوستان

---

۱ محمود لاهوری : محمود نامه . نسخه خطی (ایضاً) برگ ۲ الف —۳ الف—۷ —۸ب—۹ب—۱۰ب—۱۲ب—۱۶ الف
(سوفار . ظرف گلی یا سفالی مانند خم . سوراخ سوزن رک فرهنگ آموزگار تهران . ۱۳۳۰خ ص ۳۳۰ .
۲ ایضاً برگ ۱۶ ب .
۳ محمود لاهوری : محمود نامه . نسخه خطی (ایضاً) برگ ۳ الف
۴ ایضاً برگ ۱۰ ب

(لاهور) بتوکل گزرانده باز در سر زمین وطن خود قدم گذاشت،[1]

ولی بقول بدایونی ایام آخر خود در همین شهر لاهور بسر برده و همین جا جان سپرده چنانکه میگوید که

'بعلت بواسیر در لاهور از جهان در گذشت،[2]

بدایونی او را 'مقیمی، هم نوشته ولی چنانکه از اشعارش پیداست تخلص او مقیم است. البته میتوان گفت که نامش مقیمی و تخلص او مقیم است.

از روی بیانات مزبور روشن گردید که اجدادش سبز وار را خدا حافظی کرده در شهر لاهور توطن اختیار کردند و مقیم در همین جا تولد یافته و پرورده و کالبدش بخاک لاهور سپرده بود لذا لاهوری است و اگرچه بدایونی سال وفاتش را ذکر نکرده. ولی روشن است که وفاتش پیش از سال تالیف منتخب‌التواریخ (۱۰۰۴ه) اتفاق افتاد.

(i) سبک شعرش اشعارش بیش ازان که بدایونی در ضبط تحریر آورده دیگر تذکره نویسان نقل نکرده اند. مثلاً این مطلع غزلش ملاحظه شود

خوش آنکه چون شهار سگ خویشتن کند
هر چند در شهار نیم. یاد من کند[3]

و چند بیت از غزلش دیگر زیر تحریر میآریم:

عاشقانیم و سر کوی بلا ماوای ماست	عالمی پر فتنه و آشوب از غوغای ماست
هر کجا اندوه و محنت بیش آنجا ساکنیم	هر کجا آشوب و غم بسیار آنجا جای‌ماست
باچنین بد حالی کامروز داریم از غمش	مرگ مامیخواهد آنکو درغم فردای‌ماست
دربیابان غمش سر گشته ایم وسایه است	آن سیه‌بختی که در روز چنین همپای‌ماست
با مقیم از ناز گفتی لیست پروای کسم	آری آری کی باین خوبی ترا پروای ماست[4]

پیداست که کلامش تکلمی است و احساسات نهانخانهٔ خود را باینخوبی ابراز نموده است که خواننده یا شنونده بآنرا حکایت خود حس میکند و زبانش خیلی شیرین و تکلمی است. لذا باینهمه صفات میتوان گفت که سبک خراسانی، است.

---

۱ بدایونی: منتخب‌التواریخ. کلکته ۱۸۶۹م ج۳، ص ۳۴۲—۳۴۳

۲ صبح گلشن. بهوپال ۱۲۹۵ه ص ۲۱

۳ بدایونی: منتخب‌التواریخ. ایضاً ص ۳۴۲

۴ ایضاً ص ۳۴۲—۳۴۳

البته در بعض جای که تتبع حافظ و سعدی کرده شعر در 'سبک عراق'، هم گفته است مثلاً این شعر سعدی را ملاحظه شود:

کافران از بت بیجان چه تمتع دارید
باری آن بت بپرستید که جانی دارد[1]

و در تتبع آن مقیم لاهوری میگوید که

مرده حسرت برد آن دم که بری دست بتیغ
کین عطا روزی آنست که جانی دارد[2]

بیشک تتبع شعر سعدی خوب بجا آورده و پیداست که شعر مزبور دارای همه صفات 'سبک عراق' است. البته سبک موروثی یعنی گاه به 'سبک خراسانی' و گاه به 'سبک عراق' شعر سروده است و اصلاً همین شیوهٔ شعرگوئی او را از سخنوران لاهور که شعر خود شان را بانداز خاص یعنی در 'سبک هندی' گفته بودند. مختص میکند.

و. وفائی لاهوری ت و پیش از (۱۰۰۴ه)

وفائی لاهوری است ولی مولدش از اصفهان است. این سخنور در عصر اکبری از اصفهان هجرت کرده اول رو بکشمیر نهاد. سپس به لاهور آمده در خدمت زین خان کوکلتاش میاند و بیشتر ایام زندگانی خود در همین شهر لاهور بسر کرده است. ذکرش در تذکره‌ها خیلی کم آمده و بدایونی هم دربارهٔ او بجز یک سطر زیر چیزی ننوشته:

'وفائی اصفهانی چند گاه در کشمیر بود و بلاهور آمده با زین خان کوکه (کوکلتاش) می بود'[3]

اگرچه تاریخ تولد و وفاتش هم کسی نگفته ولی اگر به بیان مزبور بدایونی مخصوصاً به لفظ 'می بود' نگاه کنیم روشن میشود که پیش از سال تصنیف منتخب‌التواریخ (۱۰۰۴ه) زنده نمانده و در گذشته بود. بنابرین میتوان گفت که وفاتش حتماً پیش از ۱۰۰۴ ه شده باشد.

(i) سبک شعرش

آثارش بجز چند بیت هم بدست ما نیست البته صاحب دیوان بوده و دیوانش هم ناپید است برین اشعار غزلیاتش که زیر بحث میآریم اکتفا باید نمود.

---

۱ سعدی شیرازی: طیبات سعدی. مطبع نولکشور. لکهنئو. سچ ندارد. ص ۴۰
۲ بدایونی: منتخب التواریخ. ایضاً ج۳ ص ۳۴۳
۳ ایضاً ص ۳۸۵

شعرش پرسوز و عاشقانه است مخصوصاً رنگ حافظ و سعدی و خیام را پسندیده بود و اکثر تصوف و عشق را موضوع شعر خود گردانیده است. مثلاً این شعر ازو در صبح گلشن دریافته شد.

باحتیاط نظر کن که بر سر کویت بهر طرف که روی دیده و دل افتادست[1]

و اینکه

در دل نیم شبان کوب. که چون روز شود همه در ها بکشایند و درش بر بندند[2]

و چنانکه حافظ شیرازی که شکایت روزگار درین غزل شهرهٔ آفاق کرده است که

این چه شوریست که در دور قمر میبینیم همه آفاق پر از فتنه و شر میبینیم[3]

وفائی لاهوری هم باین مصداق اگرچه بپایه حافظ شیرازی نتوان رسید. البته شکایت روزگار باین صورت خوب کرده است :

قحط وفاست اینکه نکویان روزگار خوانی نهند و خون دل میهمان خورند[4]

و در فلسفهٔ بی ثباتی دنیا وفائی لاهوری پیرو کار عمر خیام بنگاه میآید چنانکه گفته

عیش خوش و ایام جوانی همه گوئی چون بوی گلی بود که همراه صبا رفت[5]

وفائی لاهوری چنانکه شرح دادیم در پیروی حافظ و سعدی شعر گفته. پیداست که سبک شعرش همان سبک حافظ و سعدی یعنی 'سبک عراق' است.

---

۱ علی حسن خان. صبح گلشن. بهوپال ۱۲۹۵ھ ص ۵۹۶

۲ بدایونی : منتخب التواریخ. ایضاً ج ۳ ص ۳۸۵

۳ حافظ شیرازی : دیوان حافظ. مطبع نولکشور لکهنئو فروری ۱۸۷۶م ص ۲۵۶

۴ بدایونی : منتخب‌التواریخ. ایضاً ج ۳ ص ۳۸۵

۵ علی حسن خان : صبح گلشن : ایضاً ص ۵۹۶

بخش پنجم

عصر نورالدین محمد جهانگیر

و

شعر فارسی در لاهور

بخش پنجم

عصر نورالدین محمد جهانگیر و شعر فارسی در لاهور

(۱۰۱۴هـ ۱۶۰۵م تا ۱۰۳۷هـ ۱۶۲۸م)

۱. احوال و اشعار نورالدین محمد جهانگیر پادشاه

الف. احوال جهانگیر پیش از اینکه شعر فارسی در لاهور در عصر این شاهنشاه را زیر بحث آوریم لازم است اول ذکر همین شاهنشاه که در تاریخ ادبیات فارسی نه تنها از حیث نویسنده بلکه از لحاظ سخنور هم یاد کرده میشود. در بیان آوریم. جهانگیر بین تمام شاهنشاهان دودمان تیموریان دربن شبه قاره شاهنشاهی است که لاهور را همیشه دوست میداشت تا آنکه سکه شاهی هم بنام 'سکه لاهور' اجرا کرد. بقول سید محمد لطیف[1] سکه لاهور که در چهاردهم سال جلوس جهانگیری یعنی در سال ۱۰۱۸ هجری جاری ساخت در لاهور دیده شد که برآن بیت زیر ثبت است :

زنام شاه جهانگیر شاه اکبر پور　　همیشه باد آبروی سکه لاهور[2]

و از شعر مزبور آن عشق جهانگیر که بلاهور میداشت. پیداست و ممکن است همان میل لاهور او را بخاک پاک لاهور کشانیده در آغوش آن تا قیامت آرامید.

ب. تولد شهزاده سلیم و وجه تسمیه نورالدین محمد جهانگیر پادشاه اگر ما تاریخها راجع به اذکار و احوال جهانگیر پادشاه را مطالعه کنیم میبینیم که مستند ترین از همه تذکره‌ها نوشته' خود جهانگیر بعنوان تزک جهانگیری است. که تمام

---

[1] "The following couplet is seen on several rupees coined at Lahore in the 14th year of his reign :

زنام شاه جهانگیر شاه اکبر پور　　همیشه باد آبروی سکه لاهور

(S. Muhammad Latif. *History of the Panjab.* New Delhi-I, 1964, Chap. XIV) p. 163.

زندگانیش را از ساعت ولادت او تا دم تحریر اعلام مینماید. مثلاً درباره بشارت ولادت خود که از زبان مبارک درویشی بنام شیخ سلیم که در کوهی متصل به فتح پور سیکری از مواضع آگره (اکبرآباد) زندگی میکرد. اشاره کرده شده بود. درعبارت ذیل ضبط آورده است :

'شیخ اینمعنی را قبول میفرمایند و بزبان میگزرانند که مبارک باشد ما هم ایشانرا همنام خود ساختیم. چون والدهٔ مرا هنگام وضع حمل نزدیک میرسد بخانه شیخ میفرستند تا ولادت من در آنجا واقع گردد و بعد از تولد نام من سلطان سلیم نهاده'[1]

فی‌الواقع جهانگیر مثل نام خود سلیم طبع سلیم هم میداشت و همین اصل است که در بعض جایها ازحیث شاعر بدیهه گو ارتجالا شعر میگفت. درباره وجه تسمیه جهانگیر مینویسد که

'اما من از زبان مبارک پدر خود نه در مستی و نه در هوشیاری شنیدم که مرا سلیم یا سلطان سلیم مخاطب ساخته باشند همه وقت شیخو بابا گفته سخن میکردند چون پادشاه شدم بخاطر رسید که نام خود را تغیر باید داد که این اسم محل اشتباه است بنام قیاصره روم. ملهم غیب بخاطرم انداخت که کار پادشاه‌هان جهانگیریست خود را جهانگیر نام نهم و لقب خود را نورالدین سازم و در ایام شهزادگی نیز از دانایان هند شنیده بودم که بعد از گذشتن عهد سلطنت و زمان جلال الدین اکبر پادشاه. نورالدین نامی متصدی امور سلطنت خواهد گشت بنا برین نورالدین جهانگیر پادشاه اسم و لقب خود ساختم'[2]

و راجع به تاریخ ولادت خود رقم طراز است که

در نهصد و هفتاد و هفت هجری (۹۷۷ھ) روز چهارشنبه هفتدهم ماه ربیع‌الاول هفت گهڑی از روز مذکور گذشته بطالع بست و چهارم درجه میزان الله تعالی مرا از کتم عدم بوجود آورد'[3]

و بر دلیل اینکه کسی که دربارهٔ ولادت خود گوید اصلاً از شنیده دیگران باشد. لذا ما بیان آن نویسنده که بر وقت ولادت جهانگیر زنده بوده و بگوش

---

۱ جهانگیر : تزک جهانگیر، تالیف میرزا محمد هادی. مطبع نولکشور س چ ندارد ص ۲

۲ ایضاً ص ۲—۳

۳ جهانگیر : تزک جهانگیری (ایضاً) ص ۲

حق نیوش آن مژده را شنیده و آن تقریب سعیدش را بچشم خود دیده. زیر قلم میاریم و آن ملا عبدالقادر بدایونی است که درین باره میگوید که

در هفدهم ماه ربیع‌الاول این سال (۹۷۷ه) بعد از گذشتن هفت ساعت از روز تولد شاه زاده سلطان سلیم بمنزل شیخ سلیم چشتی در فتح پور واقع شد....... و شاهنشاهی دران زمان با یلغار آمد و از آگره از نهایت سرور حکم به تخلیص جمیع زندانیان فرموده تا هفت روز جشن عالی ترتیب دادند و شعرا قصاید تهنیت گزرانیدند ازان جمله خواجه حسین برزی قصیدهٔ گفت که از هر مصراع اول تاریخ جلوس شاهنشاهی و از هر مصراع ثانی تاریخ ولادت با سعادت شاهزاده جهان پناه حاصل میشود و دو لک تنکه نقد صله یافت و آن قصیده اینست که

للّه الحمد از پی جاه و جلال شهر یار
گوهر مجد از محیط عدل آمد بر کنار[1]

و این قصیده باین شعر اختتام مییابد

شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم روز های بی حساب و سالهای بیشمار[2]

پیداست که بیان مزبور از ملا عبدالقادر بدایونی نه تنها بیان جهانگیر را تصدیق میکند بلکه جشن ولادت جهانگیر را هم عکاسی میکند. البته در بیانات مزبور این دو نویسندگان به تحولات سبک نثر فارسی از عصر اکبر تا جهانگیر اشاره میکند مثلاً بدایونی 'هفت ساعت از روز'، و جهانگیر 'هفت گهڑی از روز' مینویسد و لفظ گهڑی یعنی ساعت کاملاً لفظ محلی پاک و هند است بلکه باید گفت که امروز لفظ اردو است و اگر ما آثار فارسی آن اعصار تقابل کنیم روشن میشود که بیشتر الفاظ هندی بر همین سبیل مرتبا در فارسی ورود مییافت تا آنکه از عصر بابر تا آخرین تاجدار سلطنت مغلیه یعنی در زمان بهادر شاه ظفر بامتزاج بیشتر الفاظ از زبان فارسی و هندی که یکجا جمع آوری میکرد بصورت زبان اردو کامل تشکیل یافته پیشرفت میکرده است.

جهانگیر تاریخ سال جلوس سلطنت باینصورت در ضبط تحریر آورده است

'از عنایت الهی روز پنجشنبه هشتم جمادی‌الثانی درسال یکهزار و چهارده هجری در دارالخلافه" آگره درسن سی و هشت (۳۸) سالگی بر تخت سلطنت جلوس نمودم'[3]

---

۱ بدایونی : منتخب التواریخ (ایضاً) ج۲ ص ۱۲۰
۲ ایضاً ، ص ۱۲۳
۳ جهانگیر : تزک جهانگیری (ایضاً) ص۲

ج. جهانگیر لاهوری از حیث سخنور (۹۷۷ھ تا ۱۰۳۷ھ) اگرچه پائیتخت جهانگیر بادشاه آگره بوده ولی بیشتر ایام خود را در همین شهر زیبا بسر میبرد. و شوق شکار که میداشت در نواحی همین ناحیه‌ی لاهور یک شکارگاه عظیم و وسیع در سال ۱۰۳۰ هجری بفرمائش بنا شد آثارش امروز هم موجود است و بعنوان 'هرن مینار' یعنی آهو مینار یاد کرده میشود و سیرگاهی عمومی است. بسیاری از زائرین که از ممالک خارجی برای باز دید آثار تاریخی وارد لاهور میشوند 'هرن مینار' که بتقریباً بفاصلهٔ سی فرسنگ (میل) از لاهور نزد شهر شیخوپوره* واقع است هم زیارت میکنند ممکن است آن عشقی که بخاک لاهور میداشت جهانگیر را در آغوش آن خاک تا قیامت آرامید و ساختمان مجلل و مینار های منقش آرامگاهش بر لب آب راوی قد علم کرده عشق بی بایانش را باین خاک پاک امروز هم حکایت میکند. لذا از روی شواهد و دلایل مزبور و بر دلیل اینکه جهانگیر امروز هم در آغوش خاک لاهور میآرامد میتوان گفت که جهانگیر حتماً لاهوری است و همین اصل است که ما بین تمام سخنوران فارسی آن عصر. ذکرش را سر فهرست میآوریم.

(i) سخن سنجی او احمد علی سندیلوی راجع به علم شعر این شاهنشاه و آن قدردانی که به شعرا میکرد رقم طراز است که

> 'بادشاه مزبور را از علم شعر نیکو واقفیت بود عروض قافیه را خوب میدانست. شعرا که در عهد او حرمت یافته اند در هیچ زمان نیافته باشند'[1]

بر همین سبیل راجع به آن واقع معروف از علم شعر جهانگیر بادشاه محمد افضل سرخوش بدین الفاظ مختصر در بیان آورده است.

---

*شیخوپوره = (و نام شیخوپوره بمناسبت 'شیخو بابا' که لقب جهانگیر بوده معروف گردیده است).

۱ احمد علی سندیلوی: مخزن‌الغرائب. نخ مجموعه شیرانی. نم ۱۳۸۲ کتابخانه دانشگاه پنجاب. لاهور برگ ۳٦ الف.

(باتمام رسید تذکره مخزن‌الغرائب. در بلده لکهنئو حرسی الله عن حادثات و الافات در زمان فرخنده عنوان حضرت شاه عالم بهادر بادشاه غازی سنه جلوس چهل و ششی موافق سنه یکهزار و دو صد و نوزده هجری)
حواله. ایضاً برگ آخر نسخه ۳۸۲ ب.

'باوجود مستی و بی پروائی و شغل جهانبانی و فرمانروائی . گاه گاه بحسب اتفاق و تکلیف وقت . زبان الهام بیان را بگفتن رباعی و بیتی و مصرعی گلفشان میکرد . طبع عالی دشوار پسند . خورده گیر و دقت آفرین داشت گویند روزی شاعری قصیده در مدح این بادشاه عالیجاه گفته آورد و شروع در خواندن کرد . همین که پیش مصرع مطلع بر خواند

ای تاج دولت بر سرت از ابتدا تا انتها

فرمود که از عروض و وزن و تقطیع شعر خبرداری . گفت ندارم . بزبان مبارک راند اگر عروضی میبودی گردنت میزدم . شاعر بخود درماند که آیا چه خطا واقع شده .

پیشتر خواند فرمود که این مصرع را وقتیکه تقطیع کنند چنین بوزن در می آید

ای تاج دو . مستفعلن . لت بر سرت مستفعلن . از ابتدا مستفعلن تا انتها مستفعلن بدیهی است شاعر را باید که از همه قبایح شعر باخبر باشد .'[1]

و قبح شعر درین مصرع در رکن دوم 'لت بر سرت' است ولت لفظ هندی بمعنی پای بر سرت و این برای بادشاه بی ادبی است

از روی بیان مزبور روشن گردید که جهانگیر نه تنها سخن فهم بوده بلکه از علم شعر اطلاعات کامل میداشت .

(ii) **شاعر بدیهه گو** | جهانگیر درباره شعر گوئی خود مینویسد که

'بتقریبی این بیت امیرالامرا خوانده شد

بگذر مسیح از سر ما کشتگان عشق یکزنده کردن تو بصد خون برابرست

چون طبع من موزونست گاهی باختیار گاهی بی اختیار مصرعی در رباعی یا بیتی در خاطرم سرمیزند . این بیت بر زبان گذشت :

ازمن متاب رخ که نیم بی تو یکنفس یکدل شکستن تو بصد خون برابرست'[2]

الحق جهانگیر بهتر از شعر آن سخنور در بدیهه گفته است . بر همین سبیل خود

---

۱ سرخوش . محمد افضل : کلمات الشعرا (مشتمل به ذکر شعرای عصر جهانگیر تا عالمگیر) بتصحیح صادق علی دلاوری . لاهور ۱۹۴۲م ص ۶۲

۲ جهانگیر : توزک جهانگیری (ایضاً) ص ۱۱۲

جهانگیر تمام مواقع شعر گوئی خودش را در توزک جهانگیری در بیان آورده است. اگر چه صاحب دیوان نبوده ولی طبعاً سخنور بوده و بر دلیل اینکه از حیث یک شاهنشاه عادل و با هوش میزیسته در انتظام کشور هزار هزار فکر میداشته بود و مهلت نیافت که دیوان شعر مرتب کند. البته از حیث شاعری بدیهه گوی حتماً بوده. درین معنی واقعه بدیهه گوئی جهانگیر و نورجهان خیلی معروف است و تقریباً در تمام تذکره‌های ما بعد هم آمده است مثلاً قدرت الله در بیان میآرد که:

'نقل است که وقت هلال ماه شوال از فرط نشاط بر زبان فیض ترجمان راند
هلال عید بر اوج فلک هویدا شد.
نور جهان پادشاه بیگم بنت اعتمادالدوله ایرانی که بشرف هم صحبتی خدیو معدلت پژوه افتخار اندوز بوده و بحسن صورت و لطف سیرت و نظم پردازی و سخن سنجی و لطیفه گوئی و شعر فهمی و حاضر جوابی از نسوان زمان گوئی سبقت ربوده و بفهم و فراست و کمال هوشمندی آنچنان در خاطر مبارک پادشاه جا یافته بود که ما فوق خود دیگریرا از محلات عالیات در عزت و احترام بگذاشت بدیهه بعرض رسانید کلید میکده گم گشته بود. پیدا شد.
و مورد تحسین و آفرین فراوان گشت' [1]

جهانگیر اکثر در مقابل اساتذه شعر در بدیهه میگفت مثلاً باری عبدالرحیم خانخانان درتتبع مولانا جامی غزلی گفت که مصرعش اینست:

بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید

جهانگیر علی‌الفور گفت:

ساغر می، بر رخ گلزار می باید کشید ابر بسیار است است می بسیار می باید کشید[2]

یک جای دیگر جهانگیر بمناسبت جشن دهمین نوروز میگوید

'درینوله خواجه هاشم ده بندی که در ما وراءالنهر امروز سلسلهٔ درویشی گرم دارد .... سطری چند بقلم خاص مرقوم ساخته این رباعی را در بدیهه گفته با هزار مهر جهانگیری به خواجه مذکور فرستادیم. رباعی

---

۱ قدرت‌الله محمد گوپالوی: تذکره نتائج الافکار. چاپخانه سلطانی بمبئی دیماه ۱۳۳۶، ش، ص ۱۵۷—۱۵۸

۲ جهانگیر: توزک جهانگیری. (ایضاً) ص ۲۳۵

ای آنکه مرا مهر تو بیش از پیش است   از دولت یاد بودت ای درویش است
چندانکه ز مژده دلم شاد شود   شادیم از آنکه لطفت از حد بیش است[1]

یک جای دیگر بمناسبت جشن ششمین نو روز میفرماید

شبی این بیت بخاطرم پرتو انداخت   بیت

بود بر آسمان تا مهر را نور   مبادا عکس او از چتر شه دور،[2]

و قصه خوانان را تاکید نمود که بمناسبت سلام و صلوة این شعر را هم بسرایند.

باری در شکارگاهی چیته (یوز خاص) جهانگیر آهوی سیاه را شکار کرد جهانگیر فی‌الفور گفت

چیته پادشاه زد کاله[3]

طالب آملی همراه اش بود. برجسته گفت

گشت صحرا ز خون پر از لاله

باری کاسه ای که خیلی نازک بود و آب در آن آرام نتواست کرد پیش شاه آورده میشد که بجنش دست بشکست جهانگیر برجسته گفت

کاسه نازک بود و آب آرام نتوانست کرد[4]

درین موقع قاسم خان که شوهر مینجه بیگم یعنی همزلف جهانگیر بوده بجواب گفت :

دید حالم را و چشمش ضبط اشک خود نکرد
کاسه نازک بوده و آب آرام نتوانست کرد

مختصر اینکه اگر ما آن تمام اشعاریکه جهانگیر در بدیهه گفت بغور بخوانیم روشن میشود که جهانگیر در بدیهه گوئی مهارت و طبع موزون میداشت و ازین حیث یکی از بدیهه گویان برجسته بشمار میرود.

---

۱ ایضاً ص ۱۵۰.

۲ تزک جهانگیری (ایضاً) ص ۹۹ . ۱۰۰
رک صباح الدین . سید عبدالرحمن . بزم تیموریه . مطبع معارف اعظم گره . ۱۳۶۷هـ—۱۹۴۸ م ص ۱۳۹

۳ سرخوش . محمد افضل . کلمات الشعرا . (ایضاً) ص ۲۳ رک بزم تیموریه (ایضاً) ص ۱۳۹

۴ رک . بزم تیموریه . (ایضاً) ص ۱۳۹، ۱۴۰.

د . اشعار جهانگیر

جهانگیر لاهوری غیر از بدیهات بقول خودش در عالم اختیار شعر در سلک نظم هم آورده است و تقریباً در هر صنف نظم مثل مصرع و بیت و رباعی و غزل و مثنوی نظم کرده است البته که خودش شاهنشاه بوده احتیاج قصیده سرائی نمی داشت . تمام تذکره نویسان که شعر و سخن جهانگیر را در ضبط تحریر آورده اند اصلاً از 'توزک جهانگیری' ماخوذ کرده اند . لذا مآخذ شعر جهانگیر همین توزک جهانگیریست . البته ما بحواله جات تذکره‌های مختلف سبک شعرش را در بیان میآریم .

(i) بیت

مثلاً بعد از تخت نشینی خود جائیکه جشن نوروز اول را دربیان آورده در آخر آن این بیت بمقتضای حال هم سروده است

ساقی بنور باده بر افروز جام ما — مطرب بگو که کارجهان شد بکام ما[1]

(ii) مثنوی

در سال جلوس دوازدهمین بتاریخ چهاردهم شعبان که نور جهان یک مجلس جشن ترتیب داده عکاسی آن جشن را در مثنوی زیر باینصورت نظم کرده است .

دل افروز بزمی شد آراسته — بخوبی بد انسان که دل خواسته
فگندند در پیش این سبز کاخ — بساطی چو میدان همت فراخ
زبس نکهت بزم می رفت دور — فلک نافه مشک بود از بخور
شده جلوه گر نازنینان باغ — رخ افروخته هر یکي چون چراغ[2]

بر همین سبیل منظر کیف آور کشمیر همیشه بهار را در مثنوی دیگر باینصورت عکاسی کرده است

شده مشک بو غنچه در زیر پوست — چون تعویذ مشکین ببازوی دوست
غزل خوانی بلبل صبح خیز — تمنای میخوارگان کرده تیز
بهر چشمه منقار بط آب گیر — چو مقراض زرین بقطع حریر
بساط گل و سبزه گلشن شده — چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده — گره در دل غنچه محکم زده[3]

---

۱ توزک جهانگیری . (ایضاً) ص ۲۳

۲ ایضاً ص ۱۹۱

۳ ایضاً ص ۳۰۲

در اشعار مزبور 'رخ نازنینان باغ' را به 'چراغ افروخته' تشبیهه دادن و مشک بو غنچه زیر پوست را به تعویذ مشکین بازوی محبوب را مشابه کردن خیال آفرینی را ابراز مینماید و غزل خوانی بلبل صبح خیز را موجب تیزی تمنایی میخواری قرار دادن واقعه نگاری را در بیان میآرد و تشبیهات و استعارات دور از کار مثلاً چشمه را به منقار بط آب گیر تعبیر کردن و مانند مقراض زرین بقطع حریر تشبیهه کردن و بنفشه را به سر زلف خم زده و آنرا به گره محکم در دل غنچه استعاره کردن همهٔ همه صفات سبک هندی را اظهار میدارد ۰

(iii) رباعی | بسیاری از تذکره نویسان مثل احمد علی سندیلوی و صدیق حسن خان و میر حسین دوست سنبلی این رباعی جهانگیر را در ضبط تحریر آورده اند ۰ رباعی

ای آنکه غم زمانه پاکت خورده　　اندوه دل وسوسه ناکت خورده
مانند قطره‌های باران بزمین　　جا گرم نکردهٔ که خاکت خورده[1]

واین رباعی دیگر از جهانگیر غیر از تزک جهانگیری در دیگر تذکره های بعد مثل مخزن الغرائب و بزم تیموریه و ریاض‌الشعرا و کلمات الشعرا و نتایج‌الافکار هم آمده است ۰

هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد　　آئینه خویش را جلا خواهد داد
هر جا که شکسته بود دستش گیر　　بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد[2]

پیداست که در هر دو رباعی مزبور جهانگیر برای ما یک فلسفه حیات را ابراز نموده است و باین صورت از حیث یک شاعر با هوش صنف رباعی را که دارای موضوع فلسفه میباشد کما حقه در سلک شعر سفته است ۰

---

۱ احمد علی سندیلوی ۰ مخزن‌الغرائب ۰ ن خ (ایضاً) برگ ۳۶ الف و صدیق حسن : شمع انجمن بهوپال ۱۲۹۳ھ ص ۱۰۶ و میر دوست حسین سنبلی ۰ تذکره حسینی نو لکشور ۰ لکهنئو ۱۸۷۵ م ص ۸۳ و رک صباح الدین ۰ بزم تیموریه (ایضاً) ص ۱۳۷

۲ سندیلوی مخزن‌الغرائب ۰ (ایضاً) برگ ۳۶ الف ۰ صباح الدین ۰ بزم تیموریه (ایضاً) ص ۱۳۷

داغستانی ۰ ریاض‌الشعرا ۰ ن خ نمره ۲۳۷۶ شماره PF-I-17-a کتابخانه دانشگاه پنجاب ۰ لاهور ۰ برگ ۶۶ و محمد افضل سرخوش ۰ کلمات الشعرا ع (ایضاً) ص ۲۳ و قدرت‌الله ۰ نتائج‌الافکار (ایضاً) ص ۱۵۹

غزل جهانگیر لاهوری در صحنه‌ی غزل سرای از حیث شاعری با پخته کلام هم بشمار میرود مثلاً این غزل معروف او ملاحظه شود ۰

من چون کنم که تیر غمت بر جگر رسد — تا چشم نا رسیده دگر بر دگر رسد
مستانه می خرامی و مست تو عالمی — اسپند می کنم که مبادا نظر رسد
در وصل دوست مستم و در هجر بیقرار — داد از چنین غمی که مرا سر بسر رسد
مدهوش گشته ام که بپویم ره وصال — فریاد از ان زمان که مرا این خبر رسد

وقت نیاز و عجز جهانگیر هر سحر
امید آنکه شعله نور و اثر رسد[1]

اصلاً جهانگیر محبت کیش بوده و در سینه‌ی خود داغ محبت میداشت و بر دلیل اینکه در صحنه سخنوری در حلقه‌ی شاگردی فیضی فیاضی و عبدالرحیم خانخانان که استادان سخنوری روزگار بودند آمده بود حتماً پخته کلامی در شعر او پیداست و بقول مولانا شبلی[2] اگر چه هر فرمانروای سلسلهٔ تیموریان هند سخن فهم و ادا شناس بوده ولی جهانگیر در فن شاعری اجتهاد میداشت ۰

اگر ما سبک شعر جهانگیر لاهوری را بدقت مطالعه کنیم میبینیم که جهانگیر درین معنی حتماً تتبع فیضی فیاضی کرده است یعنی در بعض جائها غیر از تشبیهات و استعارات دور از کار و عنصر خیالبانی و خیال آفرینی و واقعه نگاری چنانکه شرح داده شد ۰ همه‌ی که صفات سبک هندیست ۰ فکر و فرهنگ و الفاظ هندی را هم در شعر آورده است ۰ مثلاً مصرع زیر ازوست

چیته پادشاه زد کاله[3]

پیداست که هر دو لفظ چیته و کاله از زبان هندی است ۰ چیته بمعنی یوز و کاله بمعنی سیاه ۰ مخصوصاً کاله لفظی است که اصلش از زبان آریائی نیست یعنی نه از هندیست و نه از سانسکرت بلکه اصلاً از آن زبان محلی لاهور یعنی

---

۱ جهانگیر ۰ تزک جهانگیری (ایضاً) ص ۷۷ و بزم تیموریه (ایضاً) ص ۱۳۷

۲ سلسله تیموریان مین یون تو هر فرمانروا سخن فهم و ادا شناس گزرا هی ۰ لیکن جهانگیر اس فن مین اجتهاد رکهتا تها ۰
(مولانا شبلی ۰ شعرالعجم ۰ ظفر بک دپو لاهور ۰ س چ ن حصه سوم ص ۱۳۳)

۳ محمد افضل سرخوش : کلمات الشعرا (ایضاً) ص ۲۳

از زبان باستان لاهوری بعنوان تامل[1] (دراوری) است که پیش از ورود آریان در ناحیه‌ی لاهور (هند) بکار برده میشد و از آنروز های باستان تا امروز هم با همین معنی سیاه بکار میبرند و علاوه باینهمه مصرع مزبور که کاملاً شعار شکار شاهنشاهان هندوستان را عکاسی میکند فکر و فرهنگ هندی را هم ابراز مینماید.

روشن گردید که سبک شعر جهانگیر دارای همه صفات 'سبک هندی کامل' است.

۲ - نور جهان بیگم

چنانکه ما نور الدین محمد جهانگیر پادشاه را که امروز هم در آغوش خاک لاهور میآرامد از حیث سخنور بعنوان جهانگیر لاهوری خطاب کردیم. همین طور محبوبه اش نور جهان بیگم را که هم شعر میسرود بعنوان نور جهان لاهوری در فهرست سخنوران لاهور میآوریم و فی‌الواقع نور جهان حتماً لاهوری بوده و درین مورد دلایل و شواهد تاریخی را هم زیر بحث میآوریم.

حقیقت اینست که نور جهان که ملکهٔ جهانگیر بوده و تا مدتی همراه شاهنشاه در پائیتخت دهلی و آگره یک زندگی پر مسرت شادان بسر برده در تاریخ از حیث ملکهٔ این شبه قاره یاد کرده میشود ولی اگر ما احوالش را از مهدش تا لحدش مطالعه کنیم حقیقت آشکار میشود که نور جهان البته لاهوریست.

الف . احوال و افکار

وقتیکه میرزا غیاث بیگ ایرانی روبه هند نمود نور جهان که اصل نام او مهرالنساء بوده بین راه در قندهار افغانستان در حال بی سر و سامانی پا بجهان گذاشت و بتوسل تجار ملک مسعود در همین شهر لاهور پرورده شد و بعد میرزا غیاث بدربار اکبری منسلک گردید و شاه اکبر از اوصاف میرزا غیاث چنان متاثر گردید که او را خزانه دار سلطنت خود ساخته و بخطاب اعتمادالدوله سرفراز کرد. بعد در عصر جهانگیر تا مدتی به فرمانروائی لاهور رسید و بعد از و فرمانروائی لاهور

---

[1] 'TAMIL (تامل): This language being probably the earliest cultivated of all the Dravadian idioms, the most copious, and that which contains the largest portion and the richest variety of indubitably ancient forms, it is deservedly placed at the head of the list.'

(CALDWELL, Robert. *A Comparative Grammar of the Dravedian Languages*. London, 1875, p. 9).

به داماد او قاسم خان در سال ۱٦۱۸ م سپرده شد و آخر در ۱٦۲۵ میلادی جهانگیر برادر نور جهان یمین‌الدوله آصف خان را صوبه دار لاهور فائض گردانید . بسیاری از خانواده نور جهان اگرچه بدربار جهانگیری منسلک بودند ولی که فرمانروایان لاهور بودند در همین شهر زیبا محلات قشنگ و باغهای رنگا رنگ و ساختمانهای مجلی بنا کرده توطن اختیار کردند و اگرچه نور جهان بیگم تا مدتی در دهلی و آگره بسر برده ولی بعد از وفات جهانگیر پادشاه اواخر ایام خود را تا بست و پنج سال [1] در همین شهر لاهور بسر برده و آخرکار در سال ۱۰۵۵ هجری[2] در جوار محبوب خود نزد آرامگاه جهانگیر در آغوش همین خاک لاهور آرامید و بر دلیل اینکه مهد و لحد او لاهور است میتوان گفت که نور جهان بیگم لاهوری است .

ب . نور جهان لاهوری از حیث بدیهه گو

علاوه از تزک جهانگیری بسیاری از تذکره نویسان مابعد ذکر بدیهه گوئی نور جهان را در بیان آورده اند . مثلاً صباح‌الدین بیان صاحب مراة‌الخیال را در عبارت ذیل ضبط آورده است .

'و (نور جهان بیگم) در بذله سنجی و سخن گوئی و شعر فهمی و حاضر جوابی از نسای زمان ممتاز بود '[3]

واقعهٔ زیر در ذکر جهانگیر لاهوری مفصلاً در بیان آورده شد یعنی بدیدن هلال بر زبان جهانگیر راند . :

هلال عید بر اوج فلک هویدا شد

نور جهان علی‌الفور مصرع ثانی را چست کرد .

' کلید میکده گم گشته بود . پیدا شد[4]

آر پی مسانی (R. P. Masani) راجع به بدیهه گوئی جهانگیر و نور جهان

---

[1] 'After the latter event She (Noor Jehan) retired into Privacy, and lived at Lahore for twenty-five (25) years.'
(S. Muhammad Latif. *History of the Panjab.* op. cit., p. 163).

۲ نور جهان بیگم درسنه یکهزار و پنجاه و پنج (۱۰۵۵ هـ) اینجهان را پدرود نموده مرقدش در لاهور است ، (سر طامس ولیم بیل . مفتاح‌التواریخ . ایضاً . مات یازدهم ص ۲۱۵)

۳ صباح الدین . بزم تیموریه . ایضاً ص ۳۳۳

۴ قدرت‌الله محمد گوپالوی . تذکرهٔ نتائج‌الافکار . ایضاً ص ۱۵۷—۱۵۸

مینویسد که باری نور جهان در لباس زعفرانی که آغشته به عطر زعفران ملبوس بوده جهانگیر نگاهش بر او انداخت و گفت.

نیست جانان بر گریبان تو رنگ زعفران   زردی رنگ رخ من شد گریبان گیر تو

نور جهان به تکمهٔ لعل بی بها که به لباس حریر جهانگیر بوده. اشاره نموده در بدیهه گفت

ترا که تکمه لعل است بر لباس حریر   شده است قطرهٔ خون منت گریبان گیر[1]

وقتی جهانگیر و نورجهان بر بالانشین محل شاهی ایستاده به منظر آمد و رفت شاهراه لذت میبردند که نگاه شاه بر مردیکه از ضعف پیری خمیده میرفت. افتاد. جهانگیر مصرع زیر درست کرد.

چرا خم پشت می گردند پیران جهاندیده

نور جهان ارتجالاً در بدیهه گفت.

بزیر خاک میجویند ایام جوانی را[2]

سخن سنجان و نکته دانان خوب میدانند که درین جواب بر جسته نورجهان چگونه موفق شده است.

باری جهانگیر عشق خودش را به نور جهان مثل پروانه وار بدین الفاظ پر سوز و گداز ابراز نمود که

بلبل نیم که نعره کنم درد سر دهم   پروانه ام که سوزم و دم بر نیاورم

نور جهان علی‌الفور در جواب چگونگی عشق که دلش را مثل شمع میگداخت بدین شعر دلگداز اظهار نمود

پروانه من نیم که بیک شعله جان دهم   شمعم که شب بسوزم و دم بر نیآورم

بر همین سبیل صاحب مفتاح التواریخ این واقع عشق سوزی شاه و ملکه‌ی مزبور را بدین الفاظ در بیان میآرد.

'روزی بعد فراق چند روزه وقت ملاقات از فرط نشاط اشک شادی از چشم بیگم صاحبه روان شد بادشاه فرمودند ع

گوهر ز اشک چشم تو غلطیده میرود

بیگم صاحبه بدیهیه التماس کرد "آبی که خورده بی تو از دیده میرود"[4]

[1] R. P. Masani. *Court poets of Iran and India.* (An Anthology of wit and Verse), Madras, 1938, p. 166

[2] Ibid., p. 165.

[3] Ibid., p. 165.

۴ سرطامس ولیم بیل. مفتاح‌التواریخ . نولکشور. کانپور. ۱۲۸۴ هـ—۱۸٦۷ م ص ۲۱۴

غیر از بدیهیه گوئی ملکه نور جهان مثل دیگر سخنوران، افکار خود را هم منظوم کرده است مثلاً این سه تا رباعی از مفتاح التواریخ نقل میکنیم

رباعیات

کشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است کلید قفل دل ما تبسم یارست
نه گل شناسد و نه رنگ و بو نه عارض و زلف دل کسی که بحسن و ادا گرفتارست

دل بصورت ندهم ناشده سیرت معلوم بندهٔ عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم
زاهدا هول قیامت مفگن در دل ما هول هجران گزراندیم و قیامت معلوم

چوبردارم ز رخ برقعه ز گل فریاد بر خیزد زنم بر زلف اگر شانه ز سنبل داد برخیزد
باین حسن و کمالاتی چو در گلشن گزر سازم زجان بلبلان شور مبارک باد بر خیزد[1]

صاحب 'تذکرة الخواتین' میرزا مهدی شیرازی رقم طراز است که

نور جهان بیگم بانوی حرم جهانگیر بادشاه که احوالش از غایت شهرت مستغنی از بیان است و کلامش جسته جسته زبان زد ...... قبرش در شاهدره لاهور است و این بیت. لوح آن نقش است :

برمزار ما غریبان نی چراغی نی گلی
نی پر پروانه سوزد نی صدای بلبلی[2]

سال تصنیف[3] تذکرة الخواتین ۱۳۰۶ هجری است. ممکن است که صاحب تذکرة الخواتین از کسی دیگر اینطور شنیده باشد ولی عجب اینست در مفتاح التواریخ (س ت رجب ۱۲۸۴ھ نوامبر ۱۸۶۷م) که بعد ازان نوشته شده آمده راجع به تاریخ وفات و مرقدش مینویسد

---

۱ ولیم بیل ص ۲۱۴-۲۱۵ ورک صباح الدین. بزم تیموریه. ایضاً ص ۵۴۴

۲ میرزا مهدی شیرازی. تذکرة الخواتین. (بهوپال ربیع الاول ۱۳۰۶ھ) ص ۱۶۷

۳ سال تصنیف : بنابرین حسب الامر سلاله دودمان عزت و امتنان نقاوه خاندان رفعت و احسان زیب آرائی حکمرانی و زینت بخشی پایه امارت و فرمان روائی نواب علیه عالیه شاه جهان بیگم الملقب به کوین آف اندیا و رئیسه اعظم دلاور طبقه اعلای ستارهٔ هند حکمران بهوپال ادام الله اقبالها این طرفه مجموعه مسرت بخشای بهجت افزا مسماء به 'تذکرة الخواتین' که متبنی بر ذکر خیرات حسان است......... بتاریخ شهر ربیع الاول سنه ۱۳۰۶ بخط اقل بندگان میرزا مهدی شیرازی بزیور طبع در آمد'

(میرزا مهدی شیرازی : تذکرة الخواتین (ایضاً ص ۱۷۸)

'نور جهان در سنه یکهزار و پنجاه و پنج (۱۰۵۵ه) اینجهان را پدرود نموده مرقدش در لاهور است به پهلوی مقبره جهانگیر پادشاه و هیچ نوشته ندارد '[1]

پیداست که در زمان سال تصنیف مفتاح‌التواریخ (۱۲۸۳ه) مزار نور جهان هیچ نوشته نداشته بود و چگونه ممکن که آن نوشته بعد از آن یعنی در سال (۱۳۰٦ه) باقیمانده و امروز نویسنده هم این شعر بر مزارش ندیدم و بجز تذکرةالخواتین در دیگر تذکره‌ها هم ذکر نشده البته بزبان بزرگان لاهور هم شنیده ام که شعر مزبور از نورجهان لاهوری است ۰

میتوان گفت که نور جهان لاهوری از حیث بهترین بدیهه گوی آن زمان بوده و است و امروز بکنار آب راوی در همین خاک پاک لاهور میآرامد ۰

۳ - عصر جهانگیری و شهر لاهور

اگرچه شاهنشاه اکبر در اواخر ایام دارالسلطنه خود باز بجای لاهور در اکبر آباد (آگره) استحکام داد ولی از آن به بعد اهمیت شهر لاهور چه از حیث سیاسی و چه از لحاظ مرکز شعر و ادب فارسی کمتر نشده بلکه درعصر جهانگیر اهمیتش بهر صورت بیشتر گردید ۰ شرح داده شد که شهر لاهور از عصر غزنویان تا عصر تیموریان یک مهمترین ناحیه‌ی سیاسی بوده و هر فتنه‌ی سیاسی اول از همین ناحیه‌ی برخاسته است و برهمین سبیل در اول شب سال نخستین جلوس جهانگیر پادشاه هم فتنه‌ی بغاوت از جانب شهزاده خسرو پسر بزرگ جهانگیر از لاهور بپاشد و صاحب مفتاح التواریخ راجه مانسنگ و اعظم خان را موجب این فتنه باین الفاظ قرار داده است :

'چونکه سلطان خسرو داماد اعظم خان وزیر اکبر بادشاه بود و چنانچه بعد وفات اکبر بادشاه راجه مان سنگ و اعظم خان وزیر هر دو متفق شده خواستند که سلطان خسرو را بر تخت نشانند اما جهانگیر پسر را بعد از جنگ بدست آورده'[2]

جهانگیر بادشاه هیچ وقت ازین ناحیه‌ی سیاسی لاهور غافل نمانده و همیشه درهمین شهر لاهور نه تنها آمد و شد میکرد بلکه بیشتر ایام خود را به بهانه سیر و شکار در همین ناحیه سرسبز و شاداب بسر میبرد ۰ نتیجه از

---

۱ سر طامس ولیم بیل : مفتاح‌التواریخ ۰ (ایضاً) ص ۲۱۵

۲ سر طامس ولیم بیل : مفتاح‌التواریخ ۰ ایضاً ص ۲۲۸

آن به بعد هیچ فتنه سر نکرده و تمام عصر جهانگیر با کمال آسودگی و راحت و آرام گذشت و درین باره سر خوشی مینویسد:

'غرض که عهد جهانگیری عجب عهدی بود. عیش و عشرت در عالم بدرجه بکمال بود هر کسی خاطر جمع داشته و فراغ بالی و طبع عالی پادشاه عالم پناه در همه اثر کرد مرفه و آسوده حال بسر میبردند'[1]

جهانگیر هم مثل پدر خود لاهور را باز تقریباً در سال ۱۰۳۲ھ—۱٦۲۲م دارالسلطنه' خود قرار داد یعنی تقریباً پنج سال آخرالایام خود را در همین جا بسر برده و در توسیع تعمیر این شهر سعی ها نموده مثلاً درچهاردهمین سال جلوس یعنی در سال ۱۰۲۸ھ/۱٦۱۸م بفرمان او در برابر شاهراه اعظم از آگره تا لاهور بعد از فاصله هر کوس (کروه) میناری و بفاصلهٔ هر سه کوس چاهی برای مسافران بنا کرده شد.

درقلعه لاهور هم ساختمانهای مجللی و منقش نو بنا کرد و بر همین سبیل کاخهای امراء و وزراء در شهر تاسیس گردانیده شد و باغات سر سبز و شاداب هم بوجود آمد.

الف. حاکمان لاهور در عصر جهانگیر

بعد از سریر آرائی سلطنت جهانگیر تا یک سال در لاهور اقامت پذیر شده اوضاع سیاسی را هموار گردانید و در ۱۰۱۵ھ حکومت لاهور به قلیچ خان سپرد و هدایت کرد که به مشوره میران صدر جهان و میر شریف آملی امور حکومت را انجام دهد.

در سال ۱۰۲۱ھ/۱٦۱۱م برای استیصال بغاوت قلیچ خان را به کابل فرستاد و مرتضی خان شیخ فرید بخاری را صوبه دار لاهور مقرر گردانید.

بعد از وفات شیخ فرید بخاری. در سال ۱۰۲٦ھ ۱٦۱٦م مرزا غیاث بیگ طهرانی پدر ملکه نور جهان را صوبه داری لاهور سپرده به اعتمادالدوله خطاب کرد و غیاث بیگ همین جا سکنی گردید. بعد از دو سال به منصب مدارالملک یعنی وزیر اعظم دربار جهانگیری فائز شد.

در سال ۱۰۲۸ھ/۱٦۱۸م قاسم خان که داماد اعتمادالدوله و شوهر مینجه بیگم خواهر کلان نورجهان بوده یعنی هم زلف خود را منصب حاکم لاهور بخشید و قاسم خان هم کاخ عالیشان و باغات سرسبز نو بنا کرد.

---

۱ محمد افضل سرخوش: کلمات‌الشعرا. ایضاً ص ۲۳

در سال ۱۰۳۵ھ/۱۶۲۵م به یمین الدوله آصف خان که برادر نور جهان بوده صوبه داری لاهور سپرده شد و این هم در لاهور سکنی گزید و مزارش امروز هم در لاهور همراه آرامگاه جهانگیر زیارت گاهی عالی است ·

ب . لاهور و ایرانیان اصلاً بین تمام آن شهر ها که بر شاهراه اعظم از کابل تا آگره واقع میبود لاهور چه از حیث سیاسی و چه از لحاظ ادبی و فرهنگی مهمترین شهر آن عصر بوده بلکه باید گفت که بهترین آماجگاه ایرانیان بود و هر کسی که از ایران وارد هند میشد اول چند روز به لاهور اقامت کرده پیش میرفت و در لاهور که تمام خانواده پدر نور جهان یعنی دودمان اعتمادالدوله سکنی میگزیدند طبعاً ایرانیان را بگرمجوشی پذیرائی میکردند · مثلاً صاحب میخانه عبدالنبی قزوینی و طالب آملی وغیرهم اول در لاهور اقامت کرده باز به دارالسلطنة آگره رخ نمودند · مثلاً خود عبدالنبی رقم طراز است که :

'(بنده) بعد ازان بسیر لاهور مشغول شد · عجب ملکی بنظر این حقیر در آمد ارزانی و فراوانی · دیگر یکی از خوبیهای (لاهور) هندوستان این که هر کسی در هر محلی بهر طریقی که زیست کند هیچ کس را قدرت آن نیست که نهی آن امر نماید · با خود قرار داد که جای توطن تو این ملک است '[1]

خلاصه اینکه نه تنها اهل لاهور در وصف شهر خود شعر سرودند بلکه غیر از لاهوریان مخصوصاً ایرانیان چه از نویسندگان و سخنوران باشند ارباب و احباب لاهور و آب و تاب لاهور را هم ستوده اند ·

اگر ما شعر فارسی ایران را مطالعه کنیم میبینیم که از اوایل عصر غزنویان یعنی در قصاید عنصری و فرخی ذکر لاهور آمده است · علاوه براینها در همین عصر سخنور معروف عراق غضائیری رازی و بقول ذبیح‌الله[2] صفا سال وفاتش چهار صد بست و شش (۴۲۶ھ) اتفاق افتاد هم در مدح محمود غزنوی قصاید غره سروده و در آن ذکر لاهور را هم کرده است مثلاً دربن قصیده که مطلع اش اینست ·

---

۱ ملا عبدالنبی قزوینی: میخانه · تالیف مولوی محمد شفیع (س ت ۱۰۲۸ ھ) میسرز عطر چند کپور· انارکلی· لاهور ۱۹۲۶م ص ۵۰۲

۲ ذبیح‌الله صفا : تاریخ ادبیات ایران · تهران کتابفروشی ابن سینا · ج ۲ ص ۵۲۶ ·

اگر کمال بجاه اندر ست و جاه بمال   مرا به بین که به بینی کمال را بکمال
و آن شر اینست

خراج قیصر و روم ست و سر کر فغفور   بهار و هندلی لاهور باجیپال
بلای برهمنانست و آفت دجال   هلاک اهرمنان است و آفت دجال[1]

فرخی سیستانی در قصیده ای در ذکر مراجعت محمود غزنوی از فتح هندوستان و فتح ثانی، محبوبان هندی لاهور را اینگونه ستوده است :

ایا شجاعت را نوک نیزهٔ تو پناه   ایا شریعت را تیغ تیز تو معیار
بسا بتا که تو برداشتی ز بتکدها   چنان بتان که ز لاهور بر گرفتی پار[2]

مخصوصاً طالب آملی که ملک‌الشعرای دربار جهانگیری بوده چنان به لاهور عشق میداشت که هر بار بلاهور میآمد بدون ستایش آب و تاب لاهور باز نماند و این قصیده در وصف لاهور چنان معروف گردید بعد از قرنها امروز هم بنوک زبان اهل لاهور است و با کمال مسرت و افتخار میسرایند و لذت میبرند.

خوشا لاهور و فیض آب لاهور   بطاعت میل شیخ و شاب لاهور
نیابی ز اهل هندوستان گروهی   بدل نزدیکی ارباب لاهور
سکندر کوکه عمر خضر یابد   ز آب همچو شهد ناب لاهور
گمانم نیست اندر هفت کشور   بود شهری بآب و تاب لاهور
بود لاهور شهری جمله آرام   نیابی مضطرب سیماب لاهور
میان بگشاو خوش‌واکش که‌درهند   فراغت نیست جز در خواب لاهور
برسم کاسبان از صبح تا شام   کتان باقی کند مهتاب لاهور
بچنگ زهره مشکین تار بندد   سر زلف بریشم تاب لاهور
بزخم سکه پیشانی خراشد   زر خورشید را ضراب لاهور[3]

---

۱ هدایت رضا قلی : مجمع الفصحا ۰ (تهران ۰ کارخانه میر محمد باقر س چ ۱۲۹۵ھ) ج ۱ ص ۳۶۸—۳۶۹

۲ فرخی سیستانی : دیوان فرخی (بتصحیح عبدالعلی الرسولی) تهران مطبع مجلس ایران (آبان ۱۳۱۱ ش) ص ۵۳

۳ طالب آملی : قصاید ۰ ن‌خ شم ۲۵۲ م (API-VI-56) لاهور کتابخانه دانشگاه پنجاب ۰ س ت ن ۰ س خ در آخر برگ ۶ ماه رجب ۱۱۶۵ھ ۰ برگ ۵۰ ب

ز طاق ابروی زناریان پرس — نشان مسجد و محراب لاهور
قلم چون تیر سازم نقش گیرد — هزاران فتنه از القاب لاهور
کنم ز آن رو برید آسا شب و روز — کرامت ها بیان در باب لاهور
که پیر دستگیر مرشد من — یکی قطب است از اقطاب لاهور
خدایا زنده و جاوید دارش — بآب خضر یعنی آب لاهور[1]

اگر ما قصیده مزبور از طالب آملی را بدقت مطالعه کنیم روشن میشود آن خاطرات راجع به لاهور که از دل طالب آملی برخاست و به القاب و خطاب مختلف نقش گرفته لباس شعر پوشیده اصلاً نه تنها از دل طالب آملی است بلکه از دل هر ایرانی است که وارد لاهور شده و رجع بآن خاطرات خود ابراز مینماید و میتوان گفت که شعر طالب آملی آنرا کاملاً عکاسی و نمایندگی کرده است و آن عکاسی وضعیت شهر لاهور که در اشعار مزبور آورده شد امروز هم با همان صفات مشهود است .

میبینیم که لاهور امروز هم با سرسبز و شادابی و تروتازگی و بآب و تاب خود فیضیاب است و تمام برنا و پیر همیشه در مرکز تجلیات یعنی گرداگرد روضه منوره پیر طالب آملی یعنی شاه ابوالمعالی لاهوری در ذکر خدا مشغول اند و در تمام نقاط شبه قارهٔ پاک و هند چنان مردمان بدل نزدیکی و دارای جذبه دوستی و دل گرمی مثل اهل لاهور نیستند و در نظر طالب آملی که در تمام نقاط این شبه قاره را مسافرت کرده و به هفت کشور گردیده بود هیچ شهری باین آب و تابی که لاهور دارد نیست و در نظر او آب لاهور یک تاثیر آب خضر را میدارد و در آخر برای پایندگی و جاودانی لاهور از خدای متعال بچنان دلگرمی استدعا میکند که یک جذبه عشقش که بلاهور میداشت آشکار میشود .

خلاصه اینکه ایرانیان لاهور را در هر زمان و هر مقام همیشه میستودند مثلاً بعد از وجود پاکستان وقتیکه برادران این دو کشور همکیش و همجوار تقریباً بعد از مدتی دویست سال که عصر فرنگی بین شان مسدود بوده . بار دیگر با یک دیگر ملاقات کردند باز درستایش لاهور قصیده سرودند .

صادق سرمد در شالیمار

نویسنده یاد دارم بعد از وجود پاکستان در ما مارس ۱۹۵۰م اعلی حضرت همایونی شاهنشاه ایران برای بازدید این کشور نوین اسلامی باتفاق ملتزمین رکاب وارد پاکستان شده

---

۱ طالب آملی . قصاید . ن خ . ایضاً برگ ۵۸ الف

با قدوم میمنت لزوم این خاک پاک لاهور را سعادت بخشیدند و در رکاب شاهنشاهی دانشمندان کبیر و دانشوران شهیر ایران هم به ورود سعید خود اهل لاهور را خوشوقت ساختند بین ایشان باقای فقید صادق سرمد شاعر ملی ایران هم شرف ملاقات ورزیدم. اینک اقتساباتی از مجله درای کاروان که دارای اشعار آن شاعر فقید است که بمناسبت تقریبات آن روزهای سعید سروده شد. مثلاً

'اینک عین قصیده ای که در مهمانی رسمی فرمانروای سند در دوازدهم اسفند ماه ۱۳۲۸ برابر سوم مارس ۱۹۵۰م پس از بیانات شاهنشاه ایران بر سر میز شام قرات کردند:

گر قیام پاکدل مردان با ایمان نبود — کشوری پیدا بپاکی همچو پاکستان نبود
گر نبود ایران و جهد غازیان غزنوی — تاج ایمان بر سر شاهان هندوستان نبود
وحدت ایران و پاکستان نه امروزی بود — کاتحاد ما بحکم وحدت پیمان نبود
دولت پاکان بپاکستان و ایران زنده باد — کاندر آئین عجم جز مذهب پاکان نبود'[1]

'عصر روز دهم مارس ۱۹۵۰م شاهنشاه ایران در باز دید استان پنجاب باتفاق ملتزمین رکاب در باغ معروف شالیمار به گاردون پارتی دعوت داشتند و محل جلوس شاهنشاه و همراهان و اعضای دولت محلی پنجاب در جزیره واقع در وسط استخر بزرگ باغ بود که در عکس بالا بنظر میرسد. و اینک آن قصیده که شاعر فقید سروده:

ای مسلمانان پنجابی زهی اقبالتان — کزدم اقبالتان مقبول شد آمالتان
قرنها طی شد که ما باهم برادر بوده ایم — شاهد احوالمان اقوالمان اقوالتان
ما بدین کشور نه در ملک غریب افتاده ایم — آشنایانیم و می پرسیم از احوالتان[2]
همزبان و همنژاد و همدل و هم مذهبیم — زان که یکقومیم و خویشاوند ایل وآلتان
شاه ایران شادمان شد زین همایونی سفر — زین همایونی سفر بادا همایون فالتان

و در آنروز آن شاعر فقید غزل مزبور در لاهور هم سروده:

چون قدم بر مقدم آن ماه پنجابی زدم
سجده برآن قبلهٔ ابروی محرابی زدم

---

۱ صادق سرمد شاعر ملی ایران: درای کاروان. (با مقدمه دکتر حسین خطیبی) تهران چاپخانه مجلس س چ ندارد ص ۱۳—۱۴

۲ ایضاً ص ۱۴

شهر لاهوتی لاهورم بهشت آمد بچشم
وز صفایش راه رنج راه و بیخوابی زدم
تاب حسنش گرچه در تاب عشقم سوخت
حاش لله گر که یکدم دم ز بی تابی زدم
گردش ایام چون در کوی جانانم فگند
آفرین بر گردش این چرخ دولابی زدم
رشتهٔ هستی گر از دستم بدر شد خود چه غم
چنگ چون در زلف آن دلدار پنجابی زدم
بنده رب باش و بر تخت خداوندی نشین
تکیه من از بندگی بر تخت اربابی زدم
نشتر غم نوش جان سرمد است از بهر آنکه
بوسه ها بر آن لب شیرین عنابی زدم[1]

و این غزل درکلیهٔ جراید لاهور و سائیر شهرستانهای پنجاب با ذکر مناسبت طبع و نشر گردید.

خلاصه اینست که ازعصر غزنوی تا امروز هر سخنور ایرانی که برین خاک پاک لاهور ورود یافت خاطرات عشق فراوان که با لاهور داشت حتماً ابراز نمود چنانکه صادق سرمد فقید شاعر ملی ایران درین مورد میسراید که :

قرنها طی شده که درقول و غزل گرمی نداشت
جز بشعر فارسی بازار قیل و قالتان
ناله مسعود سعد آید بگوشم زینديار
تا بسوزد ناله اش سوز افگند در نالتان

---

۱ صادق سرمد . درای کار روان . ایضاً ص ۹۱

بندهٔ رب و نشتر غم : اصلاً آنوقتیکه آقای صادق سرمد فقید . شاعر ملی ایران آن قصیده را سروده بندهٔ رب مراد به عبدالرب المتخلص نشتر که شعر در فارسی هم میسرود فرمانروای استان پنجاب باختری (پاکستان) بوده و بدینخوبی در شعر صنعتی پیدا کرده است .

سوخت نایش در حصار[1] نای وز سوز دهک[2]
ناله ها برزد که تا سازد بیان امیالتان

ما بدیدار شما از ساز آنسوز آمدیم
تا بسوزد جان دشمن[3] زآتشین چنگالتان

پیداست که اشعار مزبور آن روابط نژادی و فرهنگی و ادبی و همکیشی و دوستی که قرنها پیش بین دو کشور همکیش و همجوار قایم و دایم مانده . را اظهار میدارد و آن عشق فراوان که بین لاهور و ایرانیان مانده است را آشکار میسازد .

۴ - سخنوران فارسی در لاهور در عصر جهانگیر

جهانگیر، چنانکه ذکرش گذشت، خودش شاعر بوده و از زمان شهزادگی شعر و سخن را دوست میداشت و سخنوران را میپرورید و نامهای آن سخنوران که از حیث شهزاده سلیم پرورش کرده بتخصیص ازین قرار است

۱. طفلی ۲ . سنجر ۳ . عرفی شیرازی

وقتیکه بخطاب نورالدین محمد جهانگیر به پادشاهی هند رسید در بارش از سخنوران با کمال پر مایه گردید و آن سخنورانی که بدربارش جای گرفته شهره یافتند ذکر شان در تذکره ها مسطور است و نامهایشان بحواله بنقل شرح به و صاحب بزم تیموریه نامهایشان را چنین ذکر کرده است :

'طالب آملی ملک‌الشعرا . نظیری نیشاپوری . حیاتی گیلانی . شکیبی صفاهانی موزون‌الملک . ملا لطفی تبریزی . علی احمد نشانی . معنوی جونپوری حسن بیگ خاکی . حکیم عارف و شیدا فتح پوری،[4]

---

۱ حصاری نای و دهک : هر دو نام زندانیکه در آن مسعود سعد سلمان لاهوری محبوس بوده و ذکرش مفصلاً در بخش دوم این رساله گذشت .

۲ ایضاً

۳ دشمن : اینجا دشمن مراد به فتنه پردازان هند حاضر (بارت) است که بمناسبت تقسیم پاکستان و بارت با مسلمانان بی اسلحه و بی سامان را در ماه اوت ۱۹۴۷م دست تظلم بکار میبردند .

۴ صباح‌الدین : بزم تیموریه (ایضاً) ص ۱۴۶ تا ۱۹۰

و علاوه بر اینها بقول خود جهانگیر که بدربارش منسلک بودند ازین قرار اند.
'بابا طالب اصفهانی . ملا محمد صوفی مازندرانی سعیدی گیلانی .
زرگر باشی . میر معصوم کاشی . و قول شوره کاشی'[1]

اصلاً آن روابطی که از عصر جلال الدین محمد اکبر بادشاه با ایران استوار گردیده شده بود همیشه ادامه یافت و مخصوصاً در عصر جهانگیر بتوسل ملکه‌ی محبوبش نور جهان که خودش ایرانی النسل و سخن پرور بوده روابط نژادی، و فرهنگی سیاسی و ادبی استوار تر گردید . مثلاً پدر نور جهان میرزا غیاث بیگ به منصب جلیله اعتمادالدوله رسید و برادر نور جهان آصف جاه نه تنها به منصب عالی فایز گردید بلکه در رشته دودمان جهانگیری هم منسلک گردید یعنی بتوسل نور جهان بیگم دختر آصف جاه 'ممتاز محل' در عقد شهزاده خرم در آمد که او از آن به بعد بالقاب شهاب الدین شاهجهان سریر آرای سلطنت گردید . و اعتمادالدوله یعنی پدر نور جهان در سرپرستی سخنوران ایران گوی سبقت ربوده بود و همین اصل است که در آن عصر بسیاری از سخنوران ایران دربار صفویان را خدا حافظی کرده رو به هند نمودند مثلاً یکی از ایشان طالب آملی بتوسل همین اعتمادالدوله نه تنها بدربار جهانگیر رسائی یافت بلکه به منصب ملک‌الشعرا رسید . و بمناسبت خدا حافظی از وطن خود در آرزوی هند این دو بیت سروده :

طالب! گل این چمن به بستان بگذار   بگذار که می شوی پریشان بگزار
هندو نه برد تحفهٔ کس جانب هند   بخت سیاه خویش به ایران بگذار[2]

پیداست که طالب آملی درین آرزو چقدر دلی تپان میداشت . خلاصه اینکه نه تنها طالب آملی بلکه بسیاری از سخنوران ایران با همین صورت یک آرزوی گرم بدیدار این کشور زمین اوطان خود را الوداع گفتند و بعضی از آنها به سرسبزی و شادابی و بآب و تاب لاهور چنان متاثر شدند که بدون ستایش آنرا زبان گشودن نماندند و ذکرش مفصلاً گذشت .

فی‌الجمله میتوان گفت که علاوه بر آگره و دهلی و دکن و لکهنوتی . تتهه و ملتان گهواره شعر و ادب فارسی در آن عصر هم در برابر آنها که ادامه میداشت همین دارالسلطنة لاهور بوده و بسیاری از سخنوران در آن چمنزار شعر

---

۱ جهانگیر: تزک جهانگیری (ایضاً) ص ۲۰

۲ شبلی نعمانی : شعرالعجم (لاهور. ظفر بک دپو س چ ندارد) ج۳ ص ۱۳۵

فارسی نغمه سرائی کردند ولی متاسفانه تنها ذکر آن سخنوران که بتوسل تذکره های باقیمانده . بدست ماست . ما اسامی آن شعرا که بدربار جهانگیری منسلک بودند تنها نام بردیم کافیست و موضوع ما که راجع به سخنوران لاهور است باید فقط ذکر آن سخنوران که در آن عصر در لاهور زندگی میکردند . چه بدربار منسلک بودند یا نه بودند همه را زیر بحث بیاوریم .

الف. تشبیهی لاهوری تقریباً (۹۳۵ھ تا ۱۰۱۵ھ) | تشبیهی لاهوری آن سخنور لاهور است که عنصر شطحیات را اولین بار در شعر فارسی در لاهور در عصر جهانگیری ترویج داد .

(i) احوالش | احوال تشبیهی لاهوری در هیچ تذکره مفصلاً ذکر نشده . لذا ما از تذکره های آن عصر مثل منتخب‌التواریخ بدایونی و آئین اکبری ابوالفضل و تذکره های ما بعد مثل ریاض‌العارفین رضا قلی هدایت و سفینه خوشگوی بندرا بن و شمع انجمن صدیق حسن خان مآخوذ کرده در بیان میاوریم .

اصل این سخنور از اجلهٔ سادات کاشی از ایران است و در عصر اکبر پادشاه رو به هند در لاهور توطن اختیار نمود و مدت چهل سال در همین شهر لاهور بسر برده . زیرا که اصلش از کاشی است بدینجهت در تذکره ها بنام 'تشبیهی کاشی' مسطور است مثلاً بدایونی مینویسد که

'تشبیهی کاشی دو سه مرتبه بهندوستان آمده رفته و درین ایام باز آمده و دعوت الحاد مینماید و مردم را بکیش بسی خوانیها میخواند و شیخ ابوالفضل خود را مجتهد دانانده توسل جسته قصیده بخلیفة‌الزمانی گزرانیده '[1]

صاحب شمع انجمن مینویسد که

'پدرش گاذری میکرد . او دو سه مرتبه بهندوستان آمده و رفته دعوت الحاد مینمود . در لاهور سر و پا برهنه اوقات بسر میبرد '[2]

و ابوالفضل در بیان میاورد که

'تشبیهی کاشی از سر آغاز آگهی شوریدگی دارد و بآئین محمودیان

---

۱ بدایونی : منتخب التواریخ . ایضاً ج۳ ص ۲۰۴—۲۰۵

۲ صدیق حسن خان : شمع انجمن . ایضاً ص ۹۵

میزید ۰ سری از نژاد بر نتوان کرد و از حال او باز گوید ،[1]

البته در بیان بدایونی و ابوالفضل راجع بکیش این سخنور یک تضاد میبینیم . بدایونی که ملای مشرع بوده تشبیهی را بکیشش بسی خوانیها ملحد قرار داده و بر عکس آن ابوالفضل که جذب و عشق تشبیهی را دریافته بود در آئین محمودیان در آورده است و اصل همین است که از زبان تشبیهی شطحیات بر میآید چنانکه خاصهٔ عارفان مجذوب است ۰

و رضا قلی هدایت هم او را در عبارت ذیل از عارفان مجذوب قرار داده است :

'تشبیهی کاشی از اجلهٔ سادات شهر مزبور و بفضایل و خصایل ستوده مشهور است ۰ از سالکان مسالک طریقت و از عارفان معارف حقیقت و از مجذوبان بوده است ۰ مدت چهل سال در هندوستان+ از خلق انزوا گزیده و اغلب در گورستانها می گردیده اشعار محبت آثار دارد،[2]

از بیانات بدایونی و ابوالفضل روشن است که تشبیهی تا عصر اکبری حتماً زنده بوده و بقول بیان بندرابن تشبیهی او اخر ایام خود را در همین شهر لاهور تا اوایل عصر جهانگیری بسربرده و حواله اش این است :

'در اوایل عهد جهانگیر موظف شده بلاهور فروکش کرد وبهان نزدیکی در هفتاد سالگی وداع هستی فانی نمود،[3]

از بیانات مزبور پیداست که تشبیهی بیشتر ایام زندگانی خود را در همین شهر لاهور بسر برده در آغوش آن خاک آرامید ۰ لذا ما اورا بعنوان تشبیهی لاهوری یاد میکنیم ۰

بیان بندرابن هم روشن میسازد که تشبیهی لاهوری درعمر هفتاد سالگی در اوایل عصر جهانگیری رحلت نمود ۰ اگرچه سال تولد و وفاتش در هیچ تذکره ذکر نشده ولی از روی بیان مزبور تاریخ تولد و وفاتش را متعین میتوان کرد و اگر تاریخ وفاتش را بقول بندرابن در اوایل عصر جهانگیر تقریباً درسال

---

۱ ابوالفضل : آئین اکبری ۰ تالیف بلخمن . کلکته ۱۸۷۲ مج ۱ ص ۲۰۶
+ هندوستان — مراد به لاهور است

۲ رضا قلی هدایت : ریاض‌العارفین ۰ تهران ۰ چاپخانه آفتاب ۰ تیر ماه ۱۳۱۶ خ ص ۸۷

۳ بندرابن خشگو : سفینه خوشگو ۰ ن‌خ مجموعه آزاد ۰ شمار ۳۰۳ نمبره APF-I-14 کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور . برگ ۹۸ الف . ب

جلوس جهانگیر (۱۰۱۵ھ) قرار داده شود سال تولدش ۱۰۱۵—۷۰=۹۴۵ هجری متعین میتوان کرد ۰

(ii) سبک شعرش

بقول بدایونی[1] تشبیهی لاهوری صاحب دیوان است و علاوه از بدایونی ۰ ابوالفضل [2] و صدیق حسن خان [3] بندرابن[4] مثنوی 'ذره خورشید'، ازو هم ذکر کرده اند و چنانکه سال تصنیف 'سفینه خوشگو' (۱۱۶۱ھ/۱۷۴۸م) است و بندرابن مینویسد که

'(تشبیهی) ذره خورشید نام مثنوی بسیار خوب دارد و از هر شعر خانصاحب بسیار محظوظ اند'

از روی بیان مزبور پیداست که مثنوی ذره خورشید از تشبیهی لاهوری تا سال تصنیف سفینهٔ خوشگو (۱۱۶۱ھ/۱۷۴۸م) حتماً موجود بوده ولی امروز بدست ما نیست ۰ لذا ما آن اشعار تشبیهی که از تذکره‌های مزبور دریافتیم در ضبط تحریر میآوریم ۰

در هیچ تذکره غزل یا مثنوی تشبیهی مکمل نقل نشده است بلکه اشعارش جسته جسته درج شده مثلاً چند مطلع از غزلیاتش ازین قرار است :

کف پا بهر زمینی که رسد تو نازنین را — بلب خیال بوسم همه عمر آن زمین را

ازانم میل گورستان نشینی ست — که گورستان نشینی پیش بینی ست

دو دست اینجهان و آن جهان پوچ — کچه پیش من است این پوچ وآن پوچ

زبس حرارت دل خونم از دماغ چکد — بسان روغن پر شعله کز چراغ چکد

یکی بر خود ببال ای خاک گورستان ز شادابی
که چون من کشته زان دست و خنجر درلحد داری

من آن تشبیهی ام کز بیش بینی
سری دارم بگورستان نشینی[5]

---

۱ بدایونی : منتخب التواریخ ۰ ایضاً ج۳ ص ۲۰۴

۲ ابوالفضل : آئین اکبری ۰ ایضاً ج ۱ ص ۲۰۶

۳ محمد صدیق حسن خان : شمع انجمن ایضاً ص ۹۵

۴ بندرابن : سفینه خوشگو نخ ایضاً برگ ۹۸ الف

۵ نیاز فتحپوری : مجله نگار پاکستان (تذکروں کا تذکره نمبر) کراچی مئی جون ۱۹۶۴م ص ۳۴۸—۳۵۰ .

اشعار مزبور مجذوبی و گورستان نشینی تشبیهی لاهوری را ابراز مینماید و آن تپش عشق خداوندی که در سر میداشت مخصوصاً ازین شعر عیانست که میگوید :

زبس حرارت دل ، خونم از دماغ چکد بسان روغن پر شعله کز چراغ چکد[1]

دیگر اشعار تشبیهی لاهوری که در تذکره‌ها مسطور شده ازین قرار است :

تو هر رنگی که خواهی جامه می پوش که من آن جلوهٔ قد میشناسم
مست آنچنان خوش است که گوید بروز حشر من کیستم ، شاهچه کسانید ، این چه جاست
شد از شهر عراق آواره تشبیهی خدا داند سیاهان دکن کشتند یا سبزان کشمیرش
ای برآ رندهٔ قرص خور ازین گرم تنور چاشت نداده تشبیهی شام ازتو که خواست[2]
خوش کرده ایم جائی در گوشهٔ خرابات زاهد باهل مسجد از مارسان دعائی
باین یک میفروشد عشوه زان یک میخرد حیرت بذرات جهان خورشید من گرم ست بازارش[3]

اگر ما اشعار تشبیهی را بدقت مطالعه کنیم میبینیم که تشبیهات و استعارات مثل 'قرص خور' خون از دماغ چکیدن را بسان روغن پر شعله از چراغ چکیدن تعبیر کردن و موضوع عشق و عرفان همه دارای صفات 'سبک عراقی' است .

(iii) وجود و ترویج شطحیات در شعر فارسی در لاهور

دکتر معین توضیح شطحیات در عبارت ذیل کرده است .

'شطحیات سخنانی است که ظاهر آن خلاف شرع باشد و عرفای کاملی در شدت وجد و حال آنها را بر زبان رانند . مانند 'اناالحق' گفتن حسین بن منصور حلاج'[4]

مطالعه تاریخ ادبیات فارسی این شبه قاره روشن میسازد که وجود شطحیات تقریباً در عصر تیموریان وقتیکه موضوعات تصوف و عرفان بتوسل شعر و ادب فارسی

---

۱ (i) ابوالفضل : آئین اکبری . ایضاً ج ۱ ص ۲۰۷ (ii) صدیق حسن خان . شمع انجمن ایضاً ص ۹۵ (iii) رضا قلی هدایت . ریاض‌العارفین ایضاً ص ۸۷ (iv) بدایونی : منتخب‌التواریخ ایضاً ص ۲۰۰

۲ (i) رضا قلی هدایت . ریاض‌العارفین . ایضاً ص ۸۷
(ii) ابوالفضل آئین اکبری . ایضاً ص ۲۰۷
(iii) صدیق حسن . شمع انجمن . ایضاً ص ۹۵

۳ رضا قلی هدایت : ریاض‌العارفین . ایضاً ص ۸۷

۴ دکتر معین . فرهنگ فارسی . انتشارات امیرکبیر . تهران ۱۳۴۳ ، خ ، ج ۲ ص ۲۰۲۶

ایران درین شبه قاره ورود یافت در شعر فارسی این شبه قاره بوجود آمد. ذکر تمام آن سخنوران فارسی که پیش از عصر اکبری در لاهور میزیستند در بیان آورده شد و کس از ایشان شطحیات را بکار نبرده. لذا اولین بار است که تشبیهی لاهوری عنصر شطحیات را در شعر فارسی در لاهور بوجود آورده است. راجع به شطحیات این سخنور بدایونی مینویسد که

'صاحب دیوان است و این چند بیت از شطحیات اوست. ابیات

یکی بر خود ببال ای خاک گورستان ز شادابی
که چون من کشتهٔ زان دست و خنجر در لحد دار
تو هر رنگی کی خواهی جامه می پوش
که من آن جلوهٔ قدمی شناسم
دو دست این جهان و آن جهان پوچ
کجه در دست تست این پوچ و آن پوچ[1]

رضا قلی هدایت رباعی زیر هم از شطحیات تشبیهی نقل کرده است

رباعی

بحر کرمم منت جود که برم محو عدمم نام وجود که برم
گویند سجود. پیش حق باید کرد چون من همه حق‌شدم سجود که برم[2]

پیداست که رباعی مزبور سراسر از شطحیات است و تاوقتیکه یک عاشق خدا در عشق او جذب نشده باشد اینقبیل شعر نتوان گفت. مخصوصاً این شعر که

گویند سجود. پیش حق باید کرد چون من همه حق شدم سجود که برم[3]

سراسر نعرهٔ اناالحق است که بر زبان حسین بن منصور حلاج راند.

تحقیق شد اول کسی که شطحیات را در شعر فارسی در لاهور رواج داد تشبیهی لاهوری است و میتوان گفت که وجود شطحیات در شعر فارسی در لاهور در عصر جهانگیری رخ داد.

ب. حشمتی لاهوری تقریباً (۹۳۸ھ تا ۱۰۱۸ھ) ذکر این سخنور در تذکره‌ها خیلی کم آمده است و عجب اینست که در تذکره‌های عصر جهانگیری هم ذکرش نشده. معلوم شد که یک شاعر غیر معروف بوده. البته تذکره‌های

---

۱ بدایونی : منتخب‌التواریخ . ایضاً ج۳ ص ۲۰۵
۲ رضا قلی هدایت . ریاض العارفین ایضاً ص ۸۷
۳ ایضاً ص ۸۷

ما بعد مثل سفینهٔ خوشگوی بندرابن و مخزن‌الغرایب احمد علی سندیلوی و صبح گلشن علی حسن خان راجع به این سخنور چیزی گفته است ۰

(i) احوال و اذکار | نام این سخنور غلام علی و تخلص حشمتی است و اگرچه در عصر اکبری ظهور یافته بود ولی تا عصر جهانگیر میزیسته است ۰ تذکره نویسان تخلصش را حشمتی نوشته اند ولی صاحب صبح گلشن تخلص او حسینی هم نوشته بدین عبارت :

'حسینی غلام علی لاهوری از شعرای عهد جهانگیری ست ۰ کلامش بکمال لطافت و رنگینی آماده دلچسپی و دلپذیری،'[1]

ولی بر دلیل اینکه بجز صبح گلشن در دیگر تذکره‌ها تخلص او حشمتی لاهوری مسطور است ۰ و عین ممکن است که در صبح گلشن هم به تصحیف بجای حشمتی لاهوری ۰ حسینی لاهوری کتابت شده لذا تخلصش حشمتی لاهوری کاملاً صحیح است ۰

بندرابن خشگو مینویسد که :

'ملا غلام علی حشمتی تخلص ۰ لاهوری بوده در عهد اکبر شاهی ظهور یافته ۰ دیوانی دارد و از آنجاست :

تو در سخن شدی و لذت از شکر گم شد　　تو لب کشودی و سیرابی از گهر گم شد
بخون اهل محبت کرشمهٔ سر کن　　گلوی تشنه لبان تر بآب خنجر کن
در هردلی‌که عشق گزرکرد در زمان　　گر خاک بود خاصیت‌کیمیا گرفت[2]

احوال این سخنور هم بدست ما نیست البته از روی بیان مزبور میتوان گفت که در عصر اکبری ظهور یافته یعنی در صحنه‌ی سخنوری شهره گرفته بود و بدین لحاظ حتماً به عالم شباب لا اقل بعمربست و پنج ۲۵ سال رسیده باشد و اگر از سال اول جلوس اکبر شاهی (۹۶۳ = ۲۵ = ۹۳۸ ه) نه صد و سی هشت (۹۳۸ ه) برمیآید ۰ و بقول علی حسن خان و احمد علی سندیلوی که حشمتی لاهوری از شعرای عصر جهانگیری بوده ۰ میتوان گفت که مثل تشبیهی لاهوری در اوایل عصر جهانگیری میزیسته است و بدین مناسبت اگر در چهارم سال جلوس جهانگیر (۱۰۱۸ ه) سال وفاتش را تعین کرده شود مدت عمرش (۱۰۱۸ـ۹۳۸ ه = ۸۰ سال) هشتاد (۸۰) سال بر میآید لذا از روی بحث مزبور تاریخ

---

۱ علی حسن خان : صبح گلشن . ایضاً ص ۱۳۷

۲ بندرابن خوشگو : سفینهٔ خوشگو ۰ ن‌خ ۰ ایضاً برگ ۱۰۳ ب

تولدش ۹۳۸ھ و وفاتش ۱۰۱۸ھ حدس میتوان زد و باینصورت هشتاد سال عمر خود بسر برده و گامهای اسرار زندگانی را چیده و جهاندیده در همین خاک لاهور آرامید ۰

بقول بیان خوشگو صاحب دیوان بوده و بدین جمله که 'دیوانی دارد، پیداست که تا سال تصنیف 'سفینه خوشگو' (۱۱۶۱ھ ۱۷۴۳م) [1] دیوان حشمتی لاهوری موجود بوده ولی امروز از دستبرد زمانه هیچ آثاری نه از مزارش و نه از دیوانش باقیمانده ۰ بجز چند اشعاریکه در تذکره‌های مزبور مسطور است و تنها آن بدست ماست ۰

(ii) سبک شعرش

علاوه بر سفینه خوشگو و صبح گلشن ذکر این سخنور در مخزن‌الغرایب هم بدینصورت آمده است ۰

'حشمتی لاهوری در عهد جهانگیر بوده از وست :

تو در سخن شدی و لذت از شکر* گم شد
تو لب گشودی و سیرابی از گهر گم شد[2]،

شعر مزبور دارای همان درس اخلاق سعدی شیرازی را یاد میاورد که در گلستان باب اول در سیرت پادشاهان گفته

مجال سخن تا نبینی ز پیش　　به بیهوده گفتن مبر قدر خویش[3]

احمد علی سندیلوی این دو بیت از غزل حشمتی لاهوری هم نقل کرده است

بخون اهل محبت کرشمهٔ سر کن　　گلوی تشنه لبان تر بآب‌خنجر کن
مرا بباده شکست خمار ممکن نیست　　ز خون دل قدری ساقیا بساغر کن[4]

پیداست که در سبک شعر حشمتی لاهوری ۰ پیروی حافظ شیرازی کرده است و تشبیهات و استعارات مثل باده ۰ خمار ۰ ساغر و ساقیا دارای همان صفات 'سبک عراقی، است و معنی عشق را در همان صورت سبک شعر حافظ شیرازی در شعر

---

۱ نیاز فتح پوری : (تذکروں کا تذکرہ نمبر) مجلہ نگار پاکستان کراچی مئی جون ۱۹۶۳م ص ۳۴۸

* شکر ۰ در نسخه مزبور مخزن‌الغرایب سخن کتابت شده و در سفینهٔ خوشگو شکر و از روی عروض شکر قافیه صحیح است ۰ لذا شکر نوشته شد ۰

۲ احمد علی سندیلوی : مخزن‌الغرائب ۰ ن‌خ ایضاً برگ ۸۱ ب

۳ سعدی شیرازی : گلستان (تالیف محمد علی فروغی) تهران ۱۳۱۶ش، ص ۲۷

۴ احمد علی سندیلوی ۰ ایضاً برگ ۸۱ ب

آورده است مثلاً این شعر حشمتی لاهوری که خوشگو نقل کرده است ملاحظه شود ۰

در هر دلی که عشق گزر کرد در زمان　　گر خاک پود خاصیت کیمیا گرفت[1]

میتوان گفت که حشمتی لاهوری در صحنه ی سخنوری اتباع حافظ و سعدی کرده است و سبک شعرش 'سبک عراقی' است ۰

ج۔ غربتی لاهوری المعروف شاه ابوالمعالی (۹۶۰ه تا ۱۰۲۴ه) شاه ابوالمعالی یکی از اقطاب لاهور درعصر اکبری ظهور کرده تا عصر جهانگیری میزیسته است و بسلسلهٔ قادریه منسلک بوده علاوه از عارف بزرگ سخنور شیرین مقال شعر فارسی هم بوده و غربتی تخلص میکرد همین اصل است که ذکرش در بسیاری از تذکره‌های آن عصر و ما بعد در فهرست عارفان و سخنوران هم آمده است و طالب آملی چنانکه ذکرش گذشت مرید و معتقد همین بزرگ بوده است ۰ غربتی در بعض جای ابوالمعالی هم تخلص بکار برده است ۰ مثلاً

حیران جمال لا یزالی
سر گشتهٔ عشق ابوالمعالی[2]

(i) احوال و آثار غربتی لاهوری بعض از تذکره نویسان نام این سخنور خیرالدین نوشته اند دکتر ظهورالدین بحواله شیخ عبدالحق محدث دهلوی که معاصر شاه ابوالمعالی بوده اسمش را اسدالدین در عبارت زیر دریافته است :

'اسدالدین شاه ابوالمعالی شیر بیشه جلالت و سرهنگ دیوان قدرت و از والهان آگاه عاشقان درگاه قادریه است ' [3]

ولی حقیقت اینست که خیرالدین یا اسدالدین القاب این بزرگ است و نام این سخنور اصلاً ابوالمعالی است چنانکه ملا عبدالقادر بدایونی که نه تنها همعصر شاه ابوالمعالی میباشد بلکه باو صحبتها میداشت و آن روابط محبت و دوستی که باین عارف بزرگ میداشت با کمال افتخار در بیان آورده است و ذکر ولادت با سعادت و وجه تسمیه شاه ابوالمعالی را در عبارت ذیل حکایت کرده است :

---

۱ بندرابن خوشگو ۰ سفینه خوشگو ۰ ایضاً برگ ۱۰۳

۲ غربتی لاهوری : دیوان ۰ ن خ کتابخانه دانشگاه پنجاب نمبر ۸۵۳ مجموعه آذر شماره ۷۶۸۳ برگ ۱۰۶ الف

۳ دکتر ظهورالدین : شاه ابوالمعالی مقاله از نذرالرحمن ۔ تالیف ۰ غلام حسین ذوالفقار ۰ لاهور مجلس رحمن ۰ ۱۲ فروری ۱۹۶۶م ص ۲۶۱

'میگویند سالی که ولادت با سعادت او شد پیش حضرت قطب‌الاقطاب میان داؤد قدس‌الله سره بردند. والد ماجدش التماس نام بر آن مولود مسعود طلب نمود. حضرت میان فرمودند که شاه ابوالمعالی باشد.........
و ابوالمعالی حق پرست تاریخ ولادت شد'[1]

نام شاه ابوالمعالی بموجب کثرت استعمال بزبان محلی بین عموم لاهور شبدل مالی هم بنوک زبان است و نویسنده بگوش خودم این نام را از زبان مردمان محله‌ی شاه ابوالمعالی شنیدم.

نیاگان غربتی المعروف شاه ابوالمعالی لاهوری از سادات کرمان اند که به سلسلهٔ دودمان عالیمقام سیدالسادات سید موسی‌المبرقعه بن امام محمد تقی الجواد علیه‌السلام منسوب میشوند. نام پدرش سید رحمت‌الله که برادر حقیقی حضرت شیخ داؤد بندگی است که مزارش در شیر گره و برادر دیگرش سید جلال الدین که مزارش در سند است. میباشد.

تاریخ ولادت این سخنور در دهم ذی الحجه عیدالضحلی در سال ۹٦۰ هجری[2] در تذکره‌ها مذکور است. اوایل زندگی در همین شهر لاهور بسر برده و بحلقهٔ مریدی عموی خودش حضرت شیخ داؤد بندگی در آمد و بعد به داماد شیخ هم مشرف گردید و بسال بیست و دوم بمناسبت وصال آن مرشد در شیر گره هم به سجاده نشینی شیخ‌المشایخ بندگی شاه داؤد سرفراز گردید و این آفتاب داؤدیه از شعاع روحانی هزارها دلهای مردمان را منور ساخت. بعد بادشاه پیر روحانی خود بعمر پنجاه و یک (۵۱) یعنی(۹٦۰ﻫ + ۵۱ = ۱۰۱۱ﻫ) در سال ۱۰۱۱ﻫ بلاهور مراجعت نموده تا دوازده سال و سه ماه و شش روز از شعاع نور روحانی دلهای اهل لاهور را هم جلا بخشید.

شهزاده دارا شکوه در سفینة‌الاولیا ء و فرزند کلان شاه ابوالمعالی غربتی لاهوری که شاه محمد باقر نام دارد در 'فوائد دو جهانی' فضائل و کرامات این بزرگ در بیان آورده اند. این عارف بزرگ غیر از شعر فارسی بزبان عربی هم شعر سروده است و تخلص معالی میکرد و صاحب دیوان و مصنف بسیاری از کتابهای عقاید صوفیا میباشد.

آثار این عارف و سخنور ازین قرار است:

۱. رساله غوثیه در منقبت حضرت غوث‌الاعظم جیلانی ۲. تحفة‌القادریه

---

۱ بدایونی. منتخب التواریخ. ایضاً ج ۳، ص ۱۰۳.

۲ شهزاده دارا شکوه: سفینة‌الاولیاء. لکهنئو. مطبع نولکشور ۱۸۷۲ م ص ۱۹٦

در کرامات خضرت غوث‌الاعظم ۳۰ حلیه سرور دو عالم صلعم ۴ . گلدستهٔ باغ ارم ۵ . مونس جان ۶ . زعفران زار ۷ . هشت محفل ۸ . دیوان غربتی لاهوری ·

آخرالامر این عارف بزرگ بعمر ۴۶ سال در همین شهر لاهور وصال یافته و بخاک لاهور پیوسته آنرا ارزانی بخشید چنانکه شهزاده دارا شکوه در بیان آورده است ·

'وفات (شاه ابوالمعالی غربتی) شانزدهم ربیع‌الاول سال یکهزار و بیست و چهار هجری (۱۰۲۴ه) روداده و قبر در لاهور است،'[1]

بر کتبه سر بالین تربت شاه ابوالمعالی تلخیص احوالش که ذکر شده بزبان اردو کننده شده است و در حاشیه بعینه نقل[2] میشود ·

(ii) وضعیت مزار غربتی

مزار شاه ابوالمعالی غربتی لاهوری امروز هم در شهر لاهور منبع برکات و انوار است و هر سال بمناسبت عرس این عارف حق پرست هزارها زائرین از راه های دور و دراز مسافت کرده گرد این منبع انوار پروانه وار میگردند و نویسنده هم از دیدار آن مزار مشرف گردید ·

---

۱ شهزاده دارا شکوه : سفینة‌الاولیاء · مطبع نولکشور · لکهنئو مئی ۱۸۷۲م ص ۱۹۶ ·

۲ عبارت کتبه‌ی سر بالین تربت شاه ابوالمعالی :

بسم‌الله الرحمن الرحیم · لااله الا الله محمدالرسول الله · مزار شریف حضرت شاه ابوالمعالی قادری الکرمانی الحنفی رحمة‌الله علیه لقب اسدالدین و شاه خیرالدین · آپ سیدالسادات سید محمد موسی المبرقعه بن امام محمد تقی‌الجواد علیه‌السلام کی اولاد میں سے ہیں · آپ کی ولادت ۱۰ ذوالحجه ۹۶۰ھ کو ہوئی ۲۲ سال کی عمر میں اپنے مرشد شیخ‌المشایخ بندگی شاه داؤد قادری الکرمانی کی وفات پر شیر گرہ میں سجادہ نشین ہوئے ۲۹ سال آفتاب داؤدیه کی روشنی سے ہزار ها لوگوں کے دلوں کو منور فرمایا · آخرکار اپنے پیر کے روحانی ارشاد کے مطابق ۵۱ سال کی عمر میں لاہور تشریف لائے اور ۱۲ سال ۳ ماہ ۶ روز تک اپنی نورانی شعاعوں سے اهل لاہور کو منور کر کے ۱۶ ربیع‌الاول ۱۰۲۴ھ کو وفات پا گئے ، انا لله و انا الیه راجعون ·

محل وقوع این مزار در وسط مشرق شهر لاهور بر خیابان شاه ابوالمعالی است که به خیابان میکلود جائیکه لاهور هوتل قرار داد متصل میشود. اگرچه این مزار امروز از زیبائی نقاشی مغل آرت محروم مانده و دستبرد زمانه فنکاری مغل آرت را باقی نگذاشته ولی خدا را شکر که بعد از استقلال پاکستان این مزار تحت تحویل محکمه اوقاف آمده و بهتر شده است.

مزار غربتی شکل هشت پهلو و دارای یک گنبد مجلی عمارات عصر جهانگیری را یاد میآورد در غرب آن یک مسجد و استخر است و گرداگرد این مزار محله ای و بازاری بنام شاه ابوالمعالی معروف است. بیرون گنبد بر محراب آن عبارت ذیل نوشته شده است.

'یادگار عالیه قطب‌الاقطاب. شهباز طریقت. عارف حقیقت. محرم راز سبحانی. مخدوم زمانی. اعجاز داوری. مهر منیر محبوب یزدانی. محی‌الدین غوث اعظم حضرت سیدنا شاه ابوالمعالی القادری الکرمانی'

چنانکه نویسنده بچشم خود دیده ضبط تحریر آوده شد و امروز تا دم تحریر که سال هجری قمری ۱۳۸۶ ه/سال ۱۹۶۷ م میگزرد مزار غربتی در همین صورت در لاهور موجود است که نوشته شد.

(د) غربتی لاهوری از حیث سخنور

شاه ابوالمعالی غربتی لاهوری نه تنها از حیث عارف بزرگ معروف بوده بلکه از حیث سخنور هم شهره یافته بود و آوازهٔ سخنوری او نه فقط درین شبه قاره بلکه در دور دست کشور های خارجی در افغانستان و ایران رسیده بود و ذکرش در تذکره‌های ایران هم شده است. مثلاً رضا قلی هدایت مینویسد که:

'غربتی لاهوری نام شریفش ابوالمعالی از نواحی شهر مذکور و آنجا بذوق و حال معروف و مشهور عاشقی دردمند و سالکی پایه بلند بوده این دو بیت ازوست:

آنچه ما زان جان و جانان دیده و دانسته ایم
بهر گفتن نیست بهر دیدن و دانستن است
مقیم کوی فنا بودنم ازان هوس است
که با تو شرکت من در وجود بی ادبی است[1]

چنانکه ذکر شده که نام این سخنور پیر او شیخ داؤد قادری شاه ابوالمعالی

---

۱ رضا قلی هدایت : ریاض‌العارفین . ایضاً ص ۱۹۸

نهاد علاوه از تخلص غربتی لقب هم میداشت غربتی همین حقیقت را در شعر ذیل اظهار داشته است که

پیر نامم ابوالمعالی کرد غربتی مسلمی بود لقبم[1]

مسطور شد که بادشاه روحانی پیر خود از شیر گره اقامت گاه شیخ داؤد بلاهور آمده تقریباً دوازده سال عمر عزیز خود را بسر برده بدینجهت خود را به غربتی موسوم کرد چنانکه خودش میفرماید

ازان شد غربتی نام من سرگشته و حیران
که هر ساعت بسیر ملک عشقش غربتی دارم[2]

غربتی صاحب دیوان است و هیچ نسخه چاپیده دیوانش دستیاب نیست البته یک نسخه خطی در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور. در مجموعه آذر از نظر نویسنده گذشت. و آن دارای ۱۱۱ برگ و در خط نستعلیق زیبا مجلد است. از اول تا نود و شش ۹۶ برگ غزلیات و از نود و هفت (۹۷) تا یکصد (۱۰۰) برگ قطعات و رباعیات و از یکصد و یک (۱۰۱) تا یکصد و پنج (۱۰۵) برگ معمیات و از یکصد و پنج (۱۰۵) تا یکصد و هشت (۱۰۸) برگ مطالع است و بعد از آن دو تا قصیده در مدح شیخ محی‌الدین عبدالقادر جیلانی است و آخر یک قصیده مفرح‌الاتراح است که بقول خود غربتی حلی مشکلات و مستجاب دعوت است و بنوک زبان مریدان اوست و چند بیت از آن درج ذیل است :

از ره فقر و فنا گوی شه بحر و برم
تا بجان و دل گدای شیخ عبدالقادرم
هست دایم در طواف کعبهٔ کویش دلم
در ره صدق و صفا این است حج اکبرم
چشم من تا از هوای خلد کوئیش کوثر است
آب حسرت میخورد رضوان ز حوض کوثرم
چند روزی شد که محرومم . ازان رو مرده ام
جلوهٔ جان پرورم فرما که تا جان پرورم
ای صبا از من به آن سلطان جیلانی بگو
سوختم اکنون بیا برباد ده خاکسترم

---

۱ غربتی لاهوری : دیوان غربتی . ن خ، نم، ۸۰۵۳ مجموعه آذر. کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور برگ ۲ الف

۲ ایضاً برگ ۱۷ الف

بی جمال جان فزایت زندگانی مشکل است
رحمتی . ورنه تن و این خرقه باهم میدرم
نیست یا غوثی به من جرم و گنه از هیچ رو
رو مکش از من که بس بیدل خراب و ابترام
چیست در پیش کرم های تو جرم غربتی
الکرم یا غوث الاعظم بالترحم الکرم[1]

نسخه مزکور خطی دیوان غربتی که در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور موجود است زیر مطالعه نویسنده بوده است و باینصورت آغاز میشود .

بسم الله الرحمن الرحیم

کل حمد لوجه مولای — که عطا کرد طبع گویای
عقل در شهر قدرتش حیران — روستا وضع ساده صحرای
تو مطاعی بهر چه میگویند — ما مطیعیم هر چه فرمای
همه چیزی چنانکه می بائیست — خوش نمودی بوجه زیبای
همه جا جلوه‌گر توئی لیکن — بایدم اندکی ز بینای

غربتی را از لطف خود یارب
بخش با خویشتن شناسای[2]

(i) غزل غربتی و حافظ شیرازی

غربتی در سخنوری تتبع استادان شعر فارسی کرده است مخصوصاً در صحنه‌ی غزل سرائی سبق حافظ و سعدی و جامی را اختیار نموده است . مثلاً این غزل حافظ شیرازی که مطلع اش اینست .

الا یا ایها ساقی ادرکاساً و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها[3]

غربتی غزل ذیل کاملاً در تتبع آن گفته است :

ارح روحی با قداح ایا و ناولها
که نفس غم نشوید غیر او از صفحهٔ دلها

---

۱ غربتی لاهوری : دیوان غربتی . ن خ کتابخانه دانشگاه پنجاب نمبر ۳۵۸ مجموعه آذر برگ ۱۱۰—۱۱۱ .

۲ ایضاً برگ (۱) ب

۳ حافظ شیرازی : دیوان حافظ (بکوشش . ح پژمان) کتابفروشی ایران . چاپخانه شرکت تضامنی علمی . ص ۱

رمد چون اشتر از افغانم آن محمل نشینم را
که بگذارد مرا دیگر چنین دنبال محملها
مدد کن ساربان بر همرهم کز وحشت هجران
ندارم طاقت و تابی درین خونخوار منزلها
بامیدیکه گردد حاصلم نظارۀ رویش
براه عشق او در باختم تحصیل حاصلها
چه غم از باده و نقلی ترا ای غربتی اکنون
که نظم جانفزایت گشت هر دم نقل محفلها[1]

در غزل مزبور غربتی لاهوری از لحاظ فکری و فنی در تتبع غزل حافظ شیرازی چنان مطابقت کرده که تمام قافیه های آن غزل مثل ناولها و دلها و محملها و منزلها و محفلها را بعینه در قالب شعر آورده است ۰

موضوعات غزل غربتی دارای همان عناصر عشق و عرفان ست که حافظ و سعدی بکار برده اند و بعضی از غزلیاتش ۰ غزل مسلسل دارای مضمون مسلسل است مثلاً این غزل غربتی سراسر دارای موضوع سلوک عشق است که سروده :

عشقبازان را نشان دیگرست — این معنی را بیان دیگرست
این جهان و آنجهان ماوای تست — سیر ایشان در جهان دیگرست
گرنخواهند آب‌ونان هرگز چه غم — قوت ایشان ز آب و نان دیگرست
خود فروشی نیست در بازار عشق — جای این سودا دکان دیگرست
غربتی را چون مسیحا و خضر
هر دم از لعل تو جان دیگرست[2]

اگر ما غزلیات غربتی لاهوری را مطالعه کنیم میبینیم که غزل او مختصر و دارای شش و پنج شعر و بزبان شیرین و ساده و آسان میباشد و اگرچه زبان تکلمی را بکار برده ولی شعرش چنان متاثر و جالب و دلپذیر است که در دل خواننده و شنونده بشدت کار میکند و غزل مزبور دارای اینهمه صفات است مثلاً مطلع غزل مزبور که

عشقبازان را نشان دیگرست — این معنی را بیان دیگرست[3]

در زبان تکلمی و موثروسر سلوک عشق را باشاره واضح شرح نموده است

---

۱ غربتی، دیوان، ن‌خ ایضاً برگ ۱۲ الف
۲ غربتی لاهوری : دیوان غربتی۰ ن‌خ ایضاً برگ ۲۶ الف ۰ ب
۳ ایضاً برگ ۲۶ الف

بر همین سبیل غربتی لاهوری دیگر موضوعات عشق و عرفان را به تشبیهات و استعارات و مخصوصاً با علامتها و سیمبول (Symbol) شراب و پیمانه و جام و بت در پیروی حافظ شیرازی لباس شعر پوشانیده است. مثلاً این مطلع غزلش ملاحظه شود.

ایا حریف که داری مدام جام شراب　　ز حال زار من خسته دل گهی دریاب

و مقطع اینست که

ز غربتی در خود بست آن بت دلبند　　تو لطف خود بنما. یا مفتح الابواب[1]

مخصوصاً غزل ذیل از غربتی لاهوری در معنی عشق کاملاً فکر و سبک شعر حافظ شیرازی را تطبیق میکند:

همیشه خدمت خوبان گلعذار کنم　　غریب و خسته دل و عاشقم چکار کنم
زبسکه در ره عشق اختیار سوخت مرا　　بر آنچه یار بفرماید اختیار کنم
پیاله گیرم و دارم گرو عامه و دلق　　میان میکده این طور گیر و دار کنم
کمان ابروی او گر سر آورد بامن　　هزار طائر قدسی دمی شکار کنم
هزار جان اگر ای غربتی دهند مرا
براه خدمت خوبان همه نثار کنم[2]

در غزل مزبور مخصوصاً این شعر غربتی که:

زبسکه در ره عشق اختیار سوخت مرا　　هر آنچه یار بفرماید. اختیار کنم[3]

همان فکر حافظ شیرازی را یاد میاورد که گفته:

در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند　　آنچه استاد ازل گفت. بگو. میگویم[4]

خلاصه اینکه غربتی لاهوری در صحفه‌ی غزل سرائی بطریق احسن تتبع فکر و سبک شعر حافظ شیرازی را کرده است و البته میتوان گفت که شاه ابوالمعالی غربتی لاهوری در شعر فارسی در لاهور مخصوصاً در صحنه‌ی غزلسرائی بچنان اسلوب شعر گفته که کسی از سخنوران لاهور آن عصر بپایه‌ی او نرسیده و در شعر فارسی در لاهور از حیث بهترین نماینده غزل در عصر جهانگیری میتوان قرار داد

---

۱ غربتی لاهوری برگ ۲۳ الف
۲ ایضاً: دیوان غربتی. ن‌خ. ایضاً برگ ۵۷ الف
۳ ایضاً برگ ۵۷ الف
۴ حافظ شیرازی: دیوان حافظ. (تالیف پژمان) ایضاً ص ۲۲۸

(ii) غربتی و محمود لاهوری

غربتی لاهوری علاوه بر استادان شعر فارسی ایران رنگ سخنوران شعر فارسی لاهور را هم گرفته است۰ مثلاً محمود لاهوری که ذکرش مفصلاً در عصر اکبری گذشت۰ سخنوریست که سیمبول (Symbol) یا علامت محمود و ایاز را نخستین بار در شعر فارسی در لاهور بوجود آورده و غربتی که هم یک غزل گوی معجز بیان بوده آن سیمبول یا علامت محمود و ایاز را بعد ازو هم در شعر خود آورده است۰ محمود لاهوری تقریباً در هر مقطع غزل نام محمود و ایاز بصورت علامت عاشق و معشوق در یکجا آورده است مثل اینکه

آزرده کی کند دل محمود را ایاز نیکو کند مطالعه گر این قباله را
عهد گل محمود می مینوش از دست ایاز چون بر افروزد بهر سو لاله در گلزار شمع[1]

بر همین سبیل غربتی لاهوری علامت محمود و ایاز را برای عاشق و معشوق در شعر آورده است مثلاً غزل ذیل از غربتی دارای همین اوصاف است :

عاشقانرا چه برگ و ساز بود مایهٔ عاشقی نیاز بود
صبح بکشود چشم مست از خواب در رحمت بصبح باز بود
هر که دید آن دو چشم و گیسو گفت رسن ظالمان دراز بود
غربتی اوست عاقبت محمود
که بجان بندهٔ ایاز بود[2]

همین طور در یک جای دیگر میگوید :

تا ایازش بچه صورت بچه حالت باشد
نگران دیدهٔ محمود سوی لاهور است[3]

میتوان گفت که بعد از محمود لاهوری کسیکه علامت محمود و ایاز را مثل دیگر علامات عشق مانند جام و پیمانه و بت در شعر فارسی لاهور ترویج داده غربتی لاهوری در عصر جهانگیری است۰

(iii) شطحیات و غربتی و تشبیهی لاهوری

در همین بخش رساله ذکر شطحیات تشبیهی لاهوری مفصلاً گذشت و توضیح شطحیات هم

---

۱ محمود لاهوری : محمود نامه۰ ن خ کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور۰ مجموعه محمود شیرانی شماره ۱۲۷۳ نمبره برگ ۲ الف۰ ۱۶ الف

۲ غربتی لاهوری : دیوان غربتی ن‌خ۰ ایضاً برگ ۵۶ الف

۳ ایضاً برگ ۳۱ الف

مسطور شده که عرفای کاملی در شدت وجد و حال سخنها را که بر زبان میسرایند بعنوان شطحیات یادکرده میشود مثل حسین بن منصور حلاج که نعره 'انالحق ' زد ۰

و تحقیق شد که در تاریخ شعر فارسی در لاهور اولین کسیکه شطحیات را ترویج داد تشبیهی لاهوری در همین عصر جهانگیری است و غربتی لاهوری که همعصر این سخنور بوده هم باین شیوهٔ سخنوری تاثیر گرفت و خودش که یک عارف بزرگ و عاشق خدا و حق پرست بوده گاه بگاه شطحیات هم بر زبان او راند و به همان صورت در شعر میآورد چنانکه تشبیهی لاهوری آورده است ۰

مثلاً یکی از شطحیات تشبیهی لاهوری ملاحظه شود

گویند سجود ۰ پیش حق باید کرد چون من همه حق شدم سجود که برم[1]

بر دلیل اینکه غربتی لاهوری به پیر خود سید داؤد قادری یک عشق بی پایان میداشت گاهی میشد که در انتهای جذبه عشقش شطحیات بر زبانش میراند مثلاً این شعر یکی از مطالع ۰ اوست :

هستم از جام محبت همه دم واله و مست این و آن را چه شناسم من داؤد پرست[2]

و گاهی که در عشق خدا بوجد میآمد در شدت وجد و حال مثل حسین منصور حلاج اینطور نعره انالحق میزد :

غربتی بانگ انالحق زن و از دار مترس
زانکه معراج درین ره رسن دار بود[3]

پیداست که در شعر فارسی در لاهور کسی که بعد از تشبیهی لاهوری شطحیات را در شعر فارسی درآورده شاه ابوالمعالی غربتی لاهوری است ۰

(iv) مقطعات و رباعیات و معمیات و مطالع و قصاید دیوان غربتی لاهوری علاوه بر غزلیات دارای مقطعات و رباعیات و معمیات و مطالع و قصاید هم است و در نسخه خطی این دیوان غزلیات از برگ ۱ ب تا برگ ۹۶ الف و مقطعات و رباعیات از برگ ۹۶ الف تا ۱۰۱ الف و معمیات از برگ ۱۰۱ الف تا ۱۰۵ الف و مطالع ۱۰۵ الف تا ۱۰۸ ب و در آخر از برگ ۱۰۹ الف تا ۱۱۱ الف سه تا قصیده در مدح شیخ عبدالقادر محی الدین جیلانی سروده شده

---

۱ رضا قلی هدایت : ریاض العارفین ایضاً ص ۸۷

۲ غربتی لاهوری : دیوان غربتی. ن‌خ ۰ ایضاً برگ ۳۸ ب

۳ ایضاً برگ ۱۰۵ ب

است . قصیدهٔ اول بزبان عربی و دیگر هر دو بزبان فارسی است و یکی از آنها را در بیان آورده شده است .

انتخاباتی از آنها زیر نقل میشود .

مقطعات

قطعهٔ اول که در مناجات نوشته ازین قرار است .

هر دل ملک تو دیدم که عزیزی بجهان — طالعت باد همایون چو مه کنعانی
غربتی این سخن از حافظ شیراز آورد — تحفهٔ بزم توای شاه جهان تا خوانی
جلوهٔ بخت تو دل میبرد از شاه و گدا — چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی[1]

از قطعه مزبور روشن گردید که غربتی در ره سخنوری حافظ شیرازی را پیروی کرده است و این بیت که

غربتی این سخن از حافظ شیراز آورد
تحفهٔ بزم تو ای شاه جهان تا خوانی

اعلام مینماید که غربتی در میخانه سخنوری در شعر فارسی در لاهور همان شراب حافظ شیرازی را درجام خود انداخته بما میرساند .

قطعه دیگر

عشاق بر آن جمال زیبا — هر دم دل و جان نثار کردند
تغیر جمال او چو دیدند — از دور جمال یار کردند[2]

رباعیات

رباعی اول درین نسخه خطی دیوان غربتی لاهوری اینست :

رباعی

آنمه که بحسن از همه اکمل باشد — خط را بتراشید که اجمل باشد
گفتم که چرا خط بتراشی . گفتا — آئینه همان به که مصقل باشد

رباعی دیگر

ایدل هوس چهرهٔ خوبان تا کی — سودای سر زلف پریشان تا کی
از فکر پریشان ره جمعیت جو — چون بوالهوسان عاشق و حیران تا کی

---

۱ غربتی لاهوری : دیوان غربتی . ن خ (ایضاً) برگ ۹٦ الف . ۹٦ ب

۲ ایضاً . برگ ۹۷ الف .

و اینکه

گوی بجهان قیدم اگر هست نکوست   زآنروی که عکسیت جهان از رخ دوست
از غربتی دلشده بشنو سخنی   برعکس مرو رو طلب آنرا که خود اوست[1]

معمیات

معمیات غربتی برای خوانندہ یا شنوندہ حتماً معماست بر دلیل اینکه آن بیتی که باسم کسی گفته خودش بهتر میداند مثلاً

باسم جمال

گفتمش ای بت هند از تو وصالی باید   خنده زد گفت زری بیحد و مالی باید

باسم بیگ

زکفر زلف او گر عالمی گمراه و حیران شد
ولی از روی آن خورشید این کافر مسلمان شد

باسم یاری

روزی که قضا نوشت دیوانه مرا   از چشم تو انداخت بمیخانه مرا[2]

مطالع

و چند مطلع از غربتی لاهوری مثل اینست :

مطلع

قصد دلها بررخت از چشم بیمارت نرفت   ترک را در کعبه هم اندیشه غارت نرفت
از معالی مجوی نام و نشان   فقر حق محو کرد ازو همه آن
دوست تا دارم ترا بسیارکس خصم منست   گرکسی یکدوست دارد صدهزاران دشمنست[3]

(۷) وجود عنصر پیر پرستی در شعر فارسی لاهور

باینهمه اوصاف مزبور یک وصف نوی که در شعر غربتی لاهوری بنظر میآید وجود عنصر پیر پرستی است که نخستین بار در شعر فارسی در لاهور بوجود آمد و کسی پیش ازو در شعر فارسی لاهور عنصر پیر پرستی را موضوع سخن نه ساخته و بدایونی راجع باین فکر غربتی احساسات خود را در عبارت زیر ابراز نموده است:

'اگر ذکر موافقان رود نام او (شیخ ابوالمعالی) اوفق. اگر نام سابقان درمیان آید ذکر او اسبق. عالی همتی که در محبت پیر همگی

---

۱ غربتی لاهوری : دیوان غربتی . ن‌خ ایضاً برگ ۹۸ الف . ۹۷ ب
۲ ایضاً برگ ۱۰۱ ب . ۱۰۲ ب
۳ غربتی لاهوری : دیوان . برگ ۱۰۵ الف ۱۰۶۸ الف

خود را در باخته • بلند منشی که جز پیر پرستی شیوهٔ دیگر ندانسته،[1]

والحق بدایونی راست گفته چنانکه غربتی لاهوری مرید میان شیخ داؤد قدس‌الله روحه بوده خودش در اشعار زیر دعوی پیر پرستی میکند :

هستم ازجام محبت همه دم واله و مست   این و آن را چه شناسم من داؤد پرست

ولە

بتخت فقر بنشینم‌چوحاصل گشت مقصودم   سلیمانی کنم کزجان غلام شیخ داؤدم[2]

وله رباعی

یا رب نظری زمن مقصودم بخش   آزادگی ز بود و نابودم بخش
هر چند نیم درخور این دولت خاص   یکذره ز عشق شیخ داؤدم بخش

دل افسرده کی یابد بگفت هرکسی گرمی   دم داؤد میباید که آهن را دهد نرمی[3]

بر دلیل اینکه از عصر غزنوی تا عصر اکبری بین آن تمام سخنوران فارسی لاهور که ذکر ایشان کردیم کسی از آنها عنصر پیر پرستی را موضوع سخن نساخته پیداست که غربتی لاهوری اول کسی است که عنصر پیر پرستی را در شعر فارسی لاهور بوجود آورده و آن عصر جهانگیری است.

---

۱ بدایونی : منتخب التواریخ • ایضاً ج ۳ ص ۱۰۲

۲ غربتی لاهوری • دیوان غربتی • نخ ایضاً برگ ۱۰۵ ب ۱۰۷ الف

۳ بدایونی ایضاً ص ۱۰۲

بخش ششم

سخن و سخنوران فارسی

در لاهور

در عصر شاهجهان

بخش ششم

سخن و سخنوران فارسی در لاهور در عصر شاهجهان

(۱۰۳۷ھ[1] تا ۱۰۶۸ھ ۱۶۲۸ م[2] تا ۱۶۵۸ م)

ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد شاهجهان بادشاه و لاهور

از حیث تاریخی شهاب الدین محمد شاهجهان بادشاه را بلاهور مناسبت خاص است یعنی بین تمام شاهنشاهان تیموریان شبه قارهٔ پاک و هند تنها شاهجهان است که در همین شهر لاهور تولد یافت.

چنانکه در ذکر جهانگیر بادشاه شرح داده شد که جهانگیر به شهر لاهور یک عشق فراوان میداشت و تمام خانوادهٔ ملکهٔ محبوبش نورجهان بیگم در همین شهر زیبا سکنی میگزیدند و پدر نور جهان بیگم میرزا غیاث بیگ که به منصب فرمانروای لاهور رسید و بعد به وزارت خاص بدربار جهانگیری بعنوان اعتمادالدوله فایز گردید و همین طور پسرش آصف الدوله برادر نور جهان بیگم و قاسم خان که داماد اعتمادالدوله و شوهر مینجه بیگم خواهر کلان نور جهان بیگم بود هم به مناصب حاکم لاهور رسیدند و در همین شهر لاهور برای سکونت خود شاه محلات مجللی و ساختمانهای منقش و قشنگ و باغهای سر سبز دارای درختها و گلهای رنگا رنگ میداشتند.

خود جهانگیر بادشاه که بلاهور میل خاص میداشت برای سکونت شاهی در لاهور معمور خان را که در تکنیک عمارت سازی یکتای روزگار بوده دستور تاسیس محلات شاهی و باغهای عالی فرمود و در تاریخ پنجم ماه محرم الحرام سال یکهزار و سی و یک هجری (۱۰۳۱ھ) شاهنشاه جهانگیر برای دیدن این محلات و باغ

---

۱ محمد صالح لاهوری المعروف کنبوه : شاهجهان نامه . چاپ مجلس ترقی ادب لاهور ۱۹۵۸ م ص ۸۳

[2] Dr. Muhammad Baqar, Lahor, Past and Present. Lahore, Panjab University Press, 1952, p. 142-154.

در شهر لاهور ورود سعید نمود و شاه بر فیل شاهی که اندر نام میداشت سوار بود و بین راهها و بازارها که مشتاقان دیدار پادشاه عدل گستر جوق در جوق در لباسهای رنگا رنگ قطار اندر قطار ایستاده بودند بادشاه بر ایشان دولت بیشمار مثل رحمت باران نثار میکرد.

راجع به حسن و زیبایی این محلات شاهی و باغهای قشنگ آن منظر زیبا که بچشم خود تماشا کرد خود جهانگیر بادشاه در تزک جهانگیری درین عبارت ذیل عکاسی میکند.

'بی تکلف منازل دلکشا نشیمن های روح افزا در غایت لطافت و نزاهت همه منقش و مصور بعمل استادان نادره کار آراستگی یافته باغهای سبز خورم بانواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته

ز فرق تا بقدم هر کجا که مینگرم کرشمه دامن دل میکشد که جاابن جاست[1]

بالجمله مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رائج ایران باشد صرف این عمارت شد'[2]

خلاصه اینکه شاهنشاه جهانگیر که بهترین ایام زندگانی خود را در همین شهر لاهور بسر برد و در همین جا سکونت پذیر میشد. پسر این شاهنشاه شهزاده خرم که بعد ازان از طرف جهانگیر پدر خود شاهجهان خطاب یافت در همین شهر لاهور پا بجهان گزاشت.

الف. تولد شاهجهان در لاهور (یکم ربیع الثانی ۱۰۰۰ه) راجع به تولد این شاهنشاه نویسندهٔ معروف آن عصر محمد صالح در 'عمل صالح' المعروف به 'شاهجهان نامه' مینویسد که:

'ولادت با سعادت سلطان سلاطین روی زمین ثانی صاحب قران سعادت قرین شهاب الدین محمد شاهجهان پادشاه غازی بعد از انقضای دوازده گهری و پنجاه پل که عبارت است از پنج ساعت و ده دقیقه از شب پنجشنبه سلخ ربیع الاول از روی رویت و غره ربیع الثانی بحسب دستورالعمل اهل تنجیم از شهور سنه هزار هجری موافق بست پنجم دیماه الهی سال سی و شش اکبری در دارالسلطنت لاهور وقوع یافت'[3]

---

۱ جهانگیر: تزک جهانگیری. ایضاً ج۲ ص ۳۲۳

۲ ایضاً ص ۳۲۳

۳ محمد صالح لاهوری: المعروف کبنوه: شاهجهان نامه. چاپ مجلس ترقی ادب لاهور ۱۹۵۸م ص ۶

بدین اعتبار ولادت این شاهنشاه در لاهور شد وتاریخ تولدش بشب پنجشنبه بین سی‌ام ربیع‌الاول و یکم ربیع الثانی در سال یکهزار هجری (یکم‌ربیع‌الثانی ۱۰۰۰ ھ) متعین گردید.

ب. تعلیم و تربیت و عروسی

وقتیکه به چهار روز و چهار ماه و چهار سال بعمر رسید طبق روایات دودمان شاهنشاهان تیموریان در تحصیل و تعلیم مشغول گردید و پیش استادان روزگار مثل قاسم بیگ تبریزی. حکیم دوائی گیلانی. شیخ ابوالخیر و وحیدالدین گجراتی زانوی تلمذ ته کرد و بقول محمد صالح:

'بسی برنیامد که بتفصیل تحصیل فصول ابواب دانش نموده در جمیع فنون فضایل دقایق نکته فهمی را باعلی درجات کمال رسانید'[1]

وقتی بسن بلوغ رسید در همین خانوادۀ نورجهان بیگم یعنی بدختر برادرش آصف‌الدوله که اصل نام ارجمند بانو بیگم میداشت عقد عروسی قرار گرفت و بعد همین دختر آصف الدوله که اوایل زندگانی خود درین شهر زیبای لاهور بسر برد بالقاب ممتاز محل و ممتاز زمانه به عرف تاج بی‌بی معروف گردید.

تاریخ عقد عروسی شاهجهان در 'مفتاح التواریخ' بدین عبارت ذیل درضبط تحریر آورده شده است.

'اصل نام او ارجمند بانو بیگم الملقب ممتاز محل و ممتاز زمان عرف تاج بی‌بی ولادت ارجمند بانو بیگم در سنه یکهزار واقع شده و در سنه یکهزار و بست و یک (۱۰۲۱ ھ) در سبک ازدواج شاهجهان بادشاه در آمده'[2]

ج. سریر آرائی ثانی صاحبقران و اهمیت عصر شاهجهان

بقول محمد صالح. تاریخ سریر آرائی سلطنت شاهجهان درج ذیل است:

'شاهجهان ثانی صاحبقران بیست و پنجم بهمن ماه الهی مطابق هفتم جمادی‌الثانی سنه هزار و سی و هفت (۱۰۳۷ ھ) در روز سعادت افروز دو شنبه

---

۱ محمد صالح لاهوری المعروف کنبوه: شاهجهان نامه. چاپ مجلس ترقی ادب لاهور ۱۹۵۸م ص ۲۳

۲ سر طامس ولیم بیل: مفتاح‌التواریخ. کانپور. مطبع نولکشور ۱۲۸۴ھ ۱۸۶۷م مات یازد هم. ص ۲۳۸

..... کلاه سروری را که جوهر انجم در ترصیع او بکار رفته بود همسری بخشید،[1]

نقادان روزگار و نکته شناسان با وقار راجع به اهمیت عصر شاهجهان افکار دقایق و نکات حقایق را هم ابراز نموده اند و حقیقت همین طور است که بین تمام شاهنشاهان تیموریان شبه قارهٔ پاک و هند هر یک از ایشان اوصاف مختص میداشت مثلاً تزک بابری نقش آرائی فکر ظهیر الدین محمد بابر را آشکار میسازد و سخنوری نصیر الدین محمد همایون افکار عمیق را ابراز مینماید و تزک جهانگیری رنگینی عبارت و عکاسی مناظر طبیعت را حاکی است و سخنوری جهانگیر رنگینی افکار و بدیهه گوی او را شاهد است و رقعات عالمگیری علم و فضیلت آن بادشاه را اظهار میدارد و سخنوری بهادر شاه ظفر سوز و گداز را شاهد است و بر عکس این همه شاهنشاهان که جواهر افکار ایشان در صفحات کتابها مسطور و محفوظ است. شاهکار فکر شاهجهان در صورت تخت طاؤس. قلعه معلی و ساختمان مجلل و منقش تاج محل عیانست و همین فکر شاهجهان که فن معماری و نقاشی به عروج و کمال رسانید اهمیت عصر شاهجهان را گویاست و درین باره صباح الدین خوب گفته است که :

'اس نے محبت کا ترانہ شعر و شاعری میں نہیں بلکہ تاج میں منظوم کیا ہے'[2]

یعنی شاهجهان نغمات عشق را نه در سخنوری بلکه در صورت تاج محل منظوم کرده است.

علاوه برین دیگر اهمیت عصر شاهجهانی اینست که سلسلهٔ تصوف قادریه هم عروج و کمال یافت و عمل تطبیق فکر هندی و اسلامی که از عصر اکبری آغاز کرده بود در همین عصر شاهجهانی منتهی یافت و تفصیل آن در صفحات آینده آورده خواهد شد.

د. عصر شاهجهان و عروج و شکوه شهر لاهور

شاهجهان اگرچه سخنور یا نویسنده نبوده ولی مثل نیاگان خود علم دوست و سخن پرور حتماً بوده و علاوه ازین حسن پرور و حسن جو و حسن خو حسن پسند و حسن سیرت بوده و باینهمه اوصاف یک ذهن باریک بین و دور اندیش هم میداشت و علاوه با

---

۱ محمد صالح. شاهجهان نامه (ایضاً) ص ۱۷۲—۱۷۳

۲ صباح الدین. بزم تیموریه. اعظم گره مطبع معارف. ۱۳۶۷ه ۱۹۴۸م ص ۱۶۹

فکر حسن پروری در فنون صنعتی میل تمام و دلبستگی کمال میداشت و امروز افکار حسن پروری او در تمام شبه قارۂ پاک و هند مثل جواهر آبدار بصورت شاهکار آنروزگار نه تنها در تاج محل آگره بلکه در آثار قلعه لاهور و باغ شالیمار درخشان و آشکار است ۔

(i) فن قالیبافی

اگرچه شهر لاهور در عصر اکبری در فنون صنعتی و حسن و زیبائی مراحل آغازی را اختیار نموده پیشرفت کرده بود ولی حق اینست که در عصر شاهجهان لاهور در فنون هر قسم و در حسن و زیبائی عروج و شکوه یافته بود و نویسندۂ بزرگ و مورخ مستند آن عصر ملا عبدالحمید لاهوری که از تمام احوال و اوضاع سیاسی و فرهنگی آنزمان آشنا بوده بلکه بچشم خود دیده در بیان آورده است ۔ مثلاً دربارۂ فنون و صنعتی لاهور راجع به فن قالیبافی مینویسد که

'درین عهد (سال ششم جلوس) سعادت مند کار قالیهای سرکار خاصه شریفه که در کشمیر بی نظیر و دارالسلطنت لاهو از پشم شال می بافند بجائی رسیده که گزی بصد روپیه که زیاده از سه تومان عراق باشد تمام میشود ۔ و نفاست آن بمرتبه ایست که قالیهای کرمان که در کارخانهٔ والی ایران بافته میشود نسبت بآن حکم پلاس دارد ۔ همگی نشیمن های دولتخانهٔ والا قالیهای پشم شال سر انجام یافته'[1]

معلوم شد که در سال ششم جلوس شاهجهان یعنی در سال یکهزار و چهل و دو (۱۰۴۲ھ) شهر لاهور در فنون صنعتی عروج یافته بود مخصوصاً در فن قالیبافی بپایه کمال رسیده بود ۔

(ii) عروج صنعت معماری

صاحب خلاصة التواریخ راجع به لاهور در عصر شاهجهانی در ضمن 'شهر لاهور' مینویسد که

'از عمارات منازل بادشاهزادگان و امرای والا شان ۔ خصوصی عمارت آصف خان عرف ابوالحسن بن اعتمادالدوله که بوسعت و فسحت بسیار است ۔ ازدیاد آبادی گردید و در زمان حضرت شهاب الدین محمد شاهجهانی روز بروز معموری افزود'[2]

---

۱ ملا عبدالحمید لاهوری ۔ بادشاهنامه (باهتمام مولوی کبیرالدین و عبدالرحیم) کلکته کالج پریس ۱۸۶۷ء ص ۳۳۸ ۔

۲ سجان رای : منشی بهنداری بتالوی ۔ خلاصة التواریخ ۔ دهلی ۔ مطبع جی ایند سنز ۱۹۱۸م ص ۶۴—۶۵

همین آن عصر است که در آن بهترین نوادر صنعت معاری مثل آرامگاه جهانگیر و شالیار و آثار قلعه لاهور مانند شاه برج و موتی مسجد و حام و خوابگاه شاهی از سر نو تعمیر شد.

نقاشی و فن معاری آرامگاه جهانگیر که امروز با همان جلال و وقار بکنار آب راوی جلوه میدهد فکر حسن پروری در فن معاری شاهجهان را شاهد و گویاست. علاوه برین شاهجهان در هفتم سال جلوس خود وقتیکه در دارالسلطنه" لاهور رایات فیروزی افراخته جلوس فرمود. دولتخانه شاهی از سر نو بنا شد چنانکه عبدالحمید لاهوری مینویسد که:

'و چون عمارات دولتخانه خاص و آمامگاه دولتخانه عالی که بامر حضرت جنت مکانی (جهانگیر بادشاه) ساخته شده بود پسندیدهٔ طبع اقدس نیامد. حکم شد که از سر بسازند و طرحی گزیده بوزیر خان و متصدیان عمارات پادشاهی حواله شد،'[1]

(iii) شالیار از حیث جشنگاه جشنهای شاهنشاهی

در عصر همین شاهنشاه باغ شالیار که یکی از بهترین نوادر آثار سلطنت تیموریان این شبه قاره بشمار میرود، بوجود آمد بحکم شاهجهان بنای این باغ جنت نظیر بقول (سید محمد لطیف) [2] در تاریخ ۷ ماه شعبان سال یکهزار و پنجاه و دو (۱۰۵۲ھ) تاسیس گردید و رسم افتتاح بدست این شاهنشاه بعمل آمد.

اگر ما تاریخ این باغ دلپذیر را در یک نظر آوریم میبینیم که از آن روز تاریخی که شاهنشاه شاهجهان در ساعت مبارک فال بدست شاهجهانی خود رسم افتتاح جشن اول شاهنشاهی بعمل آورد. این رسم مبارک بعد از وجود پاکستان امروز هم بآن صورت جاری است و در عصر حاضر تقریباً تمام شاهنشاهان روزگار مثل اعلیحضرت همایونی محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران و شاه عرب ابن سعود و شاه افغانستان و اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، شاه فاروق مصر و عراق، و دیگر صدور کشورهای خارجی مانند ترکیه و صدر چین از قدوم میمنت لزوم خویش این باغ شالیار را رونق بخشیدند و مخصوصاً اعلیحضرت همایونی محمد رضا شاه پهلوی بار دیگر که در همین ایام خجسته فرجام در

---

۱ عبدالحمید لاهوری. بادشاهنامه ایضاً ج ۲ ص ۱۲—۱۳

2 'Accordingly the 7th of Shaaban 1052 A. H. was fixed as the date of royal visit.'

(Latif S. M. *LAHORE, Its History Architechtural Remains and Antiquities*' Lahore, The new Imperial Press, 1892.

دهم ماه مارس ۱۹۶۷ م که در همین جشنگاه جشنهای شاهنشاهی جلوس فرموده و از دیدار خویش زیارت گاه عالی ساخته اهل لاهور را شرف شایانی بخشیدند همان جشن شایانی شاهجهان بادشاه را یاد میآرد و بمناسبت این جشن مبارک فال اهل لاهور کلید شهر لاهور را خدمت همایونی تقدیم رسانده رسم مبارک فال را بعمل آوردند و معلوم شد که شالیمار از روز پیشین تا امروز از حیث جشنگاه جشنهای شاهنشاهی قرار داده میشود .

(iv) خوشحالی و حسن و زیبائی شهر لاهور و روابط دوستی با ایران

مورخ تاریخ لاهور سید محمد لطیف لاهوری مینویسد [1] که لاهور در عصر شاهجهان در حسن و زیبائی و خوشحالی مثالی نمیداشت و مردمان این شهر همه خوشحال فارغ از غم و آلام و یک زندگانی پر مسرت و شادمانی بسر میبردند .

علاوه برین امراء و حکام لاهور مثل وزیر خان و علامی افضل خان که ساختمانهای منقش و مجلل میداشتند با کمال آرام و آرائش و زیبائشی زندگی میکردند و در آن ایام خجسته فرجام لاهور اقامت گاه رسولان و سفیران کشور های خارجی قرار داده بود مثلاً سفیران والی بلخ و توران و ایران و بصره در همین شهر زیبای لاهور اقامت میداشته اند و میرزا یادگار بیگ که از جانب بادشاه صفوی ایران از حیث سفیر کبیر فرستاده شده بود چندین ایام که دارالسلطنهٔ لاهور اقامت داشت از تحایف نوادر هر قسم و از ملبوسات و جواهرات و خنجری منقش و کنده با یاقوت و جواهر همراه بست هزار روپیه‌ی رایج‌الوقت چهره شاهی نواخته بود و آن تحائف که دریافته باندازه بهای پنجاه هزار روپیه و نقود تا باندازهٔ دو لکهه روپیه بحدس میرفت .

آنوقتیکه سفیر کبیر ایران مرزا یادگار بیگ[2] بوطن خود مراجعت نمود یک صراحی با گردن دراز و طشتری هر دو منقش و مکلل بجواهر با بهای پنجاه هزار از جانب شاهجهان بطور تحفه خدمت بادشاه صفوی ایران بدست آن سفیر فرستاده شد .

تاریخ مشهود است که روابط دوستی بین لاهور و ایران نه تنها در عصر شاهجهان بلکه هزاران سال پیش از آن و قرنها بعد از آن تا امروز همیشه قایم و دایم مانده است و با تائید ایزدی همیشه استوار خواهد ماند .

---

[1] 'Lahore was at this time in the height of its splendour. The people were prosperous beyond all precedent,' (Latif, S. M. LAHORE, op. cit., p. 54)

[2] 'Latif, S. M. LAHORE, Ibid. p. (Footnote of p. 54)

۲ . دربار تیموریه در عصر شاهجهان در آگره

اگرچه مولد شاهجهان لاهور بوده ولی او بیشتر زندگانی خود در آگره که دربار تیموریه آن عصر میبود بسر برده و شرح داده شد که شاهجهان مثل شاهنشاهان پیش تیموریه یک جذبهٔ علم دوستی و سخن پروری میداشت لذا دربار آگره در عصر او دارای علماء و فضلا و شعرای روزگار و نکته سنجان و هنرمندان آزموده کار بوده .

الف . امراء | شعار دربار تیموریه بود وقتیکه کسی را بدربار شاهی به منصب جلیله میرساندند آزمایش میکردند که یک مرد باهوش و دور اندیش و آزموده کار و جهاندیده و باعتماد باشد . شاهجهان از روی همین فکر امراء دربارخود را که انتخاب نمود ازین قرار اند :

۱ . آصف خان که سالار شاهجهانی بود صاحب بصیرت بالقابات شعله افروز و دانش آموز بوده و در خوش بیانی و خوش نویسی . مخصوصاً در علوم معقولات مهارت تمام میداشت .

۲ . افضل خان ملای صاحب دیوان کل دربار شاهجهان نی بوده .

۳ . شکرالله شیرازی هم صاحب دیوان کل و یک عالم اجل و در علوم معقولات و منقولات و در هیئت و هندسه و حساب درجه کمال یافته بود .

۴ . سعدالله خان هم به منصب جلیله منسلک بدربار شاهجهانی بوده و علاوه بر صاحب فضل و کمال فصاحت در تقریر و بلاغت در تحریر هم میداشت .

ب . فضلاء و اطباء و شعرا | ملا عبدالحمید[1] لاهوری ذکر آن فضلاء و حکماء و شعرای روزگار که بدربار شاهجهانی منسلک بودند مفصلاً کرده است ولی موضوع ما که تنها متعلق به سخنوران لاهور است ذکر فضلاء و حکماء و سخنوران دربار شاهجهانی را در بیان آوردن لازم نیست البته اسامی آنها را درضبط تحریر آوردن کافیست و ازین قرار است .

از فضلاء : ملا محمد فاضل . ملا عبدالحکیم سیالکوتی . شیخ عبدالحق دهلوی . ملا یوسف لاهوری . ملا عبدالسلام دیوی . قاضی محمد زاهد کابلی . قاضی محمد اسلم . قاضی محمد سعید .

---

۱ عبدالحمید لاهوری : بادشاهنامه . ایضاً ج۲ ص ۳۳۹—۳۵۸

ملا میرک شیخ هروی . ملا عبدالطیف سلطان پوری و میر محمد هاشم .

و از اطباء : حکیم صدرا . حکیم ابوالقاسم . حکیم رکنا کاشی . حکیم مومنا شیرازی . حکیم فتح‌الله شیرازی مقرب خان و شیخ قاسم .

و از شعراء : حاجی محمد جان قدسی ابو طالب کلیم . سعید ای گیلانی و ملا شیرا .

ج . مؤرخین و خطاطان و کتابخانها و درس خانهای شاهجهانی

صاحب بزم[1] تیموریه ذکر مورخین و خطاطان که به دربار شاهجهانی منسلک بودند کرده و کتابخانه و درس خانه‌ها که تحت سرپرستی شاهجهان پادشاه بعمل آمد را هم در بیان آورده است نامهای آنها درج ذیل میشود :

مورخین :
۱ . محمد امین قزوینی مؤلف بادشاهنامه
۲ . ملا عبدالحمید لاهوری مؤلف بادشاهنامه
۳ . محمد وارث مؤلف بادشاهنامه
۴ . میرزا جلال طبا طبائی مؤلف شاهجهان نامه

خطاطان :
۱ . سید علی‌حسینی جواهر رقم
۲ . عبدالباقی یاقوت رقم
۳ . محمد مراد شیرین قلم
۴ . میر صالح ولد عبدالله مشکین رقم
۵ . ملا باقر کشمیری
۶ . محمد حسین کشمیری
۷ . مقصود علی
۸ . میر محمد کاشی
۹ . حافظ عبدالرحمٰن شیدائی
۱۰ . عبدالله
۱۱ . شکرالله
۱۲ . محمد مقیم

---

۱ صباح الدین . بزم تیموریه . ایضاً ص ۲۱۷—۲۲۱

۱۳ . کفایت خان
۱۴ . محمد جعفر
۱۵ . دریایت خان
۱۶ . محمد اکبر
۱۷ . محمد موسیٰ

کتابخانه : در کتابخانهای شاهی ناظم یا کتابدار بعنوان داروغه یاد کرده میشد و برای این خدمت بالعموم از خطاطان میباشند و آن کتابداران که در عصر شاهجهان خدمت نمودند ازین قرار اند :

۱ . عبدالرحمٰن رشیدائی
۲ . میر صالح ولد عبدالله مشکین رقم

درس خانها : شاهجهان تمام آن مدارس را که اکبر و جهانگیر بنا کرده بودند زیر سر پرستی خود برقرار داشت بلکه یک دیگر مدرسه شاهی بعنوان دارالبقاء تاسیس نمود که در آن علوم معقول و منقول آموخته میشد .

علاوه بر اینها دیگر فضلاء و حکماء و اطباء و شعراء و مئورخین و خطاطان و کتابخانها و درس خانها هم در عصر شاهجهانی موجود بودند مثلاً علاوه بر مؤرخین مزبور محمد صادق خان صاحب شاهجهان نامه و محمد صالح کنبوه صاحب عمل صالح المعروف به شاهجهان نامه ولی برای اینکه منسلک بدربار شاهجهانی نبودند[1] در ذکر آورده نشده .

د . شاهجهان و سخن و سخنوران

اگرچه شاهجهان سخنور نبوده ولی او به سخن و سخنوران بخشش خاص میکرد . صباح‌الدین[2] راجع به بخشش و فیاضی شاهجهان مینویسد که عده سخنوران بدربار شاهجهان

---

۱ صباح الدین . بزم تیموریه . ایضاً . ص ۲۱۷—۲۲۱

۲ 'چنانچه شاهجہاں کے دربارمیں بھی شعراء کی تعداد بکثرت رہی . وہ اپنی فیاضی اورقدر دانی میں اکبر اور جہانگیر دونوں سے بازی لے گیا . اس نے شعراء و فضلاء کےساتھ جو داد و دھش اور انعام و اکرام کا ثبوت دیا ہے، اس کی زرین مثال شاید ہی کسی حکمراں خاندان میں پائی جائیگی' .
صباح الدین . بزم تیموریه . ایضاً . ص ۱۷۷

کثیر بود و در بخشش و فیاضی از اکبر و جهانگیر سبقت ربوده بود و آن فیاضی که به سخنوران نمود مثال آن در هیچ دودمان فرمانروایان نیافته.

صباح‌الدین علاوه برآن سخنوران که نامهای ایشان بالا مسطور است. ذکر سخنوران عصر شاهجهان که نامهای ایشان درج ذیل است هم در بیان آورده است.

'ظفر خان احسن. مرزا محمد طاهر آشنا. مرزا امان‌الله امانی. سلطان شادمان محمد محسن فانی. محمد حسین آشوب. میر الهی همدانی. امی شیرازی باقیا نائینی. مرزا صائب. حکیم رکنا مسیح کاشی. حکیم حاذق گیلانی. میر یحیی کاشی. مرزا ارض دانش. رفیع قزوینی. میر صیدی طهرانی'[1]

بعضی از اینها در عصر اورنگ زیب عالمگیر ولی بیشتر ازینها زندگانی خود شان را در عصر شاهجهان بسر بردند.

راجع به بخشش و فیاضی شاهجهان محمد صالح و عبدالحمید لاهوری حکایتهای بی شمار در بیان آورده اند مثلاً عبدالحمید لاهوری مینویسد که:

'شانزدهم (شوال ۱۰۴۳هـ) حاجی محمد جان قدسی را در صله‌ی قصیده که بمدح بادشاه فلک پایگاه محلی ساخته بود بزر بر کشیده مبلغ وزن را که پنجهزار و پانصد روپیه شد باوُ مرحمت نمودند'[2]

یک سال پیش ازین واقعه یعنی در سال ۱۰۴۴ هجری بمناسبت جشن نوروزی وقتیکه شاهجهان اولین بار بر تخت طاؤس که بقیمت یک ——— کرور روپیه ساخته شده بود. جلوس فرمود طالب کلیم همدانی قصیدهٔ رنگین بعرض اقدس رسانید. و عبدالحمید لاهوری مینویسد که

'بحکم شاهنشاه دانش پرور بزر سنجیده آمد و بانعام مبلغ هم سنگ که پنجهزار و پانصد روپیه بود کامیاب گشت'[3]

خلاصه اینکه صفحات تاریخ از داستانهای فیاض شاهجهان مشهود است.

۳. سخنوران فارس در لاهور در عصر شاهجهان

شرح داده شد که دربار تیموریه در عصر شاهجهان در آگره استقرار میداشت لذا خیلی کم از سخنوران لاهور بدربار شاهی منسلک بودند و بیشتر ازآنها وطن

---

۱ صباح الدین. بزم تیموریه. ایضاً ص ۱۸۴—۲۰۸

۲ عبدالحمید لاهوری. بادشاهنامه. ایضاً ج ۲ ص ۱۴۲

۳ ایضاً ج ۲ ص ۸۴

خاک پاک لاهور را ترک نگفته در همین جا بسر بردند و اگرچه عصر شاهجهانی بتوسل فیاضی او در شعر و سخن فارسی بعروج رسیده بود و بدین دلیل بسیاری از سخنوران فارسی در لاهور هم زندگی میکرده باشند ولی بموجب اینکه بیشتر ازآنها بدربار شاهجهانی منسلک نبودند ذکر شان در صفحات تاریخ و تذکره‌های آن عصر خیلی کم در ضبط تحریر آورده شده است و همین اصل است که بعد از مطالعه تواریخ و تذکره‌های آن عصر و ما بعد با دلایل و شواهد ذکر آن سخنوری که دریافته شد لاهوری است در بیان آورده میشود .

اسامی سخنوران فارسی در لاهور در عصر شاهجهان که دریافته شده طبق ترتیب ازمان و ادوار حسب ذیل است .

۱ . ابوالبرکات ملا منیر لاهوری (ت و ۱۰۵۴ھ)

۲ . ملا شاه لاهوری (ت و ۱۰۷۲ھ)

۳ . چندر بهان برهمن لاهوری (ت و ۱۰۷۳ھ)

اگرچه عصر شاهجهان بادشاه در سال ۱۰۶۷ھ [1] بتمام رسید ولی وفات شاهجهان در سال (۱۰۷۶ھ) [2] اتفاق افتاد و بدینصورت اگر چه وصال ملا شاه لاهوری و برهمن لاهوری در عین اوایل عصر اورنگ زیب عالمگیر وقوع یافت ولی برای اینکه ایشان بیشتر عمر خود در عصر شاهجهان در لاهور بسر بردند ازین لحاظ لازم است که بیان ایشان در عصر شاهجهان بادشاه آورده شود .

۴ . ابوالبرکات ملا منیر لاهور

الف . احوال و اذکار | بعضی از احوال و اذکار ملا منیری لاهوری از خود منشأت او یافته میشود و بعضی از تذکره‌های دیگر مثل مرآةالخیال شیر خان لودی و مآثرالکرام المعروف به سرو آزاد از غلام علی آزاد

---

۱ تاریخ سریر آرائی اورنگ زیب عالمگیر 'غره ذیقعد سنه هزار و شصت و هشت (۱۰۶۸ھ) روز جمعه بعد از ادای نماز در ساعت مسعود . . . . سریر آرای مملکت پر وسعت هندوستان بهشت نشین گردیدند .

۲ تاریخ وفات شاهجهان پادشاه 'اواخر رجب المرجب سنه هزار و هفتاد و شش (۱۰۷۶ھ) مطابق سال هشتم جلوس جهان را پدرود نمود (خافی خان . محمد هاشم خان . منتخب اللباب، '(بتصحیح مولوی کبیر الدین کلکته . اشیاتیک سوسائتی ۱۸۷۴م ج ۲ ص ۳۹، ۱۸۷۴ .)

بلگرامی و نتایج‌الافکار از محمد قدرت‌الله گوپالوی و تذکره حسینی و محمد صالح که بیان کرده هم بدست آورده ذکر میشود ۰

(i) ولادت و تربیت

این سخنور در تاریخ دوازدهم ماه رمضان المبارک سال یکهزار و نوزده(۱۰۱۹ ھ) هجری در لاهور پا بجهان گزشت ۰ نیاگانش هم از ایمهٔ لاهور بودند و پدرش عبدالجلیل بن حافظ ابواسحاق لاهوری از کاتبان برجسته‌ی دربار اکبری فرایض خود را انجام میداد و اکبرنامه ابوالفضل را در حضور آن شاهنشاه کتابت کرده و خود عبدالجلیل یک مرد هنرمند و دانش‌ور و سخن سنج هم بوده است ۰

ملا منیر لاهوری در پنج سالگی تحصیلات خود را از همین پدر بزرگ آغاز کرده علوم متداوله را تحصیل کرد ۰ او طبعاً از کودکی به سخنوری میل فراوان و طبع سلیم میداشت و همراه پدر خود با سخنوران آن روزگار صحبتها میکرد و از چهارده سالگی به سرودن شعر پرداخت و اشعار سخن وران دربار عبدالرحیم خانخانان مثل عرفی شیرازی و ثنائی مشهدی و شکیبی فراهانی و انیسی شاملو آرزوی سخن پردازی میکرد چنانکه خودش در مکتوب آخرالمنشأت خود میگوید ۰

'سر گروه نکته دانان عبدالرحیم خان خانان با ارباب سخن چگونه میپرداخت و بساط فیض گستری بر چه نمط می انداخت ۰ سخنوران تازه گفتار چون عرفی و ثنائی و نظیری و شکیبی و انیسی و خیالی و نوعی و کفری رونق افزای مجلس وی بودند بدستیاری الطافش در دستگاه معنی ید بیضا می نمودند، [1]

و از استادان متقدمین مثل سبک شعر انوری و خاقانی را هم پیش نظر نهاد ۰

و اگر ما اشعار ملا منیر لاهوری را بدقت بخوانیم روشن میشود که او در آن تازه گفتاری سخنوران این شبه قاره مثل عرفی و نظیری را که آرزو کرد حتماً موفق شده است بلکه میتوان گفت که در میدان همین سبک نوی که آنرا بعنوان 'سبک هندی کامل ، در ذکر عصر اکبری مفصلاً در بیان آوردیم ۰ نه تنها راه پیموده بلکه آنرا پیش برده است ۰

(ii) رسائی بدربار سیف خان

منیر لاهوری در سال ۱۰۴۰ هجری از وطن خود باکبر آباد رو نموده و بدربار سیف خان منسلک گردید ۰ محمد قدرت‌الله ذکر رسائی منیر لاهوری بدربار سیف خان را در عبارت ذیل

---

۱ ملا منیر لاهوری ۰ انشای منیر ۰ کانپور ۰ مطبع نولکشور ۰ ۱۸۸۳ م مکتوب ۵۵ ص ۴۶ ۰

در بیان آورده است .

'(ابوالبرکات ملا منیر لاهوری) در عصر شاهجهانی اوایل حال با میرزا صفی مخاطب به سیف خان که داماد میرزا ابوالحسن آصف خان بن میرزا غیاث بیگ اعتماد الدوله طهرانی بوده بنظامت اله آباد اختصاص داشت، [1]

منیر لاهوری با سیف خان یک زندگانی پر مسرت و شادمانی بسر برد وقتیکه سیف خان ملقب به مرزا صفی به استانداری بنگاله منسوب گردید منیر نیز با همراه وی به بنگاله رفت . در مدت یکسال شاهکار سخنوری خود بعنوان مظهر گل در صفت بنگاله که سر سبز و شاداب و سر زمین فعلی پاکستان شرقی میباشد منظوم کرده و اوصاف سبزه و گلهای رنگا رنگ و درختان باربر و باغ و راغ و حسن و شادابی چمنهای این کشور را لباس شعر پوشانید . سیف خان در سال ۱۰۴۹ فوت شده و منیر لاهوری در سال ۱۰۵۰ هجری انشای خود را طبع رسانید چنانکه در دیباچه اش خود مینویسد که .

'بتاریخ نوزدهم ذیقعد یکهزار و پنجاه هجری (۱۰۵۰ﻫ) بتوفیق ایزد جمعیت بخش درین صفحه فراهم آورده امیدوارست که منظور نظر دیده وران بینش اندوز گردد ، [2]

بعد از وفات سیف خان به پتنه رفت ولی دل جمعی نشد سپس بدولت اعتقاد خان که برادر سیف خان بوده خود را منسلک گردانید چنانکه قدرت‌الله مینویسد :

'پس از آن باعتقاد خان پسر خورد اعتماد الدوله که بحکومت جونپور مامور بود ربطی بهمرساند و از فیض بیکرانش متمتع گشت ، [3]

(iii) وفات (۱۰۵۴ﻫ)

ازان به بعد باکبر آباد آمد و آخرالایام خود را در همین جا بسر برده واصل حق گردید . و نعش او را بلاهور آورده زیر خاک سپردند . غلام علی آزاد بلگرامی تاریخ وفاتش را درعبارت ذیل درج کرده است که

'هفتم رجب سنه اربع و خمسین و الف (۱۰۵۴ﻫ) در مستقرالخلافه

---

۱ محمد قدرت‌الله گوپاموی . نتائج‌الافکار . بمبئی چاپخانه سلطانی . ۱۳۳۶ خ ص ۶۳۸

۲ ابوالبرکات ملا منیر لاهوری . انشای منیر . ایضاً ص ۲

۳ قدرت‌الله . نتائج‌الافکار . ایضاً ص ۶۳۸

اکبرآباد رخت حیات بربست ۰ نعش او را بلاهور نقل کرده زیر خاک سپردند ،[1]

ب ۰ افکار و اشعار

افکار ملا منیر لاهوری در نثر و نظم مثل جواهر آبدار افروزان و درخشان است و او یکی از بهترین نثر نگاران و سخنوران لاهور در عصر شاهجهان میزیست است ۰ افکار او دارای خیال آفرینی و خیالباقی است او نه تنها آن سبک هندی را که در عصر اکبری آغاز کرده بود در نثر و نظم بکار برده بلکه آنرا پیش برده است و از نثر او سبک نثر نویسی و از نظم او سبک شعر گوئی آن عصر در لاهور را اندازه میتوان کرد باالفاظ دیگر ملا منیر لاهوری بهترین نماینده نثر و نظم و شعر فارسی در لاهور از عصر شاهجهانی است ۰

(i) انشای منیر

اگر ما انشای منیر لاهوری را بخوانیم حتماً یاد آوری بهترین نثر فارسی عصر تیموریان را یاد میاوریم و خودمان را ازین عصر حاضر نفی گردانیده درعصر شاهجهان میرسانیم مثلاً او در آخرین مکتوب خود جائیکه دوستانش او را برای ملازمت شایسته خان مشوره میدهند درین عبارت رنگین خاطرات خود را ابراز می نماید ۰

'بعض دوستان یکرنگ که خوش نشین آن خطهٔ فردوس نظیر بودند ۰ بامن گفتند که ای عندلیب گلشن معانی و بلبل چمنستان سخندانی اگر درمحفل نشاط افزا و مجلس بهار پیرای خان فیض رسان شائیسته خان که بهار گلستان سخن پروری و نسیم بهارستان دانشوری ست ۰ درائی و لب به نکته طرازی کشائی ۰ غنچهٔ مقصودت خواهد شگفت و بهار امیدت تازگی خواهد یافت ،[2]

برای اینکه منیر لاهوری که طبعاً سخنور بوده در پیروی سعدی شیرازی به رنگا رنگی نثر و نظم حکایت میکرد مثلاً وقتیکه هوای مراجعت بوطن خود لاهور بدولت شاه جهان رسیدن درسر میداشت برنگا رنگی نظم و نثر اینگونه اظهار میدارد ۰

'چون طبعم هوای دیگر داشت ۰ حرف آن هوا داران را ۰ سبزه وار ۰ بر زمین انداختم و از شگفته زمین بیرون آمدم در دل داشتم که اگر بخت یاوری کند و سعادت رهنمو گردد ۰ خود را بنزهت آباد لاهور

---

۱ غلام علی آزاد بلگرامی ۰ مآثرالکرام موسوم به سرود آزاد ۰ ص ۶۰

۲ منیر لاهوری ۰ انشای منیر 'ایضاً، ص ۳۴

رسانیم و در سلسله ثنا گستران و مدحت گران شاهنشاه فلک بارگاه.

شاه فلک رفعت والا مکان ' ' شاه جهان ثانی صاحب قران

درآیم و درجلوه گاه امید بیا سایم '[1]

مخصوصاً این جمله که 'حرف آن هواداران را. سبزه وار. بر زمین انداختم' خیال آفرینی است و سبزه وار بزمین انداختن فکر فرهنگ هندی است لذا میتوان که این سبک نثر هندی است.

(ii) مثنوی مظهر گل در صفت بنگاله

مثنوی مظهر گل در صفت بنگاله شاهکار ملا منیر لاهوری در نظم است و در تمام پاک و هند خیلی معروف مانده است و ذکرش در تذکره‌ها عام است و تقریباً در هر زمان این شبه قاره نوشته و بچاپ رسیده مثلاً در عصر حاضر هم در کتابخانه دانشگاه پنجاب نسخه های خطی و چاپی موجود است و انتخاباتی ار آن مثل دیگر پاره های ادبی شعر فارسی کلاسیکی این شبه قاره بر منوال اشعار مسعود سعد سلمان لاهوری و امیر خسرو دهلوی و عرفی و نظیری و طالب آملی و غالب و غنی کاشمیری و غنیمت کنجاهی شامل نصاب ادبیات فارسی است که در دانشکده‌ها و دانشگاه‌های این کشور درس داده میشود.

آغاز این مثنوی بعنوان مظهر گل طبق شعار شعر فارسی کلاسیکی از ثنای خدا و نعت رسول بدین اشعار ظهور مییابد.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بنام فیض بخش دانش آموز   که دلها گشته از وی فیض اندوز

بدرگاهش خرد جسته توسل   ز فیضش گشته انسان مظهر گل

ز فکر او همه دلها بجوش ست   بذکرش جمله لبها در خروش ست

طراوت بخش حرف تر زبانان   لطافت سنج طبع نکته دانان

و این حمد و ثنا دارای بست و هشت شعر است و برین بیت زیر تمام شده‌در نعت سرور کائنات صلعم آغاز میشود.

بر آب دیگر آهنگ شنا کن   بنعت مصطفی لب آشنا کن[2]

سپس آغاز این مثنوی بر عنوانات زیر لباس شعر پوشیده است:

۱. در مدح سیف خان   ۲. آمدن نواب از اکبر آباد و رفتن به بنگاله

---

۱ ایضاً ص ۳۴

۲ ابوالبرکات ملا منیر لاهوری. مظهر گل (در صفت بنگاله) مطبع نولکشور سن ندارد ص ۲—۳

۳ . در تعریف دریای گنگ — ۴ . بیان سیر کشتی
۵ . شکایت چرخ کج رفتار — ۶ . در مذمت پشه گوید
۷ . در تعریف بنگاله — ۸ . در تعریف چشمه گوید
۹ . در تعریف سبزه گوید — ۱۰ . در تعریف گلها گوید
۱۱ . در تعریف لاله گوید — ۱۲ . در تعریف گل صد برگ گوید
۱۳ . در تعریف قلعه گوید — ۱۴ . در تعریف عشق پیچان گوید
۱۵ . در تعریف چنبیلی گوید — ۱۶ . در تعریف گل رای بیل گوید
۱۷ . در تعریف گل سیوتی گوید — ۱۸ . در تعریف رای چنبه گوید
۱۹ . بوصف کیوره — ۲۰ . در تعریف گل جاهی جوهی
۲۱ . در تعریف گل فرنگی — ۲۲ . در تعریف گل عجایب
۲۳ . در تعریف گل جهانگیری — ۲۴ . در تعریف گل قدم
۲۵ . در تعریف گل مشک دانه

بر همین سبیل در تعریف دیگر گلهای مثل گل مهدی . گل چنبه . گل نیلک . گل کلیجن . گل بندلی . گل فرنگی نیزه . گل دوپهری گل لیلی مجنون وغیره .

بعد ازان در تعریف درختها هم شعر سروده است مثلاً در تعریف درخت لاریل و نیشکر و درخت انبه و کیلا و اناس و کوتله و بڑیل و کتهل و پهالسه و کرکه و هریار یوری و سپس در تعریف میوه‌ها .

ازان به بعد در بیان آب و هوای بنگاله مثلاً درصفت برشگال و در تعریف باد و در تعریف آتش بنگاله و در ذکر طوفان بنگاله .

بعد در وصف پالکی گوید و پالکی در زمان پیشین درین شبه قاره سواری بوده که مردمان با وقار بر آن سوار میشدند و بعد ازان هر که و مه هم بکار بردند و در آخر مخصوص بزنان پرده دار بوده و درین عصر حاضر بکار نمی آید و جائیش سواریهای ماشینی مثل رکشا و تاکسی بکار میبآید البته در شهر لاهور تانگه با اسبی زیاد است منیر لاهوری در آن عصر شاهجهان که سواری پالکی در استعمال هر که و مه بعمل آمد طنزاً درصفت پالکی گوید ، .

درین کشور که آباد است معمور — خرابی از سواد او بود دور
که و مه را ز فر بختیاری — بغیر از پالکی نبود سواری
بوصف پالکی از نکته دانی — سخن را میدهد طبعم روانی

— کیوره (بزبان محلی کیوره نام عطر هندی است)
— مظهر گل . نام این مثنوی است .

درو بنگر بچشم فکر یعنی   یکی بیتی روان باشد بمعنی
عجب بیتی ست کرده طرح ابداع   که دارد چون رباعی چارمصراع [1]

نویسنده که امروز در سال ۱۹۶۷م تقریباً سال چهل و دو(۴۲) عمر خود را بسر میبرم ۰ بچشم خودم دیدم که البته پالکی چوکور و چوبی میبود و چار حمال آنرا بر میداشتند و میگوید که

بحمالان او از فیض کوشی   مبارک آمده خانه بدوشی
ندیده کس بزیر چرخ اطلس   چنین خانه که باشد جای یک کس
بسان آسمان هنگام رفتار   بود با چار ارکانش سروکار[2]

منیر لاهوری بر همین سبیل در بیان جانوران این شبه قاره مثلاً در وصف فیل و کرگدن و گاومیش و در تعریف پرندگان مثل طوطی و مینا هم سروده است ۰

ج ۰ سبک شعر منیر و پیشرفت 'سبک هندی کامل'

اگر ما موضوعات شعرش را ببینیم روشن است که بیشتر از آنها عکاسی فکر و فرهنگ هندی را در بیان میآورد مثلاً گلهای هندی مثل گل چنبیلی گل یاسمین ۰ گل چنبه ۰ و گل دوپهری که درین ایام هم درین کشور بوجود میآید البته بعض گلها که عصر شاهجهانی را یاد میآورد مثل گل جهانگیری و گل نیسلک و گل کایجن و گل بندلی و گل لیلی مجنون وغیره است که درعصر حاضر دیده نمیشود ۰ همین طور ذکر درختهای این کشور مثل درخت انبه و کیله و بریل و کتهل و پهالسه که امروز بعنوان فالصه معروف است ۰ در بیان آورده ۰ مخصوصاً سواری پالکی که شرحش داده شد کاملاً فرهنگ هندی آن عصر را یاد میآرد و از لحاظ معنی ۰ فکرش دارای همان خیال آفرینی و خیالبافی است که بعنوان 'سبک هندی' یاد کرده میشود ۰ بلکه باید گفت که ملا منیر لاهوری درین عرصهٔ سبک شعر فارسی که آنرا فیضی فیاضی در صورت 'سبک هندی کامل' بوجود آورده بود پیشرفت کرده است و سخنوران ما بعد مثل غنیمت کنجاهی ۰ غنی کاشمیری و بیدل و غالب هم راهش را اختیار کرده اند ۰

(i) شاهکار منیر لاهوری و طبیعت پردازی (Naturalism)

شاهکار منیر لاهوری مثنوی در تعریف بنگاله است که سبک شعرش را نمایندگی میکند و باینصورت آغاز میشود مثنوی در تعریف بنگاله

رسیدم چون ز فیض لا یزالی   به بنگاله پی عشرت سگالی
بهشتی دیدم از گلهای نگارین   گلش چون چهرهٔ حوران بهارین

---

۱ منیر لاهوری ۰ مثنوی مظهر گل ۰ ایضاً ص ۰۳
۲ ایضاً ص ۰۳

سوادش سرمه سای چشم نرگس　　تن گل از نسیمش یافته حس
بهر جا کاندرین کشور رسیدم　　بغیر از سنبل و ریحان ندیدم

و چه خوب حسن تعلیل است

بنوعی پر ز سبزه این دیار ست　　که شهر سبز از وی شرمسارست[1]

و این خیال آفرینی ملاحظه شود

بصحرایش همه جا سبزه رسته　　زمین ز آب زمرد روی شسته
ز فیض سبزۀ آن خاک خرم　　زمرد گشته مروارید شبنم
توان دید از صفای چم ادراک　　خیال سبزۀ نا رسته از خاک
زمین او سراسر سبزه زار ست　　بلی آغاز این ملک از بهارست[2]

پیداست که استعارات مثل اینکه زمین را از آب زمرد روی شستن و مروارید شبنم را زمرد گردانیدن و از صفای چشم ادراک . خیال سبزۀ نارسته از خاک را دیدن همه‌ی همه خیال آفرینی است و ازین گذشته در اشعار ذیل خیالبافی هم ملاحظه شود :

سبزه رسته زین خاک طربناک　　که طوطی سر زده از بیضهٔ خاک
زمینی با طراوت بسته پیمان　　چمن از شرم او در خط ریحان

مخصوصاً اینکه

ز خاکش دیده بینش کرده تحصیل　　بود سرمه غبارش میل در میل[3]

یعنی طوطی سبزه را از بیضه خاک بر آوردن و از انتهای سبزه بینش انسان را آن صفتی تحصیل کردن که بتوسل آن غبار و خاک این سر زمین تا صحنه دور دست سرسبز بنگاه آمده تیزی در بینش گرفتن یک تشبیهه دور از کارست و فکر در شعر پیچ در پیچ بکار برده شده است .

یعنی از خاک او چشم بینائی تحصیل کرده غبار این کشور بمنزله سرمه است که میل در میل است و اینجا کلمات غیر فارسی میل در میل بمعنی فرسنگها یعنی دور دست و سرمه بمعنی کحل هر دو کلمهٔ هندیست و ازین گذشته آن محیطی که در بیان آورده است محیط هندی را آشکار میسازد و بدین صورت حتماً میتوان گفت که سبک شعر ملا منیر لاهوری نه تنها 'سبک هندی' است بلکه 'سبک هندی کامل' را نمایندگی میکند و فرق مابین 'سبک هندی'

---

۱ منیر لاهوری . مثنوی مظهر گل . ایضاً ص ۱۳
۲ ایضاً ص ۱۳
۳ منیر لاهوری . مثنوی مظهر گل . ایضاً ص ۱۳

و 'سبک هندی کامل'، در بخش چهارم این رساله در ذکر عصر اکبری مفصلاً بیان شده است و اینجا دیگر اشعار مثنوی هم درج میشود که مناظر طبیعت را عکاسی میکند و (Naturalism) یعنی طبیعت پردازی ملا منیر لاهوری را آشکاره میسازد .

غبارش میکند بینش فزائی — که خاک اوست کحل روشنائی
ز فیض ابر جای خار و خاشاک — توان رفتن گل و سبزه ازین خاک
ز تخمی کان زمین را میدهد بوس — هزاران گل دمد چون دم طاؤس
زبار گل زمینش گشته عاجز — کسی نام خزان نشنیده هرگز

ببالد چون بخود از عیش بلبل — که گشته دامن صحرا پر از گل
نو آئین سبز بین از سنگ رسته — گل رنگین ز شاخ رنگ رسته[1]
ز بس گل میکند پرواز بر گل — چه فرق از برگ گل تا بال بلبل
گلش پروردهٔ باد شمال ست — ز فیض گلشنش دهقان نهال ست
مرا وصف نسیم او چو رو داد — نوشتم شعر خود بر کاغذ باد
بصحن گلشنش ابر بهاران — رسن بازی کند دایم ز باران
چو داغ لاله تر گر دیده‌خوش‌خوش — ز تاثیر رطوبت دود آتش
چنان با سنگ و آهن فیض‌شد جفت — که‌آتش برگ چون گلبرگ بشگفت[2]
بهر جائی که بینی سبزه زار است — بهارست و بهار ست و بهار ست[3]

خلاصه اینکه تمام این مثنوی دارای همین قبیل اشعار است که در آن حسن تعلیل . ایهام تشبیهات و استعارات دور از کار و فکر و فرهنگ هندی . کلمات هندی و خیال آفرینی و خیال بافی یعنی تمام صفات 'سبک هندی کامل' را مشهود است و طبیعت پردازی ملا منیر لاهوری را هم روشن میسازد .

(ii) منیر لاهوری از حیث بهترین نماینده سبک هندی شعر فارسی در عصر شاهجهان در لاهور

منیر لاهوری در مکتوب آخر انشای خود جائیکه ذکر شدت باران که خاصهٔ آب و هوای بنگاله است دربیان میآورد . خیالبافی و کنجکاوی فکر او را عکاسی میکند و این سبک فکرش از نثر و نظم او پیداست مثلاً با همین مناسبت از شدت باران بر تباه حالی نوشته گرانقدر خود جواهر اشک اینگونه ریخته است :

---

۱ منیر لاهوری . مثنوی مظهر گل . ایضاً ص ۱۳

۲ منیر لاهوری . مثنوی مظهر گل . ایضاً ص ۱۴

۳ ایضاً ص ۱۵

'از آن باران رشته در گردنم افگند و از موج آب سلسله در پایم انداخت صندوق کتابم آئین ز ورق گزیده و اوراق بیاضم رنگ آبی گرفت. سفینهٔ غزلم را آب برد و شعرهای ترم شسته گردید. قطعه

شعر تر گشت و من هم شدم چون شعر خویش
ابر نا انصاف حرف خویش را چون داد آب
دست خواهم از سخن شستن که اشعار مرا
قطره های آب گشته نقطه های انتخاب[1]

صاحب نتایج‌الافکار راجع به سبک شعر و نثر منیر لاهوری مینویسد که

'منیر فلک فصاحت بوده و ناظم بی نظیر مالک بلاغت. نظم آبدارش با لطافت است و نثر پرکارش بکمال متانت '[2]

علاوه بر تذکره نویسان ما بعد 'تذکره نویسان همعصر او مثل چندر بهان برهمن و محمد صالح که باو نشست و برخاست میکردند او را در سخنوری استاد زمان میدانند. بلکه چندر بهان برهمن لاهوری در صحنه سخنوری شاگرد او بوده و در شعر گوئی ازو اصلاح میگرفت چنانکه خودش میگوید که

'از آنجا که عروس سخن بی قبول خاطر آن شهسوار مضمار سخنوری و سخن دانی از حلیه معانی خالی و عریان است نظر بر آرایش و اصلاح داشته این غزل طرحی را هدیه محفل منیر نمود و چون از نظر فیض اثر بگذرد. رتبه دیگر خواهد یافت غزل

چو آفتاب رخت بینقاب میآید ترا ز غیر نه از من حجاب میآید[3]

و درین مورد محمد صالح مینویسد که

'مولانا ابوالبرکات تخلص به منیر بعد از شیخ فیضی در سواد اعظم هندوستان سخنوری که در هر دست سخن اقتدار تمام داشته باشد و تتبع سلف بسیار نموده و بدون نظم و نثر بفضایل نیز آراسته بود بغیر او دیگری بر نخاسته'[4]

---

۱ منیر لاهوری. انشای منیر ایضاً ص ۱۳

۲ قدرت‌الله. محمد گوپالوی. نتائج‌الافکار. ایضاً ص ۶۳۷

۳ چندر بهان برهمن: چهار چمن. ن خ نمره ۵۷ مجموعه آذر شماره ۸۱۲۹ کتابخانه دانشگاه پنجاب. لاهور برگ ۹۳ ب

۴ محمد صالح: عمل صالح (به تصحیح غلام یزدانی) کلکته رایل ایشیاتک سوسائتی ۱۹۳۹ م ج۳ ص ۴۴۱

و حقیقت همین طور است چنانکه گفتیم که منیر لاهوری در عصر خود بین تمام سخنوران یگانه و ممتاز بوده بلکه باید گفت که ملا منیر لاهوری از حیث بهترین نماینده سبک هندی شعر فارسی در عصر شاهجهان در لاهور میزیسته است .

۵ . ملا شاه لاهوری المعروف بدخشی

ملا شاه لاهوری یکی از عارفان بزرگ و سخنور معروف در عصر شاهجهان در لاهور میزیسته است . اگر ملا منیر لاهوری در تاریخ شعر فارسی 'سبک هندی کامل' را پیشبرده است در برابر او ملا شاه نخستین سخنور بزرگی است که از لحاظ موضوع شعر افکار عرفانی را در شعر فارسی در لاهور در صورت فلسفه آورده لباس شعر بخشید .

الف . اذکار ملا شاه لاهوری

راجع با حوال و اذکار این سخنور بزرگ اگرچه ذکرش در تاریخ و تذکره‌های ما بعد مثل مفتاح التواریخ و مراة‌الخیال هم آمده است ولی دربارهٔ تاریخ وصالش حقایق را صحیح آشکار نمی کند . البته نوشتهای عصر ملا شاه مثل بادشاه نامه و صاحبیه سکینة‌الاولیاء و عمل صالح مستند است و آثار و اشعار او هنوز بچاپ نرسیده البته یک نسخه خطی 'کلیات[1] ملا شاه' در کتابخانه بانکی پور (در هند) دیگر نسخه خطی مثنویات ملا شاه در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور بدست ماست . علاوه برین ذکرش در تواریخ ما بعد بزبان انگلیسی مثل 'تاریخ لاهور' سید محمد لطیف هم آمده است .

تاریخ ولادت این عارف بزرگ و سخنور در هیچ جای یافته نشده نه در تذکره های عصر او و نه در تذکرهای ما بعد . البته تحقیق شد که مولد و منشاش بدخشان است و بدینجهت بعنوان بدخشی مسطور و معروف است چنانکه عبدالحمید لاهوری که همعصر اوست مینویسد :

'ملا شاه بدخشی از بدخشان بلاهور آمده بارادت سابع دریای اسرار الٰهی سایع بیدای حقایق نا متناهی . میان میر یافت و ببرکات صحبت نورآگینش منازل و مقامات علیه صوفیه پیموده' [2]

---

1 No : 326 foll. 76; lines 25, Size 11×5½, 8×4¾ (Kulliyat-i-Mulla Shah) (DENISON, E. Ross. *Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts* in the Oriental Public Libray at Bankipur, Prepared by Maulavi Abdul Muqtadir), Calcutta, The Bengal Secretariate Book Depot, 1912 A. D. Vol. III p. 112-116.

۲ ملا عبدالحمید لاهوری : بادشاه نامه . ایضاً ج۲ ص ۳۳۳

بعد از آن ملا شاه تمام زندگانی خود در همین شهر لاهور بسر برده و امروز هم مرقد مقدس در لاهور است لذا بعنوان ملا شاه لاهوری ذکر میشود :

دیگر تذکره نویس همعصر ملا شاه صاحب شاهجهان نامه محمد صالح است که توجیهه هجرت این بزرگ از بدخشان بخاک پاک لاهور در عبارت ذیل در بیان آورده است ۰

'لاجرم در حیات والدین در طلب علوم مشغول گردیده بعد از کسب علوم رسمی و اخذ فنون عقلی و نقلی و اکتساب معالم فن توحید سالک مسالک طریقت شده پیوسته در پی مطلب اصلی می بود ۰ چون در مدرسه در هیچ باب در نمی کشود و از هیچ راه فتوحی رو نمنمود بتحریک سابق تائید و تحریک قائد توفیق در سال هزار و بست و سه هجری (۱۰۲۳ھ) راه هندوستان پیش گرفته بمجرد رسیدن لاهور خود را بمنزل شیخ الطایفه میان میر رسانیده بدریافت ملازمت آن حضرت استسعاد یافت ، [1]

و بقول محمد صالح[2] در اندک مدت بنهایت مرتبه سعادت رسید و باشاره حضرت میان میر بکشمیر رفته در آن جا اقامت نمود و حقیقت اینست که این سخنور بزرگ انوار عرفانی را در آنجا گسترده عاشقان معرفت را در حلقه عرفان جوق در جوق در آورده بود ۰

این سخنور بزرگ در عرفان معرفت بچنان درجه رسید که نه تنها عوام و خواص بلکه خود شاهنشاه آن عصر شاهجهان بادشاه و از اولاد او شهزاده دارا شکوه و شهزادی جهان آرا بیگم و دیگر شهزادگان و خواتین حرم شاهی بایشان اعتقاد کلی میداشتند مخصوصاً داراشکوه مرید خاص ملا شاه بوده و او در سکینة الاولیا و جهان آرا بیگم در صاحبیه احوال این عارف و سخنور بزرگ مفصلاً در بیان آورده اند ولی متاسفانه این هر دو کتاب خواهر و برادر امروز بدست ما نیست البته بتوسل دیگر تذکره‌ها و نوشتها تمام احوال و اذکار ملا شاه و بیانات دارا شکوه و جهان آرا بیگم بما رسیده است ۰

(i) صاحبیه و جهان آرا بیگم یک مقالهٔ تحقیقی از پروفیسور محمد ابراهیم ۰ دانشکده گجرات ۰ احمد آباد (هند) از نظر نویسنده گزشت که در آن راجع به نسخه خطی بعنوان صاحبیه تصنیف جهان آرا بیگم

---

۱ محمد صالح : عمل صالح ۰ (به تصحیح و تنقیع غلام یزدانی) کلکته ۰ مطبع بپتست مشن ۱۹۳۹ م ج۳ ۰ ص ۳۲۰—۳۲۱

۲ ایضاً ج۳ ص ۳۲۱

را که در کتابخانه احمد آباد (هند) بنام 'کتابخانه آپاراؤ بهولا ناته' موجود است. مفصلاً بیان کرده است و مینویسد[1] که درین رساله جهان آرا بیگم تمام اوصاف و محاسن ملا شاه بدخشی را شرح داده است تا آنکه لباس و خوراک ملا شاه را هم ذکر کرده است.

و مینویسد[2] که جهان آرا بیگم این رساله در تاریخ ۲۷ ماه رمضان‌المبارک سال یکهزار و پنجاه و یک هجری (۱۰۵۱ھ) تصنیف کرد. بالعموم در خط نستعلیق است البته در جای بخط شکسته هم نوشته شده است و هر صفحه دارای تقریباً هفده (۱۷) سطر است زیادی از بخش این رساله کرمخورده است و عجب نیست که این رساله بدست خود بیگم نوشته شده باشد.

استاد مزبور این رساله صاحبیه جهان آرا بیگم را بزبان اردو ترجمه کرده است. نویسنده هر چند سعی نمود که اصلی رساله صاحبیه را دریابم ولی نه در هیچ جای و نه در کتابخانه ها توانستم یافت لاجرم آن ترجمه اردو از استاد مزبور مآخذ خود ساخته بزبان فارسی خودم بیانات جهان آرا بیگم را راجع به ملا شاه در بیان میآورم کاش که موی قلم جهان آرا بیگم بدستم و فکرش بذهنم بودی چه خوش بودی لذا نتوانم و یارا ندارم آن افکار آبدار که از صحنهٔ ذهنش برخاسته مثل جواهر گهربار بر اوراق قرطاس افشانده بود کماحقه باز آوری کنم. البته بر سبیل تذکره آن تمام احوال و اذکار ملا شاه را که جهان آرا در بیان آورده مجملاً و مختصراً سعی کنم در بیان آورم و بر دلیل اینکه

---

۱ 'اس رسالے میں جہاں آرا بیگم نے ملا شاہ بدخشی کے اوصاف و محاسن پر پوری روشنی ڈالی ہے. یہاں تک کہ ان کے لباس اور خوراک تک کا بھی پورا حال لکھا ہے'

محمد ابراہیم پروفیسر. جہاں آرا بیگم کی ایک غیر معروف تصنیف (ماخوذ اورینٹل کالج میگزین. تالیف مولوی محمد شفیع لاہور. اگست ۱۹۳۷م) ص ۴

۲ 'بیگم نے یہ رسالہ ۲۷ رمضان المبارک ۱۰۵۱ھ میں لکھا. عام طور پر خط نستعلیق ہے لیکن کہیں کہیں شکستہ آمیز بھی ہے. ایک صفحے پر کوئی سترہ (۱۷) سطریں ہونگی. رسالے کا اکثر حصہ کرمخوردہ ہے کوئی تعجب نہیں اگر یہ رسالہ بیگم کے اپنے ہاتھ کا لکھا ہوا ہے'

(محمد ابراہیم پروفیسر. جہاں آرا بیگم کی ایک غیر معروف تصنیف. ایضاً ص ۶)

جہان آرا بیگم بالقاب بیگم صاحبه [1] یاد کرده میشود ازین لحاظ تصنیف خود را صاحبیه نام داد ۰

(ii) جہان آرا بیگم و ملا شاه طاهر نصر آبادی راجع به جہان آرا بیگم مینویسد که

'جہان آرا بیگم از مریدان صاحب ارادت او (ملا شاه) بود و اورا از اولیای کبار میدانست، [2]

و حقیقت همین طور است چنانکه جہان آرا بیگم خودش مینویسد[3] که از نسل امیر تیمور تنها ما هر دو خواهر و برادر هستیم که ازین سعادت مشرف گردیدیم ۰ و کسی از اسلاف ما براه خدا طلبی و حق جوئی گامزن نشد ۰ این دولتی که یافتم بر آن هزار ها شکر کردم و خوشحالی من پایانی نداشته و به ملا شاه چنان معتقد شدم که ایشان را مقتدا و پیشوای دنیا و عقبی ساختم ۰

آن اعتقادی که جہان آرا بیگم به ملا شاه میداشت خود از نوشتهٔ او عیان است مثلاً وقتیکه جہان آرا بیگم از مریدی ملا شاه سرفراز گردید مینویسد[4]

---

۱ 'و همشیره کلان (اورنگ زیب عالمگیر) جہان آرا بیگم مد عو به بیگم صاحبه اند، (شاهنواز خان ۰ نواب صمصام الدوله اشرف علی ۰ مآثرالامراء ۰ (تالیف عبدالرحیم نسخه کهنه سچ ومقام ندارد) ص ۰ ۱)

۲ طاهر نصیر آبادی ۰ میرزا محمد اصفهانی ۰ تذکره نصر آبادی ۰ تہران چاپخانه ارمغان ۱۳۱۷ ص ۱۳

۳ 'امیر تیمور کی نسل سے صرف ہم دو بہن بھائی اس سعادت سے مشرف ہوئے ہیں ہمارے اسلاف میں سے کوئی بھی خدا طلبی اور حق گوئی کی راہ پر گامزن نہیں ہوا ۰ اس دولت عظمٰی کے ملنے پر میں نے ہزار شکر کیا اور میری خوشی کی کوئی انتہا نہ تھی ۰ ملا شاہ سے میری عقیدت بہت بڑھ گئی اور میں نے ان کو دنیا اور عقبٰی میں اپنا مقتدا اور پیشوا بنایا، ۰

(جہان آرا بیگم ۰ صاحبیہ (مترجم محمد ابراهیم) رسالہ اورینٹل کالج لاهور اگست ۱۹۳۷م ص ۱۶

۴ 'میرا دل اس خوشخبری سے باغ باغ ہو گیا ۰ میں نے درگاہ خداوندی میں سجدہ شکر ادا کیا اور یہ رباعی میری زبان پر تھی ، (چنانکہ مزبور مسطور است)

که دلم ازین مژده به منتهای شادمانی رسید . بدرگاه خداوندی سر بسجود شدم و این رباعی بر زبانم بود .

خوش بختانه که مترجم (استاد محمد ابراهیم) این رباعی جهان آرا بیگم را بزبان اردو ترجمه نکرده بلکه نقل کرده است که زیر بعینه درضبط تحریر میآوریم .

شاها توئی آنکه میرساند ز صفا   فیض نظر تو طالبان را بخدا
بر هر که نظر کنی بمقصود رسد   نور نظر تو شد مگر نور خدا[1]

و دربارهٔ بیعت خود بدست ملا شاه در بیان میآورد که حقیرهٔ فقیره دست انابت خود را بتوسل برادرم بدست ملا شاه داده ایشان را مرشد حقیقی خود ساختم . ایشان برای ذکر و شغل سلسله قادریه مرا تلقین فرمودند . بیشتر ازینکه من جمال ظاهری ایشان را بینم برادرم عکس ایشان را بمن داده بود که آنرا یک مصور آن سرکار بر کاغذی کشیده بود و من این شبیه مبارک را همیشه باخلاص و عقیدت میدیدم و در اوقات مخصوص صورت مبارک را در خیال آورده در مراقبه مشغول میبردم[2] .

(iii) ملا شاه و تذکره‌ها

خلاصه اینکه جهان آرا بیگم درین رسالهٔ مختصر که تنها بر نوزده برگ مشتمل است احوال مریدی خودش را و احوال و اذکار مرشد خود ملا شاه را هم مفصلاً در بیان آورده است و همین اصل است که نویسنده درباره احوال و اذکار ملا شاه بر دیگر تمام تذکره‌های که در آن عصر یا ما بعد نوشته شده ترجیح و فوقیت میدهم بر دلیل اینکه آن تذکره‌ها که در آن عصر نوشته شده مثل عمل صالح و بادشاهنامه چنان تفصیل احوال ملا شاه را در بیان نیآورده است و تذکره‌های ما بعد که نوشته شده همین تذکره‌ها را مآخذ خود ساخته است . البته بعضی از تذکره‌های ما بعد مثل تاریخ لاهور . سید محمد لطیف و تحقیقات چشتی . نور محمد چشتی بیانات سکینة‌الاولیای داراشکوه را بزبان انگلیسی و اردو که ترجمه کردند هم چیزی بیشتر از آن احوال که در صاحبیه است زیاد درج نکردند البته بین

(جهان آرا بیگم . صاحبیه . نسخ کتابخانه آپا راؤ بهولا ناتهه) . احمد آباد (هند) (مترجم پروفیسر محمد ابراهیم . دانشکده گجرات . احمد آباد) (ماخوذ از اورینٹل کالج میگزین . تالیف مولوی محمد شفیع لاهور اگست ۱۹۳۷م ص ۱٦

۱ جهان آرا بیگم . صاحبیه . ایضاً ص ۱٦

۲ ایضاً ص ۱۵

تذکره‌ها نزدیکتر آن عصر تذکرهٔ مراةالخیال شیر خان لودی است که دیگر احوال ملا شاه را هم درج کرده است . بسیاری از تذکره نویسان ما بعد حواله‌های بیانات سکینة‌الاولیای دارا شکوه را داده اند و نویسنده خواستم که نسخه اصلی آن کتاب داراشکوه سکینة‌الاولیا را دریابم یا لا اقل ترجمه اش بدست آید موفق نشدم و برای اینکه به نقول بی دلیل قایل نیستم آن بیانات تذکره‌های ما بعد را مآخذ خود نساختم و صاحبیهٔ جهان آرا بیگم را که بین تمام تذکره‌های آن عصر و ما بعد احوال و اذکار ملا شاه را مفصلاً در بیان آورده و مستند است مآخذ ساخته احوال و اذکار این عارف و سخنور بزرگ را شرح میدهم .

ب . احوال ملا شاه (۹۹۸ھ تا ۱۰۷۲ھ)

شرح داده شد که اذکار ملا شاه در بسیاری از تذکره‌های آن عصر و ما بعد در بیان آورده شده است ولی مستند ترین از آنها تصنیف جهان آرا بیگم صاحبیه است که از روی بیانات آن احوال ملا شاه زیر شرح میشود .

(i) تاریخ تولد ملا شاه

تاریخ ولادت با سعادت این سخنور بزرگ در هیچ تذکره مسطور نشده نه در تذکره‌های آن عصر مثل عمل صالح و بادشاهنامه و نه در تذکره‌های ما بعد و جهان آرا بیگم هم تاریخ تولد ایشان را در ضبط تحریر نه آورده است . البته اگر ما بیان زیر از جهان آرا بیگم را بدقت مطالعه کنیم تاریخ تولدش را میتوانیم متعین کنیم . چنانچه مینویسد[1] که مولانا شاه از عهد طفولیت تا عمر بست و یک (۲۱) سال در موضع ارکسا بسر بردند و کرامتها از ایشان ظاهر گردید . سپس برای علوم ظاهری به بلخ رو نمودند و در علوم مهارت تمام یافتند و بر دلیل اینکه ذوق

---

۱ 'مولانا شاہ بچپن سی لیکر اکیس برس تک موضع ارکسا میں رہے اور آپ سے بہت سی کرامتیں ظاہر ہوئیں . اس کے بعد آپ علوم ظاہری کی تحصیل کے لیے بلخ تشریف لے گئے آپ نے ان علوم میں بہت جلد دسترس حاصل کر لی لیکن چونکہ حقیقت کا شوق آپ پر غالب تھا . آپ بلخ میں زیادہ نہ ٹھہر سکے اور وہاں سے ہندوستان فردوس نشان میں تشریف لائے اور سب سے پہلے کشمیر کو اپنے نور سے منور کیا . اس وقت آپ کی عمر پچیس سال کی تھی ،
(جہان آرا بیگم . صاحبیہ . ن خ مترجم پروفیسر محمد ابراہیم . ماخوذ از اورینٹل کالج میگزین ایضاً ص ۷—۸ .

حق غالب بود در بلخ تا مدتی زیاد نماندند و از آنجا در هندوستان فردوس نشان رونموده از نور عرفانی خود کشمیر را منور ساختند در آنمدت عمر ایشان بیست و پنج (۲۵) سال بود .

طبق بیان محمد صالح سال ورود این عارف بزرگ در هندوستان سال هزار و بست و سه (۱۰۲۳ھ) است بدین عبارت :

'بتحریک سابق تائید و تحریک قاید توفیق در سال هزار و بیست و سه (۱۰۲۳ھ) راه هندوستان پیش گرفته ' [1]

اگر ما بیان جهان آرا بیگم را شرح دهیم معلوم میشود که ملا شاه تا عمر بست و یک سال (۲۱) در ارکسا بسر برده و تا چهار سال در بلخ علوم ظاهری را تحصیل کرده بعمر بست و پنج (۲۵) سال به هند روی نمود و طبق بیان محمد صالح که سال ورود ملا شاه یکهزار و بست و سه (۱۰۲۳ھ) هجری است روشن گردید که تاریخ ولادت با سعادت این سخنور (۱۰۲۳—۲۵=۹۹۸ھ) نهصد و نود و هشت هجری بر میآید و برای اینکه هر دو نویسندۀ مزبور همعصر ملا شاه لاهوری اند لذا بیان شان مستند و کاملاً قابل قبول است و بر این دلیل بدون تردید میتوان گفت که تاریخ سال تولد ملا شاه لاهوری نهصد و نود و هشت هجری (۹۹۸ھ) است .

(ii) مولد و منشاء و نیاگان و اقارب ملا شاه

جهان آرا بیگم راجع به مولد و منشاء و نیاگان و اقارب ملا شاه اطلاعاتی بما هم رسانیده است [2].

---

۱ محمد صالح . عمل صالح . (تالیف غلام یزدانی) ص ۳۷۰

۲ 'مولانا شاه کا مولد و وطن موضع ارکسا ھے، جوبلده رستاق کا ایک گاؤں ھے اور رستاق مملکت بدخشان کے توابع میں سے ھے چنانچه مولانا شاه خود فرماتے ھیں :

ملک من از ملکها ملک بدخشان آمده از بلاد از روستاق و از قراء از ارکسا

آپ کے والد کا نام مولانا عبدی بن مولانا سلطان علی بن حضرت قاضی فتح الله ھے اور آپ کے اسلاف میں سے ھر ایک قاضی کے لقب سے ملقب ھے لیکن ان بزرگوں نے کبھی قضاءت کے فرائض سر انجام نہیں دئے بلکه ھمیشه ان کا پیشه رضا و تسلیم رھا ھے آپ کی والده کا نام حضرت بی بی خاتون ھے وه عارفه کامله اور رابعه دھر تھیں اور اس دنیاے فانی سے رحلت فرما چکی ھیں .

که مولد و منشاء ملا شاه موضع ارکسا است که دیهی است از بلدهٔ رستاق و رستاق از توابع مملکت بدخشان است و چنانچه مولانا شاه خود فرمایند:

ملک من از ملکها ملک بدخشان آمده   از بلاد از روستاق و از قرأ از ارکسا

نام پدرشان مولانا عبدی بن مولانا سلطان علی بن حضرت قاضی فتح الله است و از اسلاف ایشان هر یک بالقاب قاضی ملقب است و این بزرگان هیچ وقت فرایض قضاءت را سر انجام نداده اند بلکه پیشهٔ ایشان همیشه تسلیم و رضا مانده است ۰ نام والده ایشان حضرت بی بی خاتون است ایشان عارفهٔ کامله و رابعهٔ دهر میبودند و ازین دنیای فانی رحلت نموده اند ۰ مولانا شاه دو تا برادر میدارند و یک خواهر ۰ خواهر ایشان از حضرت یک سال کوچکتر اند و در وطن خود ارکسا سکونت میدارند ۰ هر دو برادر ملا نیک محمد و ملا سلطان علی برای حصول معرفت الهی خدمت حضرت مولانا شاه تشریف آورده بودند ولی طبق ارشاد ایشان بوطن خود مراجعت نموده اند ۰

(iii) مریدان ملا شاه

بقول جهان آرا بیگم مریدان ملا شاه در کشمیر ۰ ملا عبدالنبی کشمیری و ملا حبیب‌الله و در لاهور ملا محمد سعید بدخشی و برادرش دارا شکوه و ملا مسکین از مریدان خاص ایشان بودند ۰ جهان آرا بیگم دربارهٔ خود مینویسد که اگرچه همراه احوال

مولانا شاہ کی دو بھائی ھین اور ایک بہن ۰ بہن حضرت سے ایک سال چھوٹی ھین اور اپنے وطن ارکسا مین سکونت رکھتی ھین ۰ دو بھائی ملا نیک محمد اور ملا سلطان علی ھین یه دونوں معرفت الهی کے حصول کے لئے ھندوستان میں حضرت کی خدمت مین تشریف لائے اور آپ کے ارشادات کے مطابق اپنے وطن واپس چلے گئے ،

(جہان آرا بیگم ۰ صاحبیه ۰ (مترجم پروفیسر محمد ابراهیم) ماخوذ از اورینٹل کالج میگزین لاهور اگست ۱۹۳۷م ص ۷—۱۱

۱ اگرچه اپنے پیر و مرشد کے احوال کے ساتھ ساتھ اپنےحالات لکھنا ادب کے منافی ھے ۰ لیکن چونکه اوپر مریدون کا ذکر آ چکا ھے اس لئے میں نے اپنے آپ کو بھی اس زمرے میں شامل کر لیا ھے ('جہان آرا بیگم ۰ صاحبیه ۰ (مترجم پروفیسر محمد ابراهیم) ماخوذ از اورینٹل کالج میگزین لاهور ۰ اگست ۱۹۳۷م ص ۷—۱۱ حاشیه ص ۲۰۵

پیرو مرشد خود احوال خودم رقم کردن خلاف ادب است ولی برائی اینکه ذکر مریدان مسطور میشود خودم را هم در آن حلقه آورده ام ۔

(iv) اخلاق و کردار

جہان آرا بیگم راجع به اخلاق و کردار ملا شاہ مینویسد[1] که ایشان خوشوقت ۔ شگفته خندان و متبسم میہاندند و گاهی قاه قاه هم میخندیدند وقتی است که با مخلصان خود در اتباع سنت رسول مقبول صلعم مزاح هم میکنند ولی این شوخی و خنده هم عین معرفت و توحید است و بر چهرهٔ مبارک ایشان گاهی نشان تنبلی و کسالت دیده نشده است ۔

(v) لباس و خوراک

دربار لباس و خوراک ملا شاہ مینویسد[2] که ایشان خرقه نمی پوشند بلکه چادر میبستند و مثل ولایتیان دستار مدور و همیشه دستار سفید میپوشند دستار رنگین خوش شان نمی آید ۔ زیر دستار طاق میدارند ۔ وقتیکه گرما زیاد است تنہا طاق بر سر میکنند و گاهی بر طاق سرپیچ هم میدارند ۔

در اقامت گاه عالی[3] چیزی پخته نمی شود ۔ چیزیکه مریدان میآورند تناول

---

۱ 'آپ خوش وقت ۔ شگفته ۔ خندان اور متبسم بھی رہتے ہیں ۔ کبھی کبھی قہقہه بھی فرماتے ہین اور کبھی حضرت رسول مقبول صلعم کی سنت کے اتباع مین اپنے مخلصون سی مزاح بھی کرتے ہیں لیکن یه ہنسی کھیل بھی عین معرفت و توحید ہوتی ہے ۔ آپ کے چہرے پر کسالت و کاہلی کا نشان کبھی نہیں ہوتا ۔

۲ 'آپ خرقه نہیں پہنتے بلکه چادر پہنتے ہیں اور ولایتیوں کی طرح گول پگڑی باندھتے ہیں اور ہمیشه آپ کی پگڑی سفید ہوتی ہے ۔ رنگین پگڑی آپ کو پسند نہیں ۔ پگڑی کے نیچے طاق ہوتا ہے اور کبھی گرمی زیاده سخت ہو تو سر پر خالی طاق رکھتے ہیں اور کبھی طاق کے اوپر سر پیچ بھی لپیٹ لیتے ہیں ۔'

۳ (آپ کی قیام گاه پر کچھ پکایا نہیں جاتا جو کچھ مرید لاتے ہیں آپ تناول فرما لیتے ہیں کبھی دن میں ایک وقت کبھی دو وقت جس قسم کا کھانا آئے کھا لیتے ہیں اور اگر کچھ نه ملے تو دو تین دن کھانے کے بغیر ہی گزر جاتے ہیں ۔ چونکه آپ کی طبیعت گرم ہے اس لئے اکثر ٹھنڈی چیزین آپ کو مرغوب خاطر ہیں '

۱ تا ۳ جہان آرا بیگم ۔ صاحبیه ۔ ترجمه اردو (مترجم محمد ابراہیم) اورینٹل کالج میگزین ۔ ایضاً ص ۱۰

میفرمایند (گاهی باری گاهی دو بار در یک روز چیزی که باشد میخورند) و اگر چیزی نمی یابند تا دو سه روز چیزی نمی خورند و بدون خوردن چیزی بسر میبرند. برای اینکه طبع گرم دارند ایشان را چیزهای خنک مرغوب تر است.

(vi) ملا شاه و حضرت میان میر شاه

ذکر ملا شاه و میان میر یک داستان طویل است و در تذکره‌های بی شمار کرامتهای این عارفان بزرگ مسطور است ولی که متعلق به موضوع این رساله نیست در بیان آوردن لازم ندارد. البته تنها ذکر آن واقعه را که موجب منسلک شدن ملا شاه در حلقهٔ مریدان میان میر شاه لاهوری گردید درمیان آوریم چنانکه شیر خان لودی که در (*س ت ۱۱۰۲ھ) نزدیک ترین عصر ملا شاه بوده در ضبط تحریر زیر آورده است:

'چون تسکین طپش منحصر در دارالشفای دیگر بود بمداوا نرسیدی تا آنکه بکابل آمد و از آنجا برفاقت یکی از تجار بهندوستان افتاده در شهر لاهور بخدمت میان شاه میرک که حالات ایشان بر صغیر و کبیر هویداست اعتقاد بهمرسانید،[1]

دارا شکوه که خود مرید ملا شاه بوده. ملا شاه را احترام تمام میداشت و او را از اکمل ترین مریدان میان میر شاه تصور میکرد چنانچه مینویسد

'و جماعه دیگر در قید حیات اند از اکمل مریدان ایشان (میان میر شاه) حضرت ملا شاه است،[2]

پیداست که ملا شاه مرید خاص حضرت میان میر شاه بود و چنان روابط ظاهری و باطنی که حضرت میان میر شاه با ملا شاه میداشتند با دیگری از مریدان خود استوار تر نمی داشتند و خود ملا شاه با مرشد خویش احترام کلی میداشت

---

۱ شیر خان لودی. تذکرهٔ مراةالخیال (س ت ۱۱۰۲ھ) بمبئی (باهتمام مرزا ملک‌الکتاب شیرازی) سچ ۱۳۲۳ھ ص ۱۲۸ * 'سال تصنیف مراةالخیال ۱۱۰۲ھ،

(نیاز فتح پوری. مجله نگار پاکستان. (تذکروں کا تذکره نمبر) کراچی ۱۹۶۳م ص ۳۴۸)

۲ دارا شکوه. سفینة‌الاولیا. (س ت ۱۰۴۹ھ بقول خود دارا شکوه در خاتمه الکتاب) چاپ لکهنئو مطبع نولکشور. مئی ۱۸۷۲م ص ۷۳

خودش میگوید :

'تابان خورشید بود و در هند سربر زده او ز مشرق سند بسیار انند نیک مردم بود او خورشید و باقی انجم من از ادبش نه نام گیرم لیک از قدمش میان میرم '[1]

(vii) ملا شاه و دارا شکوه و شاهجهان بادشاه

چنانکه از شهزادیان جهان آرا بیگم و از شهزادگان داراشکوه به ملا شاه اعتقاد کامل میداشتند دیگر کسی از اولاد شاهجهان نمی داشت مخصوصاً دارا شکوه مرید خاص ملا شاه بوده و این رابطه ظاهری و باطنی بین ملا شاه و دارا شکوه بکمال در صورت حال وقال رسیده بود و این دارا شکوه بود که به سعی آن شهزاده برای مرشد او ملا شاه یک جای سکوت و خاموشی در یاد خدا در کوه ماران بنا گردید و شیر خان لودی تفصیلش را در عبارت ذیل درج کرده است .

'صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه و سلطان دارا شکوه با اکثری از خواتین معتقد شدند و در کمر کوه ماران که یکی از جبال نواحی کشمیر است و در برابر کوهی واقع شده که آن را تخت سلیمان گویند باغی در نهایت وسعت و تکلف بنا نهاد '[2]

و شیر خان لودی وضعیت این باغ اینگونه شرح نموده است :

'و آن باغ را چشمهٔ شاهی نام کرده اگرچه درآنجا هر طرف آبشار ها از کوه می افتد اما چشمهٔ واقع شده است ته جوشی که بروی آن حوضی ساخته اند مثمن از سنگ سیاه و از بالا سقف کرده اند تا در سایه باشد آبش از برودت بمشابه ایست که در عین تابستان اگر لمحهٔ دست در وی گزارند مثل اعضای رعشه دار بلرزه درآید '[3]

خلاصه اینکه دارا شکوه برای مرشد خود ملا شاه چنان اعتقاد کلی و احترام میداشت که باوجود شهزادگی مثل دیگر مریدان خدمتش میکرد .

علاوه از جهان آرا بیگم و داراشکوه خود شاهجهان بادشاه با ملا شاه اعتقاد کلی و احترام کافی میداشت و بتوسل آن بادشاه و بادشاه زادگان ملا شاه بتجلی

---

۱ ملا شاه لاهوری . کلیات ملا شاه . ن خ نمره ۵۰۵ شماره PI VI-158 کتابخانه دانش گاه پنجاب . لاهور برگ ۹۲ الف

۲ شیر خان لودی . مراةالخیال . ایضاً ص ۱۲۸—۱۲۹

۳ شیر خان لودی . مراةالخیال . ایضاً ص ۱۲۹

تمام زندگی میکرد چنانکه شیر خان مینویسد :

'و ملا شاه در آن طرح اقامت انداخته بتجلی تمام زیست میکرد و دستور چنان داشت که هر گاه خبر تشریف آوردن بادشاه می شنید عصا در دست گرفته بسیر خیابان مشغول میگردید و ایستاده ملاقات میکرد و همچنین در وقت برخاستن همراه بادشاه بر می خاست و ساعتی دیگر سیر میکرد و درین صورت هیچگاه بحسب ظاهر تعظیم بادشاه ازوی بوقوع نیامد، [1]

وآن احترام ملا شاه که در دل آن بادشاه بود از بیان ذیل از شیر خان عیانست :

'بارها حضرت صاحبقران ثانی میفرمود که در هندوستان دو شاه اندیکی شاه (شاهجهان بادشاه) و دیگر ملا شاه، [2]

(viii) تاریخ وصال ملا شاه و مزارش در لاهور

در بعض از تذکره‌های ما بعد تاریخ وصال ملا شاه مشتبه است مثلاً صاحب مفتاح‌التواریخ مینویسد که

'در مرات جهان نما مرقوم است که او در سنه چهارم از جلوس یا که بسال هزار و هفتاد هجری (۱۰۷۰ھ) در لاهور رحلت نمود و مرقدش درآنجاست و تاریخ وفاتش بر لوح قبرش مکتوب شده

داد ملا شاه بر توحید جان (۱۰۷۰ھ)

و تاریخ که در مخبرالواصلین مرقوم است و ازان سال هزار و شصت و نه(۱۰۶۹ھ) استخراج می یابد، [3]

اصلاً این اشتباه از بیان تذکرهٔ مراةالخیال ۰ بعمل آمده است چنانکه در آن مرقوم است که

'رحلت وی در سنهٔ هزار و هفتاد (۱۰۷۰ھ) در لاهور واقع شده و مرقدش در آنجاست ، [4]

ولی مستند ترین بیان درینمورد بیان محمد صالح لاهوری است که همعصر ملا شاه لاهوری بوده و مزارش امروز هم بیرون موچی دروازه در لاهور موجود

---

۱ شیر خان ۰ مراةالخیال ۰ ایضاً ص ۱۲۹

۲ ایضاً ۱۲۹

۳ سرطامس ولیم بیل ۰ مفتاح‌التواریخ ۰ (س ت ۱۲۶۴ ھ) کانپور ۰ چاپ مطبع نولکشور مات یازدهم ۰ ص ۲۶۸

۴ شیر خان ۰ مراةالخیال ۰ ایضاً ص ۱۳۰

است کاملاً صحیح و قابل قبول است چنانکه مینویسد :

'تا فرجام روزگار (ملا شاه) تابستان در کشمیر و زمستان در لاهور بسر برده در سال هفتاد و دو (۱۰۷۲ ه) سفر عالم بالا اختیار نمود'[1]

و مقبره این عارف و سخنور بزرگ امروز هم در جوار مقبره مرشدش حضرت میان میر در لاهور موجود و مشهود است که نویسندهٔ این رساله بچشم خود زیارت نموده است البته در صورت شکسته حالی است.

ج . ملا شاه لاهوری از حیث سخنور

محمد صالح لاهوری احساسات خود را دربارهٔ ملا شاه لاهوری از حیث سخنور در عبارت ذیل ابراز نموده است :

'اغلب اوقات از آن عرفان مآب اشعار آبدار سرزده ابداع انواع معانی و انشای اقسام سخن از مثنوی و قصیده و غزل و رباعی می نمود'[2]

سید محمد لطیف راجع به سخنوری این عارف بزرگ گویاست که ملا شاه در شعر خود بی ثباتی دنیا را ابراز نموده است و ما را درس عمل داده است که باید بر راه راست پیموده علم و عرفان و معرفت تحصیل کنیم.

اگرچه آثار و اشعار ملا شاه هنوز بچاپ نرسیده ولی خوشبختانه یک نسخه خطی 'کلیات ملا شاه' در کتابخانه بانکی پور (در هند) و دیگری نسخه 'مثنویات' او در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور (پاکستان غربی) هم موجود است که تفصیلش را در بیان آورده خواهد شد.

البته درین سطور راجع به سخنوری ملا شاه رای زدن کافیست. اگر ما شعر ملا شاه لاهوری را بدقت مطالعه کنیم میبینیم که ملا شاه در تاریخ شعر فارسی در لاهور نخستین سخنوریست که افکار عرفانی را بر آن منوال که مولوی رومی بلخی در شعر فارسی ایران در صورت فلسفه نظم کرده است. اولین بار است که ملا شاه در شعر فارسی در لاهور آن فلسفهٔ عرفان را لباس شعر بخشید و اگرچه سخنوران ما بعد در لاهور هم افکار عرفانی را در صورت شعر آورده اند ولی انصافاً میتوان گفت که بعد از ملا شاه لاهوری درین صحنهٔ سخنوری اقبال لاهوری است نه تنها در آن راه پیموده بلکه آن فلسفه عرفانی که از مرشد روحانی خود یعنی از مولوی رومی بلخی گرفته . پیشبرده است.

---

۱ محمد صالح لاهوری . عمل صالح . ایضاً ج ۳ ص ۳۷۱

۲ ایضاً ص ۳۷۱

الف . آثار و اشعار ملا شاه

آثار و اشعار ملا شاه لاهوری بر سه تا جلد ضخیم مشتمل است و این هر سه جلد در نسخه خطی بصورت «کلیات ملا شاه» در کتابخانه بانکی پور[1] (در هند) موجوده است که تفصیلش درج ذیل است .

جلد اول بعنوان شاه تفسیر یا تفسیر شاه مشتعل بر شرح سورتهای قرآن بزبان عربی است که درسال ۱۰۵۶ هجری نوشته شده بعنوانات زیر

۱ . تفسیر سورهٔ فاتحه ۲ . تفسیر سورهٔ بقر ۳ . تفسیر سورهٔ آل‌عمران

۴ . البته تفسیر سورهٔ یوسف در شعر فارسی است بصورت مثنوی .

۲ . جلد دوم مشتمل بر اشعار ملا شاه است و این جلد ضخیم دارای مثنویات مشتمل بر نه تا رساله ازین قرار است .

۱ . رساله بسم‌الله : در تتبع مثنوی مخزن الاسرار نظامی گنجوی نوشته شده است و بدین شعر آغاز میکند :

بسم‌الله الرحمن الرحیم خال و خط و زلف و قد مستقیم

۲ . رساله حمد و نعت و منقبت . (تنها مصرع اول درج است بدینصورت)
حمد لله رب العالمین . . . . . از(برگ ۲۰ ب)

۳ . رساله یوسف زلیخا . (بدینصورت)
الهی حسن یوسف ده بیانرا . . . از(برگ ۳۷ ب)

۴ . رساله دیوانه . (بدینصورت)
مرا دیوانه دارد هوشیاری . . . . از(برگ ۱۲۶ ب)

۵ . رساله مرشد (بدینصورت)
حمد ذاتی را که اصل ذات ماست . . . از(برگ ۱۳۴ب)

۶ . رساله ولوله . (بدینصورت)
از ولوله وصال یارم . . . . از (برگ ۱۴۴ ب)

۷ . رساله هوش (بدینصورت)
طرز خاموشی و طرح گفتن . . . . از(برگ ۱۷۲ب)

---

[1] DENISON, E. Ross. *Catalogue of Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipore* (Prepared by Abdul Muqtadir Khan), Calcutta, The Bengal Secretariate Book Depott., 1912, Vol III, p. 112-116.

۸ . رساله در تعریفات خانها و باغات و منازل کشمیر دلپذیر . . . (بدینصورت)
بکنم خانهٔ خود و صفی چند . . . . . از(برگ ۱۸۵ ب)

۹ . رساله نسبت . . . . (بدینصورت)
حمد را نسبتی ست با تو درست . . . . از(برگ ۱۹۴ ب)

جلد سوم . مشتمل است بر یک رساله و دو دیوان و غزلیات و رباعیات و رقعات و قصاید عربی بدین ترتیب دارای ۲۷۷ برگ .

۱ . رساله اول (رساله شاهیه) آغاز میشود (تنها مصرع اول درج است بدینصورت) ای تو شاه جهان و تو دارا . . . . (از برگ ۱ تا ۸۴ الف)

۲ . دیوان اول . بدین مطلع آغاز میکند بلحاظ حروف ابجد (از برگ ۸۴ ب)

لفظ معنی گردد و معنی بلفظ آید ترا
چشم معنی بین شود هرگاه با لفظ آشنا

۳ . دیوان دوم . بدین مطلع بلحاظ حروف ابجد (از برگ ۱۰۷ ب)
حمد آنرا که مرا دیدهٔ روشن دادا در توفیق برین بستهٔ خود بکشادا

۴ . غزلیات . بصورت سوال و جواب بین عاشق و معشوق بلحاظ حروف ابجد (از برگ ۱۳۴ ب) و بدین مطلع آغاز میشود
حرف‌ما را بشنوید امروز از معشوق‌ما مهرهای‌ما همه دزدیداز صندوق ما

۵ . رباعیات . (تنها یک شعر درج است بدینصورت) از (برگ ۱۳۸ ب)
در شرح آمد چهار عنصر ظاهر تا تافت بر آن چهار نور باهر

۶ . رقعات . در صورت مکتوبات و نامها بدینصورت آغاز میکند از (برگ ۲۴۳ ب)
'انسان موفق بطلب و ریاضت را چون گزرگاه عرش . . . .'

۷ . قصاید عربی . (از برگ ۲۶۸ ب تا ۲۷۷)

هر سه تا جلد کلیات ملا شاه در خط نستعلیق زیبا با حاشیه‌ی زرین و هر صفحه اول آن با کمال قشنگی و زیبای منقش و رنگین جلوه میدهد .

دینیسن . ای . راس (Denison, E. Ross) مینویسد[1] که مجموعهٔ مثنویات

---

[1] 'The Collection of these Masnawis is a very valuable and unique one. *Ethe*, in his India Office Cat. (No. 1580) mentions that they are not found in many copies of Mulla Shah's works.'

(DENISON, E. Ross. *Catalogue of Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipore*. op.cit., Vol. III p. 112-116.

ملا شاه خیلی گرانقدر و لاثانی و یکتاست و مؤلف کاتیلاگ اندیا آفس اظهار میدارد که در نسخهای آثار ملا شاه در آن کتابخانه یافته نمی شود .

خوشبختانه بین تمام آن آثار و اشعار ملا شاه که ذکر شده تنها آن مثنویات ملا شاه که بقول دینیسن (Denison) شاهکار ملا شاه است یک نسخه رباعیات هم بدست ماست و در صورت نسخهای خطی در کتابخانه دانشگاه پنجاب در لاهور موجود است .

نویسنده برای حصول دیگر آثار ملا شاه بکارکنان کتابخانهٔ بانکی پور (در هند) بارها نوشتم ولی چیزی نیافتم و برای اینکه موضوع این رساله که تنها متعلق به شعر فارسی است، درین مورد رباعیات و مثنویات ملا شاه که شاهکار اوست و نمایندگی شعر فارسی ملا شاه میکند، را زیر بحث آوردن کافی و وافی است .

ب . رباعیات و شرح رباعیات ملا شاه | یک نسخه خطی رباعیات و شرح رباعیات ملا شاه در مجموعه آزاد نمبره ۴۰۵۴ شماره APi-VI-59 در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور موجود است که دارای ۳۰۹ برگ و علاوه برین یک برگ درآغاز و دو برگ درآخر غیر متعلقه است .

این نسخه در خط نستعلیق با حاشیه سرخ و آبی ولی کهنه و در جایهای کرمخورده دریده و شکسته البته دارای افکار گرانبهاست و این رباعیات ملا شاه بانداز نوین بنظر میآید و هیچ سخنور در شعر فارسی لاهور بدینصورت رباعیات نگفته یعنی ملا شاه اول یک رباعی گفته است و همراهش شرح آن رباعی هم بصورت قطعه منظوم کرده است . البته چند رباعیات درآغاز تا برگ ۳۲ ب در نثر هم شرح کرده است . رباعی اول بر برگ (۱) بدین صورت آغاز میکند

رب یسر بسم‌الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

دلا شرح آمد چهار عنصر ظاهر تا تافت بر آن چهار نور باهر
در معرفت ظهور آن نور چهار شد شرح رباعی العناصر ناصر[1]

و بدین عبارت که در آن تاریخ خطاطی این نسخه درج است تمام میشود :

'این نسخه کتاب شرح رباعی تصنیف عارف بالله حضرت مولانا شاه از فقیران حضرت قطب زمان میان میر صاحب جیو رحمه‌الله علیه بموجب ارشاد غوث‌الافاق بندگانعالی متعالی حضرت شاه صاحب شاه صدرالدین

---

۱ ملا شاه لاهوری . رباعیات و شرح رباعیات . ن‌خ مجموعه آزاد نمره ۴۰۵۴ شماره APi-VI-59 کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور . برگ (۱) ب

سلمه‌الله تعالیٰ کتبه بنده درگاه مرید بارگاه قطب‌الاقطاب غوث‌الصمدانی محبوب سبحانی حضرت میران سید عبدالقادر بادشاه محی‌الدین جیلانی قدس‌الله سره‌العزیز بدستخط غلام نبی قادری با تمام رسید بتاریخ ۲۲ بیست و دوم شهر شعبان المعظم ۱۱۸۶ هجری مقدس معلی روز چهارشنبه ، [1] واینجا عکس آخر آن صفحه هم درج این رساله میشود :

ج . موضوعات رباعیات | موضوعات رباعیات ملا شاه تقریباً همه موضوعات فلسفه مولوی رومی بلخی است اگرچه این رباعیات ، دیگر موضوعات فلسفه عرفان را هم آشکار میسازد ولی اکثر موضوعات رباعیات ملا شاه بر موضوعات زیر است :

۱ . فلسفهٔ توحید   ۲ . فلسفه عرفان و معرفت

۳ . فلسفه عقل و عشق   ۴ . فلسفه خود شناسی

(i) فلسفه توحید | مثلاً درفلسفه توحید میفرماید :

رباعی

دیدم مضمون اله بالا لا را   توحید تمام الله با الا را

این جامه موافق است هر بالا را   الا بالای بابلا ملا را[2]

و ملا شاه شرح این رباعی خود به نثر و نظم بدین عبارت و قطعه ذیل کرده است :

'اله بالا لا، را یعنی الهی که بالای او کلمهٔ لا ست یعنی لا اله با الا را یعنی الاالله را یعنی دیدم مضمون و معنی لا اله الله توحید تمام و ملای خشک این را قبول ندارد .

شرح

جامهٔ لا اله الا الله   مست زیبا بقد و قامت شاه

چونکه توحید ذات الله است   قد ملای دور کوتاه است[3]

ممکن است اقبال لاهوری این صدای ملا شاه لاهوری را شنیده باشد چنانکه باقوام شرق خطاب کرده آن ملا را که حجره نشین است این پیام توحید

---

۱ ملا شاه لاهوری . رباعیات و شرح رباعیات . ن خ مجموعه آزاد نمبره ۴۰۵۴ شماره (APi-VI-59) کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور . برگ ۹ . ۳ ب

۲ ایضاً برگ ۳۵ ب

۳ ملا شاه لاهوری . رباعیات . ن خ مجموعه آزاد نمره ۴۰۵۴ شماره APi-VI-59 کتابخانه دانشگاه پنجاب . لاهور برگ ۳۶ الف

میرساند :

در مقام لا نیاساید حیات — سوی الا میخرامد کائنات
ای که اندر حجره ها سازی سخن — نعرهٔ لا پیش نمرودی بزن [1]

(ii) فلسفهٔ عرفان و معرفت | در معنی فلسفهٔ عرفان راجع به مسجد و کعبه میفرماید :

رباعی

یاری که ترا از خود رهاند دگرست — کاری که ز تو هیچ نماند دگرست
ما منکر راه مسجد و کعبه نه ایم — راهی که بمقصود رساند دگرست

و خودش در شرح آن میگوید :

شرح

هر که از خویشتن رهید رسید — و آنکه از خود بدوید خود را دید
مسجد و کعبه را ز خود میخواه — چند گویم با تو یا الله[2]

نکته شناسان و حق جویان خوب میدانند که درین رباعی ملا شاه چقدر حق شناسی و معرفت است .

در باره عارف و عرفان میسراید .

رباعی

لطف عرفانم ز سوی یزدانست — نی خاص بمن بر همگی یکسانست
آری همه عارف را عرفانست — عرفان همه چو جسم و از من جانست

و در شرح این میفرماید .

شرح

جان جانانست این عرفان ما — جان بتن بر کرده این سامان ما
عارفان را هست عرفان جانشان — حیف نبود هیچ این سامانشان[3]

دیدار حق | در معنی دیدار حق گوید .

---

۱ اقبال لاهوری . مثنوی (پس چه باید کرد ای اقوام شرق) لاهور کتابخانه طلوع اسلام میکلود رود ۱۹۳۶م ص ۲۲

۲ ملا شاه لاهوری . رباعیات . نخ ایضاً برگ ۹۷ الف

۳ ملا شاه لاهوری . رباعیات . نخ ایضاً برگ ۸۳ الف

رباعی

چون هست ای جان دولت دیدار غریب　　باشد شودت دولت دیدار نصیب
دیدار خدا سعادت کم نبود　　بالله عجب‌است عجب است و عجیب

و در شرح آن فرماید :

شرح

سخنانی غریب میگویم　　روی او شد نصیب میگویم
این سعادت چو نیست مردم را　　منکرند آن سعادت گم را[1]

وصل و هجر | در معنی وصل و هجر میگوید .

رباعی

اول هستیت نیستی در پئی اوست　　گر گفت کسی عکس نباشد او دوست
آرم مثلی که آن بغایت نیکوست　　وصل آید هجر را کند از سر پوست

و در آن میفرماید :

یعنی اول بقاست میگویم　　حرف صوفیست من همه اویم
وصل آید بخانه بنشیند　　هجر را کشته روبرو بیند[2]

دیدار رسول | در معنی دیدار محمد میفرماید :

سنت خاص را بجا آور　　که به بینی تو روی پیغمبر
چونکه دیدی رخ محمد را　　روی دیدی خدای احمد را[3]

و در همین معنی اقبال لاهوری گوید :

در دل مسلم مقام مصطفی است　　آرزوی ما ز نام مصطفی است[4]

شاهی و فقیری | در معنی شاهی و فقیری میسراید .

رباعی

بگزار از دست اسم گمراهی را　　در دست آور کمال آگاهی را
توحید خدا سلطنت شاهی ماست　　از دست مده سلطنت شاهی را

---

۱ رباعیات ملا شاه برگ ۶۰ الف . ۶۰ب
۲ ایضاً برگ ۱۰۵ ب
۳ ملا شاه لاهوری . رباعیات . نخ ایضاً برگ ۲۰۳ الف
۴ اقبال لاهوری . اسرار خودی (تالیف محمد حسین) لاهور شیخ غلام علی ایند سنز ۱۹۵۹م ص ۲۰

و در شرح این گوید :

شاه را سلطنت بکام شده　　دولت آگاهی دوام شده
تو هم ار دست داری ای دلبر　　دامن دولتش بدست آور[1]

و اینست رباعی دیگر درین معنی :

تاج و تخت و شاه وزیری دگر است　　راه و رسم مریدی و پیری دگر است
از فقر تمام هیچ داری خبری　　در یاب که رفتار فقیری دگر است

و در شرح این فرماید :

فقر هر گه که او تمام بود　　هر عنانیش صد غلام بود
ره و رسم مرید گیری مرد　　گوئی حال خودش زمیدان برد[2]

و اقبال لاهوری هم درین معنی چه خوب گفته است :

آن مسلمانان که میری کرده اند　　در شهنشاهی فقیری کرده اند[3]

(iii) فلسفهٔ عقل و عشق

در فلسفه عقل و عشق ملا شاه معتقد است که آنکس که جمال یار را دیده بر استدلالی یعنی کسی که باستدلال حق را اثبات کرده است بر او خنده میکند چنانکه درین معنی میفرماید :

آنکس که جمال یار دیده بود　　بر استدلال همه خندیده بود
گر دیده بود عصا نمی آید کار　　هر چند عصا دیده بی دیده بود[4]

و چنانکه مولوی رومی بلخی درین معنی فرموده است که

عقل درشرحش چوخود درگل بخفت　　شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
آفتاب آمد دلیل آفتاب　　گر دلیلت باید از وی رو متاب[5]

---

۱ ملا شاه لاهوری . رباعیات . ن خ ایضاً برگ ۸۳ الف

۲ ایضاً برگ ۸۸ الف

۳ اقبال لاهوری . پیام مشرق . لاهور چاپ شیخ مبارک علی تاجر کتب لوهاری دروازه ۱۹۴۲ م ص ۸

۴ ملا شاه ایضاً برگ ۱۰۷ ب

۵ مولوی رومی بلخی . مثنوی معنوی (باهتمام عبدالغفور عرف داؤد میان) بمبئی ۱۲۸۰ ه ص ۷

بر همین سبیل ملا شاه در شرحش میگوید :

صبح اگر روی آفتاب نمود بصبا تاج از چراغ ربود
هر که آنگه دلیل میگوید بچراغ آفتاب میجوید[1]

(iv) فلسفه خود شناسی (Self-Realisation) ملا شاه و مولوی و اقبال

ملا شاه درباره فلسفه خود شناسی میفرماید :

رباعی

هر که بخود آمدیم از خود رستیم چون دانستیم دل بخود بر بستیم
دیدیم جمال یار در خویش عیان دیوانه خود شدیم و خوش بنشستیم

و در شرح این گوید :

باز آن حرف را کنم تازه کافتی در دهان خمیازه
کام با تو همیشه در خنده آن لب تو گوینده[2]

در همین معنی در یک جای دیگر میسراید : رباعی

گر در سفر هزار سال و ماهی صد عرش و فرش هر قدم در راهی
رمزیست که روشن است بر آگاهی از خود بیرون قدم نمائی گاهی

و در شرح میگوید

ماهی و راهی و آگاهی و گاهی بیای تنکیر است از خود بیرون قدم یعنی تمام سیر و سفر در خود است[3]

راه اگر میروی تو در خود رو در حرم باش محرم خود شو
چون تو بیرون خانه میگردی همه خالی خزانه میکردی[4]

و این فلسفه خود شناسی (Self-Realisation) همآن است که مولوی رومی فوده است :

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

---

۱ ملا شاه . رباعیات . ایضاً برگ ۱۰۷ ب ۱۰۸ الف
۲ ملا شاه لاهوری . رباعیات نخ ایضاً برگ ۲۶۸ ب
۳ ملا شاه . رباعیات . ایضاً برگ ۲۹۸ ب
۴ ملا شاه لاهوری . رباعیات نخ ایضاً برگ ۲۹۸ ب

و اینکه

سر من از ناله من دور نیست ، لیک چشم و گوش را آن نور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست[1]

برای اینکه کلام ملا شاه سالها سال در سطور نسخه های خطی مستور مانده و کسی نمیدانست که ملا شاه سخنور هم بوده عین ممکن است که کلامش از نظر اقبال نگذشته باشد و البته او درین فکر شعر دامن پیر رومی را گرفته است ولی اگر ما شعر ملا شاه لاهوری را بخوانیم عیان است که فکر اقبال به همان فکر ملا شاه مطابقت میکند و برین دلیل حتماً میتوان گفت که ملا شاه لاهوری و اقبال لاهوری هر دو درین بحر فکر دامن پیر رومی را گرفته اند و چنانکه پیر رومی و ملا شاه لاهوری فرمودند اقبال لاهوری هم آن فلسفه خود شناسی (Self-Realisation) را اینگونه سروده است :

کرا جوئی ۰ چرا در پیچ و تابی ؟ که او پیداست تو زیر نقابی
تلاش او کنی جز خود نه بینی تلاش خود کنی جز او نیابی[2]

د . مثنویات ملا شاه دیگر نسخه خطی که از آثار و اشعار ملا شاه بدست ماست نسخه خطی مثنویات ملا شاه در کتابخانه دانشگاه پنجاب در لاهور موجود است که دارای شش هزار بیت و ۳۴۰ برگ و در خط نستعلیق نوشته شده ولی کهنه و داغدار و در بعض جایها تصحیحات و حواشی و اضافات هم رقم شده و وضعیت پیمایش (۶/۲۰۵ و ۹/۳۰۵ طبق پیمانه رائج الوقت پاکستان) و مشتمل بر سه رساله است بدینصورت

۱ . رساله اول (رساله ولوله) .... از برگ ۱ ب تا ۳۰ الف

و بدین شعر آغاز میکند : بسم‌الله الرحمن الرحیم

از ولوله وصال یارم بنگر دل آفتاب زارم

و بدین شعر اختتام مییابد :

که میدانند ظلمت از نور آتش در جان مردم دور[3]

---

۱ مولوی رومی بلخی جلال‌الدین : مثنوی معنوی ۰ (تالیف آقای محمد حسن علمی) تهران ۰ چاپخانه علمی ۰ ۱۳۲۰ خ ۰ ص ۱

۲ اقبال لاهوری ۰ پیام مشرق ۰ ایضاً ص ۵۱

۳ ملا شاه لاهوری : مثنویات ۰ ن خ نمره ۲۰۷ شماره (Pi-VI-158 No.) کتابخانه دانشگاه پنجاب ۰ لاهور (س خ درج نیست البته س ت ختمیه ۱۰۵۵ هجری است) برگ ۱ ب و ۳۰ الف

بر برگ ۵۵ الف نوشته است . 'مقابله کرده شد ،

۲ . رساله دوم (رساله هوش) از برگ ۵۵ ب تا ۱۳۳ الف

و اینطور آغاز میشود

بسم‌الله الرحمن الرحیم

طرز خاموشی و طرح گفتن   همه کس میداند غیر از من

و شعر آخر اینست

مگریزان بشنو گفتهٔ شاه   باو را بند بزنجیر سیاه[1]

بر برگ ۱۳۲ ب در خط شکسته بعد از بسم‌الله الرحمن الرحیم هفت بیت هم مرقوم است ولی به سبب سیاهی و داغها صحیح خوانده نمی شود و در مثنوی شامل نیست در آخر نوشته است 'این درست صحیح مطابق .... است ،

۳ . رساله سوم : (رساله نسبت) ...... از برگ ۱۳۳ الف تا ۳۴۵ ب

بر دست راست بالای برگ ۱۳۳ الف عبارت ذیل مرقوم است ولی داغدار مرمت شده است

'رساله نسبت از تصانیف قطب‌الاقطاب غوث‌الآفاق عارف اله حضرت مولانا شاه سلمه‌الله تعالی و ابقاه،

و بجانب چپ بالا نوشته است

'رساله نسبت، . مع سه جلد شش هزار بیت بمقابله رسید .....

رساله نسبت مع هر سه جلد مالک شیخ محمد '(مهر) نقل 'دستخط حضرت مد ظله .....،[2]

و درمیان آن برگ ۱۳۳ الف عبارت ذیل مرقوم است

'هر که خوشنودی ما را خواهد باید که رسایل ما را مقابله کند همراهی ... ملا یوسف وغیره که باشد النسب ... هر که نویسد این شیوه را مرعی ...... دعای خیر ما را از دست ندهد .....،[3]

---

۱ مثنویات برگ ۱۳۲ الف

۲ ملا شاه لاهوری . مثنویات . نسخ نمره ۲۰۵ شماره (Pi-VI-158 No.) کتابخانه دانشگاه پنجاب . لاهور (س خ درج نیست البته س ت ختمیه — ۱۰۵۵ هجری است) برگ ۱۳۳ الف

۳ ایضاً برگ ۱۳۳ الف

و این رساله نسبت بدینصورت آغاز میکند .

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حمد را نسبتی است با تو درست *بر درمه که .... بر درتست

و بدین شعر اختتام میبابد

۱۰۵۵

هر که دارد خیال تاریخش ختمیه هست سال تاریخش[1]

و در آخر برگ بدون نمره که متعلق به مثنوی نیست کاتب چند بیت بخود نوشته است .

دکتر سید محمد عبدالله [2] راجع به رساله هوش اظهار میدارد که نسخه خطی رساله هوش که در (IOC) اندیا آفس کاتیلاگ موجود است کمتر از نسخه خطی (در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور) است و درین باره نویسنده با دکتر سید کاملا اتفاق دارد چنانکه (ETHE) خودش مینویسد [3] که مثنویات ملا شاه گرانقدر است و در هیچ جای یافته نمی شود و علاوه از مثنویات ملا شاه قصاید و غزلیات و رباعیات و شرح رباعیات درین کتابخانه قطعاً نیست . البته نسخها مثل غزلیات ملا شاه در موزه بریطانیه و در کتابخانه براین موجود است .

ولی خوشبختانه ما در کتابخانه دانشگاه پنجاب علاوه بر 'مثنویات ملا شاه' دیگر نسخه خطی رباعیات و شرح رباعیات ملا شاه چنانکه مفصلاً شرح دادیم میداریم و اکنون 'مثنویات ملا شاه' را که شاهکار اوست زیر بحث میآوریم .

---

*بر درمه ..... — بکمان ما باید — بردر مرکیت بر درتست

۱ ایضاً برگ ۳۴۱ ب — ۳۴۵ ب

[2] 'Apparently the رساله هوش mentioned in IOC., is of a smaller bulk'. (Abdullah, S. M. *A Descriptive Catalogue* of the Persian, Urdu and Arabic Manuscripts in the Panjab University Library, Lahore, 1948, Vol. I, F. II, p. 359 No. 505).

[3] 'This copy (Mathnawiyyat-i-Mulla Shah) is of unique value, as it contains a complete collection of Mullah' Shah's mathnawis, not found anywhere else, on the other hand, the Kasidas, ghazals, rubaiyyat, and sherh-i-rubaiyyat, referred to in the above mentiond preface, on fol. 335a, are entirely wanting here. Copies of these lyrical poems are found in the British Museum (Rieu ii p. 690sq.) and in the Berlin Library (W. Pertsch, Berlin Cat., pp. 921 and 922)——(ETHE, Hermann : *Catalogue of Persian* Manuscripts in the Library of India Office, Oxford, 1903, Vol. I, p. 862B No. 1580.)

اگرچه درین نسخه خطی مثنویات ملا شاه بر برگ ۴۴۳ ب بگوشه بالای راست ' تاریخ تولد ملا شاه سنه ۹۹۶ هجری و بر برگ ۵۴۳ ب بگوشه بالای راست 'تولد ملا شاه، ———' نوشته است ولی این هر دو تولد ملا شاه در ششم یا هفتم هجری به هیچ وجهی ممکن نیست و تاریخ تولد این عارف و سخنور همان نهصد و نود و هشت (۹۹۸ هـ) است چنانکه در احوال ملا شاه زیر بحث آورده متعین کرده شده است .

۵ . موضوعات مثنویات

موضوعات مثنویات ملا شاه لاهوری بیشمار است و اگر تمام آنها را زیر بحث آورده شود کتابی باید ضخیم و در صفحات این رساله ممکن نیست بگنجد البته اگر تنها عنوانات آنها را زیر عنوان آن فلسفه که با آنها مربوط است جداگانه زیر بحث آورده شود به تمام افکار ملا شاه میتوانیم آشنا شویم . لذا تمام آن موضوعات زیر هر عنوان جداگانه طبق ترتیب مثنویات رساله وار درج آورده باز موضوعات خاص را زیر بحث میآوریم و آن موضوعات ازین قرار است .

رساله اول (رساله ولوله)

واین رساله مشتمل است بر موضوع فلسفه عشق و دیگر موضوعات مختلف ها بدین ترتیب :

(i) فلسفه ولولهٔ عشق

و این موضوع شرح داده شد بعنوانات زیر :
در وصف ولوله و این مثنوی بدین شعر آغاز میکند :

از ولوله وصال یارم   بنگر دل آفتاب زارم[1]

و بر همین سبیل دیگر مثنویات که زیر فلسفه عشق نظم کرده شده است بدین عنوانات مشتمل است :

در وصف آتش . در وصف گوهر . در معنی صبر . در تعریف قرار و در معنی عشق و دیگر موضوعات مختلف بر این عنوانات مشتمل است :

در وصف نوروز . و شب و بهار و کمان و حقه و هند .

رساله دوم (رساله هوش) مشتمل است به فلسفه خود شناسی .

(ii) گوش هوش و صدای نی

و این موضوع شرح داده شد بعنوانات زیر :

در وصف هوش . و در تعریف گوش شنوا و در وصف چشم و در تعریف بینی و ابرو و در تعریف دف . و در تعریف نی گوید در اشکال مختلف نی مثلاً در وصف نی قلم و نی تیر و نی بوریا و نی پنجه جولاهگان و نی تمباکو کشان و نی نیشکر .

---

۱ ملا شاه لاهوری . مثنویات . ن خ ایضاً برگ (۱) ب

(iii) در وصف ستارگان | ملا شاه درین معنی بعنوانات زیر وصف هر ستاره را جداگانه کرده است :

در وصف عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل

(iv) در وصف محبوب مجازی | و وصف محبوب مجازی را در صورتهای مختلف بدین عنوانات جداگانه شرح داده است :

در وصف لباس محبوب . اسپ محبوب . باز محبوب . چوگان بازی محبوب و شاعر محبوب .

رساله سوم[1] (رساله نسبت) برین عنوانات ذیل مشتمل است .

(v) در وصف علوم | علوم معقول : در وصف صرف و نحو و منطق و حکمت و هیئت و طب و کلام و معانی و بیان و بدیع .

(ii) علوم منقول : در وصف اصول فقه . حدیث . تفسیر قرآن . سوره الم . اخلاص . کلمه . صلوات . روزه . حج و زکوة .

(vi) بهاریات

(i) در وصف بهار

(ii) در وصف درختها مثل درخت شفتالو . بادام . امرود . ناشپاتی و گیلاس و آلوچه .

(iii) در وصف گلهای درختان مثل گل بادام . گل سیب . گل زرد آلو . گل انار .

(iv) در وصف گلهای رنگا رنگ . مثل گل گلاب . گل نسرین . گل یاسمین . گل نرگس

(v) در وصف گلهای خاص این کشور . مثل گل دیو لاخ . گل آفتاب (بزبان محلی سورج مکهی) و گل داؤدی وغیره .

(vii) ساقی نامه

(i) در وصف ساقی = سین ساقی . الف ساقی . قاف ساقی . یای ساقی . معنی ساقی . چشم ساقی . مردم چشم ساقی . مژگان ساقی . ابروی ساقی . زلف و خال ساقی . لب و دندان ساقی . جام ساقی . ساقی مهجور . همصحبتان ساقی .

---

۱ ملا شاه لاهوری : مثنویات . ن خ ایضاً برگ ۱۳۵—۳۵۶

(ii) در وصف جام — در وصف شیشه ۰ سبو ۰ خم ۰ میخانه لب ساقی ۰

(iii) در وصف شاهد حقیتی = در گهواره بستن ۰ حرفگو شدن ۰ ببازی آمدن در مکتب نشاندن بر سر الف وبی والی آخره ۰ به ابجد رسیدن ۰ تعریف زلف و خال و چشم ۰ بناغه خواندن آمدن و آمدن لیلی و مجنون برای خواندن ۰

(viii) در تعریف جهان واین مثنوی شاهکار ملا شاه است که دیگر تمام مثنویات را نمایندگی میکند و افکار ملا شاه را کاملاً ابراز مینماید ۰

۷ ۰ افکار ملا شاه لاهوری

افکار ملا شاه لاهوری مختص با موضوعات ذیل است :

الف ۰ طبیعت پردازی

ب ۰ فلسفه عشق

ج ۰ فلسفه جهان

الف ۰ طبیعت پردازی (Naturalism) و ملا شاه لاهوری و منیر لاهوری چنانکه منیر لاهوری از حسن و زیبائی مناظر طبیعت متاثر شده در وصف باغ و راغها و چمنها و درختهای رنگا رنگ و گلهای زیبا و قشنگ احساسات خود را ابراز نموده همین طور ملا شاه لاهوری آن عنصر طبیعت پردازی (Naturalism) بعنوان بهاریات در شعر فارسی در لاهور ترویج داد ۰ مثلاً ملا شاه بمناسبت آغاز بهار میسراید ۰

هست فصل شگوفهٔ ما را خنده زن بر شگوفه دریا را
بلبلانش چو در خروش آیند همه جا بحر ها بجوش آیند[1]

و راجع به "گل گلاب" گوید :

همه گل که هست پایهٔ اوست ورق آفتاب سایهٔ اوست
آب گل را چنانچه پرورده آب را نیز گل چنین کرده
آب گل را بشیشه پامالست بر سرش منت سر سالست[2]

---

۱ ملا شاه لاهوری : مثنویات ۰ ن خ ایضاً برگ ۱۹۹ ب

۲ ایضاً برگ ۲۰۶ الف

سبک طبیعت پردازی ملا شاه لاهوری همان سبک ملا منیر لاهوری چنانکه شرح داده شد میباشد یعنی دارای 'خیال آفرینی' و صفات سبک هندی است مثلاً این خیال آفرینی ملا شاه را ملاحظه شود :

بحر هر گه بخار را پرورد ابر گشت و هزار سیل آورد
چونکه پروردها بیک جا شد هر کجا جوی بود دریا شد
ظلمت از یک چراغ گردد فرق ز هزارش هزار ظلمت غرق
همه پروردها نهی یکی جا یک نهاری و لیل نا پیدا[1]

و دربارهٔ گل رعنا و گل زیبا میسراید :

گل رعنا و با گل زیبا هر دو دارند جامهٔ زیبا
جامه سرخ و زرد پوشیدند بلبلان کباب جوشیدند
در گذشتم گل شرابی را در گرفتم گل کبابی را
گل رعنا کجاست بر سر تست گل زیبا کجاست در بر تست
گل کند بر سر تو رعنائی بشگفد در بر تو زیبائی[2]

علاوه بر اینها ملا شاه مثل منیر لاهوری در وصف گلهای محلی لاهور آن عصر مثل گل نازبو (در عصر حاضر بعنوان نیازبو) و گل داؤدی و گل آفتاب پرست (بزبان محلی سورج مکهی) و گل دیو لاخ (در عصر حاضر دیده نمی شود) فکر طبیعت پرست خود را بجنبش آورده لباس شعر بخشید . مثلاً در وصف نازبو میگوید :

نازبو با گل خریفی گفت حرفی از ناز خود بناز شگفت
گفته بودند گل نداری خود برگ سبزی و گل شماری خود[3]

و ملا منیر لاهوری در وصف گل چنبیلی و گل چنبه که گلهای محلی لاهور است هم شعر گفته . بر همین سبیل ملا شاه راجع به گل آفتاب پرست میسراید :

گل تمامست خود غلام او میتوان یافتن ز نام او
چشم بآفتاب خود بسته که طلوع و غروب بنشسته[4]

یعنی وصف گل آفتاب که یکی از گلهای محلی لاهور میباشد . اینست

---

۱ ملا شاه لاهوری . مثنویات . ن خ ایضاً برگ ۲۰۶ الف

۲ ایضاً برگ ۲۰۷ الف . ۲۰۷ ب

۳ ملا شاه لاهوری . مثنویات ن خ . ایضاً برگ ۲۱۶ الف

۴ ملا شاه لاهوری . مثنویات ن خ . ایضاً برگ ۲۱۷ ب

تا وقتیکه آفتاب روشن میباشد گل آفتاب پرست خندان است بمجرد غروب آن پژمرده میشود لذا بدین مناسبت چشم خود را بآفتاب بسته است .

پیداست که این اوصاف گلهای محلی را در بیان آوردن محیط فرهنگ محلی لاهور را ابراز مینماید . لذا میتوان گفت که ملا شاه لاهوری عکاسی مناظر طبیعت درآن سبک طبیعت پردازی (Naturalism) کرده است چنانکه ملا منیر لاهوری و این قبیل سبک طبیعت پردازی 'سبک هندی ، را یاد میآورد .

ب . فلسفه عشق ملا شاه و مولوی رومی ملا شاه در فلسفه عشق چنانکه در تفصیل رباعیات گذشت تتبع مولوی رومی را کرده است مخصوصاً درمثنویات همان سیمبول (Symbol) یعنی علامت نی را بکار برده افکار خود را ابراز نموده است . مثلاً 'مثنوی در تعریف نی ، را بدین صورت در بیان میآورد :

از لب نای رسیدی سخنم سینه سوراخم و آتش بتنم
من نیم گفت چرا باشد لاف سر زند لاف چه از سینه شگاف
ناله سان در دل سوز تفتیده لاف را کی ز شگافی دیده

و اینکه

عشق دار بدل بی آئینه مینماید ز شگاف سینه
رازها در ره دل پای گذاشت چونکه او لب بلب نای داشت[2]

و این 'مثنوی نی ، از ملا شاه لاهوری مثنوی مولوی رومی را یاد میآورد و حقیقت اینست که ملا شاه این پیام مولوی را که بزبان نی گفته شنیده است که

بشنو از نی چون حکایت میکند وز جدائیها شکایت میکند
کز نیستان تا مرا ببریده اند از نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق[3]

و از آن به بعد ملا شاه لاهوری گفته که :

از لب نای رسید سخنم سینه سوراخم و آتش بتنم

---

۱ مثنویات برگ ۶۰ الف . ۶۰ ب

۲ مولوی رومی . مثنوی معنوی . (تالیف آقای محمد حسن علمی) ایضاً ص ۱

و اینکه

دم که مابین دو نای افتاده   وای وای بنوای افتاده
دردمندانکه در آه وایند   همه مشتاق نوای نایند[1]

و چنانکه مولوی رومی فرموده که

آتش عشق است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد
آتش عشق است کاندر نی فتاد
جوشش عشق است کاندر می فتاد[2]

و ملا شاه همه تن گوش بآواز مولوی رومی شده میسراید که :

ما کبابیم از آن آتش نی   سوخت مارا همه آتش در وی
چونکه نائی نفسی در نی داد   آتشی بود به نی زار افتاد[3]

و چنانکه مولوی رومی آن پیام خود شناسی که بزبان نی سروده :

هر کسی از ظن خود شد یار من   وز درون من نجست اسرار من
سر من از ناله من دور نیست   لیک چشم و گوش را آن نورنیست[4]

ملا شاه لاهوری همان پیام مولوی رومی بما اینطور رسانیده است که

کیست تا جان برد از آتش وی   آتش تیز بود آتش نی

و اینکه

رازها از دل او میگوئی   میکنی در نفسش دلجوئی[5]

و حقیقت اینطور است که اگر ما تاریخ شعر فارسی در لاهور را در یک نظر آوریم روشن میشود که پیش از اقبال لاهوری آن پیام عشق و فلسفه خود شناسی مولوی رومی را ملا شاه لاهوری هم بما رسانیده بود ولی متاسفانه افکار ملا شاه که مثل جواهر آبدار در صفحات کهنه کتابخانه مسطور و نهان و مستور است بگوش هوش ما نرسیده بود

---

۱ ملا شاه لاهوری ۰ مثنویات ن خ ایضاً برگ ۶۰ الف ۰ ۶۰ ب
۲ مولوی رومی ۰ ایضاً ص ۱
۳ ملا شاه لاهوری ۰ ن خ ایضاً برگ ۷۰ الف
۴ مولوی رومی ۰ ایضاً ص ۱
۵ ملا شاه لاهوری ۰ مثنویات ن خ ۰ ایضاً برگ ۷۰ الف ۰ ۷۰ ب

ج . شاهکار ملا شاه لاهوری (فلسفه جهان) ملا شاه رومی و اقبال

در تمام مثنویات ملا شاه لاهوری مثنوی بعنوان 'تعریف جهان'، شاهکار اوست و تمام افکار ملا شاه را با تخصیص در یکجا نمایندگی میکند.

ملا شاه لاهوری درین مثنوی یک هجوم افکار خود را در یکجا جمع آورده فلسفه جهان را در صورت بی ثباتی جهان و فلسفه عشق و فلسفه خود شناسی و فکر طبیعت پرستی را لباس شعر بخشیده است و این شاهکار او بدین اشعار آغاز میشود.

(تعریف جهان)

این جهان یک درختی قسمه گل — عاشقانش هوای صد بلبل
هر یکی گل ز حسن خود غافل — بلبلانش تمام غافل دل
داده در عشق یکدیگر جانرا — کس چه گوید نبات و حیوانرا
گل و بلبل نبات و حوانند — حیف، مردم بصورت افسانند
قامت سرو هر یکی دارند — پای در راه پیش نگذارند
همه لب تشنها لب جو بار — همه مژگان بگرد دیده قطار
همه را سینه سوز آبحیات — جسته آبحیات در ظلمات
ظلمات است سینهٔ مردم — هست آبحیات در وی کم
هست آن آب همچو آئینه — روشن و کس نیافت در سینه[1]

(i) فلسفه خود شناسی

و این اشعار ملا شاه لاهوری ما را فلسفه خود شناسی مولوی رومی هم یاد میآورد که فرموده:

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست — لیک کس را دید جان دستور نیست

و اینکه

نی حدیث راه پر خون میکند — قصه های عشق مجنون میکند[2]

و در همین معنی ملا شاه لاهوری میسراید که:

همه گویند لیلی و مجنون — نفتاده نظر بخود اکنون
همه کس لیلیند و مجنونند — هیچکس نیست زین دو بیرونند

---

۱ ملا شاه لاهوری. مثنویات. نخ ب ایضاً برگ ۲۸۷ ب ۲۸۸ الف

۲ مولوی رومی مثنوی معنوی. (تالیف آقای محمد حسن علمی) ایضاً ص ۱

حسن و عشق است لیلی و مجنون — تو همه عشق و حسن روز افزون
حسن لیلی و عشق مجنونی — کس چگوید ترا دگر چونی

و اینکه

ز تو چیزی نمی شود بیرون — همه در تست لیلی و مجنون[1]

و اقبال لاهوری همان فلسفه خود شناسی را که از پیر رومی گرفته بزبان خویش برای ما باز آورده است چنانکه خودش میفرماید:

باز بر خوانم ز فیض پیر روم — دفتر سر بسته اسرار علوم
جان او از شعله ها سرمایه دار — من فروغ یک نفس مثل شرار[2]

و آن پیام خود شناسی که اقبال لاهوری بما داده اینست که

کرا جوئی ۰ چرا در پیچ و تابی — که او پیداست تو زیر نقابی
تلاش او کنی جز خود نه بینی — تلاش خود کنی جز او نیابی[3]

و اینکه

تو خودی از بیخودی نشناختی — خویش را اندر گمان انداختی
جوهر نوریست اندر خاک تو — یک شعایش جلوهٔ ادراک تو
خویش‌داروخویش باز و خویش ساز — نازها می پرورد اندر نیاز[4]

(ii) فلسفه عقل و عشق | بر همین سبیل مولوی رومی فلسفه عقل و عشق را اینگونه ابراز نموده است

گفت لیلی را خلیفه کان توئی — کز تو مجنون شد پریشان و غوئی
از دگر خوبان تو افزون نیستی — گفت خاموش چون تو مجنون نیستی
دیدهٔ مجنون اگر بودی ترا — هر دو عالم بی خطر بودی ترا
باخودی‌تو ۰ لیک مجنون بیخودست — در طریق عشق بیداری بدست
هر که بیدار است او در خواب تر — هست بیداریش از خوابش بتر
هر که در خوابست بیداریش به — هست غفلت عین هشیارش به[5]

---

۱ ملا شاه لاهوری ۰ مثنویات ۰ ن خ ایضاً برگ ۲۸۸ الف ۰ ۲۸۸ ب
۲ اقبال لاهوری ۰ اسرار خودی ۰ ایضاً ص ۹
۳ اقبال لاهوری ۰ پیام مشرق ۰ ایضاً ص ۵۱
۴ اقبال لاهوری ۰ رموز بیخودی (تالیف محمد حسین) لاهور شیخ غلام علی ایند سنز ۱۹۵۹م ص ۹۹
۵ مولوی رومی ۰ مثنوی معنوی (تالیف محمد حسن علمی) ایضاً ص ۱۱

و در همین معنی ملا شاه لاهوری میفرماید که :

حسن را چشم عشق میبیند   عقل اگر هست گوشه نشیند
عقل بسته باختیار کمر   غمزه اشتران ماده و نر[1]
عشق اگر هست خانه ناز پرست   عقل اگر هست غمزهٔ شتر است
عقل در ناز خویش شد حیران   گشت فالیزها از ان ویران

و درین معنی ملا شاه ما را همان پیام مولوی رومی را اینگونه میرساند که

عقل را بار اشتر و و خر کن   آدمی خیز و فکر دیگر کن
عقل را خر نساخت بار خویش   نیک فهمیده کرد کار خویش
کرده او کار خویش فهمیده   شد به بیعقلی او پسندیده
گرچه از عشق نیز بی خبرست   لیک فارغ ز عقل درد سرست[2]

و اقبال لاهوری همین فلسفه عقل و عشق را اینگونه اظهار داشته است :

گریز آخر ز عقل ذو فنون کرد   دل خود کام را از عشق خون کرد
ز اقبال فلک پیما چه پرسد   حکیم نکته دان ما جنون کرد[3]

و یک جای دیگر همین معنی را درین اشعار ابراز نموده است :

عقلی که جهان سوزد ۰ یک جلوهٔ بیباکش   از عشق بیاموزد ۰ آئین جهانتابی
عشق است که در جانت هر کیفیت انگیزد   از تاب و تب رومی تا حیرت فارابی
این حرف نشاط آور ۰ می گویم و می رقصم   از عشق دل آساید ۰ با این همه بیتابی
هر معنی پیچیده در حرف نمی گنجد   یک لحظه بدل در شو ۰ شاید که تو دریابی[4]

(iii) حاصل زندگانی

بسیاری از سخنوران جهان را طعنه زده اند و به کج روی آن نالیده اند ولی ملا شاه لاهوری هیچ وقت جهان را طعنه نه زده است و نه کج گفته است او فلسفهٔ جهان را بصورت احسن اظهار داشته است یعنی او جهان را بنگاه امید و رجاء میبیند و معتقد آپتیمیسام (optimism) و رجائیت است و ما را درس عملی میدهد و عقیده میدارد که حاصل زندگانی عشق است ۰ تا وقتیکه عشق را شعار خود نسازیم نتوانیم موفق شویم چنانکه میفرماید که :

---

۱ ملا شاه لاهوری ۰ مثنویات ، ن خ ، برگ ۲۸۹ الف ، ۲۸۹ ب
۲ ملا شاه لاهوری ۰ مثنویات ن خ ایضاً برگ ۲۸۹ الف ۰ ۲۹۰ ب
۳ اقبال لاهوری ۰ پیام مشرق ایضاً ص ۹۲
۴ ایضاً ص ۱۵۶

این جهان یک درختی قسمه گل — عاشقانش نوای صد بلبل
هر یکی گل ز حسن خود غافل — بلبلانش تمام غافل دل
این جهان چیست عالمی از حسن — سر کشیده است آدمی از حسن

و اینکه

آدمی گفته ایم عالم را — حسنها بسته ایم آدم را
حسنها راست ناز محبوبی — میبرد اختیار از خوبی
کی شتر گفته ایم عالم را — ز چه کج دیده ایم آدم را
این جهان را کسی شتر فهمید — احولی داشت. چشم او کج دید

و ملا شاه ما را پیام تحصیل عشق که مقصود زندگانی است. چنین میدهد:

عالم حسن این جهان را بین — عشق را گیر رهبر و بنشین!
بنگرش ناز های جانانه — که بسوزند شمع و پروانه[1]

یعنی ملا شاه معتقد است که تمام فلسفه جهان کاملاً بر عشق بنای دارد و اساس منزل ما سراپا عشق است و همین حاصل زندگانی ماست باید بدست آوریم.

(iv) آبحیات عشق

مولوی رومی فلسفه آن عشق که مقصود حیات انسانی است درین اشعار پر مغز شرح داده است:

هر کرا جامه ز عشقی چاک شد — او ز حرص و عیب کلی پاک شد
شادباش ای عشق خوش سودای ما — وی طبیب جمله علت های ما
ای دوای نخوت و ناموس ما — وی تو افلاطون و جالینوس ما
جسم خاک ازعشق بر افلاک شد — کوه در رقص آمد و چالاک شد[2]

و ملا شاه لاهوری همین معنی عشق بعنوان آب حیات تعبیر کرده است و میفرماید که:

همه را سینه سوز آبحیات — جسته آبحیات در ظلمات
ظلمات است سینه مردم — هست آبحیات در وی گم
بکس آن آب روشنی بدهد — چشم روشن که نیست کس چکند
آب در سینه حاصل است ترا — دیده گردیدهٔ دل است ترا

---

۱ ملا شاه لاهوری. مثنویات نخ ایضاً برگ ۲۸۷ ب ۲۸۹ الف. ۲۸۹ ب

۲ مولوی رومی. مثنوی معنوی تالیف آقای محمد حسن علمی) ایضاً ص ۱

آب در سینه تو حاصل تست　　چونکه نزدیک دیدهٔ دل تست
هست آبحیات ۰ عالم گیر　　خیره گشت است چشم عالم پیر[1]

و همین فلسفه جهان ملا شاه لاهوری را که بنایش بر آبحیات عشق است اقبال لاهوری درین اشعار گوهر بار و پر افکار ابراز نموده است :

درجهان هم صلح و هم پیکار عشق　　آب حیوان تیغ جوهر دار عشق
از نگاه عشق خارا شق بود　　عشق حق آخر سراپا حق بود
عاشقی آموز و محبوبی طلب　　چشم نوحی قلب ایوبی طلب[2]

(v) آپتیمیسام (optimism) یا رجائیت ملا شاه در عشق محمدی

شرح داده شده که ملا شاه جهان را بنگاه امید و رجاء میبیند و معتقد رجائیت (optimism) آپتیمیسام است لذا ما را از آن آبحیات عشق که حاصل زندگنی ماست هم مطلع ساخته است و بر براه امید روشن میآورد و ملا شاه آن امید روشن در عشق محمدی میبیند و ما را مستعد میسازد که :

حسن و عشق از تو نیست عجب　　که تو باشی قبیلهای عرب
من مثال آورم قبیله ها　　آتشی در همه فتیله ها
احمد و دین آتش و روغن　　نیست یک خانه عرب روشن
خانه آفتاب روشن ساخت　　آسمان بود بر همه پرداخت
گر قدم در قدم تواش داری　　دوری و مرکزی و پرکاری
آسمانی تراست دو عالم　　آدمی اسم آدم و اعظم
اسم اعظم که هست نام تست　　سکه پر زرت نشسته درست
هست مهر یقین در انگشتت　　زر سکه زده و پر مشتت
اسم اعظم در آن نگین تست　　نقش آن اسم در یقین تست
اسم آدم که اسم اعظم شد　　گشت اعظم بر آنکه آدم شد[3]

یعنی ملا شاه لاهوری معتقد است که انسان تا آنوقتیکه آتش عشق محمدی در دل ندارد برایش آدم شدن ممکن نیست و تا وقتیکه در چراغ دل خود روغن دین انداخته فتیله عشق محمدی را نیافروزد دلش بعشق محمدی

---

۱ ملا شاه لاهوری ۰ مثنویات ۰ ن‌خ ایضاً برگ ۲۸۸ الف

۲ اقبال لاهوری ۰ اسرار خودی ۰ ایضاً ص ۱۹

۳ ملا شاه لاهوری ۰ مثنویات ۰ ن‌خ ایضاً برگ ۲۸۸ ب

روشن نمیشود و تا وقتیکه در دل مسلم آتش عشق محمدی پیدا نمی شود ۰ تحصیل آب حیات معنوی ممکن نیست ۰

اقبال لاهوری مثل مولوی رومی و ملا شاه لاهوری هم معتقد است که ما هیچ وقت چراغ زندگانی خود را بدون آتش عشق محمدی نمی توانیم روشن کنیم و اگر بچشم خود ببینیم آن آتش عشق محمدی در سینهٔ خود طپان میداریم بلکه مقام آن محبوب مصطفٰی خود در دل مسلم است چنانکه میگوید که :

هست معشوق نهان اندر دلت	چشم اگر داری بیا بنمایمت
عاشقان او زخوبان خوبتر	خوشتر و زیبا تر و محبوب تر
دل ز عشق او توانامی شود	خاک همدوش ثریا میشود
خاک نجد از فیض او چالاک شد	آمد اندر وجد و بر افلاک شد
در دل مسلم مقام مصطفٰی است	آبروی ما ز نام مصطفٰی است[1]

۸ . شاهجهان و سرپرستی سخنوران هنود

در صفحات این رساله مفصلاً شرح داده شد که زبان و شعر و ادبیات فارسی بعد از عصر غزنویان در عصر تیموریان چنان پیشرفت کرده که بدرجه کمال رسیده بود ۰ مخصوصاً در عصر اکبری وقتیکه شاهنشاه جلال الدین محمد اکبر علاوه از دهلی و آگره ۰ لاهور را هم پایتخت خود قرار داده آن چمنزار شعر فارسی در لاهور که خزانخورده شده بود را بار آوری کرد و ازآن به بعد شعر فارسی در لاهور همیشه پیشرفت کرده است و چنانکه اجداد اعلی وقار شاهنشاه شاهجهان یعنی اکبر و جهانگیر به رعیت خود بدون امتیاز مذهب و ملت سلوک مهربانی بعدل و انصاف روا نمودند بر همین سبیل شاهنشاه شاهجهان نه تنها بر سخنوران و دانشوران زبان فارسی بلکه بر نویسندگان و سخن سنجان زبانهای محلی این کشور مثل سخنوران سانسکرت و برج بهاشا و هندی زبان هم نوازشهای بی پایان و سخاوتهای فراوان کرد ۰

الف . هنر پروری و نوازشات شاهجهان بر سخنوران هندی زبان

علاوه از سخنوران فارسی سخنوران هندی و برج بهاشا هم بدربار شاهجهان منسلک بودند و چنانکه بین سخنوران فارسی کسی که بدرجه کمال رسیده باشد آنرا به خطاب ملک‌الشعرا مشرف گردانیده شد بر همین سبیل کسی که در کویته یعنی در سخنوری هندی زبان بر همه برتری مییافت بعنوان 'مهاکوی' (ملک الشعرا)

---

۱ اقبال لاهوری ۰ اسرار خودی ۰ ایضاً ص ۱۹، ۲۰

هم مشرف گردانیده میشد و کسی که در نثر هندی زبان کمال میبافت او را خطاب 'مهاپاتر' یعنی بهترین نویسندهٔ هندی زبان داده میشد. و بقول مصنف[1] 'امرای هنود' یک فاضل هندی زبان که هرناتهه نام میداشت بدربار شاهجهان منسلک و بخطاب مهاپاتر موصوف بوده و در تاریخ پانزده ماه شوال در سال یکهزار و چهل و نه هجری (۱۰۴۹ھ) با خلعتی و اسپی و فیلی سرافراز گردانیده و علاوه بر آن یک لک (یک ملیون) روپیه سکه رائج‌الوقت شاهجهانی هم در جائز مرحمت کرده شده بود. یک سخنور هندی زبان جگناتهه بخطاب مهاکب‌رای (ملک الشعرای) هم مشرف گردانیده بود و شاهجهان این سخنور را بارها در وزن روپیه ها سنجانیده زر هموزن عنایت فزودند همین طور دیگر فاضل هندی زبان برهمن بود که دو هزار روپیه سالانه بطور وظیفه میگرفت. و این قبیل بیشتر مثال دیگر میتوان داد.

شهره هنر پروری و نوازشات شاهجهان بر سخنوران هندی زبان مثل شاهنشاه اکبر و جهانگیر هم در جهان گسترده شده بود و این علم دوستی و ادب پروری او امروز هم در صفحات تاریخ مسطور و مشهود است.

مثلاً عبدالحمید لاهوری که یکی از معروفترین مورخان عصر شاهجهانی است این واقعه سرپرستی و هنر پروری و نوازشات شاهنشاهی بر سخنوران هندی بدین صورت در بیان آورده است:

'پنجم صفر سال یکهزار و سی و نه (۱۰۳۹ھ) یمین الدوله آصف خان (حاکم لاهور) دو زنار دار ترهتی* از نظر اقدس گزرانیده معروض داشت که هر دو بیت هندی را که ده شاعر بتازگی گفته باشند و گوش زد هیچ کس نشده بیک شنیدن یاد میگیرند و آن ابیات را بهمان ترتیبی که شعر گفته و خوانده باشند از بر خوانده ده بیت دیگر بهمان وزن و مضمون در بدیهه میگویند. پس از آنکه این کار شگرف چنانچه بعرض مقدس رسیده بود بوقوع آمد هر دو را بخلعت و انعام هزار روپیه سر افراز ساخته رخصت فرمودند'[2]

---

۱ محمد سعید احمد منشی: امرای هنود. (یعنی ان هندو امرا کے حالات جو که سلطنت مغلیه میں ممتاز عهدوں پر فائض تهے) علیگره. کالج بک دپو. ۱۹۱۰ م ص ۳۲

*ترهتی. باشندهٔ ترهت (نام جای است در آود در هند)

۲ عبدالحمید لاهوری. بادشاه نامه. ایضاً ج ۱ ص ۲۶۸—۲۶۹

بر همین سبیل خافی خان یک واقعه دیگر که در سال بیست و پنجم از جلوس شاهجهان مطابق سنه هزار و شصت و یک هجری (۱۰۶۱ هـ) بعمل آمد در ضبط تحریر میآورد که :

'شاعر هندی که از صاحبطبعان مشهور و مقربان حضور بود کبت (قصیده) بنام پادشاه گفته گزراند فیل ماده و دو هزار روپیه مرحمت نمودند '[1]

ب . ترویج زبان و شعر فارسی بین هندوان در لاهور

خلاصه اینکه شاهجهان نه تنها سرپرستی زبان و ادبیات فارسی کرد بلکه دوشا دوش زبان فارسی . زبان و ادبیات محلی این کشور مثل سانسکرت وهندی و برج بهاشا هم سرپرستی نمود و نتیجه این شد که بامتزاج زبانهای محلی این کشور و عربی و ترکی و فارسی آنزبان لشکری که از آن به بعد زبان اردو نام گرفت در ایام او پیشرفت نمود و بموجب سلوک مهربانی به هندوان این کشور و نوازشهای شاهجهان بایشان و بمراتب و مناصب اعلی فایض گردانیدن یک جذبه تحصیل و ترویج زبان فارسی بین شاه بجنبش آمد و اهل هنود سراسر این کشور بچنان تشویق و تذویق نه تنها زبان فارسی را یاد گرفتند بلکه در آن مهارت تمام یافته کمال و جمال یافتند و همین طور در لاهور هم بسیاری از نویسندگان و سخنوران فارسی از هندوان و برهمان بوجود آمدند بلکه باید گفت که بسیاری از خانواده های برهمنان که بیشتر شغل ایشان نویسندگی و سخنوری میباشد بزبان فارسی سلسله وار از اجداد و پسران کار تصنیف و تالیف فارسی را انجام میدادند . مثلاً دهرمداس و مخصوصاً پسرش چندربهان برهمن لاهوری که ذکرش مفصلاً در بیان میآوریم در همین عصر شاهجهانی شهره گرفت .

۹ . چندربهان برهمن لاهوری

الف . احوال و اذکار

احوال و اذکار چندربهان برهمن لاهوری در تذکره‌های آن عصر مثل عمل صالح و بسیاری از تذکرهای ما بعد مثل مراةالخیال و مفتاح التواریخ و کلمات الشعرا و بهارستان سخن و مراة جهان نما و شمع انجمن و سفینه بیخبر و نتائج‌الافکار و بزم تیموریه و تاریخ لاهور سید محمد لطیف هم مسطور و مذکور است ولی راجع به احوال این سخنور

---

۱ خافی خان . محمد هاشم . منتخب الالباب . تالیف مولوی کبیر الدین احمد و مولوی غلام قادر کلکته کالج پریس ۱۸۶۹م ج ص ۲۰۶ـ۲۰۷

کسی بیشتر و بهتر از خودش او نگفته و او در تصنیف خود معروف بعنوان چهار چمن که ذکرش مفصلاً آورده خواهد شد. احوال و اذکار خود ثبت کرده است لذا درین مورد مآخذ بیان ما همین کتاب اوست.

(i) مولد و منشاء | نام این سخنور چندر بهان و برهمن تخلص و مولد و منشاء همین خطهٔ لاهور است چنانکه خودش مینویسد:

'مولد منشاء این نیازمند شهر دارالسلطنه' لاهور است،[1]

نیاگانش از خانواده معروف برهمنان لاهور و اهل قلم میباشند. تاریخ تولدش نه در تذکره‌های آن عصر و نه در تاریخ و تذکره‌های ما بعد ضبط شده و او خودش هم درج نکرده است البته تاریخ وفاتش معلوم است ولی در بعض تذکره‌ها مشتبه است و تفصیلش هم آورده خواهد شد. سعی نمودیم ولی متاسفانه هیچ دلیلی نیافتیم که بکمک آن تاریخ ولادتش را متعین کنیم و برای اینکه تاریخ ولادتش یقینی نیست و تاریخ گمانی را قایل نیستیم در ضبط تحریر آورده نمیشود.

(ii) اجداد و اقارب و تعلیم و تربیت | راجع به اجداد و اقارب چندر بهان بهتر از خود بیان او ذکری نیست لذا ما بیان این برهمن را بعینه نقل میکنیم:

'و آباء و اجداد برهمن درست اعتقاد به طرز قدیم خود عمل مینموده اند تا آنکه نوبت به دهرمداس (دهرم داس) پدر فقیر رسید.
آن مخدوم نویسنده کاروانی بود. مدتی در سلک منصبداران خالصه شریفه انتظام داشت. بعد ازان نظر به بی ثباتی روزگار بیدار داشته استعفای خدمت و منصب نموده در گوشه عافیت نشست رای بهان و او دیو بهان دو برادر حقیقی فقیرند،[2]

و دربارهٔ تعلیم و تربیت خود مینویسد:

'و این برهمن وفاکیشی استفاده علم ضروری در خدمت مخدوم قاعده

---

۱ چندر بهان برهمن. چهار چمن. ن خ. نمره ۵۷ شماره ۸۱۲۹ (مجموعه آذر) کتابخانه دانشگاه پنجاب. لاهور برگ ۱۳ الف

۲ چندر بهان برهمن. چهار چمن ن خ نمره ۵۷ شطر شماره ۸۱۲۹ (مجموعه آذر) کتابخانه دانشگاه پنجاب. لاهور برگ ۱۳ الف.

دان عالم و عابد بر جادۀ فقر و غنا مستقیم ملا عبدالکریم نموده
و شاگردی آن مخدوم را میمنتی و بخریست ،[1]

(iii) ارتباط با افضل خان و رسائی بدربار شاهجهان

بعد از تحصیلات علوم و زبان و ادبیات فارسی از عالم اجل ملا عبدلکریم که میر عمارت لاهور هم بوده با افضل خان حاکم لاهور ارتباط یافت چنانکه محمد صالح مینویسد:

'در آغاز حال با میر عبدالکریم میر عمارت لاهور بود پس از آن با دستور
پاک روان افضل خان بسر میبرد ،[2]

و طبق بیان شیر خان لودی معلوم میشود که او بدربار شهزاده دارا شکوه از حیث منشی فرایض خود را هم انجام میداد و بیانش اینست که

'برهمن تلخص میکرد خالی از وارستگی نبود در سرکار شاه بلند اقبال
داراشکوه عنوان منشی گری داشت،[3]

وقتیکه چندر بهان بدربار افضل خان منسلک بوده راجع به قدر دانی خود و لطف و عنایت افضل خان احساسات خود را اینگونه ابراز مینماید :

'در حینی که این ذره بیمقدار از اتفاقات حسنه روزگار بخواهش
و مهربانی تمام بخدمت علامة العصر والدوران افضل خان شرف بار یافت
از عنایت قدردانی و لطف و عنایتی که زیاد از حالت و حوصله
این نیازمند بود مرعی و مبذول گردانید ،[4]

چندر بهان آن واقعه را که بتوسل افضل خان چگونه با شاهنشاه شاهجهان روشناس شده رسائی بدربار شاهجهان یافته هم در ضبط تحریر آورده است و عین مناسب است که آنرا بعینه در اینجا نقل کنیم برای اینکه تلخیص آن بیان لذت و شیرینی و رنگینی عبارت که خاصه سبک نثر فارسی چندر بهان است . از دست خواهد داد البته بیان او عکسی حقایق آن واقعه و سبک نثر فارسی این سخنور را هم روشن میسازد و چندر بهان این واقعه را بعد از وفات افضل خان بدین عبارت در بیان آورده است :

'اگرچه منشیان خوش نویس قاعده دان از اهل ایران و توران و
هندوستان در خدمت آنمرحوم (افضل خان) دانشور فرقه فرقه فراهم

---

۱ ایضاً برگ ۱۴ ب

۲ محمد صالح . عمل صالح . (تالیف غلام یزدانی) ایضاً ج۳ ص ۴۳۴

۳ شیر خان لودی . مراة الخیال . ایضاً ص ۱۳۹

۴ چندر بهان برهمن لاهوری چهار چمن . ایضاً برگ ۱۴ ب

آمده بودند و فیض نفر کیمیا اثر آن بزرگ صورت و معنی بر همه کس یکسان بود اما بمقتضای موافقت صحبت و مساعدت اختر نظر تربیت بیشتر برین مور ضعیف داشتند و آثار مصداق اینمعنی آنکه در وقتی که اعلیحضرت خلیفه الهی شاهنشاه (شاهجهان) در دارالسلطنهٔ لاهور بتماشای منازل آنخان بلند مکان نزول اجلال فرمودند این ذره بیمقدار را بشرف کورنش حضور و ملازمت سراسر سعادت اشرف اقدس اعلی مستعد گردانیده روشناس این سعادت ساختند،[1]

چندر بهان در 'افسانه نشاط افزا، در چمن اول چگونگی منسلک شدن بدربار شاهجهانی بدین عبارت ذیل در بیان آورده است ۰

'روزی بندگان عالیحضرت خاقان زمان خدیو گیهان بادشاه بحر و بر شاهنشاه هفت کشور (شاهجهان پادشاه) در دارالسلطنت لاهور بر سریر جهان بانی اورنگ کشور ستانی جلوس فرمودند اکثر عمدها و زبدهای دولت ابد پیوند مثل رکن‌الدوله آصف خان و خانخانان سپه سالار و صدرالصدور موسویخان و غیر آن مجمع سلاطین روی زمین است بار داشتند حکم اقدس شرف نفاذ یافت که متعلقان و منسوبان افضل خان مرحوم مغفور از نظر مبارک بگزرانند و چون نوبت بیان باین نیازمند رسید خط شکسته فقیر که خالی از درستی نبود بنظر کیمیا اثر در آمد و پسند طبع مشکل پسند افتاد و از اشعار این خاکسار رباعی بسمع مبارک و معلی رسید درجه تحسین یافت ۰

رباعی

شاهی که مطیع او دو عالم گردد هر جا که سراست پیش او خم گردد
از بسکه آدمی بدرش یافت شرف خواهد که فرشته نیز آدم گردد،[2]

(iv) برهمن لاهوری و شاهجهان

وقتیکه چندر بهان برهمن لاهوری بدربار شاهجهانی منسلک گردید بدرجه منشی خاص شاهنشاهی رسید برهمن لاهوری که واقعه نویس شاهنشاه بوده باشاره فرمان شاهی تمام آن واقعات و خصوصیات مجلسها و جشنها و صحبتها و بذلها و عطاها و فتوحات و احوال و رقعات و فرمان شاهی را در صورت چهار چمن و طبق بیانات تذکره‌ها

---

۱ ایضاً برگ ۳۴ الف

۲ چندر بهان برهمن لاهوری ۰ چهار چمن ۰ نخ ایضاً برگ ۵ ب

و کاتیلاگهای مستند در تاریخ یکهزار و پنجاه و هفت هجری (۱۰۵۷ه) مطابق (۱٦۴۷م)[1] تصنیف کرد .

در چمن اول در همین تصنیف چهار چمن جائیکه ذکر جشنهای شاهنشاهی در بیان آورده بمناسبت جشن فرخندهٔ مجلس سالگره شاهنشاهی آن واقعه که بعوض یک رباعی خود بعنایت خلعت سرفرازی یافت را هم در عبارت ذیل ضبط تحریر آورده است :

'و چون این برهمن عقیدت کیش که در سلک منشیان این درگه منسلک است و در روز عظیم مثل نوروز جهان فروز و مجلس سالگره مبارک و وزن شمسی و قمری رباعی از نظر انور میگذراند درین جشن فرخنده آئین نیز رباعی خواند بعنایت خلعت سرفرازی یافت . رباعی

در جشن مبارک شهنشاه جهان شاهنشه آفاق خدیو گیهان
دریا شده از آب گوهر روی زمین خانه شده از لعل بدخشانی کان'[2]

خلاصه اینکه چندر بهان برهمن لاهوری روز و شب در سایه شاهجهانی مانده و از مجلسها و جشنها و صحبتهای خاص هم مشرف گردیده بود و درین مورد در آغاز چمن اول از آن سایه صحبتهای شاهنشاهی که او را نصیب بوده با کمال افتخار در بیان میاورد که :

'در عهد سعادت آئین و زمان میمنت قرین اعلیحضرت خاقان و خدیو گیتی‌ستان پادشاه گنج بخش دریا نوال سایه حضرت ذوالجلال هر روز صحبت تازه و در هر ماه و سال مجلسها و جشنهای عظیم منعقد میکرد و از شش جهت نسیم فتح و نصرت بمسام فیض ابتسام میرسد و مواد حشمت و اسباب دولت این خلافت ابد طراز را حسابی و شماری نیست'[3]

(۷) اخلاق و کردار

چندر بهان برهمن لاهوری گرچه بظاهر هندو بوده ولی صحبتهای عارفان و صاحبدلان آن عصر مثل ملا شاه لاهوری و ملا منیر ابوالبرکات لاهوری و ملا عبدالکریم که استاد او بوده و ملا عبدالحکیم سیالکوتی و ملا حاجی لاهوری و علامی فهامی افضل خان

---

[1] 'Char Chaman, Barahman written soon after 1057/1647 and divided into four Chamans.'
(STORY, C. A. *Persian Literature, A Special Biographical Survey*. London, Luzac and Co. 1939, Sec., II F. 3, p. 570-71 No. 2730).

۲ برهمن لاهوری . چهار چمن . ن‌خ ایضاً برگ ۵ الف ۵ ب

۳ ایضاً برگ (۱) ب

و سعدالله خان و جعفر خان در دل این زنار بند هندی نژاد یک جذبه طلب یزدان و درد و عشق برای محبوب حقیقی موجزن ساخت چنانکه خود از غزلیات و رباعیات او عیانست و ذکرش مفصلاً در بیان آورده خواهد شد. بقول مولوی رومی که

خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران[1]

باید که به اخلاق و کردار این سخنور نه بزبان او بلکه بزبان دیگران مخصوصاً نویسندگان آنروزگار مثل محمد صالح لاهوری که باو صحبتها میداشت گفته آید و البته درین مورد بیان او کاملاً صحیح و مبنی بر حقایق است و درین جا بعینه نقل میشود:

'چندر بهان برهمن از خاک لاهور پذیرائی سرشت گردیده در دارالامن صلح کل آرمیده. بسیار پسندیده وضع و خوش اختلاط واقع شده. صنم پرست بتخانه سخن است و جاروب کش آستانهٔ این والا فن. طبعش رسا است و فکرش اوج گرامی خط شکسته را درست مینویسد و بزبان قلم نستعلیق حرف زند،'[2]

و مخصوصاً اینکه

'و به هنگام خواندن اشعار روان آب از چشمهای او روان میشود و سخن را بچشم تر آب میدهد و دایم مژه تر میدارد و دم از درد طلب میزند. اگرچه بظاهر زنار بند است اما سر از کفر بر میتابد و هر چند بصورت هندوست اما در معنی در اسلام می زند،'[3]

دلیل کافیست که برهمن لاهوری بظاهر هندو البته بدل مسلمان بوده و میتوان گفت که اصلاً موجب آن جنبش سلسله قادریه است که در عصر شاهجهان بعروج رسیده در شعر و سخن فارسی چنان تاثیر کرد که بسیاری از برهمنان زنار بند مثل چندر بهان برهمن لاهوری را هم متاثر ساخت.

(vi) اواخر ایام و تاریخ وفات برهمن لاهوری (۱۰۷۳ ه)

صحبت داراشکوه چندر بهان برهمن لاهوری را اصلاً صوفی منش ساخته بود و همین اصل است که برهمن با داراشکوه میل خاص میداشت و دارا شکوه هم او را بدل و جان عزیز

---

۱ مولوی رومی. مثنوی معنوی (تالیف داؤد میان. عبدالغفور) بمبئی ۱۲۸۰م دفتر اول ص ۸

۲ محمد صالح لاهوری عمل صالح. (تالیف غلام یزدانی) ایضاً ج ۲ ص ۴۴۳

۳ ایضاً ص ۴۴۳

میدانست . طبق بیان محمد سعید منشی[1] شهزاده دارا شکوه باجازه شاهنشاه برهمن لاهوری را بدربار خود منسلک گردانید تا آنکه در سال یکهزار و شصت و شش هجری (۱۰٦٦ ھ) بمناسبت وفات وزیر اعظم سعدالله خان شاهجهان بادشاه برهمن را باز بدربار خود طلبید و بخطاب رای مفتخر گردانیده منصب میر منشی دربار شاهی بخشید .

برهمن لاهوری تا اوائل ایام سلطنت محی الدین اورنگ زیب عالمگیر حتماً زنده بود و بقول صباح الدین بمناسبت جشن فرخنده فال سریر آرائی سلطنت عالمگیر برهمن در مدح آن شاهنشاه رباعی ذیل هم سروده بود

شاها عالم مطیع فرمان تو باد . لب زیر ادای شکر احسان تو باد
چون ذات تو خلق را نگهبان باشد هر جا باشی خدا نگهبان تو باد[2]

البته بعد از شهادت دارا شکوه که طبق بیان محمد صالح[3] در شب پنجشنبه بیست و دوم ذی حجه سنه هزار و شصت و نه هجری (۱۰٦۹ ھ) اتفاق افتاد . فی‌الواقع دل برهمن خونریخته و شکسته شده بود لذا ملازمت شاهی را خدا حافظی کرده بیاد خدا مشغول گردید و درباره اواخر ایام برهمن این بیان شیر خان لودی دلیل کافیست :

'بعد از قتل دارا شکوه ترک نوکری کرده بشهر بنارس رفت و در آنجا براه و رسم خویش مشغول می بود تا آنکه فی شهور سنه الف و ثلث و سبعین (۱۰۷۳ ھ) در آتشکده فنا خاکستر گردید'[4]

ولی راجع بتاریخ وفات برهمن لاهوری بیانات تذکره های ما بعد مشتبه شده است مثلاً ولیم بیل می نویسد که

---

۱ 'کچھ عرصے کے بعد شاهزاده داراشکوه نے ان کی (برهمن لاهوری کی) حسن لیاقت اور تحریر و تقریر کا حال سن کر بادشاه سے ان کو مانگ لیا . اور اپنا میر منشی مقرر کیا مدت تک یه اسی عهدے پر مامور رهے (۱۰٦٦ ھ) میں علامی سعدالله خان وزیر اعظم کے انتقال کے بعد بادشاه نے پھر اپنے یهاں بلایا اور خطاب رائے سے مفتخر کر کے دفتر شاهی کا میر منشی مقرر کر دیا'

(محمد سعید احمد منشی امرای هنود . ایضاً ص ۱۸۳—۱۸۴)

۲ صباح الدین بزم تیموریه . ایضاً ص ۲۰۹

۳ شیر خان لودی . مراةالخیال . ایضاً ص ۱۴۰

۴ شیر خان لودی . مراةالخیال . ص ۱۴۰

'برهمن در سنه هزار و شصت و هشت هجری (۱۰٦۸ه) در گذشت'[1]

بر همین سبیل مصنف ' امرای هنود' [2] هم تاریخ وفاتش (۱۰٦۸ه) نوشته است . ولی قدرت‌الله مینویسد که :

'آخر کار از نوکری استعفا نموده در شهر بنارس که معبد هنود است رحل اقامت انداخت و بر ریاضت بروفق راه و رسم فرقه خود پرداخت و در سنه ۱۰۷۳ه ثلث و سبعین و الف برق اجل خرمن حیاتش را سوخت'[3]

طبق شواهد تاریخی که شرح داده شد شهادت دارا شکوه در سال (۱۰٦۹ه) هجری اتفاق افتاد و برهمن لاهوری بعد از آن سانحه المناک دارا شکوه حتماً زنده بود لذا تاریخ وفاتش در سال (۱۰٦۸ه) هیچ وقت ممکن نیست و علاوه برین بیان قدرت‌الله بیان مراةالخیال که سال تصنیفش (۱۱۰۲ه) [4] و نزدیکترین تذکرهٔ آن عصر است را تطبیق میکند قابل قبول و مستند است .

---

۱ سر طامس ولیم بیل . مفتاح‌التواریخ . ایضاً مات یازدهم ص ۲٦۱

۲ 'رائے چندر بهان نے ۱۰٦۸ هجری میں انتقال کیا '

(محمد سعید احمد منشی . امرای هنود، ایضاً ص ۱۸۳)

۳ محمد قدرت‌الله گپالوی . نتایج‌الافکار ایضاً ص ۱۰۷

۴ (i) 'مراةالخیال . شیر خان لودی سال تصنیف ۱۱۰۲ه/۱٦۹۱م'

(نیاز فتحپوری . مجله نگار پاکستان (تذکروں کا تذکره نمبر — کراچی ۳ سالنامه مئی جون ۱۹٦۴ع ص ۳۳۸)

(ii) مؤلف این کتاب را در سال ۱۱۰۲ ه تالیف نموده است چنانکه قطعه ایکه در خاتمه آورده است بطور غیر مستقیم میرساند :

این چمنزاریکه مرآت‌الخیالش خوانده ام
دارد از حسن معانی یک جهان رنگ کمال
صورت تاریخ انجامش توان بی پرده دید
گر تامل پرده بر دارد ز مرآت الخیال

مراةالخیال— پرده/۱۳۱۳ — ۲۱۱ = ۱۱۰۲ه'

(دکتر سید علیرضا نقوی . تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان تهران چاپ علی اکبر علمی ۱۳۴۳ش/۱۳۸۳ه/۱۹٦۴م ص ۲۲۲)

تحقیق شد که تاریخ وفات برهمن لاهوری حتماً در سال یکهزار و هفتاد و سه هجری (۱۰۷۳ھ) اتفاق افتاد.

ب. آثار و انشای برهمن بعنوان 'چار چمن'

آثار و انشای برهمن مشتمل است بر انشای برهمن یا چهار چمن و یک دیوان برهمن دیوان که مشتمل بر غزلیات و رباعیات است. بسیاری از تذکره و کاتیلاگها تنها ذکر چهار چمن یا انشای برهمن کرده است و راجع به دیوان او در کاتیلاگها ذکر خیلی کم آمده است مثلاً آن نسخه انشای برهمن که در موزه بریطانیه است هم نا مکمل است طبق بیان ریو (Rieu)[1] نسخه مزبور هیچ دیباچه یا سر ورق ندارد واقعات بالترتیب مدارج مجلد است و خط اول بنام شاهجهان از چهار چمن معلوم میشود و ریو (Rieu) اضافه[2] میکند که این مجموعه انشای برهمن بر رقعات بنام شاهجهان و دیگر امرای آن عصر شاهجهان مشتمل است و پیداست که آن نسخه خطی تنها چمن اول است که مشتمل بر رقعات شاهجهان و امرای اوست و بحواله ایرسکین (Erskine)[3] مینویسد که این نسخه خطی دارای ۵۸ برگ و هر برگ دارای نوزده (۱۹) سطر بخط شکسته نوشته شده است و تاریخ خطاطی ماه صفر سال ۱۱٦٦ هجری ۱۷۵۲م است.

خوشبختانه در کتابخانه‌های شهر لاهور که دارای هزارها نسخه‌های خطی (گرانقدر نایاب) بزبان فارسی است تقریباً هر قسم از کتاب و راجع به هر موضوع از ادبیات فارسی بدست میآید مخصوصاً کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور درین میدان گوی سبقت ربوده است.

در کتابخانه دانشگاه پنجاب دو تا نسخه خطی انشای برهمن بخط شکسته و کهنه و دریده و بریده است البته یک نسخه دیگر یعنی نسخه سومی

---

[1] 'The work which has no preface or title has been endorsed by Erskine 'Inshai Brahman.' The latter, which have no headings, appear to be arranged according to the rank of the persons to whom they were written. The first is addressed to *Shah Jahan* and contains a dedication of the Chahar Chaman.'

(RIEU, Charles. *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*. London, 1879, Vol. I, p. P38a, No. Add; 26, 141.)

[2] 'A collection of letters written to Shah Jahan and to some of the great Amirs of his reign.'

(RIEU, Charles. Ibid p. 397b).

[3] 'Foll. 58; 10 in by 6: 19, lines 4 in long; written in Shikastah; dated Safar, A. H. 1166 (A. D. 1752), W. M. Erskine.'

(RIEU, Charles. Ibid p. 397a).

بعنوان چهار چمن در خط نستعلیق مثل چهرهٔ خوبان دلپذیر و مکمل است و تفصیلش را زیر بحث میآوریم ۰

این نسخه خطی چهار چمن برهمن لاهوری دارای ۹٦ برگ و مشتمل بر چهار چمن است بدین ترتیب :

(i) چمن اول | دارای ۳۰ برگ در تعریف شاهجهان و بیگم و افسانها و وزراء و فتح قلعه دولت آباد و بلخ و بدخشان و خطاب رایکی رای رایان و عنایات خطاب شاهی و بدین عبارت آغاز میکند :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

'چمن اول مشتمل بر سیرابی و شادابی گلهای همیشه بهار دولت ابد پیوند و بیان خصوصیات مجلسها و جشنها و صحبتها و بذلها و عطاها و فتوحات عهد سعادت قرین '[1]

و بدین جمله تمام میشود :

'حسن عبودیت و صفای ارادت و خلوص عقیدت منتج این قسم نتایج است'[2]

(ii) چمن دوم | دارای برگ ۳۰ ب تا ٦٦ ب و مشتمل بر احوال خود برهمن و اجداد و اقاربش و احوال شهزادگان و امرای و وزرای آن روزگار است و بسیاری اقتباسات از آن چمن دوم که راجع باحوال برهمن و اجداد و اقارب است در احوال و اذکار برهمن لاهوری در ضبط تحریر آوردیم و این چمن دوم با کلک مشک افشان در عبارت رنگین و دلپذیر که سبک نثر برهمن لاهوری را نمایندگی میکند اینگونه آغاز میشود :

'چون بعطر سای کلک مشک فشان گهر ریز طبع روان چمن اول از چهار چمن برهمن رنگ و بوی تازه یافت باغبان طبع سخن آفرین چمن دوم باشجار رنگین و اثمار شیرین ترتیب داد امید که منظور نظر صاحب نظران و مقبول طبع شیرین سخنان گردد '[3]

و این چمن دوم بدین عبارت و بیت تمام میبابد :

---

۱ چندر بهان برهمن لاهوری ۰ چار چمن ۰ ایضاً برگ (۱) ب

۲ ایضاً برگ ۳۰ الف

۳ چندر بهان برهمن لاهوری ۰ چار چمن ۰ ایضاً برگ ۳۰ ب

'و اگر دهان چون بسته دهان خوبرویان دروقت خنده شکر افشان نگشتی شکر شیرین ننمودی ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ فرد

لعل را بلب لعل تو چه نسبت باشد لعل بسیار ولی لعل شکر بار کجاست،'[1]

(iii) چمن سوم دارای برگ از ٦٦ب — ۸۱ الف مشتمل بر بیان بست و دو صوبه و صوبجات نفیس مثل شاهجهان آباد و لاهور و اکبر آباد وغیره ۰ و آغاز بدین عبارت است که اطلاع گرانبهای وضعیت طول و عرض سلطنت شاهجهانی را ابراز مینماید

'احاطه ملک و مملکت این خدیو کشور کشای از سرحد بنگاله تا قندهار و از بیجاپور تا بلخ و در هرضلع صوبجات عمده از دارالخلافه" شاهجهان آباد و مستقرالخلافه اکبر آباد و دارالسلطنة" لاهور و کشمیر جنت نظیر و دارالملک کابل و دارالامان ملتان و صوبه نشاط افزای تهته و دارالبرکات احمد آباد گجرات و صوبجات دکن از برار و دولتآباد و خاندیس و تلنکانه و ولایت بکلانه و صوبجات خوش آب و هوای مالوه و صوبه سیر حاصل اود و صوبه وسیع و صوبه همیشه بهار پتنه و صوبه عمده بنگاله وصوبه عشرت سرشت اودیسه است،'[2]

و اهمیت این چمن سوم نه تنها از حیث جغرافیائی و تاریخی است بلکه برهمن در آن وصفهای صوبها و شهرهای دلپذیر را باین خوبی عکاسی طرز معاشرت و زندگانی و مردمها عمارتها و بازارها و رسوم و رواج آنها را کرده است که خود مان را در آن محیط عصر شاهجهانی میبابیم و از اطلاعات گرانمایه آن عصر بهرهور میشویم مخصوصاً در جائیکه عکاسی شهر لاهور که مولد و منشاء برهمن بوده کرده است بچنان شرح و بست و دلآویزی در بیان آورده که خواننده یا شنونده خودش را با برهمن لاهوری حس میکند و از عکاسی مناظر لذت میگیرد ۰ و حقیقت اینست که برهمن لاهوری با مولد خویش به لاهور یک عشق فراوان میداشت و چنانکه مسعود سعد سلمان لاهوری در یاد لاهور قصیده‌ها گفته برهمن لاهوری هم در وصف آن سروده است مثلاً در همین چمن سوم جائیکه آب و هوا و خوبیهای لاهور را ذکر میکند آنرا اینطور ستوده و سروده است :

---

۱ چار چمن برگ ٦٦ ب

۲ ایضاً برگ ٦٦ ب

'و (لاهور) بحسب ظاهر عمارات مطبوع بلند و مکانهای دلفریب و دلپسند و صفای منازل و آرایش بازار و عذوبت آب خوش گوار و وفور فواکه و اثمار خال روی زمین و زیب چهرهٔ روزگار است ، نظم

هزاران منت ای لاهور بر باغ جنان داری
ز خوبی هر چه در اندیشه گنجد بیش ازان داری
برند از یک سر بازار تو در شش جهت سامان
متاع هفت کشور در میان یکدکان داری'[1]

علاوه برین عبارت مزبور اسلوب نثر برهمن را هم آشکار میسازد که او بر منوال عبدالله انصاری و شیخ سعدی بامتزاج رنگا رنگی نثر و نظم واقعات و حکایات را در بیان میآورد و اگرچه بقول محمد صالح چنانکه میگوید که

'در آئین نثر و انشاء پردازی (برهمن) پیروی ابوالفضل میکند'[2]

ولی بفکر ما سبک نثر نویسی برهمن لاهوری سبک انشای منیر لاهوری را کاملاً تطبیق میکند: و این چمن سوم در وصف صوبه اله آباد تمام میشود :

(iv) چمن چهارم | از برگ ۸۱ ب تا ۹۰ ب مشتمل است و در معنی نکات معرفت و حقیقت بحث بدین عبارت آغاز میکند :

'چون از رشحات فیض بامداد طبع نکته سنج و دستیاری کلک گوهر سنج سه چمن از جمله چهار چمن طراوت و نضارت یافت مشاطه سخن در آرایش و پیرایش عروسیان ابکار و افکار که در چمن چهارم جلوه ریز و مشکبیز اند در آمد . امید که این گلشن همیشه بهار معانی منظور صاحب نظران و مقبول طبع صافی دلان گردد'[3]

و موضاعات چمن چهارم ازین قرار است :

۱ . وصف بنای خلقت نشان انسان ۲ . در خطاب نفس گوید
۳ . تازیانه آگاهی ۴ . بیان دریافت اصل حقیقت
۵ . اظهار ندامت ایام جوانی ٦ . مطالعه محاسبه شبانروزی
۷ . بیان مراتب تقویت و استقامت ۸ . نتیجه درستی اخلاق
۹ . بیان لذت ترک تعلق ۱۰ . استقامت بر جاده توکل

---

۱ برهمن لاهوری . چهارچمن نخ ایضاً برگ ۷۱ ب ۷۲ الف
۲ محمد صالح . عمل صالح . ایضاً ج ۳ ص ۴۳۴
۳ برهمن لاهوری . چهار چمن . نخ ایضاً برگ ۸۱ الف

۱۱ . امراض غفلت
۱۲ . در بیان تحصیل علم و عمل
۱۳ . در پاس مراتب اوقات
۱۴ . بیان حال رهروان طلب
۱۵ . در گذشتن شرط راه راست
۱۶ . در بیان عالم شوق
۱۷ . در کیفیت جلوهٔ نمود بی نمود
۱۸ . شرح علم تصوف و تلقین ارباب عرفان
۱۹ . در بی ثباتی احوال روزگار

چنانکه شرح داده شد که چندربهان برهمن لاهوری در صحبت بزرگان و دانشمندان مثل سعدالله خان و افضل خان و دارا شکوه نشست و برخاست میکرد حتماً متاثر گردید و پیداست اینقبیل موضوعات مزبور تصوف و عرفان و معرفت چگونه میتوانست قلم بردارد. و نه تنها این بلکه محمد صالح که همعصر او بوده و برهمن لاهوری را بنزدیک دل دیده فرمودهٔ او راجع به طبع برهمن لاهوری کاملاً صحیح و حق بجانب است که

'اگرچه بظاهر زنار بند است اما سر ز کفر بر میتابد و هر چند بصورت هندو است اما در معنی در اسلام می زند'[1]

خلاصه این چمن چهارم بدین شعر تمام میبابد و اتفاق است که در آن عکاسی ذات خود کرده است :

نه نقش قرعه برهمن نه فال باید دید   که هر چه روی دهد آشنای پیشانی ست

تمام شد کتاب چهارچمن[2]

ج . اشعار و افکار برهمن لاهوری

اشعار و افکار برهمن لاهوری بر دیوان برهمن مشتمل است البته چند غزلیات و رباعیات و قطعات و ابیات در چهارچمن میان بیان جسته جسته هم آورده است چنانکه ذکرش گذشت .

متاسفانه هیچ نسخه چاپی از دیوان برهمن لاهوری بدست ما نیست و در هیچ جای یافت نمیشود و خیلی کم یاب است البته یک نسخه خطی دیوان برهمن در کتابخانه عمومی پنجاب لاهور بدست آمده است و تفصیلش را در بیان میآوریم :

(i) دیوان برهمن

نسخه خطی مزبور دارای ۶۰ برگ بخط نستعلیق حاشیه دار برنگ سرخ و سبز در کتاب خانه عمومی پنجاب

---

۱ محمد صالح . عمل صالح . ایضاً ج۳، ص ۴۳۴

۲ برهمن لاهوری . چهارچمن نخ ایضاً برگ ۹۶ الف

لاهور موجود و مکمل است . صفحه اول منقش ولی تمام نسخه کرمخورده کهنه و بوسیده و شکسته مخصوصاً برگ یازده و دوازده دریده و بریده است و دارای دو قسمت یعنی بخش اول مشتمل بر ۱۲۸ غزلیات و بخش دوم مشتمل بر ۳۴ رباعیات است .

مؤلف فهرست[1] مخطوطات فارسیه . پنجاب پبلک لائبریری لاهور (کتابخانه عمومی پنجاب لاهور) بحواله ایتهی (Ethe) مینویسد آن نسخه خطی دیوان برهمن که در کتابخانه اندیا آفس موجوده است در آن غزلیات ردیف (و) و (ه) در ضمیمه لاحقه موجود است و در دیوان موجود نیست ولی در نسخه دیوان در کتابخانه عمومی پنجاب لاهور غزلیات با ردیف (و) یک و با ردیف (ه) پنج موجود است و هیچ ضمیمه ندارد و مطلع غزل با ردیف (و) اینست :

آتش بود نهفته بتیغ نگاه تو   خرشید زیر سایه چتر سیاه تو[2]

و غزلیات با ردیف (ه) بدین مطلع غزل اول آغاز میکند :

شبها همین نه جا بدل ما گرفته   در هر دلی چو در دل ما جا گرفته[3]

نویسنده خود این نسخه مزبور را مطالعه کرده و بیان مؤلف مزبور کاملاً صحیح است و غزلیات مزبور در آن نسخه موجود و نسخه دیوان مکمل است .

د . غزلیات و موضوعات | دیوان برهمن برین غزل اینطور آغاز میکند :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ای برتر از تصور و وهم و گمان ما   ای در میان ما و برون از میان ما

آئینه گشت سینه . از فروغ عشق   شد جلوه گاه صورت معنی نهان ما

---

۱ 'ایتهی (Ethe) نے بتایا ہے کہ ان کے بیان کردہ نسخہ میں ردیف (و) اور (ہ) کے اشعار ضمیمہ لاحقہ میں درج ہیں اور اصل دیوان میں نہیں ہیں . اس مخطوطہ میں کوئی ضمیمہ نہیں ہے . لیکن ردیف (و) کی ایک اور ردیف (ہ) کی پانچ غزلیں اپنی جگہ پر موجود ہیں '.

عباس . منظور احسن . تفصیلی فہرست مخطوطات فارسیہ . لاہور . پنجاب پبلک لائبریری ۱۹۶۳ م ص ۳۷۳

۲ برهمن لاهوری . چندر بهان . دیوان برهمن . ن‌خ نمره فهرست برهمن ۱۹۹۱ ع ۸۷۱ شماره لا ۸.ع ۸۷۱ کتابخانه عمومی پنجاب لاهور (سخ ندارد) برگ ۵۳ ب

۳ ایضاً برگ ۵۴ الف

جا کرد درمیان رگ و ریشه مهر دوست پرورده شد بمغز وفا استخوان ما
استاد عشق حوصله فرمای عاشقت صد جا شکست مالب آمد فغان ما

مانند غنچه گرچه خموشیم برهمن
لیکن پر از نواست چو بلبل زبان ما[1]

(i) معرفت الٰهی پیداست که فکر برهمن لاهوری درسراسر غزل عارفانه و عاشقانه است و معرفت الٰهی را در بیان میآورد. مخصوصاً مطلع و مقطع غزل دارای یک تاثر عشق سوزناکی است و تقریباً در تمام غزلیات او همین رنگ معرفت و عشق و عاشقی موجزن است مثلاً چند غزلیات از آن درج ذیل میشود. مخصوصاً این غزل برهمن خیلی معروف و شامل نصاب است و در کلاسهای متوسط دانشکدهای لاهور درس داده میشود:

هر نفس بوی محبت آید از گفتار ما میتوان فهمید از گفتار ما مقدار ما
در خیال شمع روی او به شبهای فراق صبح را در خواب یابد دیدهٔ بیدار ما
کی سر آزادگان در پیش گردان خم شود کم مبادا از سر ما سایهٔ دیوار ما

در محبت از ازل پیوند دارد برهمن
رشتهٔ زلف بتان با رشتهٔ زنار ما[2]

(ii) فلسفه مذهب و عشق و این غزل برهمن غزل مسلسل است و سراسر فلسفه مذهب عشق‌را در بیان میآورد:

کفر پی رشته زنار نمی آید دست کار کن کار که گفتار نمی آید دست
سیر باطن دگر و ظاهر عالم دگرست سخن خانه ببازار نمی آید دست
منزل عشق دراز است سر ازخواب برآر کار بیدیدهٔ بیدار نمی آید دست
پند ناصح نکند در دل عاشق اثری مست را صحبت هشیار نمی آید دست

برهمن شیشهٔ دل سخت نزاکت دارد
چون شکسته و دگر بار نمی آید دست[3]

اصلاً برهمن بجای مذهب دین، مذهب عشق را قائل است و همین است که در مطلع گفته است که کفر پی رشته زنار نمی آید دست. کارکن که کار گفتار نمی آید دست یعنی اگر یک مرد زنار دار است ولی عاشق محبوب حقیقی است

---

۱ برهمن لاهوری. دیوان. نخ ایضاً برگ ۱ الف
۲ ایضاً برگ ۲ الف
۳ برهمن لاهوری. دیوان نخ ایضاً برگ ۶ ب

حتماً کافر نیست و کفر و ایمان از ظاهر داری مشاهده نمیشود بلکه از باطن است . لذا معتقد است که بظاهر کافر و مسلمان شدن هیچ فرق ندارد باید انسان بدل عاشق خدا شود و مذهب عشق را اختیار کند .

(iii) فلسفه عرفان و برهمن لاهوری

شرح داده شد که آن فلسفه عرفان که از شعر فارسی ایران زمین استخراج کرده در شعر فارسی این شبه قاره ورود و وجود یافته بوده حتماً در فکر و فرهنگ هندی بشدت تاثیر کرد تا آنکه نه تنها سخنوران فارسی هندی نژاد را بلکه سخنوران فارسی که از برهمنان و هنود بودند را هم متاثر ساخت و بهترین دلیل بدست ما برهمن لاهوری از آن سخنوران فارسی هندی نژاد و از هنود است .

حقیقت اینست که در عصر شاهجهان سلسلهٔ تصوف قادریه عروج و کمال یافته بود و بموجب آن یک جنبش عشق معرفت الهی در دل هر انسان بدون مذهب و ملت که درد میداشت بشدت تاثیر کرد و آن مذهب عشق که نه پایانی نه کناری دارد ترویج یافت و عاشقان و دلداران بلا لحاظ مذهب و ملت بسوی آن میدان عشق قطار اندرقطار رو نمودند و برهمن لاهوری هم از آن کاروانیان عشق است و اگرچه زنار بند بود ولی رشته زنار را گسسته عالم ظاهری را ترک گفت و راه عشق حقیقی را اختیار نموده معرفت را دریافت و از عالم ظاهری درعالم باطن رسید چنانکه خودش میگوید که

کفر بی رشته زنار نمی آید دست　　کار کن کار که گفتار نمی آید دست
سیرباطن دگر و ظاهر عالم دگرست　　سخن خانه ببازار نمی آید دست[1]

و وقتیکه منزل عشق را دریافت بقول مولوی رومی

هر کرا جامه ز عشقی چاک شد　　او ز حرص و عیب کلی پاک شد[2]

برهمن لاهوری هم هوس را از دست داده و از قید و بند عالم ظاهری آزاد گردیده راه عشق را پیمود و غزل ذیل آن کیفیت عشق برهمن را سراسر ابراز مینماید :

من عاشقم مرا بهوس احتیاج نیست　　مرغ رسیده را بقفص* احتیاج نیست
در راه عشق یکدم از خویش پاش پاش　　شوریده را صدای جرس احتیاج نیست

---

۱ برهمن لاهوری . دیوان نخ ایضاً برگ ۱۶ ب

۲ مولوی رومی . مثنوی معنوی . (تالیف آقای محمد حسن علمی) ایضاً ص ۱

(*قفص . هکذا یعنی قفس)

هر گز نظر بجیفه دنیا نیفگنم　　شهباز را ببال مگس احتیاج نیست
در گوشهٔ خمول چو عنقا فتاده ام　　دیگر مرا بصحبت کس احتیاج نیست

گر سوی ما ندیده - برهمن ازو مرنج
گل را با آشنائی خس احتیاج نیست[1]

و این قبیل اشعار در غزلیات برهمن عام است مثلاً در جای دیگر میگوید که

بجنبش قدمی طی کنم بآسانی　　بلند و پست جهان را که پیش راه منست
اگر ز سینه کشم آه آسمان سوزد　　نهفته آتش دیرینه زیر راه منست
برهمن از نظرم راز چرخ مخفی نیست　　که هر چه هست در آئینه نگاه منست[2]

(iv) فلسفه زندگانی

برهمن لاهوری علاوه بر فلسفه عشق و معرفت فلسفه زندگانی را هم شرح نموده است و این فلسفه زندگانی برهمن لاهوری به فلسفه زندگانی عمر خیام و حافظ شیرازی تطبیق میکند یعنی برهمن لاهوری معتقد است که این دنیا جای امتحان است و ما برای مدت معینه قرار داریم - لذا باید هر نفس عمر را غنیمت شمرد و استفاده کرد و غزل زیر همین فلسفه برهمن را نمایندگی میکند :

بیار باده که وقت بهار میگزرد　　تو غافل از خودی و وقت کار میگذرد
چو برق خرمن دلها بخنده میسوزد　　ز دور جلوه کنان از کنار میگذرد
شمار عمر گرانمایه هر نفس باید　　که چشم تا زدهٔ از شمار میگذرد

مرا نظر بتهی دستی برهمن نیست
بدامنش گهر آبدار میگذرد[3]

خلاصه اینست که غزلیات برهمن لاهوری دارای موضوعات (i) معرفت الٰہی (ii) فلسفه مذهب عشق (iii) فلسفه عرفان و تصوف و (iv) فلسفه زندگی است -

ه - افکار و رباعیات

رباعیات برهمن دارای افکار اوست که بدین موضوعات زیر مشتمل است :

(i) در معنی عشق (ii) تلاش حق (iii) خونریزی اشک (iv) گفتگو در ضمن خاموشی (v) تصور محبوب (vi) صفائی قلب (vii) فلسفه زندگانی و بیشتر

---

۱ برهمن لاهوری - دیوان نخ ایضاً برگ ۱۷ ب

۲ ایضاً برگ ۱۶ الف

۳ برهمن لاهوری - غزلیات - نخ ایضاً برگ ۲۲ الف

رباعیات برهمن بر همین فلسفه زندگانی که فلسفه عمر خیام را تطبیق میکند قرار دارد و در اینجا رباعیات برهمن طبق موضوعات مزبور درج ذیل میشود :

(i) در معنی عشق | این رباعی برهمن معنی عشق را ابراز مینماید :

ما ذوق شبانه را میدانیم افسانهٔ عاشقانه را میدانیم
بی جنبش دست و پا برقص آرد دل تا شورش این ترانه را میدانیم [1]

(ii) تلاش حق | و ازین رباعی جذبه تلاش حق پیداست .

ما گنج ز عالم بقا یافته ایم از فیض ازل نشو و نما یافته ایم
گویند جز این جهان جهانی دگرست ما از دو جهان همین ترا یافته ایم [2]

(iii) خونریزی اشک | در رباعیات برهمن خونریزی اشک و دیدهٔ گریان عام است چنانکه میگوید :

خواهم که ز مژگان همه شب خونریزم در دامن خویش اشک گلگونریزم
از خون جگر دو دیده ام پر شده است معذورم اگر دو قطره بیرونریزم [3]

و اینکه

شب با سر زلف دوست پیمان بستم بهر تار بهر رشته دل و جان بستم
تا خندهٔ صبح درمیان خواهد بود آن عهد که با دیدهٔ گریان بستم [4]

(iv) گفتگو در ضمن خاموشی برهمن و نظیری | در رباعیات برهمن گفتگو در ضمن خاموشی هم نهان است چنانکه گفته

آنانکه ز عشق رنگ و بوی دارند در گلشن عیش آبروی دارند
چون غنچه صد زبان خموشند ولی در پرده بخویش گفت و گوی دارند [5]

و این گفتگو در ضمن خاموشی برهمن همان شکایت در ضمن خاموشی نظیری نیشا پوری را یاد میاورد چنانکه میسراید که :

هزار گونه شکایت بضمن خاموشیست بنالهٔ که ندارد اثر چه کار مرا [6]

---

۱ برهمن لاهوری . رباعیات . نخ ایضاً برگ ۷۵ الف

۲ برهمن لاهوری . رباعیات . نخ برگ ۷۵ب، ۸۵ الف

۳ ایضاً برگ ۸۵ ب، ۹۰ الف

۴ برهمن لاهوری . رباعیات . نخ ایضاً برگ ۶۰ الف

۵ ایضاً برگ ۹۵ الف

۶ نظیر نیشاپوری . غزلیات نظیری . لاهور . شیخ مبارک علی تاجر کتب اندرون لوهاری دروازه . ۱۹۲۰ ص ۲

(v) تصور محبوب برهمن و بابا طاهر عریان | تصور محبوب برهمن همآن است که تصور محبوب بابا طاهر عریان است مثلاً برهمن گوید :

دل در خم زلف یار خواهم بستن بر خود در اختیار خواهم بستن
شاید قدمی نهد خیالش در خواب در دیدهٔ خود نگار خواهم بستن[1]

و درین معنی بابا طاهر عریان میسراید که :

نسیمی کز بن آن کاکل آیو مرا خشتر ز بوی سنبل آیو
چو شو گیرم خیالت را در آغوش سحر از بسترم بوی گل آیو[2]

(vi) صفائی قلب | برهمن در بارهٔ صفائی قلب میگوید که

یاد دل دردناک خواهم کردن پیراهن صبر چاک خواهم کردن
آلودگی که درمیان آمده است بآب دو دیده پاک خواهم کردن[3]

(vii) فلسفه زندگانی برهمن و عمر خیام | برهمن در رباعیات خود فلسفه زندگانی را با همآن صورت در بیان آورده است چنانکه عمر خیام مثلاً خیام معتقد است که زندگانی را بشادمانی بسر بردن بهتر است چنانکه سروده

'با باده نشین که ملک محمود اینست
و ز چنگ شنو که لحن داؤد اینست
از نامده و رفته دگر یاد مکن
خوش باش که از وجود مقصود اینست[4]

و درین معنی برهمن لاهوری میسراید که

ما از پی عیش در جهان آمده ایم از بهر نشاط جاودان آمده ایم
ما را از حساب خط آزادی بس فارغ ز غم سود و زیان آمده ایم[5]

مثلاً عمر خیام برای تحصیل مقصود زندگانی ما را درس عمل داده است که باید از

---

۱ برهمن لاهوری ۔ رباعیات ن‌خ برگ ۹۰ الف

۲ بابا طاهر عریان ۔ رباعیات ۔ (تالیف وحید دستگردی) تهران موسه چاپ انتشارات امیر کبیر ۱۳۴۴ خ ص ۳۲

۳ برهمن لاهوری ۔ ایضاً برگ ۹۰ الف ، ۹۰ ب

۴ عمر خیام ۔ رباعیات (تالیف دکتور فرید رخ روزن) برلین ۔ چاپخانه کاویانی ۱۳۰۴ ش ص ۱۲

۵ برهمن لاهوری ۔ رباعیات ۔ ن‌خ ایضاً برگ ۷۰ ب

امروز استفاده کنیم چنانکه میگوید که .

بر چهرهٔ گل نسیم نو روز خوشست   در صحن چمن روی دلفروز خوشست
ازدی که گذشت هر چه گوئی خوش نیست   خوش باش زدی مگو که امروز خوشست[1]

و برهمن لاهوری در همین معنی گوید که :

از عمر گذشته یاد نتوان کردن   خود را بفسانه شاد نتوان کردن
عمری که بدست تست از دست مده   کم نتوان گر زیاد نتوان کردن

و اینکه

امروز که تازه در میان آمده   تا در نگر ز دل بجان آمده .
از بار دگر چه حاصلت خواهد بود   گیرم که دوباره در جهان آمدهٔ[2]

و . سبک شعر برهمن لاهوری | سبک شعر برهمن همآن سبک شعر ملا منیر لاهوری 'سبک هندی' است که دارای خیال آفرینی و 'خیالبائی' است مثلاً این رباعی زیر سبک خیالبائی او را مشهود است :

ما شیفه" نرگس جادویتویم .   آشفته زلف عنبرین بویتویم
چو ماه رخ تو سجده فرما گردد   خم گشته تراز هلال ابرویتویم[3]

علاوه بر رباعیات همین سبک هندی و خیال آفرینی او هم پیداست مثلاً درین غزل که بدین مطلع آغاز میکند :

عاشق مشو که شهرهٔ ایام میشوی   بدنام خاص و عام باین نام میشوی

و این شعر دارای خیال آفرینی است ملاحظه شود :

ای زلف یار بهر گرفتاری دلم   از خال دانه میهی و دام میشوی[4]

خلاصه اینکه سبک شعر برهمن لاهوری سبک هندی است .

۱۰ . وضعیت شعر فارسی در عصر شاهجهان در لاهور

(در یک نظر)

در صفحات همین بخش ششم رساله وضعیت شهر لاهور در عصر شاهجهان را مفصلاً شرح داده شده است و معلوم شد که شهر لاهور در آن

---

۱ عمر خیام . رباعیات ایضاً ص ۱۳

۲ برهمن لاهوری . رباعیات ن خ ایضاً برگ ۶۰ الف ۵۹ ب

۳ ایضاً برگ ۵۸ الف

۴ برهمن لاهوری . رباعیات . ن خ . ایضاً برگ ۵۶ الف

عصر نه تنها در حسن و زیبائی بلکه از حیث مرکز شعر و ادب فارسی چه در نثر و چه در نظم عروج و کمال یافته بود و نویسندگان بیمثال و سخنوران شیرین مقال مثل ابوالبرکات ملا منیر لاهوری و ملا شاه لاهوری و چندر بهان برهمن لاهوری بوجود آمدند .

ممکن است که درآن عصر دیگر سخنوران فارسی در لاهور هم میزیسته باشند ولی برای اینکه هیچ اثاری از ایشان بدست ما نیست نمی توانیم ایشان را در بیان آوریم و اگرچه اذکار و احوال و آثار و اشعار فقط سه تا سخنور مزبور بدست آمده است ولی حقیقت اینست که برای شرح وضعیت شعر فارسی در عصر شاهجهان در لاهور تبصره ایشان کافی و وافی است .

اگر از نظر انتقاد بر افکار و اشعار این سخنوران چنانکه شرح داده شد ببینیم . روشن میشود که فی‌الواقع هر سه از آنها نمایندگی شعر فارسی عصر شاهجهان را در لاهور کرده اند

الف . ترویج طبیعت پردازی (Naturalism)

تاریخ شعر فارسی در لاهور که در صفحات این رساله شرح داده شد مشهود است کسیکه مناظر طبیعت را نخستین بار در شعر فارسی این ناحیه بوجود آورد مسعود سعد سلمان لاهوریست و ممکن است بعد ازو دیگر سخنوران فارسی در لاهور درین معنی افکار خود را ابراز نموده باشند ولی برای اینکه از دستبرد زمانه هیچ آثاری از آنها نداریم معذوریم . البته بعد از عصر غزنویان در عصر تیموریان مخصوصاً در زمان شاهجهان بادشاه که خودش عاشق حسن و زیبائی و دلداده مناظر طبیعت بوده . ترویج طبیعت پردازی درشعر فارسی بعمل آمد و بر دلیل اینکه در عصر این بادشاه شهر لاهور در حسن و زیبائی بدرجه کمال رسیده بود و باغها و چمنها و میوه‌های هر قسم و هر رنگ و گلهای زیبا و قشنگ این شهر عشرت سرشت را شهر خلد اساس و جنت نظیر ساخته بود . در ذهنهای سخنوران حتماً تاثیر کرد و درین مورد بهترین دلیل بدست ما انشای چندربهان برهمن لاهوریست که افکار طبیعت پردازی آن نویسنده و سخنور شیرین مقال را آشکار میسازد مثلاً در وصف آب و هوا و حسن و خوبی لاهور میگوید که :

' و در هر کوی و هر کوچه (لاهور) آب شیرین یاد از آب حیوان میدهد و بمقتضای خاصیت آب و هوای این خطه عشرت سرشت معدن خوبی و کان حسن است شعر

تماشا در تو صورتهای معنی میتوان کرد
بدست آئینه ها از عکس رخسار بتان داری [1]

۱ چندر بهان . لاهوری . چهار چمن . نخ ایضاً برگ ۲۷ ب

خلاصه اینکه حسن و زیبائی لاهور چه از نویسندگان و چه از سخنوران همه را متاثر ساخت مخصوصاً درسخنوران بشدت تاثیر کرد و چه ملا شاه و چه منیر لاهوری هم مناظر طبیعت را عکاسی کرده اند مثلاً ملا شاه لاهوری بمناسبت آغاز بهار میسراید که :

هست فصل شگوفهٔ ما را خنده زن بر شگوفه دریارا
بلبلانش چو در خروش آیند همه جا بحر ها بجوش آیند

و در وصف گلاب میگوید :

همه گل که هست پایهٔ اوست ورق آفتاب سایهٔ اوست
آب گل را چنان پرورده آب را نیز گل چنین کرده[1]

و بر همین سبیل ملا منیر لاهوری در وصف گل و باغ و بهار بسیار سروده است مثلاً در تعریف گل چنبیلی که یکی از بهترین گلهای محلی خوشرنگ و خوشبودار است میگوید :

چنان چنبیلی از فیض است سر شار که او را نسترن باشد پرستار
طرب بخش دست بوی دلکش او بود چون خوی خوش بوی خوش او
بهم آغوش خوبانست مائل ازو سازند گلرویان حمایل [2]

فی‌الجمله میتوان گفت که طبیعت پردازی (Naturalism) در شعر فارسی در لاهور اصلاً در همین عصر شاهجهان کاملاً ترویج یافته بود .

ب . پیشرفت 'سبک هندی کامل' شرح داده شد کسیکه الفاظ و فرهنگ محلی را اولین بار در شعر فارسی بوجود آورد مسعود سعد سلمان لاهوریست ولی علاوه بر الفاظ فکر و فرهنگ دیگر عنصر سبک هندی یعنی خیال آفرینی یا خیالبافی را در شعر فارسی آورده صورت 'سبک هندی کامل' بخشید فیضی فیاضی است و سپس ملا شیری و حمیدی لاهوری هم آن راه را اختیار کردند بعد از و در تاریخ شعر فارسی در لاهور چنانکه شرحش گذشت ملا منیر لاهوری است که نه تنها خیال آفرینی یا خیالبافی بلکه الفاظ فکر و فرهنگ هندی را در شعر فارسی بوجود آورده 'سبک هندی کامل' را پیشبرده است . مثلاً وصف گلهای محلی مانند گل چنبیلی . گل داؤدی یا گل چنبه و درختهای محلی مثل درخت انبه و کیله و فالسه (امروز بزبان محلی فالصه موسوم

---

۱ ملا شاه لاهوری . مثنویات . ن‌خ ایضاً برگ ۱۹۹ ب . ۲۰۶ الف

۲ ملا منیر لاهوری . مثنوی مظهر گل . ایضاً ص ۲۱

است) را در شعر آورده بر همین سبیل سواریٔ پالکی که رواجش در آن عصر بوده را هم ستوده و چنانکه شرح داده شد همه‌ی همه محیط و فرهنگ محلی را ابراز مینماید و از لحاظ معنی فکرش دارای همان خیال آفرینی و خیالبافی است که بعنوان 'سبک هندی، یاد کرده میشود و بدینصورت ملا منیر لاهوری نه تنها 'سبک هندی، را اختیار کرده بلکه در صورت 'سبک هندی کامل، آورده آنرا پیشبرده است و این خیال آفرینی نه تنها در شعر ملا منیر لاهوری موجود است بلکه در شعر ملا شاه لاهوری و در شعر برهمن لاهوری هم بنظر میآید و او فکر و فرهنگ هندی را هم اظهار میدارد.

مثلاً این شعر از غزل برهمن ملاحظه شود:

کافرم گر سر موی تفاوت کفرم رشته زلف تو با رشته زنار یکیست

و این خیال آفرین و خیالبافی او هم ملاحظه شود:

با رشتهٔ مژگان همه شب دانهٔ اشکی از غیر نهان داشته سفتیم و نگفتیم[1]

خلاصه اینست که در تاریخ شعر فارسی در لاهور 'سبک هندی کامل، نه تنها ترویج یافته بود بلکه در عصر شاهجهان پیشرفت هم کرده بود:

ج. جنبش عشق و عرفان و تاثیر آن در شعر فارسی در لاهور

اگرچه سلسلهٔ قادریهٔ صوفیان از دیر زمانی در هند ورود و وجود یافته بود ولی حقیقت اینست که این جنبش عشق و عرفان بتوسل 'شیخ جلیل کبیر بندگی حضرت میان میر در لاهور چنان شدت ترویج یافت که هزارها طالبان حق را گرد خود جمع آورد و صدها عاشقان معرفت پروانه وار گرد این شمع فروزان نثار میشدند چنانکه محمد صالح درین باره مینویسد که

'بالجمله میان میر زیاده بر شصت سال در دارالسلطنه لاهور اقامت پذیر شده مدتی مرجع طالبان و موصل سالکان بودند،[2]

و بتوسل همین شمع معرفت نه تنها عموم و خاص بلکه شهزادگان و شهزادیان و خود شاهنشاه آنروزگار شاهجهان بادشاه معتقد این عارف کامل گردید و نه تنها این بلکه بتوسل همین کان عشق و عرفان لعل های بدخشانی مثل ملا شاه لاهوری بوجود آمدند و بدینصورت این جنبش عشق و عرفان در شعر فارسی در لاهور هم تاثیر کرد و ترویج و تحصیل عشق و معرفت عام گردید و مخصوصاً شعر فارسی از گهرهای افکار معرفت مالا مال گردید و

---

۱ چندربهان برهمن لاهوری . دیوان برهمن . ن خ . ایضاً برگ ۷۱ الف . ۳۳ب

۲ محمد صالح لاهوری . عمل صالح . (تالیف غلام یزدانی) ایضاً ج ۳ ص ۳۶۶

سخنوران بیمثال مثلاً ملا شاه لاهوری آن افکار گرانمایه عشق و معرفت در فلسفه عقل و عشق در آورده فرق میان عقل و عشق را اینگونه ابراز نمود :

رباعی

آنکس که جمال یار دیده بود بر استدلالی همه خندیده بود
گر دیده بود عصا نمی آید کار هر چند عصا دیده بیدیده بود[1]

مختصر اینکه آن جنبش عشق و عرفان در شعر فارسی در لاهور چنان بشدت تاثیر نمود که نه تنها مسلمانان را بلکه اهل هنود مثل چندر بهان برهمن لاهوری را هم متاثر گردانید .

و این زنار بند هندی نژاد چنان تاثیر گرفت که شعرش را هم جامه عشق و معرفت پوشانید و همین اصل ست که شعر او سراپا درد و عشق و معرفت را حکایت میکند و بقول محمد صالح :

'(برهمن) سخن را بچشم تر آب می دهد و دایم مژه تر می دارد و دم از درد طاب میزند '[2]

و حقیقت همین طور است چنانکه برهمن لاهوری خود گفته است

من عاشقم مرا بهوس احتیاج نیست مرغ رسیده را بقفس احتیاج نیست

و در درد عشق از مژگان اینگونه خونریزی میکند :

خواهم که ز مژگان همه شب خونریزم در دامن خویش اشک گلگونریزم
از خون جگر دو دیده ام پر شده است معذورم اگر دو قطره بیرونریزم[3]

فی‌الجمله میتوان گفت که وضعیت شعر فارسی در عصر شاهجهان در لاهور دارای سه وصف است اول ترویج طبیعت پردازی (Naturalism) دوم پیشرفت 'سبک هندی کامل ، و سوم ترویج افکار فلسفه عشق و معرفت .

در آخرالکلام از خدای متعال خواستگاریم این رساله که بوقت فرخنده فال بمناسبت ورود مسعود اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران آریا مهر و علیا حضرت شهبانوی ایران در خاک پاک لاهور بروز سعید پنجشنبه بیست و هفتم (۲۷) ماه ذی قعده سال یکهزار و سیصد و هشتاد و شش هجری (۱۳۸۶ه) مطابق هژدهم اسفند ماه در سال یکهزار و سیصد و چهل و پنج شمسی (۱۳۴۵ش) در

---

۱ ملا شاه لاهوری . رباعیات . ن‌خ ایضاً برگ ۱۵۷ ب

۲ محمد صالح لاهوری . عمل صالح . (تالیف غلام یزدانی) ایضاً ج۳ ص ۴۳۴

۳ برهمن لاهوری . دیوان برهمن . ن‌خ ایضاً برگ ۱۷ب . ۵۸ب- ۵۹ الف

برابر نهم ماه مارس یکهزار و نه صد و شصت و هفت میلادی (۱۹۶۷م) با تمام فرخ انجام رسید مقبول بگرداناد و نویسنده رساله یمین خان لاهوری که خاک پاک لاهور را بدل و جان عزیز میدارد بدین بیت تمام میرساند :

دل و تنم ز همین سر زمین لاهوریست همین روانم و نامم یمین لاهوریست

و اگر بتوسل این رساله آن روابط دوستی و ادبی و فرهنگی که بین این دو کشور همکیش و همجوار پاک و ایران نه بعد از وجود پاکستان بلکه هزاران سال پیش از ظهور اسلام قایم و دایم است استوار تر گردد نویسنده بمقصود خود کامیاب و کامگار تصور خواهد کرد و اگر بنظر نکته سنجان و دانشوران قبول افتد چه عجب !

تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور از ظهور اسلام تا عصر شاهجهان با تمام رسید بمنه و بفضل کرمه ۰

مآخذ های کلی

(در صورت کتابهای چاپی و خطی)

مآخذ های کلی

(در صورت کتابهای چاپی و خطی)

الف . کتابهای فارسی

۱ . آزاد . غلام علی بلگرامی (متوفی ۱۲۰۰ ه)
خزانه عامره کانپور . مطبع نولکشور (س چ در آخر کتاب ۱۹۰۰م)

۲ . مآثرالکرام موسوم به سرو آزاد (س ت ۱۱۶۶ ه) ، لاهور مطبع دخانی رفاه عام دارالسلطنت لاهور ۱۹۱۳م

۳ . آذر . لطف علی بیگ
آتشکده بمقدمه و فهرست سید جعفر شهیدی تهران مؤسسه نشر کتاب اردیبهشت . چاپ آفست محمد علی علمی ۱۳۳۷ خ

۴ . آموزگار . حبیب‌الله
فرهنگ آموزگار تهران . کانون معرفت شهر یور ماه ۱۳۳۰ خ (از کتابخانهٔ مؤلف)

۵ . ابن فندق . ابوالحسن علی زید بیهقی
تاریخ بیهق . با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار تهران . چاپخانه کانون . مهر ماه ۱۳۱۷ خ

۶ . ابوالفرج لاهوری المعروف رونی
دیوان . بتصحیح پرفسور چایکین مستشرق تهران (ضمیمه سال ششم) مجله ارمغان ایران . مطبوعه شوروی ۱۳۰۴ خ

۷ . ابوالفضل . شیخ علامی بن شیخ مبارک ناگوری
اکبر نامه . تالیف . مولوی آغا احمد علی و المولوی عبدالرحیم کلکته رایل ایشیاتک سوسایتی بنگاله . مطبع مظهرالعجایب المعروف به اردو گائید پریس ۱۸۷۷م

۸ . ابوالفضل . شیخ علامی بن شیخ مبارک ناگوری
آئین اکبری . تالیف بلخمن کلکته ۱۸۲۳م

۹ . ابوالفضل . شیخ علامی بن شیخ مبارک ناگوری
آئین اکبری . تالیف بلخمن کلکته ۱۸۷۲م

۱۰ . ابوالفضل . شیخ علامی بن شیخ مبارک ناگوری
آئین اکبری لکهنئو . مطبع نولکشور . اگست ۱۸۶۹م

۱۱ . احمد علی سندیلوی
مخزن‌الغرایب . لاهور ن‌خ مجموعه شیرانی شماره ۱۳۸۲
کتابخانه دانشگاه پنجاب . ک ب ۱۳۸۳ الف ب

۱۲ . اقبال . محمد اقبال لاهوری
اسرار خودی . تالیف محمد حسین لاهور . شیخ غلام علی
اینڈ سنز ۱۹۵۹م

۱۳ . اقبال . محمد اقبال لاهوری
پس چه باید کرد ای اقوام شرق لاهور . کتابخانه
طلوع اسلام ۱۹۳۶م

۱۴ . اقبال . محمد اقبال لاهوری
پیام مشرق . لاهور . شیخ مبارک علی تاجر کتب
لوهاری دروازه ۱۹۴۲م

۱۵ . اقبال . محمد اقبال لاهوری
رموز بیخودی . تالیف محمد حسین لاهور. شیخ غلام علی
اینڈ سنز ۱۹۵۹م

۱۶ . اقبال . محمد اقبال لاهوری
زبور عجم . تالیف دکتر جاوید پسر اقبال . لاهور . ۱۹۵۸م

۱۷ . انوری . اوحد الدین محمد بن محمد
دیوان . باهتمام سعید نفیسی . تهران . چاپخانه پیروز
۱۳۳۷خ

اوحدالدین بلگرامی . رک بلگرامی . اوحدالدین

۱۸ . بدایونی . ملا عبدالقادر
منتخب التواریخ . بتصحیح مولوی احمد علی . کلکته .
کالج پریس ۱۸۶۸م

۱۹ . برنی . ضیاءالدین . تاریخ فیروز شاهی . تالیف ناسولیس کلکته .
رایل ایشیاتک سوسایتی بنگاله . کالج پریس ۱۸۶۲م

۲۰ . برهمن لاهوری . چندر بهان
چارچمن . لاهور ن‌خ . مجموعه آذر . شماره ۸۱۲۹ کتابخانه
دانشگاه پنجاب . ک ب ۹۰ الف ب

۲۱ . برهمن لاهوری . چندر بهان
دیوان . لاهور ن‌خ . نمره فهرست برهمن ۱۹۹۱ ع ۸۲۱
شماره ۸۰ ع ۸۲۱ کتابخانه عمومی پنجاب . س‌خ ن .
ک گ ۶۰ الف ب

۲۲ . بلگرامی . اوحدالدین
نفایس اللغات . لاهور . ن‌خ کتابخانه دانشگاه پنجاب .
(س چ مقام و سرورق ندارد)

۲۳ . بیل . سر طامس ولیم .
مفتاح التواریخ . کانپور . مطبع نولکشور ۱۲۱۸ م

۲۴ . بیهقی . ابوالفضل
تاریخ بیهقی . باهتمام دکتر علی اکبر فیاض . تهران .
چاپخانه بانک ملی . ۱۳۲۴خ

۲۵ . بیهقی . ابوالفضل
تاریخ بیهقی شامل آثار گمشده . تالیف سعید نفیسی
تهران . کتابفروشی فروغی ۱۳۴۲ خ

۲۶ . بیهقی . ابوالفضل
تاریخ مسعودی موسوم به تاریخ بیهقی . تالیف ناسولیس
کلکته کالج پریس ۱۸۶۲م

۲۷ . جامی . عبدالرحمن
کلیات لکهنئو . مطبع نولکشور ۱۹۳۰م

۲۸ . جلال همائی
مقدمه ولد نامهٔ سلطان ولد . تهران . چاپخانه اقبال
۱۳۵۵ھ ۱۳۱۵ش

۲۹ . جهانگیر . نورالدین محمد شاهنشاه
تزک جهانگیری . تالیف میرزا محمد هادی .
لکهنئو . مطبع نولکشور . س چ ن

۳۰ . حافظ شیرازی ، خواجه شمس الدین محمد
دیوان ، لکهنئو ، مطبع نولکشور ، فروری ۱۸۷۶م

۳۱ . حافظ شیرازی ، خواجه شمس‌الدین محمد
دیوان ، تالیف محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی تهران ،
چاپخانه مجلس ۱۳۲۰ ه ش

۳۲ . حافظ شیرازی ، خواجه شمس الدین محمد ،
دیوان ، حسین پژمان ، تهران ، کتابفروش و چاپخانه بروخیم
۱۳۱۸ خ

حبیب الله ، آموزگار رک آموزگار ، حبیب‌الله

۳۳ . حسن پیرنیا
ایران باستان ، تهران ، مطبع مجلس ۱۳۱۱خ

۳۴ . حسن علی خان
صبح گلشن ، بهوپال مطبع شاهجهانی ۱۲۹۲م

۳۵ . حسین فریور
تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا ، تهران ، مئوسسه
مطبوعاتی امیر کبیر ، ۱۳۸۳ه

۳۶ . حمید لاهوری
طوطی نامه فارسی لاهور ، نخ مجموعه آذرنم ۳۱۳ ،
شم ۵۳۴۷ کتابخانه دانشگاه پنجاب ، ک ب ۱۳۲ الف ب

۳۷ . خافی خان ، محمد هاشم خان
منتخب اللباب ، بتصحیح مولوی کبیرالدین و مولوی
غلام قادر کلکته ، رایل ایشیاتک سوسایتی ، بنگاله ۱۸۷۴م

۳۸ . خاقانی شروانی
دیوان ، بتصحیح علی عبدالرسولی ، تهران شرکت چاپخانه
سعادت ۱۳۱۶ ش

۳۹ . خسرو دهلوی ، امیر
دوالرانی خضر خان ، تالیف رشید احمد سالم انصاری ، علیگره
مطبع انستیتوت ۱۳۳۱ه/۱۹۱۷م

۴۰ . خسرو دهلوی ، امیر
کلیات عناصر دواوین خسرو ، کانپور
مطبع نولکشور در آخر کتاب سنج ۱۳۳۴ه/۱۹۱۶م

۴۱ . خوشگو . بندرا بن داس
سفینه خوشگو . لاهور ن خ مجموعه آزاد . شماره ۲۰۵۴ نمره
کتابخانه دانشگاه پنجاب

خیام . رک عمر خیام

۴۲ . دارا شکوه شهزاده
سفینة الاولیا (س ت ۱۰۴۹ ه لکهنئو . مطبع نولکشور
مئی ۱۸۷۲م

۴۳ . دقایقی . شمس الدین محمد مروزی
بختیار نامه . تالیف آقای وحید . تهران . مطبعه ارمغان
۱۳۱۰ش ۱۳۲۲ ه

۴۴ . دولت شاه سمرقندی
تذکرة الشعرا . تالیف براؤن لندن لوزک و کامپنی ۱۹۰۱م

۴۵ . رازی . امین احمد
هفت اقلیم لاهور ن خ مجموعه آذر شماره ۳۳۶۰ نمره
کتابخانه دانشگاه پنجاب ک ب ۶۷۴ الف ب

۴۶ . رازی . عبدالله همدانی
تاریخ مفصل ایران . تهران . کتابفروش و چاپخانه اقبال .
۱۳۱۷ ش

۴۷ . رحمان علی
تذکره علمای هند لکهنؤ مطبع نولکشور ۱۹۱۴م

۴۸ . رشید یاسمی
مقدمه دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری . تهران . کتابفروشی
ادب ۱۳۱۸ خ

——— رضا قلی . هدایت رک هدایت . رضا قلی

۴۹ . رودکی سمرقندی
دیوان . چاپ ایران . کارخانه میرزا حبیب‌الله رجب
۱۳۱۵ ه

۵۰ . رومی . مولوی جلال الدین بلخی
مثنوی معنوی . تالیف آقای حسین علمی . تهران . چاپخانه
علمی ۱۳۲۰ خ

۵۱ . رومی . مولوی جلال الدین بلخی
مثنوی معنوی . باهتمام عبدالغفور عرف داؤد میان . بمبئی ۱۲۸۰ھ

۵۲ . سجان رای منشی بهنداری بتالوی
خلاصة‌التواریخ دهلی . جی اینڈ سنز ۱۹۱۸م

۵۳ . سر خوش . محمد افضل
کلمات الشعرا . تالیف صادق علی دلاوری لاهور ۱۹۴۲م

۵۴ . سعدی شیرازی . مصلح الدین شرف‌الدین
طیبات سعدی . لکهنئو . مطبع نولکشور . س ن

۵۵ . سعدی شیرازی . مصلح‌الدین شرف الدین
گلستان . تالیف محمد علی فروغی . تهران . ۱۳۱۶ ش

۵۶ . سعید نفیسی
تعلیقات لباب الالباب عوفی . تهران . کتابفروش وچاپخانه محمد علی علمی ۱۳۳۵ الف خ

۵۷ . سلطان ولد . بهاءالدین پسر مولوی جلال الدین رومی
ولد نامه . تالیف جلال همائی . تهران . چاپخانه اقبال ۱۳۵۵ھ/۱۳۱۵ش

۵۸ . سلیم نیساری
تاریخ ادبیات ایران . تهران . چاپ شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء ۱۳۳۴خ

۵۹ . سنائی غزنوی
دیوان . بمقدمه و تصحیح رئیس رضوی ایران مقام چاپ ندارد . ۱۳۲۰ ش

۶۰ . سنبلی . میر دوست حسن
تذکره حسینی . لکهنئو مطبعه نولکشور ۱۸۷۵م

—— سندیلوی . احمد علی رک احمد علی سندیلوی

۶۱ . سهیلی خوانساری
دیباچه دیوان بابا فغانی شیرازی تهران چاپخانه گودرزی ۱۳۱۶ش

۶۲ . سهیلی خوانساری
حصار نای . شرح حالی مسعود سعد سلمان . تهران .
کتابفروش اسلامیه س ن
۶۳ . شاهنواز خان . نواب صمصام‌الدوله اشرف علی
مآثر الامراء تالیف عبدالرحیم . کلکته . باهتمام رایل
ایشیاتک سوسایتی . بنگاله . مطبع اردو گائید ۱۸۹۰م
۶۴ . شفق رضا زاده
تاریخ ادبیات ایران . تهران . انتشارات امیر کبیر ۱۳۴۱خ
۶۵ . شهابی علی اکبر
روابط ادبی ایران و هند . تهران . چاپخانه کتابفروش
مرکزی اسفند ماه ۱۳۱۶ ش
۶۶ . شیر خان لودی
تذکره مراة‌الخیال . تالیف مرزا محمد ملک الکتاب
شیرازی (س ت ۱۱۰۲ه) بمبئی مطبع مظفری (س چ ۱۳۲۴ه)
۶۷ . صادق سرمد شاعر ملی ایران
درای کاروان . با مقدمه دکتر حسین خطیبی . تهران .
چاپخانه مجلس . س ن
۶۸ . صفا . دکتر ذبیح‌الله
تاریخ ادبیات ایران . تهران . کتابفروش ابن سینا ۱۳۳۹خ
۶۹ . طالب آملی
قصاید . لاهور ن خ شم ۲۰۲م (APi-VI-56) کتابخانه
دانشگاه پنجاب (س خ در آخر برگ ۶ ماه رجب
۱۱۶۵ه) ک ب ۱۲۱ الف
۷۰ . طاهر عریان . بابا
رباعیات . تالیف وحید دستگردی . تهران . مؤسسه چاپ
انتشارات امیر کبیر . ۱۳۴۴ خ
۷۱ . طاهر نصر آبادی . میرزا محمد اصفهانی
تذکره نصر آبادی . تهران . چاپخانه ارمغان ۱۳۷۰خ
۷۲ . عبدالحمید لاهوری . ملا
بادشاه نامه . باهتمام مولوی کبیرالدین و عبدالرحیم
رایل ایشیاتک سوسایتی . بنگاله کالج پریس ۱۸۶۷م

۷۳ . عبدالرشید نقوی . ملا
فرهنگ رشیدی . کلکته . رایل ایشیاتک سوسایتی بنگاله
۱۸۷۵م

۷۴ . عبدالنبی. ملا فخرالزمانی قزوینی
تذکره میخانه . تالیف احمد گلچین معانی . تهران .
شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء . ۱۳۴۰ خ

۷۵ . عبدالنبی. ملا فخرالزمانی قزوینی
میخانه . تالیف مولوی محمد شفیع
لاهور . عطر چند کپور ایند سنز ۱۹۲۶ م

———عبدالله رازی همدانی . رک رازی . عبدالله همدانی

۷۶ . عتبی . ابو نصر محمد بن عبدالجبار
تاریخ یمینی . مترجم ناصح بن ظفر از عربی بزبان فارسی .
ایران ۱۲۷۲ھ

۷۷ . عرفی شیرازی . محمد جمال الدین بن زین‌الدین
کلیات عرفی کانپور . مطبع نولکشور ۱۸۸۰ م

۷۸ . عرفی شیرازی . محمد جمال‌الدین بن زین الدین
قصاید . لکهنئو . مطبع نولکشور . ستمبر ۱۹۲۸م

۷۹ . علی رضا نقوی . سید
تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان . تهران .
چاپ علی اکبر علمی ۱۳۴۳ش ۱۳۸۳ھ ۱۹۶۴م

۸۰ . علیشیر نوائی
دیوان فانی . تالیف همایون فرخ . تهران . چاپ اتحاد
۱۳۴۲خ

۸۱ . عمر خیام . عمر بن ابراهیم الخیامی (الخیام . خیام)
رباعیات . تالیف دکتر فرید رخ روزن . برلن . چاپخانه
کاویانی ۱۳۰۴ش

۸۲ . عمید . حسن
فرهنگ عمید . تهران . کتابفروشی محمد حسن علمی .
انتشارات جاویدان ۱۳۴۳ خ

۸۳ ۰ عوفی ، محمد بن محمد بخاری

لباب الالباب ۰ تالیف براؤن ۰ لندن ۰ لوزک و کامپنی ۱۹۰۳م

۸۴ ۰ عوفی ۰ محمد بن محمد بخاری

لباب الالباب ۰ تالیف سعید نفیسی ۰ تهران ۰ کتابفروش و چاپخانه محمد علی علمی ۱۳۳۰ خ

۸۵ ۰ غربتی لاهوری المعروف شاه ابوالمعالی

دیوان ۰ لاهور ۰ ن‌خ مجموعه آذر ۰ شم ۳۵۸ ۰ نم ۳۸۴ ۲۶

کتابخانه دانشگاه پنجاب ۰ ک ب ۱۱۱ الف ب

۸۶ ۰ فدائی ۰ مرزا نصرالله خان

داستان ترکتازان هند ۰ بمبئی ۰ مرزبان ایند کمپنی ۱۸۶۷م

۸۷ ۰ فرخ ، محمود

سفینه فرخ مشهد ۱۳۳۵ش

۸۸ ۰ فرخی سیستانی

دیوان ۰ بتصحیح عبدالعلی الرسولی ۰ تهران ۰ مطبعه مجلس ۰ آبان ۱۳۱۱ ش

۸۹ ۰ فردوسی طوسی ، حسن بن اسحاق بن شرف

شاهنامه ۰ باهتمام سعید نفیسی ۰ تهران ۰ مطبوعه بروخیم ۰ ۱۳۱۴ خ

۹۰ ۰ فرشته ۰ محمد قاسم بن هندو شاه استر آبادی

گلشن ابراهیمی معروف به تاریخ فرشته ۰ کانپور مطبع فیضی نولکشور ۰ ذی‌الحجه ۱۲۹۰ھ فروری ۱۸۷۲م

۹۱ ۰ فرشته ۰ محمد قاسم بن هندو شاه استر آبادی

تاریخ فرشته ۰ تالیف برگز بمبئی ۱۸۳۲م

۹۲ ۰ فروز انفر ۰ بدیع الزمان

سخن و سخنوران ایران ۰ تهران مطبع مجلس ۱۳۰۸خ

۹۳ ۰ فغانی شیرازی

دیوان ۰ بتصحیح سهیلی خوانساری ۰ تهران ۰ چاپخانه گودرزی ۰ ۱۳۱۶ ش

۹۴ . فیاض . دکتر علی اکبر
مقدمه تاریخ بیهقی ابوالفضل . تهران . چاپخانه بانک ملی ۱۳۲۴ف

۹۵ . فیروز الدین مولوی
مقدمه دیوان فیضی فیاضی . لاهور . فیروزالدین ایند سنز س ن

۹۶ . فیضی فیاضی
دیوان . تالیف مولوی فیروز الدین . لاهور فیروز الدین ایند سنز س ن

۹۷ . فیضی فیاضی
دیوان . درآخر کتاب س چ روز یکشنبه غرهٔ رمضان‌المبارک ۱۲۸۸ھ

۹۸ . فیضی فیاضی
کلیات . لاهور . نخ نمره ۲۴۷ مجموعه آذر . کتابخانه دانشگاه پنجاب تخ ۱۲۵۰ھ/۱۸۹۰م ک ب ۳۴۷ الف ب

۹۹ . فیضی فیاضی
نل دمن فارسی . کانپور . مطبع نولکشور ۱۹۰۴م

۱۰۰ . فیضی فیاضی
نلدمن فارسی لکهنئو مطبع نولکشور ۱۹۳۰م

۱۰۱ . فیضی فیاضی
نلدمن فارسی لکهنؤ مطبع اسدی ۱۲۸۷م

۱۰۲ . قدرت‌الله . محمد گپاموی
تذکره نتائج‌الافکار . بمبئی . چاپخانه سلطانی ۱۳۳۶ خ

۱۰۳ . قزوینی . حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی
تاریخ گزیده (س ت ۲۰۷ھ) تالیف براؤن . لندن لوزک و کامپنی ۱۳۲۸ھ ۱۹۱۰م

۱۰۴ . قزوینی محمد بن عبدالوهاب
مقدمه تاریخ بیهق ابن فندق . با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار . تهران . چاپخانه کانون . مهر ماه ۱۳۱۷خ

۱۰۵ . قزوینی محمد بن عبدالوهاب
مقدمه لباب الالباب عوفی . تالیف براؤن . لندن . (لوزک و کامپنی) ۱۹۰۳م
۱۰۶ . کبیرالدین مولوی
مقدمه بادشاه نامه عبدالحمید لاهوری . کلکته . باهتمام رایل ایشیاتک سوسایتی بنگاله . کالج پریس . ۱۸٦۷م
۱۰۷ . گردیزی . ابو سعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود
زین‌الاخبار . بتصحیح محمد ناظم برلین . مطبعهٔ ایرانشهر ۱۳۴۷ھ ۱۹۲۸م
——— محمد افضل سرخوش . رک سرخوش . محمد افضل
۱۰۸ . محمد بادشاه متخلص به شاد
فرهنگ آنند راج . زیر نظر محمد دبیر ساقی . تهران از انتشارات کتابخانه خیام ۱۳۳٦خ
۱۰۹ . محمد شفیع مولوی
مقدمه تذکره میخانه عبدالنبی . لاهور . عطر چند اینڈ کپور انار کلی ۱۹۲٦م
۱۱۰ . محمد صالح لاهوری المعروف کنبوه
شاهجهان نامه . لاهور . مجلس ترقی ادب ۱۹۵۸م
۱۱۱ . محمد صالح لاهوری المعروف کنبوه
عمل صالح یا شاهجهان نامه . بتصحیح غلام یزدانی کلکته ایشیاتک سوسایتی ۱۹۳۹م
۱۱۲ . محمد صدیق حسن خان . نواب
شمع انجمن (تذکره) بهوپال (هند) مطبع شاهجهانی ۱۲۹۳ھ
——— محمود فرخ رک . فرخ محمود
۱۱۳ . محمود لاهوری
محمود نامه . لاهور . نخ شم ۱۲۷۳ . کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور . ک ب ۲۳ الف ب
۱۱۴ . محمود لاهوری
محمود نامه . حسب فرمایش چراغدین کتب فروش . لاهور . مطبوعه وکتوریه پریس . یکم زوئن ۱۸۷۱ م

۱۱۵ • مختاری غزنوی

قصاید • بکوشش رکن الدین همایون فرخ تهران • مؤسسه مطبوعات علی اکبر علمی. (در آخر مقدمه اردی بهشت س چ ۱۳۳۶ ش)

۱۱۶ • مسعود سعد سلمان لاهوری

دیوان • بتصحیح رشید یاسمی تهران • کتابفروشی ادب • ۱۳۱۸خ

۱۱۷ • مسعود سعد سلمان لاهوری

دیوان • تالیف آقا سید ابوالقاسم خوانساری (مقام چاپ ندارد) • ایران • ۱۲۰۶ھ

۱۱۸ • معزی • امیر

دیوان • باهتمام عباس اقبال • تهران • کتابفروش اسلامیه ۱۳۱۸ ش

۱۱۹ • معین • محمد

فرهنگ فارسی • تهران • انتشارات امیر کبیر • ۱۳۴۳خ

۱۲۰ • ملا شاه لاهوری المعروف بدخشانی یا بدخشی

رباعیات و شرح رباعیات لاهور • ن‌خ مجموعه آزاد • شم ۵۰۴ کتابخانه دانشگاه پنجاب • س‌خ ۱۱۸۶ھ ک ب ۳۰۹ الف ب

۱۲۱ • ملا شاه لاهوری المعروف بدخشانی یا بدخشی

مثنویات ملا شاه • لاهور • ن‌خ شم ۲۵۷ کتابخانه دانشگاه پنجاب س ت ۱۰۵۵ ھ ک ب ۳۴۵

۱۲۲ • منوچهری دامغانی • ابوالنجم احمد

دیوان • تالیف بی دو بیرستین • کاظمی میرسکی • پاریس ۱۸۸۶م

۱۲۳ • منهاج الدین عثمان بن سراج الدین لاهوری

طبقات ناصری بتصحیح ولیم ناسولیس • کلکته • اهتمام رایل ایشیاتک سوسایتی بنگاله • کالج پریس. ۱۹۶۴م

۱۲۴ • منیر لاهوری • ابوالبرکات ملا

انشای منیر کانپور • نولکشور (در آخر کتاب س‌چ ۱۸۸۳م)

۱۲۵ . منیر لاهوری . ابوالبرکات ملا
مثنوی مظهر گل (در صفت بنگاله)؟ در آخر کتاب مطبع نولکشور ۱۲۹۶ه

۱۲۶ . میر خواند . محمد بن خاوند شاه بن محمود
روضة الصفا . بمبئی . مطبع حیدری ۱۲۷۱ه

۱۲۷ . میرزا مهدی شیرازی
تذکرة الخواتین (در آخر کتاب بهوپال بخط میرزا مهدی شیرازی ج‌س: ۱۳۰۶ه)

۱۲۸ . ناصح . بن ظفر (مترجم)
تاریخ یمینی عتبی . ابو نصر محمد بن عبدالجبار از عربی بفارسی . ایران . ۱۲۷۲ه

۱۲۹ . ناصح . محمد علی
شرح حال ابوالفرج رونی . مقدمه دیوان رونی . بتصحیح پروفسور چایکین مستشرق مطبع شوروی . ضمیمه سال ششم مجله ارمغان ۱۳۰۴ خ

۱۳۰ . نظامی عروضی سمرقندی
چهار مقاله . تالیف محمد بن عبدالوهاب قزوینی . برلین . مطبعه ایرانشهر ۱۳۴۵ه ۱۹۲۷م

۱۳۱ . نظیری نیشاپوری .
غزلیات . لاهور . شیخ مبارک علی تاجر کتب اندرون لوهاری دروازه ۱۹۲۰م

۱۳۲ . نورالحسن . سید
نگارستان سخن . بهوپال . مطبع شاهجهانی ۱۲۹۳ه

۱۳۳ . نهاوندی . ملا عبدالباقی
مآثر رحیمی (س ت ۱۰۲۵ه) . تالیف محمد حسین هدایت کلکته . رایل ایشیاتک سوسایتی بنگاله . مطبعه بپتس مشن ۱۹۳۱م

۱۳۴ . واله داغستانی . علی قلی
ریاض الشعراء . لاهور . نخ شم ۲۳۷۶ کتابخانه دانشگاه پنجاب ک ب ۴۰۹ الف ب

۱۳۵ . وحید آقا
دیباچه بختیار نامهٔ دقایقی . تهران . مطبعه ارمغان
۱۳۱۰ش/۱۳۳۲ه

۱۳۶ . وطواط . رشیدالدین محمد عمری کاتب بلخی . متوفی ۵۷۳ه
حدایق السحرفی دقایق الشعر . بتصحیح و اهتمام عباس اقبال
تهران . مطبعه مجلس . ۱۳۰۸خ

۱۳۷ . هدایت . رضا قلی
ریاض العارفین . تهران . چاپخانه آفتاب تیر ماه ۱۳۱۶خ

۱۳۸ . هدایت . رضا قلی
مجمع الفصحا . تهران . (در آخر کتاب چاپخانه آقا میر محمد باقر
سن چ ۱۲۹۵ه)

۱۳۹ . یحیی بن احمد عبدالله سهرندی
تاریخ مبارک شاهی . تالیف محمد هدایت حسین . کلکته
باهتمام رایل ایشیاتک سوسایتی . بنگاله . ۱۹۳۱م

ب . کتابهای عربی

۱۴۰ . ابن حوقل . ابن القاسم النصیبی
سورة الارض . البیروت . دارالمکتبه الحیاة . س ن

۱۴۱ . اصطخری . ابراهیم بن محمد . المتوفی ۳۰۰ه
المسالک و الممالک . باهتمام دکتر محمد جابر الحسینی
البیروت . الناشر والقلم ۱۳۸۱ه/۱۹۶۱م

۱۴۲ . البلاذری . الامام ابی العباس احمد بن یحیی بن جابر فتوح البلدان .
تالیف ایم جی دو گوج . لیدن برل . ۱۸۶۶ م

۱۴۳ . الزرکلی . خیرالدین
الاعلام مطبعه کوستانسو ماس . ۱۳۷۳ه/۱۹۵۴م (۱۰ جلد)

۱۴۴ . محمد جابرالحسینی
مقدمه المسالک الممالک به تصنیف ابن حوقل . البیروت .
الناشر و القلم ۱۳۸۲ه/۱۹۶۱م

۱۴۵ . یاقوت حموی
معجم البلدان . البیروت . دارالصادر ۱۳۷۶ه/۱۹۵۷م

ج . کتابهای اردو

۱۴۶ . اکرام ، شیخ محمد

آب کوثر . لاهور . فیروز سنز ۱۹۵۸م

۱۴۷ . بدخشانی . مرزا مقبول بیگ

ادب نامه ایران . لاهور . یونی ورسٹی . بک ایجنسی .س ن

۱۴۸ . جنیدی ، محمد عظیم الحق

مآثر عجم آگره . شاه اینڈ کمپنی ۱۹۴۱م

۱۴۹ . جهان آرا بیگم

صاحبیه . مترجم محمد ابراهیم . اورینٹل کالج میگزین ج ۱۳ شم ۵۰ ص ۳ تا ۱۹ . اگست ۱۹۳۷ م

۱۵۰ . جهانگیر . نورالدین محمد بادشاه

تزک جهانگیری . مترجم احمد علی سیماب . لاهور مطبع نظامی س ن

۱۵۱ . شبلی نعمانی

شعرالعجم علیگڑھ . مطبع فیض عام ۱۳۳۰ھ/۱۹۱۰ م

۱۵۲ . شبلی نعمانی

شعرالعجم لاهور ظفر بک ڈپو . س ن

۱۵۳ . شیرانی . حافظ محمود شیرانی

پنجاب میں اردو . مرتبه ڈاکٹر وحید قریشی . لاهور کتاب نما ۱۹۶۳ ع

۱۵۴ . صباح الدین . سید عبدالرحمن

بزم تیموریه . اعظم گڑھ . مطبع معارف ۱۳۶۷ھ/۱۹۴۸م

۱۵۵ . صباح الدین . سید عبدالرحمن

بزم مملوکیه . اعظم گڑھ . مطبع معارف ۱۹۵۴م

۱۵۶ . طالب هاشمی

شیخ الشیوخ عالم . حضرت بابا فرید گنج شکر . تالیف محمد امین شرقپوری . لاهور . آئینه بک ڈپو ۱۹۶۲م

۱۵۷ . ظهور الدین احمد

پاکستان میں فارسی ادب لاهور . یونی ورسٹی بک ایجنسی در آخر تعارف ۱۹۶۴ع

۱۵۸ . ظهورالدین احمد
مقاله ابوالعالی . در نذر رحمن و تالیف غلام حسین ذوالفقار و دکتر سید محمد عبدالله لاهور . مجلس نذر رحمن ۱۹۶۶ع

۱۵۹ . عباسی . منظور احسن
تفصیلی فہرست مخطوطات فارسیه . پنجاب پبلک لائبریری لاهور. ۱۹۶۳م

۱۶۰ . کنہیا لال
تاریخ لاهور . لاهور. وکٹوریا پریس ۱۸۸۴ع

۱۶۱ . محمد ابراهیم
جهان آرا بیگم کی ایک غیر معروف تصنیف . لاهور اورینٹل کالج میگزین ج ۱۳ شم ۰۵ ص ۳ تا ۱۹ اگست ۱۹۳۷م

۱۶۲ . محمد سعید احمد منشی
امرای هنود علیگڑھ کالج بک ڈپو . ۱۹۱۰ع

۱۶۳ . نگار پاکستان
تذکروں کا تذکره نمبر کراچی . نگار پاکستان ج ۴۳ شم ۵ . مئی جون ۱۹۶۴م

۱۶۴ . هاشمی . فریده آبادی . سید
مآثر لاهور . لاهور اداره ثقافت اسلامیه کلب روڈ ۱۹۵۶ع

د . کتابهای پنجابی

۱۶۵ . بهولا ناتھ
شهر لاهور دی تاریخ لاهور. مرکینٹایل پریس ۱۸۳۳ع

۱۶۶ . عبدالغفور قریشی
پنجابی زبان دا ادب تے تاریخ . لاهور. تاج بک ڈپو . اردو بازار ۱۹۵۶ م

۱۶۷ . کشته . مولا بخش
پنجابی شاعراں دا تذکره . تالیف محمد افضل خان . لاهور فرم میاں مولا بخش . ۴ ٹمپل روڈ . ۱۹۶۰ع

۱۶۸ . محمد افضل خان
مقدمه پنجابی شاعراں دا تذکره . تصنیف مولا بخش کشته فرم میاں مولا بخش . ۴ ٹمپل روڈ . ۱۹۶۰ع

ه . کتابهای انگلیسی

169. ABDULLAH, S.M. *A descriptive catalogue of the Persian Urdu and Arabic manuscripts in the Panjab University Library,* Lahore, Panjab University Press, 1948.

170. AITKEN, E.H. *Gazetteer of the Province of Sind.* Karachi, Mercantile Steam Press, 1907.

171. ARSHAD, AD. Time, life and Persian work of Sheikh Faizi Fayyazi. Lahore, 1961. (Thesis for Ph.D., University of the Panjab, Lahore, No. 271).

172. BEAMES, JOHN. *A comparative grammer of the modern Aryan languages of India.* London, Trubner and Co., 1872, 3v.

173. BROWNE, E.G. *A literary history of Persia.* Cambridge, University Press, 1928.

174. BROWNE, E.G. EDITOR, *The Lubabul albab of Muhammad Awfi.* London, Luzac, and Co., 1903.

175. BROWNE, E.G.EDITOR. *The Tadhkiratu' Shu-ara of Dawlatshah Bin Alau-D-Dawla Bakhtishah Al-Ghazi of Smarqand.* London, Luzac and Co., 1901.

176. BROWNE, E.G. EDITOR. *The Tarikh-i-Guzida of Hamdullah Mustawfi-i-Qazwini*, compiled in A.H. 730-AD 1330. Lyden, E.J. Brill, 1910.

177. CALDWELL, ROBBERT. *A comparative Grammar of the Dravidian or South Indian Family of Languages.* London, Trubner and Co., 1875. (494. I. C12C).

178. CLOUSTON, W.A. ed. Preface of Translation of Bakhtyarnama of Daqaiqi by Sir W. Quseley. Glasgow, December 1882. (Pi IX-7).

179. DE CODGE, M.J. ed. *Fatuh al-boldan of Balazari.* Brill, 1866 (Are 1-2).

180. DENISON, E. ROSS. ed. *Catalogue of the Arabic and Persian manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipur.* Calcutta, The Bengal Secretariat Book Depot. 1912.

181. ELIZABETH, A. REED. *Persian Literature : Ancient and Modern.* Chicago, S.C. Briggs and Co., 1813.

182. ENCYCLOPAEDIA BRITANICA. Chicago, Encyclopaedia Britanica INC; 1961.

183. ENCYCLOPAEDIA OF ISLAM. *A Dictionary of the Geography, Enthography and Biography of Muhammadan peoples.* Leiden, E.J., Brill, 1936.

184. ETHE, HERMANN. *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of India Office*. Oxford, Horace Hart, 1903.

185. GHANI, M.A. *A History of Persian Language and Literature*. Allahabad, The India Press, 1929.

186. GHANII M.A. *Pre-Moghal Persian in Hindustan*. Allahabad, The Allahabad Law Journal Press, 1941.

187. HERODOTUS. *History of Herodotus :* Translated by G.C. Macaulay. London, Macmillan, 1890.

188. IQBAL HUSSAIN. *Early Persian Poets of India*. Patna, Patna University, 1937.

189. KENNEDY, PRINGLE. *History of the Great Moghals*. Calcutta, Thaeker Spin and Co., 1905-11.

190. KHAYYAM, UMAR KHAYYAM. *Rubalyat* being a fascimile of the ms. in the Bodleian Library at Oxford. Tranlsated by Edward, H. Allen. London, 1898.

191. LANE POOLE, STANLEY. *The Muhammadan Dynasties* Paris 1925.

192. LATIF, S. M. *History of the Panjab*. New Delhi, Eurasia Publishing House, 1964.

193. LATIF, S.M. *Lahore : its history, architectural remains, and antiquities*. Lahore, The New Imperial Press, 1892.

194. MAJUMDAR, R.C. *An Advanced History of India*. London, *Macmillan*, 1965.

195. MAJUMDAR, R.C. *Ancient India*. Banaras, Motilal Banarsidass, 1952.

196. MARSHALL, SIR JOHN. *Mohenjodaro and Indus Civilization*. London. London, Austen and Sons, 1931.

197. MASANI, R.P. *Court of Iran and India : an anthology of Wit and Verse*. Bombay, New book Co., 1938.

198. MUHAMMAD BAQIR. *Lahore : past and present*. Lahore, Panjab University Press, 1952.

199. MOHAN SINGH. *The Origin and growth of the Panjabi*. Lahore, University of the Panjab, 1930.

200. NASSAU LEES, W. Preface : *The Tabaqati-i-Nasiri of Minhajud-Din*. Calcutta, Royal Asiatic Society of Bengal, College Press, 1864.

201. RIEU, CHARLES. *Catalogue of Persian manuscripts British Museum*. London, Longman and Co., 1879.

202. SMITH, VINCENT A. *Akbar the great Moghal*. Oxford Clarendon Press, 1927.

203. STOREY, G.A. *Persian Literature : a special biographical survey.* London, Luzac and Co., 1939.

204. WADDELL, L.A. *Makers of Civilization in race and history.* London, Luzac, and Co., 1929.

205. WAHEED MIRZA M. *The life and works of Amir Khusrau.* Calcutta, Baptist Mission Press, 1935.

206. The WORLDMARK ENCYCLOPAEDIA of the Nations. New York, World mark Press. INC. 1960.

اشاریہ

ص

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

ن

PRINTED AT GHULAMALI PUBLISHERS, LAHORE